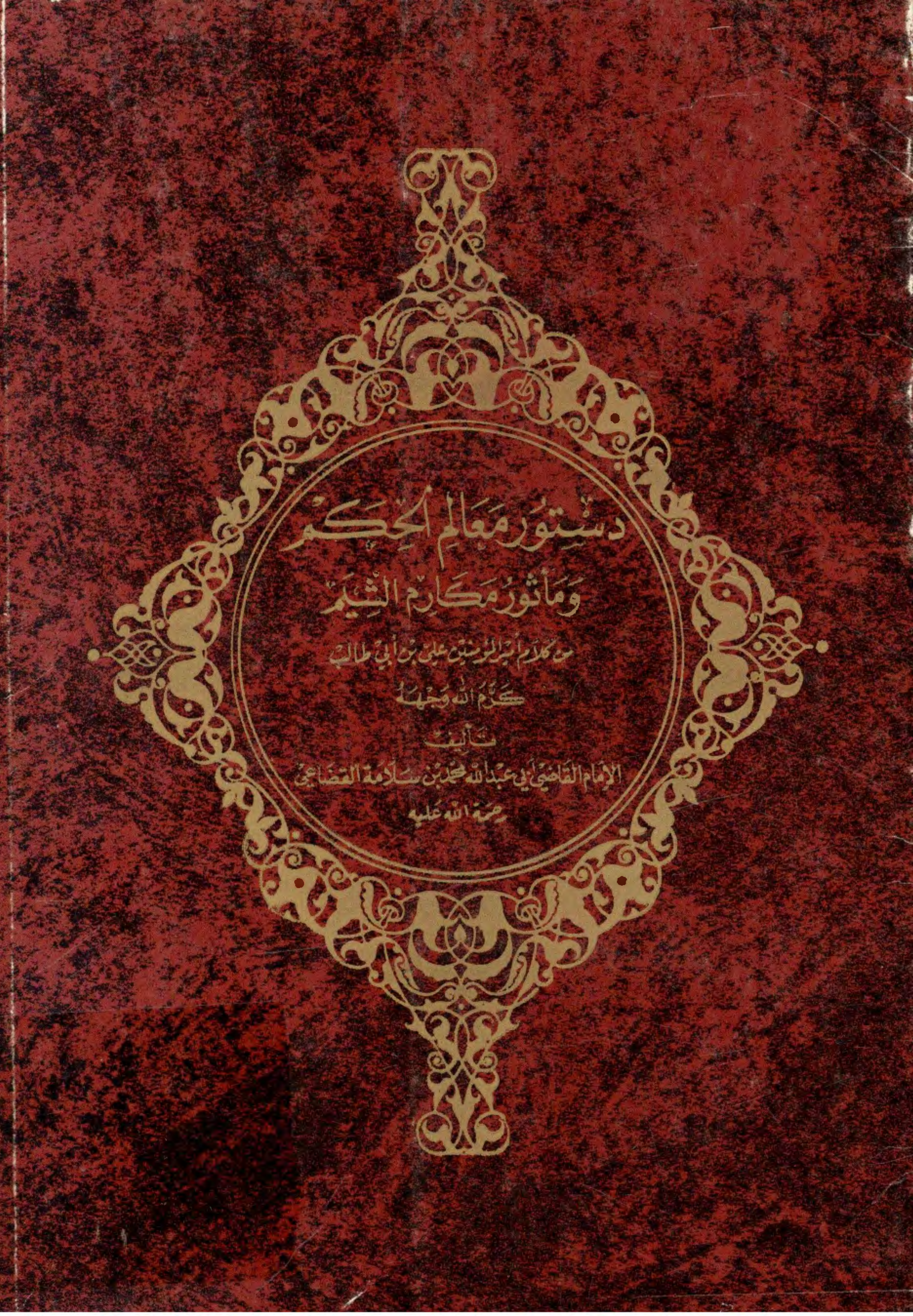

قانون
سخنان
امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع





دستور معالم الحكم
ومأثور مكارم الشيم
من كلام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب
كرم الله وجهه
تأليف
الإمام القاضي أبي عبد الله محمد بن سلامة القضاعي
رحمة الله عليه



بسم الله الرحمن الرحيم



قانون

دستور معالم الحکم و مأثور مکارم الشیم

از

سخنان مولی الموحدین امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع)

تألیف

قاضی قضاعی

(متوفی به سال ٤٥٤ هجری)

ترجمهٔ

دکتر فیروز حریرچی



مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۶۲



قضاعی، قاضی
قانون
ترجمهٔ دکتر فیروز حریرچی
چاپ اول: ۱۳۶۲
چاپ و صحافی: چاپخانهٔ سپهر، تهران
تیراژ: ۱۱۰۰۰ نسخه

فهرست



بسم الله الرحمن الرّحیم

مقدمهٔ مترجم

الحمدُلله الّذی هدانا لِهذا وما کُنّا لِنَهتَدِیَ لولا اَنْ هدانا اللهُ ترجمهٔ کتابی تازه از سخنان امیرالمؤمنین علیّ‌بن ابیطالب (ع) برای نخستین‌بار به‌زبان فارسی از توفیقات و برکتهای خداوندی است که جز با مدد پروردگار یکتا و یاری پیامبرگرامی (ص) و أئمّهٔ أطهار (عَلَیهم‌السلام) نصیب أحدی نمی‌شود.

نام اصلی کتاب «دُستور مَعالِم‌الحِکَمْ و مَأثورِ مکارِمِ‌الشّیَم» است که آن را قاضی قضاعی متوّفی به‌سال ۴۵۴ هجری قمری گرد آورده است. به‌عبارت دیگر قاضی قضاعی سخنانی از حضرت علی (ع) را در نه باب سودمند به‌شیوهٔ شریف رضی (رضوان‌الله‌علیه) جمع‌آوری نموده است.

کتاب دستورمعالم برای نخستین‌بار به‌سال ۱۳۳۲ هجری قمری با تصحیح استاد جمیل عظم و حواشی محمد عبدالقادر سعید رافعی فاروقی، در مصر بچاپ رسیده است. استاد جمیل عظم کتاب را براساس قدیمترین نسخهٔ خطی موجود آن‌که توسط قاضی ابوعبدالله محمدبن ابی‌الفتح منصوربن خلیفةبن منهال از بزرگان قرن ششم نوشته شده تصحیح کرده است. قاضی ابوعبدالله کتابت آن را در آغاز قرن هفتم به‌روز چهارشنبه به‌سال ۶۱۱ هجری قمری بپایان رسانیده است[۱] و آن را از روی نسخه‌ای که توسّط ناصربن حسن‌بن اسماعیل حُسینی زیدی روایت کنندهٔ این کتاب ازگردآورندهٔ آن یعنی قاضی قضاعی نوشته شده، نقل نموده است.

۱. رجوع کنید به‌مقدمهٔ کتاب ص ۸.

پس ازگذشت سالها دانشمند عالیقدر سیدعبدالزهراء حسینی خطیب و صاحب کتاب «مصادر نهج‌البلاغة» نسخه‌ای دیگر ازکتاب قُضاعی را که کتابتِ آن توسطِ علاءالدین‌بن نعمان‌بن محمود آلوسی بغدادی، در شب دوشنبه بیستم شوال هزارو-سیصدوبیست‌وهفت هجری قمری، در قسطنطنیه بپایان رسیده، بدست آورده است و آن را با نسخهٔ سابق‌الذکر دقیقاً مقابله کرده و تصحیح نموده است. باید متذکر شد که این نسخه نیز چنانکه سیدعبدالزهراء حسینی خطیب در مقدمهٔ کتاب اشاره نموده در کمال دقت و زیبایی و خوانایی نوشته شده و با نسخهٔ قرن ششم بسیار اندک، آنهم در موارد نادری اختلاف داشته است. بنابراین کتاب دستور معالم‌الحِکَم براساس دو نسخهٔ خطی به‌شیوه‌ای منقّح و صحیح برای اولین‌بار در سال ۱۴۰۱ هجری مطابق با ۱۹۸۱ میلادی در بیروت توسط «دارالکتاب‌العربی» به‌چاپ رسیده است.

کتاب دستور معالم‌الحکم به‌سه واسطه از قاضی قُضاعی شنیده و روایت شده است. نخست قاضی ابوعبدالله محمدبن ابی‌علی‌حسن‌بن محمدبن عُبَیدالله عامری از شریف خطیب ابوالفتوح ناصربن حسن‌بن اسماعیل حُسَینی زَیدی و او از ابوعبدالله محمدبن برکات‌بن هلال سعیدی نحوی لغوی و او از قاضی قُضاعی روایت کرده است.[۲]

ابوعبدالله محمدبن برکات‌بن هلال‌بن عبدالواحد سعیدی (یا سعدی) از اهالی مصر بوده و از استادان ادب و لغت بشمار می‌رفته که در ۴۲۰ هجری قمری متولد شده و در ۵۲۰ هجری قمری از دنیا رفته است[۱] از تاریخ وفات و ولادت او می‌توان دریافت که وی از معاصران قاضی قُضاعی بوده و سماع و روایت مطالب دستور معالم به‌وسیلهٔ او از قاضی قضاعی صورت‌گرفته است.

نام اصلی و کامل قاضی قُضاعی: ابوعبدالله محمدبن سلامة‌بن جعفربن علی‌بن حکمون‌بن ابراهیم‌بن محمدبن مُسْلِم قُضاعی است. او از فقهای شافعی بوده و در حدیث و تاریخ مهارت کامل داشته است. او در مصر از علمای بسیاری سماع حدیث نمود، و روزگاری هم برای وزیر علی‌بن احمد گرگانی در دورهٔ فاطمیان کتابت می‌کرده است. وی مدّتی برای سفارت به‌قسطنطنیه رفته و چندی هم قاضی‌القضاة مصر بوده است.[۲]

مهمترین آثار او عبارت است از: «المختار فی‌ذکرالْخِطَط وَ الْآثار»، «الانباءُ بأنباءِ

۱. الاعلام- خیرالدین زرکلی- ج ۶- ص ۲۷۷.
۲. معجم‌المؤلّفین- عمررضا کحّاله. جلد ۱۰- ص ۴۲.

آلأَنبیاء»، «تَواریخُ الْخُلفاء»، «الانباءُ فی‌الحدیث»، «دَرَّةُ الواعظین وَ ذُخْرُالعابدین»، «دُستور معالم‌الحِکَم و مَأثورِ مکارِمِ‌الْشّیَم» و «شِهابُ‌الاخبار فی‌الحِکَم وَ آلامثال و آلآدابِ‌الشرعیّةِ»[1] قاضی قُضاعی در شب پنج‌شنبه بیست‌وششم ذی‌قعدهٔ سال ۴۵۴ هجری قمری وفات نموده است.

اهمیّت و ارزش و ویژگیهای کتاب

چنانکه می‌دانیم از حضرت‌علی (ع) دو اثر به‌نامهای نهج‌البلاغة تألیف شریف رضی و غُررُالحِکَم و دُررالکَلِم تألیف عبدالواحدبن محمد تمیمی آمدی بچاپ رسیده است از آنجا که باید راه و شیوهٔ این امام بزرگوار (ع) در میدانهای مختلف از قبیل فرهنگ، ارتش، سیاست، اقتصاد، و غیره مورد مُداقّه و بررسی قرارگیرد تا نظام نوپای جمهوری اسلامی با بهره‌مندی از تعالیم آن امام همام (ع) روزبه‌روز شکوفاتر و استوارتر و منظم‌ترگردد، پیشنهاد ترجمهٔ این کتاب توسط فاضل محترم آقای صادق آیینه‌وند با حسن استقبال مترجم مواجه شد و مؤسسهٔ امیرکبیر هم بلافاصله آمادگی خود را برای چاپ آن اعلام نمود.

اهمیت راوی این کتاب بیشتر از آن‌جهت است که قاضی قُضاعی گردآورندهٔ سخنان مولای متّقیان علی (ع) از بزرگترین علمای قرن چهارم و پنجم هجری بوده و در میان فقها و علما و اهل حدیث منزلتی معتبر دارد. وی با آنکه در بسیاری ازکتابهای اهل سنت، شافعی قلمداد شده ولی علامهٔ نوری در مستدرک‌الوسائل (ج ۳-ص ۳۶۷) او را بنا بر دلایل و قرائنی شیعه دانسته است. قاضی قضاعی از راویان معتبر و دانشمند بشمار می‌رود و اثر ارزنده‌اش به‌نام «شهاب‌آلاُخبار» بهترین گواه این مدعاست.

چنانکه قاضی قضاعی در مقدّمهٔ کتاب حاضر متذکر شده وی پس ازآنکه هزارو-دویست سخن از پیامبرگرامی (ص) را در شهاب‌الاخبار جمع‌آوری می‌کند بنا به‌خواهش دوستان خود به‌تدوین کتاب دستور معالم‌الحکم می‌پردازد.

تدوین کتاب در نه باب ابتکاری آن هم با ذوق و انتخاب دانشمندی همانند

۱. ترجمهٔ فارسی این کتاب به‌نام «شرح فارسی شهاب‌الاخبار» به‌تصحیح استادمحمدتقی دانش‌پژوه از سلسله انتشارات دانشگاه تهران به‌سال ۱۳۴۹ بچاپ رسیده است. و شرح فارسی دیگری از همین کتاب در مرکز انتشارات علمی و فرهنگی آمادهٔ چاپ است. ضمناً نسخهٔ عربی این کتاب بنا به‌گفتهٔ صاحب ریحانةالادب در کتابخانهٔ برلین موجود می‌باشد. رجوع کنید به‌ریحانةالادب زیرعنوان قاضی قضاعی.

قاضی قضاعی اعتبار و اهمیت ویژه‌ای دارد که بر صاحب‌نظران پوشیده نیست. راویانی که قُضاعی برای برخی از خطبه‌های طولانی و کلمات کوتاه (ع) ذکر می‌نماید از بزرگان حدیث و لغت و ادب و فقه بشمار می‌روند از قبیل: محمدبن فُضَیل بن غَزوان، بَراءبن عازب، عبدالله‌بن أَبی شَیْبه، اَصبَغ بن نُباته حَنْظَلی، نَوف‌بن فُضالهٔ حِمیری بکالی، حسین بن خالویه. نَفْطَوَیه، ابن درید و نظایر آنها[1].

در میان راویانی که قاضی قضاعی آنها را ذکر نموده نام یاران باوفای علی‌بن‌ابیطالب (ع) درخشندگی خاصی دارد و ذکر نام آنها به‌بعضی از مطالب این کتاب نظیر نهج‌البلاغه صحت و دقّت خاصی می‌بخشد از قبیل: حارث أعور، أحنف‌بن قیس، رفاعة‌بن راقع بن مالک، آشعث‌بن قیس، صَعْصَعة‌بن صوحان، کُمَیل بن زیاد[2] و نظایر آنها.

بسیاری از جمله‌ها و کلماتی که در این کتاب آمده در نهج‌البلاغه و غررالحکم دیده نمی‌شود نظیر:

پرسش و پاسخی که میان امام علی‌بن ابیطالب (ع) و فرزندش امام حسن (ع) انجام یافته است.

تمامی باب سؤال از علی‌بن ابیطالب (ع) و پاسخهای آن حضرت.

برخی از مباحثی که در بخش سخنان غریب آن حضرت (ع) در این کتاب آمده در دو کتاب نهج‌البلاغه و غررالحکم نیامده است.

باب هشتم نیز کاملا تازه است، بویژه مناجات آن حضرت که از فصاحت و بلاغت مخصوص به‌امام علی‌بن ابیطالب (ع) برخوردار است نه‌تنها در نهج‌البلاغه و غررالحکم نیامده در کتابهای أدعیهٔ معمول نیز موجود نمی‌باشد و این مناجات آن هم با اختلافاتی تنها درکتاب دعای بحارالانوار از نظر مترجم گذشته است و اگر این کتاب فقط همین یک باب را هم دارا می‌بود باز شایستگی داشت که کتاب دیگری از سخنان علی‌بن ابیطالب (ع) بشمار رود و به‌فارسی ترجمه شود.

نکتهٔ قابل تذکر آن است که ممکن است خواننده برخی از عبارات و جملات این

۱. دربارهٔ شرح أحوال آنها مراجعه کنید به‌ترتیب (الاعلام-ج-۷-ص ۲۲۲. ج ۲-ص ۱۴. ج ۴-ص ۲۶۰. عقدالفرید ج ۳ ص ۲۹۸ و الاعلام ج ۹-ص ۳۱. معجم‌المؤلّفین ج ۲-ص ۳۱۰. معجم‌المؤلّفین ج ۱-ص ۶۰۲. معجم‌المؤلفین-ج ۹-ص ۱۸۹).

۲. دربارهٔ شرح احوال آنها مراجعه کنید به‌ترتیب: (طبقات‌الفقهاء ابن اسحاق شیرازی ص ۶۰-الاعلام ج ۱-ص ۲۶۳-الاعلام ج ۳-ص ۵۴-الاعلام ج ۱-ص ۳۳۴).

کتاب را در نهج‌البلاغه و أحیاناً درغررالحکم هم بیابد ولی مترجم با تفحّصی که بعمل آورده بدین نتیجه رسیده است که حتی خطب و سخنانی که نظیر آنها در نهج‌البلاغه و أحیاناً درغررالحکم آمده با عبارات دو کتاب اخیر بیش‌وکم اختلاف دارد. مثلا در باب سخنان آن حضرت (ع) در دستور معالم چنین آمده است: معشرالمسلمین استشعرواالخشیة و عنواالأصوات و تجلببواالسکینة و أکملوااللؤم و أخفواالجُنن و أقلقواالسیوف فی‌الغمد قبل‌السلة و الحظواالشزر و اطعنواالنترا و الیسر اما عبارت نهج‌البلاغه:

معاشرالمسلمین استشعرواالخشیة و تجلببواالسکینة و عضوا علی‌النواجذ فانه أنبی للسیوف عن‌الهام و اکملوااللامة و قلقلواالسیوف فی‌اغمادها قبل سلها و الحظوا-الخزر و اطعنواالشزر[1] چنانکه ملاحظه می‌کنید میان کلمات و عبارات این دو خطبه اختلاف زیادی است.

دیگر از مطالب این کتاب ذکر اشعار منسوب به‌علی‌بن أبیطالب (ع) است چنانکه می‌دانید اشعار منسوب به‌آن‌حضرت در دیوانهای مختلف با چاپهای متعدد بچاپ رسیده و برخی از این دواوین به‌اندازه‌ای حجیم است که خواننده علاوه بر محتوای این اشعار با توجه به‌زیادی آنها، در انتساب این اشعار به‌حضرت‌علی (ع) تردید می‌نمایند. به‌عقیدهٔ مترجم ابیاتی که درکتاب دستور معالم ذکر شده احتمالا بیشتر با سخنان علی (ع) مناسبت دارد چه بعضی از این اشعار از زبان راویانی معتبر و ثقه در ادب و لغت از قبیل نفطویه و حسین‌بن خالویه و ابن‌دُرَید و نظایر آنها ذکر گردیده است، دیگر آنکه تعداد این اشعار نسبت به‌اشعار منتسب به‌حضرت علی (ع) به‌نظر قابل قبولتر می‌رسد. از طرف دیگر سبک این ابیات و مباحثی که در آنها آمده با سبک زمان حضرت علی (ع) و وقایع تاریخی قابل انطباق‌تر است. برخی از ابیات این کتاب، در دیوانهای چاپی متداول وجود ندارد:

ماذا علی من شم تربة احمد — الایشم مدی‌الزمان غوالیا
صبت علی مصائب لوانها — صبت علی الایام عدن لیالیا[2]

۱. نهج‌البلاغة-شرح‌ابن‌ابی‌الحدید. چاپ داراحیاءالتراث‌العربی-ج ۵-ص ۱۶۸ و نهج‌البلاغة-ترجمهٔ فیض‌-الاسلام-جلد ۱-ص ۱۴۹.

۲. این ابیات در سه چاپ زیر از دیوان علی(ع) وجود ندارد: من‌الشعرالمنسوب‌الی‌الامام‌علی‌بن‌ابیطالب دار-
←

دربارهٔ ترجمهٔ این کتاب باید متذکر شوم که اینجانب سعی نموده‌ام شیوایی زبان فارسی و سادگی تفهیم سخنان علی‌بن ابیطالب (ع) را رعایت کنم. در عین حال اصالت متن عربی را هم درنظرگرفته‌ام با این همه اذعان دارم که ترجمهٔ سخنان علی (ع) هرقدر هم با دقت و صحت انجام شود هیچ مترجمی هرگز نمی‌تواند یک‌هزارم حق سخنان شگفت‌انگیز و معجزه‌آمیز آن حضرت (ع) را ادا نماید.

ضمناً در ترجمه علاوه بر استفاده از فرهنگهای متداول فارسی از فرهنگهای دیگری از قبیل مقدمةالادب زمخشری، قانون‌الادب حبیش تفلیسی و البلغهٔ ابویعقوب کردی نیز مدد جسته‌ام.

برای آنکه متن عربی کم غلط بلکه بی‌غلط از لحاظ اعراب در دسترس خوانندگان محترم قرار بگیرد عیناً متن عربی چاپ بیروت را که توسط استاد جمیل عظم و سیدعبدالزهراء حسینی خطیب تصحیح شده است و دارای شکل و اعراب می‌باشد پیش از ترجمهٔ فارسی هرباب آورده‌ام تا هم مسلمان فارسی‌زبانی که مهارت در زبان عربی ندارد از آن بهره‌مند شود و هم فضلا بتوانند ترجمه را با اصل متن عربی در موارد ضروری مقایسه نمایند. از طرف دیگر خواندن سخنان حضرت‌علی (ع) بخصوص مناجات آن امام بزرگوار به‌زبان عربی فیض و ثواب دیگری دارد و شایستهٔ تذکر است که در متن عربی در هرجا که جملهٔ «کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ» آمده بود به‌جملهٔ «علیه‌السلام» مبدل شد زیرا چنانکه سیدعبدالزهراء حسینی در مقدمهٔ کتاب اشاره کرده است در نسخهٔ خطی قرن ششم از این کتاب «علیه‌السلام» ذکر گردیده است.

در پایان از امت مسلمان و فضلای متعهد عذر می‌خواهم که این ترجمه را بدون عیب و نقص نتوانسته‌ام به‌حضورشان تقدیم دارم و امیدوارم دانشمندان با دیدهٔ اغماض بر هفوات آن بنگرند و با راهنماییهای فاضلانهٔ خویش این بنده را مرهون عنایت خویش سازند. همچنین از برادران متعهد و مسلمانی که با کوشش شبانه‌روزی خود در مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر در چاپ آثار علمی و اشاعهٔ فرهنگ قرآنی و اسلامی و معارف اهل‌بیت گامهای مؤثری برمی‌دارند صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم. خدایشان توفیق دهاد.

فیروز حریرچی

۶۲/۳/۲۱

صادر بیروت. دیوان منسوب به‌علی‌بن ابیطالب ـ چاپ حیدرآباد ـ دیوان حضرت‌علی(ع) ترجمهٔ محمد نجفی ـ چاپ کتابفروشی ادبیه.

بسم الله الرحمن الرحيم

أَخْبَرَنَا الْقَاضِي الأَجَلُّ الأَوْحَدُ. الْعَالِمُ ٱلْفَاضِلُ ٱلأَسْعَدُ سَنَاءُ الدِّينِ أبو عَبْد ٱلله مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاضِي ٱلأَجَلِّ رَضِيِّ الدَّوْلَة أبي عَلِيٍّ ٱلْحَسَنِ ابْنِ مُحَمَّدِ بْن عُبَيْد ٱلله ٱلْعَامريِّ أدامَ ٱللهِ نعْمَاءَهُ وَحَرَس حَوْبَاءَهُ[1] قِرَاءَةً عَلَيْهِ وَأَنَا أَسْمَعُ بِفُسْطَاطِ[2] مِصْرَ فِي ذِي ٱلْقَعْدَةِ مِنْ سَنَة إِحْدَى عَشْرَةَ وَسِتِّمائَةٍ قَالَ أَخْبَرَنَا سَيِّدُنَا ٱلشَّرِيفُ ٱلأَجَلُّ ٱلْقَاضِي ٱلْخَطِيبُ فَخْرُ[3] ٱلدَّوْلَةِ وَمَجْدُهَا أَبو الْفُتوحِ نَاصِرُ بْنُ ٱلْحَسَنِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ٱلْحُسَيْنِيُّ[4] الزَّيْدِيُّ رَضِيَ ٱلله عَنْهُ فِي ٱلْمُحَرَّم ٱلَّذي مِنْ سَنَةِ ثمَانٍ وَخَمْسِينَ وَخَمْسِمِائَةٍ قالَ قَرأْتُ هذَا ٱلْكِتَابَ عَلى شَيْخِنَا أَبي عَبْدِ ٱلله مُحَمَّد بْنِ بَرَكَاتِ بْنِ هِلاَلِ ٱلسَّعِيدِيِّ ٱلنَّحْوِيِّ ٱللُّغَوِيِّ رَضِيَ ٱلله عَنْهُ قَالَ قَالَ ٱلْقَاضِي ٱلأَجَلُّ أَبُو عَبْدِ ٱللهِ مُحَمَّدُ بْنُ سَلاَمَةَ بْنِ جَعْفَر

---

(١) الحوباء هي النفس.

(٢) الفسطاط مجتمع أهل الكورة وعلم مصر العتيقة التي بناها عمرو بن العاص.

(٣) من هنا تبدأ نسخة الآلوسي.

(٤) في نسخة الآلوسي الحبيبي والظن انه تصحيف.

ابْنِ عَلِيٍّ ٱلْقُضَاعِيُّ رَحِمَهُ ٱللهُ.

الْحَمْدُ للهِ ٱلَّذِي وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمُهُ وَنَفَذَ فِي كُلِّ مَصْنُوعٍ قَضَاؤُهُ وَحُكْمُهُ. وَعَمَّ جَمِيعَ ٱلْعِبَادِ عَفْوُهُ وَحِلْمُهُ. الَّذِي يَخْتَصُّ بِٱلْحِكْمَةِ[1] مَنْ يَشَاءُ مِنْ أَوْلِيَائِهِ. وَيَخْتَارُ لَهَا ٱلْمُخْلَصِينَ مِنْ أَصْفِيَائِهِ. نِعْمَةً مِنْهُ جَلَّتْ قُدْرَتُهُ. وَفَضْلاً كَبِيراً. وَمَنْ يُؤْتَ ٱلْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً. فَتَعَالَى ٱللهُ ٱلْحَكِيمُ ٱلْخَبِيرُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ. وَصَلَّى ٱللهُ عَلَى ٱلْمَخْصُوصِ مِنَ ٱلْحِكْمَةِ بِأَفْصَحِهَا لِسَاناً. وَأَوْضَحِهَا دِلَالَةً وَبَيَاناً وَأَظْهَرِهَا حُجَّةً وَسُلْطَاناً. مُحَمَّدٍ نَبِيِّ ٱلرَّحْمَةِ. وَٱلْمُؤَيَّدِ بِٱلْهِدَايَةِ وَٱلْعِصْمَةِ. وَٱلْكَاشِفِ لِغَيَاهِبِ[2] ٱلْعَمَى وَٱلظُّلْمَةِ. حَتَّى أَشْرَقَتْ أَحْكَامُ ٱلْإِيمَانِ وَبَسَقَتْ[3] أَعْلَامُ ٱلْقُرْآنِ. وَنَطَقَتِ ٱلْأَلْسِنَةُ مُخْلِصَةً بِتَوْحِيدِ ٱلرَّحْمٰنِ. وَزَهَقَتْ[4] أَبَاطِيلُ ٱلضَّلَالَةِ وَٱلْبُهْتَانِ وَعَلَى آلِهِ ٱلَّذِينَ ٱصْطَفَاهُمْ لِوِرَاثَةِ كِتَابِهِ. وَحَبَاهُمْ بِٱلنَّصِيبِ ٱلأَوْفَى[5] مِنْ ثَوَابِهِ. وَجَعَلَهُمْ لِلْأُمَّةِ هُدَاةً وَأَعْلَاماً. وَبِأَحْكَامِ دِينِهِ قُوَّاماً وَحُكَّاماً. وَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ تَسْلِيماً ﴿أَمَّا بَعْدُ﴾ فَإِنِّي لَمَّا جَمَعْتُ مِنْ حَدِيثِ رَسُولِ ٱللهِ ﷺ أَلْفَ كَلِمَةٍ وَمِائَتَيْ كَلِمَةٍ فِي ٱلْوَصَايَا وَٱلْأَمْثَالِ وَٱلْمَوَاعِظِ وَٱلْآدَابِ وَضَمَّنْتُهَا كِتَاباً وَسَمَّيْتُهُ بِٱلشِّهَابِ سَأَلَنِي بَعْضُ ٱلْإِخْوَانِ أَنْ أَجْمَعَ مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ ٱللهِ عَلَيْهِ نَحْواً مِنْ عَدَدِ ٱلْكَلِمَاتِ ٱلْمَذْكُورَةِ وَأَنْ أَعْتَمِدَ فِي

---

(١) الحكمة هي العلم النافع.

(٢) الغياهب الظلمات جمع غيهب.

(٣) بسقت أي طالت وارتفعت.

(٤) زهقت أي اضمحلت وذهبت.

(٥) حباهم بالنصيب الأوفى أي أعطاهم أوفى نصيب.

ذٰلكَ عَلَى مَا أَرْوِيهِ. وَأَجِدُهُ فِي مُصَنَّفِ مَنْ أَثِقُ بِهِ وَأَرْتَضِيهِ. وَأَنْ أَجْعَلَهُ مَسْرُوداً[١] مَحْذُوفَ ٱلأَسَانِيدِ[٢] كَفِعْلِي فِي كِتَابِ الشِّهَابِ فَٱسْتَخَرْتُ ٱللهَ جَلَّتْ قُدْرَتُهُ وَجَمَعْتُ مِنْ كَلامِهِ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ وَبَلاَغَتِهِ وَحِكَمِهِ وَعِظَاتِهِ[٣] وَآدَابِهِ وَجَوَابَاتِهِ وَأَدْعِيَتِهِ وَمُنَاجَاتِهِ[٤] وَٱلْمَحْفُوظِ مِنْ شِعْرِهِ وَتَمْثِيلاَتِهِ تِسْعَةَ أَبْوَابٍ مُنَوَّعَةً أَنْوَاعاً.

فَٱلْبَابُ ٱلأَوَّلُ: (فِيمَا رُوِيَ عَنْهُ مِنْ فَوَائِدِ حِكَمِهِ)

وَٱلْبَابُ ٱلثَّانِي: (فِيمَا رُوِيَ عَنْهُ فِي ذَمِّهِ ٱلدُّنْيَا وَتَزْهِيدِهِ فِيهَا)

وَٱلْبَابُ ٱلثَّالِثُ: (فِيمَا رُوِيَ عَنْهُ مِنَ ٱلْمَوَاعِظِ)

وَٱلْبَابُ الرَّابِعُ: (فِيمَا رُوِيَ عَنْهُ مِنْ وَصَايَاهُ وَنَوَاهِيهِ)

وَٱلْبَابُ الخَامِسُ: (فِي ٱلْمَرْوِيِّ عَنْهُ مِنْ أَجْوِبَتِهِ عَنِ ٱلْمَسَائِلِ وَسُؤَالاَتِهِ)

وَٱلْبَابُ السَّادِسُ: (فِي ٱلْمَرْوِيِّ عَنْهُ مِنْ غَرِيبِ كَلاَمِهِ)

وَٱلْبَابُ السَّابِعُ: (فِي ٱلْمَرْوِيِّ عَنْهُ مِنْ نَوَادِرِ كَلاَمِهِ)

وَٱلْبَابُ الثَّامِنُ: (فِي أَدْعِيَتِهِ وَمُنَاجَاتِهِ)

وَٱلْبَابُ التَّاسِعُ: (فِيمَا ٱنْتَهَى إِلَيَّ مِنْ شِعْرِهِ)

وَقَدْ أَعْلَمْتُ عِنْدَ ٱلْكَلِمَةِ ٱلَّتِي أَرْوِيهَا عَلاَمَةً يُسْتَدَلُّ بِهَا عَلَى رَاوِيهَا عَلَى مَا أُبَيِّنُهُ آخِرَ هٰذَا ٱلْكِتَابِ وَذَكَرْتُ أَسَانِيدَ ٱلأَخْبَارِ ٱلطِّوَالِ

---

(١) مسرودا أي جيدا حسن السياق.

(٢) محذوف الاسانيد أي غير مرفوع الى قائله.

(٣) العظات جمع عظة وهي الموعظة.

(٤) المناجاة المسارة بالكلام.

وَأعْلَمْتُ على ما كَانَ مِنْهَا وِجَادَةً[1] جيماً. وَأنَا أرْغَبُ إلَى ٱللهِ تَعَالَى فِي حُسْنِ ٱلتَّوْفِيقِ لِمَا يُرْضيهِ. وَٱلْمَعُونَةِ على ٱلْعَمَلِ بِمَا يُزْلِفُ لَدَيْهِ. وَهُوَ حَسْبِي وَنِعْمَ ٱلْوَكِيلُ.

---

(١) الوجادة هي أن تجد أحاديث بخط يعرف كاتبه.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

قاضی بزرگوار، یگانهٔ دهر، عالم و فاضل سعادتمند (سناءالدین) ابوعبدالله محمدبن (رضیّ‌الدوله) أبی‌علی حسن‌بن محمدبن عُبَیدالله عامری (خدا نعمت او را بادوام کند و وجودش را نگاه دارد) به‌ما گفت:

این کتاب بر من خوانده شد و من خود آن را در فسطاط مصر در ذی‌قعدهٔ سال ۶۱۱ هجری شنیده‌ام. هم او گفته است: سرورِ ما، شریف بزرگوار قاضی خطیب (افتخار و شکوه دولت) ابوالفتوح ناصربن حسن‌بن اسماعیل حسینی زَیدی (خدا از او خشنود باد) در محرم ۵۵۸ هجری به‌ما گفت: این کتاب را بر شیخ و استاد خود ابوعبدالله محمدبن برکات‌بن هلال سعیدی نحوی برخواندم. شیخ ما گفت:

قاضی بزرگوار ابوعبدالله محمدبن سلامةبن جعفربن علی قضاعی (رحمت خدا باد بر او) گفت: ستایش خدای را که علمش بر هر چیزی گسترده و قضا و حکمش در هر مصنوعی رانده و گذشت و بردباریش بر همهٔ بندگان شامل است. آن خدای بزرگ قدرتی که برای ارزانی داشتن نعمت و فضل بسیارش، هر که را که از اولیای خویش می‌خواهد به‌حکمت مخصوص می‌گرداند و بدان مخلصان و پاکان خود را برمی‌گزیند «وَمَنْ یُؤتَ‌الحِکْمَةَ فَقَدْ أُوْتِیَ خَیْراً کثیرا ـ بقره ـ آیهٔ ۲۷۲»، (و آنکس که حکمت را داده شده است پس به‌او خیر بسیار داده شده است) پس برتر است خداوند حکیم و آگاه (آنکه همانند او چیزی نیست و اوست شنوا و بینا)، «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ و هُوَالسَّمیعُ‌ـ اَلْبَصیر ـ شوری، آیهٔ ۹» و درود خدا باد برآنکه با شیواترین زبان و روشن‌ترین دلالت و بیان و آشکارترین حجت و سیطرهٔ حکمت، به‌حکمت مخصوص شده است. او محمد (ص)

پیامبر مهربانی و مؤیّد به هدایت و عصمت و زدایندۀ نابینایی دل و تیرگی است تا جایی که احکام ایمان درخشیدن گرفت و پرچمهای هدایت قرآن برافراشته گردید و زبانها، خالصانه برای توحید خداوند مهربان گویا شد و باطلهای گمراهی و بهتان رخت بربست. و درود خدا باد بر خاندان او که خدایشان برای وراثت کتاب خویش برگزید و بیشترین بهره از ثواب خود را بدیشان عطا فرمود. و آنان را راهنمایان نشانه های هدایت برای است، و سرپرستان و حاکمان برای احکام دین خویش قرار داد. درود خدا براو و بر ایشان باد.

اما پس از ستایش پروردگار، پس از آنکه هزارودویست سخن از حدیث رسول خدا را (ص) در باب وصایا و امثال و مواعظ و آداب فراهم نمودم و در ضمن کتابی نهاده و شهابش نامیدم برخی از برادران دینی از من خواستند که از کلام امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب (علیه‌السلام) حدود همین مقدار ذکر شده گرد آورم و در این مهم به‌روایت و تألیف کسی که او را امین و ثقه می‌دانم و می‌پسندم استناد جویم و آن را در نظمی خوش و نیکو و با حذف سندها مانند کاری که در کتاب شهاب کرده‌ام تدوین کنم.

پس از خداوند بزرگ قدرت، طلب خیر نموده و از کلام و بلاغت و حکمتها و موعظتها و آداب و پاسخها و ادعیه و مناجات و شعرِ برجای‌مانده و تمثیلاتِ آن حضرت (ع) را در نه باب که هریک نیز دارای انواع و بخشهایی است گرد آوردم.

باب نخستین: در حکمتهای سودمند آن حضرت (ع)

باب دوم: در سرزنش دنیا و بی‌میلی آن حضرت (ع) به‌آن.

باب سوم: در موعظه های آن حضرت (ع)

باب چهارم: در وصیتها و نواهی آن حضرت (ع)

باب پنجم: در پاسخهای آن حضرت (ع) به پرسشها.

باب ششم: در کلام غریبِ آن حضرت (ع)

باب هفتم: درسخنان نادرِ آن حضرت (ع)

باب هشتم: در دعاها و مناجاتِ آن حضرت (ع)

باب نهم: در شعری که از آن حضرت (ع) به‌دست ما رسیده است.

من در برابر هر سخنی که روایت می کنم نشانه‌ای نهادم تا بدان علامت به‌راوی آن سخن پی‌برده شود آنچنانکه این نکته را در پایان کتاب روشن می‌نمایم و اسناد

احادیث طولانی را ذکر کرده‌ام و بر هریک از آنها که خط نویسنده‌اش شناخته می‌شد علامت جیم[1] گذاشته‌ام. از خدای برتر می‌خواهم که مرا از حسن توفیق در آنچه که خشنودی او را فراهم کند عطا فرماید و در انجام کاری که موجب نزدیکی در درگاه او گردد یاری نماید. وَ هُوَ حَسْبی و نِعْمَ الْوَکیلُ.

۱. أحادیثی که خط نویسنده‌اش شناخته شود در اصطلاح علم حدیث وِجاده گفته می‌شود.



الباب الأول

﴿فيما روي عنه عليه السلام من فوائد حكمه﴾

خَيْرُ مَا جَرَّبْتَ مَا وَعَظَكَ. خَيْرُ أَهْلِكَ مَنْ كَفَاكَ. خَيْرُ ٱلْمَقَالِ مَا صَدَّقَهُ ٱلْفَعَالُ[1]. خَيْرُ البِلادِ مَا حَمَلَكَ. خَيْرُ ٱلامُورِ أَوْسَاطُهَا. لِكُلِّ أَمْرٍ عَاقِبَةٌ. لِكُلِّ حَيَاةٍ أَجَلٌ. لِكُلِّ مُقْبِلٍ إِدْبَارٌ. لِكُلِّ زَمَنٍ قُوتٌ وَأَنْتَ قُوتُ ٱلْمَوْتِ. التَّاجِرُ مُخَاطِرٌ. التَّثَبُّتُ حَزْمٌ. الصَّاحِبُ مُنَاسِبٌ. الْقِلَّةُ ذِلَّةٌ. الإِنْصَافُ رَاحَةٌ وَٱللَّجَاجُ[2] وَقَاحَةٌ[3]. التَّوَانِي[4] إِضَاعَةٌ. الْحِرْصُ مَحْقَرَةٌ. الزِّنَا مَفْقَرَةٌ. السَّخَاءُ قُرْبَةٌ. اللُّؤْمُ غُرْبَةٌ[5]. التَّذَلُّلُ مَسْكَنَةٌ. الْعَجْزُ مَهَانَةٌ. العَجْزُ آفَةٌ. الْعَجَلَةُ زَلَلٌ. الإِبْطَاءُ مَلَلٌ. الصَّبْرُ شَجَاعَةٌ. الْجُبْنُ مَنْقَصَةٌ. الْبُخْلُ عَارٌ. الْكَذِبُ ذُلٌّ. الْحَزْمُ كِيَاسَةٌ.

---

(١) وفي نسخة ما صدق به.

(٢) اللجاج هو دوام الخصام.

(٣) الوقاحة قلة الحياء.

(٤) التواني التقصير في الأمور.

(٥) أي اللئيم غريب حتى في بلده.

الأَدَبُ رِيَاسَةٌ. الْفَاحِشَةُ كَاسْمِهَا. الصدُودُ آيَةُ ٱلْمَقْتِ. كَثْرَةُ ٱلْعِلَلِ آيَةُ ٱلْبُخْلِ. التّجرُّمُ[١] وَجْهُ ٱلْقَطِيعَةِ. الْعِبَادَةُ ٱنْتِظَارُ ٱلْفَرَجِ. الْفِكْرَةُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ. الْبَشَاشَةُ مُخُّ[٢] ٱلمودةِ[٣]. الصَّبْرُ جُنَّةٌ مِنَ ٱلفَاقَةِ[٤]. الْحِرْصُ عَلاَمَةُ ٱلْفَقْرِ. التّخَلِّي جِلْبَابُ ٱلْمَسْكَنَةِ[٥]. الْمَوَدَّةُ قَرَابَةٌ مُسْتَفَادَةٌ. الإِعْجَابُ ضِدُّ ٱلصَّوَابِ. الإِعْتِبَارُ مُنْذِرٌ نَاصِحٌ. الإِعْتِبَارُ يُفِيدُكَ ٱلرَّشَادَ. الشُّحُّ يَجْلُبُ ٱلْمَلاَلَةَ[٦]. الصَّدِيقُ مَنْ صَدَقَ غَيْبُهُ. الْهَوَى شَرِيكُ ٱلعَمَى. عَاقِبَةُ ٱلْكَذِبِ ٱلذمُّ. الْمُزَاحُ يُورِثُ الضَّغَائِنَ. الإِجْتِهَادُ أَرْبَحُ بِضَاعَةٍ. الاَقتِصَادُ[٧] يُنْمِي ٱلْيَسِيرَ[٨]. الْفَسَادُ يُبِيدُ ٱلْكَثِيرَ. صَدْرُ ٱلعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ. الْغَرِيبُ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَبِيبٌ. الْمُقِلُّ[٩] غَرِيبٌ فِي بَلْدَتِهِ. الإِحْتِمَالُ قَبْرُ ٱلْعُيُوبِ. رَأْسُ ٱلدِّينِ صِحَّةُ ٱلْيَقِينِ. رَأسُ ٱلْعِلْمِ ٱلرِّفْقُ. وَآفَتُهُ ٱلْخُرْقُ[١٠]. رَأسُ ٱلأَمْرِ مَعْرِفَةُ ٱللهِ تَعَالَى وَعَمُودُهُ طَاعَةُ ٱللهِ عَزَّ وَجَلَّ. السَّلاَمَةُ مَعَ ٱلاسْتِقَامَةِ. الْعَجَلُ مَعَ الزَّلَلِ. الدُّعَاءُ مِفْتَاحُ ٱلرَّحْمَةِ. الصَّدَقَةُ دَوَاءٌ مُنْجِحٌ. تَمَامُ ٱلإِخْلاَصِ تَجَنُّبُ ٱلْمَعَاصِي. الْهُدَى يُجَلِّي ٱلْعَمَى. رَسُولُكَ تَرْجُمَانُ عَقْلِكَ. مِنْكَ

---

(١) التجرم هو أن يدعى الانسان على غيره ما لم يفعله.

(٢) ويروى حبالة المودة وهي الرواية الصحيحة.

(٣) مح المودة أي خالصها.

(٤) جنة من الفاقة أي وقاية من الفقر.

(٥) جلباب المسكنة أي لباس الذل.

(٦) ويروى الملامة وهي الرواية الصحيحة.

(٧) الاقتصاد هو أمر متوسط بين الاسراف والتقتير.

(٨) ينمي اليسير أي يزيده.

(٩) المقل هو الفقير المعدم.

(١٠) الخرق ضد الرفق.

مَنْ أَعْتَبَكَ[١] . الْعَاقِلُ مَنْ وَعَظَتْهُ ٱلتَّجَارِبُ. الْمُخَافُ شَرُّهُ يُخَافُ. الْمَرْءُ أَحْفَظُ لِسِرِّهِ. ظُلْمُ ٱلضَّعِيفِ أَفْحَشُ ٱلظُّلم . الْعَقْلُ حِفْظُ ٱلتَّجارِبِ. الْعَفَافُ زِينَةُ ٱلفَقرِ. الشُّكرُ زِينَةُ ٱلْغِنى. الشُّكْرُ وَٱلْوَرَعُ جُنَّةٌ[٢] . الزُّهْدُ فِي ٱلدُّنْيَا قِصَرُ ٱلأَمَلِ. الزهْدُ قُرْبَةٌ. الْحِلْمُ سَجِيَّةٌ فَاضِلَةٌ. الْعِلْمُ وِرَاثَةٌ كَرِيمَةٌ. الْفِكْرَةُ نُورٌ وَٱلْغَفْلَةُ ضَلاَلَةٌ. الْحَقُّ مِثَالٌ. وَٱلْبَاطِلُ خَبَالٌ. الْحَقُّ يُنْجِي . وَٱلْبَاطِلُ يُرْدِي. دَوَاءُ كُلِّ دَاءٍ كِتْمَانُهُ. الآدَابُ حُلَلٌ مُجَدَّدَةٌ. حُسْنُ ٱلْخُلُقِ خَيْرُ قَرِينٍ. التَّوْفِيقُ خَيْرُ قَائِدٍ. الآدَابُ خَيْرُ مِيرَاثٍ. إِمَامٌ عَادِلٌ خَيْرٌ مِنْ مَطَرٍ وَابِلٍ[٣] . مُوَاصَلَةُ ٱلْمُعْدِمِ خَيْرٌ مِنْ جَافٍ مُكْثِرٍ[٤] . سَبُعٌ حَطُومٌ أَكُولٌ خَيْرٌ مِنْ وَالٍ غَشُومٍ[٥] ظَلُومٍ . وَوَالٍ غَشُومٌ ظَلُومٌ خَيْرٌ مِنْ فِتْنَةٍ تَدُومُ. رَأْيُ ٱلشَّيْخِ خَيْرٌ مِنْ مَشْهَدِ ٱلْغُلاَمِ[٦] . كَدَرُ ٱلْجَمَاعَةِ خَيْرٌ مِنْ صَفْوِ ٱلْفُرْقَةِ[٧] . العِفَّةُ مَعَ ٱلحِرْفَةِ[٨] خَيْرٌ لَكَ مِنْ سُرُورٍ مَعَ فُجُورٍ. قُرِنَتِ ٱلْهَيْبَةُ بِٱلْخَيْبَةِ. وَٱلْحَيَاءُ بِٱلْحِرْمَانِ. حُسْنُ ٱلْيَاسِ خَيْرٌ مِنَ ٱلطَّلَبِ إِلَى

---

(١) منك من أعتبك أي من أذن ذلك بالاسترضاء وأرضاك فهو منك.

(٢) الجنة الوقاية.

(٣) الوابل هو المطر الشديد.

(٤) من جاف مكثر أي من جاف غنى.

(٥) الغشوم هو الظلوم.

(٦) رأى الشيخ خير من مشهد الغلام معناه ان رأى الشيخ المجرب خير من مشهد الغلام.

(٧) كدر الجماعة خير من صفو الفرقة يعنى أن الاجتماع والاتحاد مع الكدر خير من التفرق والشقاق مع الصفو.

(٨) معنى هذه الحكمة أن العفة مع تعب الاحتراف ونصبه خير من الراحة والسرور مع الفجور.

ٱلنّاس. حُسْنُ ٱلتّدْبيرِ مَعَ ٱلْكَفَافِ[1] أَكْفى لَكَ مِنَ ٱلْكَثِيرِ مَعَ ٱلإِسْرَافِ. الْمَعْرُوفُ أَفْضَلُ ٱلْكُنُوزِ وَأَحْصَنُ ٱلْحُصُونِ. الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ ٱلسَّحَابِ فَانْتَهِزُوا فُرَصَ ٱلْخَيْرِ. حِفْظُ مَا فِي يَدِكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ مِنْ طَلَبِ مَا فِي يَدِ غَيْرِكَ. تَلاَفيكَ[2] مَا فَرَّطْتَ مِنْ صَمْتِكَ أَيْسَرُ مِنْ إِدْرَاكِكَ مَا فَاتَ مِنْ مَنْطِقِكَ. تَذِلُّ ٱلأُمُورُ لِلْمَقَادِيرِ حَتّى يَكُونَ ٱلْحَتْفُ فِي ٱلتّدْبِيرِ. قِلّةُ ٱلثِّقَةِ بِعِزِّ ٱللهِ ذِلّةٌ. قَطِيعَةُ ٱلْجَاهِلِ تَعْدِلُ صِلَةَ ٱلْعَاقِلِ. كُفْرُ ٱلنِّعْمَةِ لُؤْمٌ. وَصُحْبَةُ ٱلْجَاهِلِ شُؤْمٌ. أَخْلِقْ بِمَنْ غَدَرَ أَنْ لاَ يُوفَى لَهُ. فِي ٱلْقُنوطِ ٱلتّفْرِيطُ. فِي ٱلصَّمْتِ ٱلسَّلاَمَةُ مِن ٱلنّدَامَةِ. فِي سَعَةِ ٱلأَخْلاقِ كُنُوزُ ٱلأَرْزَاقِ. فِي خِلاَفِ ٱلنُّفُوسِ رُشْدٌ. فِي ٱلتّجَارِبِ عِلْمٌ مُسْتَأْنَفٌ. لِقَاءُ أَهْلِ ٱلْخَيرِ عِمَارَةُ ٱلْقُلُوبِ. إِنَّ مِنَ ٱلْكَرَمِ ٱلْوَفَاءَ بِٱلذِّمَمِ. لَبَعْضُ إِمْسَاكِكَ عَنْ أَخِيكَ مَعَ لُطْفٍ خَيْرٌ لَكَ مِنْ بَذْلٍ مَعَ حَيْفٍ[3] مِنَ الكَرَمِ لِينُ الشِّيَمِ. مِنَ الكَرَمِ صِلَةُ الرَّحِمِ. مِنَ ٱلْكَرَمِ مَنْعُ[4] ٱلْحُرَمِ. مِنَ ٱلْحَزْمِ ٱلْعَزْمُ. مِنْ خَيْرِ حَظِّ ٱمْرِىءٍ قَرِينٌ صَالِحٌ. مِنْ سَبَبِ ٱلْحِرْمَانِ ٱلتّوَانِي. مِنَ ٱلْفَسَادِ إِضَاعَةُ ٱلزَّادِ[5]. مِنْ شَرِّ مَا صَحِبَ ٱلْمَرْءَ ٱلْحَسَدُ. مِنَ التّوْفِيقِ ٱلْوُقُوفُ عِنْدَ ٱلْحَيْرَةِ. مَرْتَبَةُ ٱلرَّجُلِ بِحُسْنِ عَقْلِهِ. عِزُّ ٱلْمُؤْمِنِ غِنَاهُ عَنِ ٱلنّاسِ. الْمُؤْمِنُ لاَ يَحِيفُ عَلى مَنْ يُبْغِضُ[6]. الْمُؤْمِنُ أَخُو ٱلْمُؤْمِنِ

---

(١) الكفاف هو الرزق الذي يكفي الانسان وهو ما فوق النزر ودون السعة.

(٢) تلافيك أي تداركك.

(٣) من بذل مع حيف أي من اعطاء مع ظلم.

(٤) المنع هنا بمعنى الصون.

(٥) المراد بالزاد هنا التزود.

(٦) لا يحيف على من يبغض أي لا يجور على من يبغضه.

فَلاَ يَغُشُّهُ وَلاَ يَعِيبُهُ وَلاَ يَدَعُ نُصْرَتَهُ. الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ ٱلْمُؤْمِنِ[1] فَاطْلُبْ ضَالَّتَكَ وَلَوْ فِي أَهْلِ ٱلشِّرْكِ. الْمَوْعِظَةُ كَهْفٌ لِمَنْ وَعَاهَا. التَّوَاضُعُ يُرْشِدُ إِلَى ٱلسَّلاَمَةِ. السَّاعَاتُ تَهْضِمُ عُمُرَكَ. الرَّغْبَةُ مِفْتَاحُ ٱلتَّعَبِ وَمَطِيَّةُ ٱلنَّصَبِ. الشَّرَهُ[2] جَامِعٌ لِمَسَاوِي[3] ٱلْعُيُوبِ. الْحَسَدُ آفَةُ ٱلدِّينِ. خَسِرَ مُرُوءَتَهُ مَنْ ضَعُفَتْ نَفْسُهُ. أَزْرَى بِنَفْسِهِ مَنِ ٱسْتَشْعَرَ ٱلطَّمَعَ. هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مَنْ أَمَّرَ عَلَيْهَا لِسَانَهُ. رَضِيَ بِٱلذُّلِّ مَنْ كَشَفَ ضُرَّهُ. قَدْ خَاطَرَ بِنَفْسِهِ مَنِ ٱسْتَغْنَى بِرَأْيِهِ. قَدْ يُدْرِكُ بِشُكْرِ ٱلشَّاكِرِ مَا يَضِيعُ بِجُحُودِ ٱلْكَافِرِ. قَدْ يَكُونُ ٱلْيَاسُ إِدْرَاكاً إِذَا كَانَ ٱلطَّمَعُ هَلاَكاً. أَوْحَشُ ٱلْوَحْشَةِ ٱلْعُجْبُ. أَكْرَمُ ٱلْحَسَبِ حُسْنُ ٱلْخُلُقِ. الْحِرْصُ دَاعٍ إِلَى ٱلتَّقَحُّمِ فِي ٱلذُّنُوبِ[4]. أَنْفَعُ ٱلْكُنُوزِ مَحَبَّةُ ٱلْقُلُوبِ. الْفَقْرُ يُخْرِسُ ٱلْفَطِنَ عَنْ حُجَّتِهِ. التَّدْبِيرُ قَبلَ ٱلْعَمَلِ يُؤْمِنُكَ مِنَ ٱلنَّدَمِ. أَغْنَى ٱلْغِنَى تَرْكُ ٱلْمُنَى. أَفْضَلُ ٱلزُّهْدِ إِخْفَاءُ ٱلزُّهْدِ. التَّوَاضُعُ يَكْسُوكَ ٱلسَّلاَمَةَ. أَبَى ٱللهُ إِلاَّ خَرَابَ ٱلدُّنْيَا وَعِمَارَةَ ٱلْآخِرَةِ. الْمَغْبُونُ مَنْ غُبِنَ نَصِيبَهُ مِنَ ٱللهِ عَزَّ وَجَلَّ. الْحَيَاءُ سَبَبٌ إِلَى كُلِّ جَمِيلٍ. أَوْكَدُ سَبَبٍ أَخَذْتَهُ سَبَبٌ بَيْنَكَ وَبَيْنَ ٱللهِ. أَعمالُ ٱلْعِبَادِ فِي عَاجِلِهِمْ نُصبُ أَعْيُنِهِمْ فِي آجِلِهِمْ. بِرُّ ٱلْوَالِدَيْنِ مِنْ أَكْرَمِ ٱلطَّبَائِعِ. لَمْ يَهْلِكْ مَنِ ٱقْتَصَدَ وَلَمْ يَفْتَقِرْ مَنْ زَهِدَ. تُنَبِّىءُ عَنِ ٱمْرِىءٍ دِخْلَتُهُ[5]. شُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ ٱلْوَرَعُ عَنْ

---

(١) الحكمة ضالة المؤمن يعني أن الحكمة كالشيء الضائع من الانسان يلزمه ان يطلبه حتى يجده.

(٢) الشره غلبة الحرص.

(٣) المساوي هي العيوب والنقائص.

(٤) الى التقحم في الذنوب أي إلى الدخول فيها بغير تفكر في عواقبها.

(٥) دخلة الرجل مثلثة نيته ومذهبه.

مَحَارِمِ ٱللهِ. إِذَا كَانَ ٱلرِّفْقُ خُرْقاً[1] كانَ ٱلْخُرْقُ رِفْقاً. إذا قَوِيتَ فَاْقوَ عَلَى طَاعَةِ ٱللهِ وَإِذَا ضَعُفْتَ فَاْضعُفْ عَنْ مَعْصِيَةِ ٱللهِ عَزَّ وَجلَّ. إِذَا تَغَيَّرَ ٱلسُّلْطَانُ تَغَيَّرَ ٱلزَّمَانُ. إِذَا كُنْتَ فِي إِدْبارٍ وَٱلْمَوْتُ فِي إِقْبَالٍ فَمَا أَسْرَعَ ٱلْمُلْتَقَى. إِذَا ظَهَرَ ٱلرِّبَا فِي قَوْمٍ بُلُوا بِٱلْوَبَاءِ[2] وَإِذَا مَنَعوا ٱلْخُمُسَ[3] بُلُوا بِٱلسِّنِينَ ٱلْجَدْبَةِ. إِذَا هُدِيتَ لِقَصْدِكَ فَكُنْ أَخْشَعَ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ. إِذَا قَارَفْتَ سَيِّئَةً[4] فَعَاجِلْ مَحْوَهَا بِٱلتَّوْبَةِ. إِنْ كُنْتَ جَازِعاً عَلَى مَا يَفْلُتُ مِنْ يَدَيكَ فَٱجْزَعْ عَلَى مَا لَمْ يَصِلْ إِلَيْكَ. إِنَّ أَغْنَى الْغِنَى ٱلعَقْلُ وَأَكْثَرَ ٱلفَقْرِ ٱلْحُمْقُ. نِعْمَ ٱلقَرِينُ الرِّضَى. نِعْمَ ٱلْخُلُقُ ٱلصَّبْرُ. نِعْمَ حَظُّ ٱلْمُؤْمِنِ ٱلْقُنُوعُ. نِعْمَ طَارِدُ ٱلهَمِّ ٱلْيَقِينُ. نِعْمَ ٱلْخُلُقُ ٱلتَّكَرُّمُ. نِعْمَ وَزِيرُ ٱلْعِلْمِ سَمْتٌ صَالِحٌ[5]. نِعْمَ عَوِينُ ٱلدِّينِ ٱلصَّبْرُ. بِئْسَ ٱلطَّعَامُ ٱلْحَرَامُ. بِئْسَ ٱلقِلَادَةُ لِلْخَيِّرِ ٱلْعَفِيفِ قِلَادَةُ ٱلدِّينِ. قَلَّ مَا يُنْصِفُكَ ٱللِّسَانُ فِي نَشْرِ قَبِيحٍ أَوْ إِحْسَانٍ. قَلَّ مَا تَصْدُقُكَ ٱلْأُمْنِيَّةُ[6]. مَا كُلُّ مَا تَخْشَى يَكُونُ. مَا أَقْرَبَ ٱلنِّقْمَةَ مِنْ أَهْلِ ٱلْبَغْيِ. ما كلُّ مَفْتُونٍ يُعَاتَبُ. مَا خَيْرُ خَيْرٍ بَعْدَهُ ٱلنَّارُ. مَا شَرُّ شَرٍّ بَعْدَهُ ٱلْجَنَّةُ. مَا خَيْرُ خَيْرٍ لَا يُنَالُ إِلَّا بِشَرٍّ وَيُسْرٍ لَا يُنَالُ إِلَّا بِعُسْرٍ. مَا أَقْبَحَ ٱلقَطِيعَةَ بَعْدَ ٱلصِّلَةِ وَٱلْجَفَاءَ بَعْدَ ٱلْإِخَاءِ[7] وَٱلْعَدَاوَةَ بَعْدَ

---

(١) الخرق ضد الرفق.

(٢) بلوا بالوباء أى أصيبوا بالمرض العام الوبيء.

(٣) اذا منعوا الخمس أي منعوا خمس الغنيمة عن الفقراء.

(٤) اذا قارفت سيئة أي قاربتها وخالطتها.

(٥) سمت صالح السمت هيئة أهل الخير والصلاح.

(٦) الامنية اي التمني.

(٧) الاخاء أي المؤاخاة.

ٱلْمودَّةِ وَٱلْخيانَةَ لمَنْ ٱئْتمنَكَ وَٱلْغَدْرَ لمَن ٱسْتَسْلَمَ إِلَيْكَ. مَا أَقْبح ٱلْخُضُوعَ عنْدَ ٱلْحاجَةِ وَٱلْجفَاءَ عنْدَ ٱلْغِنى. مَا أَهمَّني ذَنْبٌ أُمهلْتُ بَعْدهُ حتّى أُصلّي ركْعَتَيْنِ. الرِّزْقُ رزْقانِ رِزْقٌ تطْلُبُهُ وَرِزْقٌ يطْلُبُكَ فَإِنْ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ. كَمْ مِنْ عاكِفٍ عَلى ذَنْبِهِ تَابَ فِي آخرِ عُمُرِهِ. كَمْ مِنْ دَنِفٍ[1] قَدْ نجَا وَصَحيحٍ قَدْ هوى. أَلأَمُ ٱللّؤْمِ ٱلبَغْيُ عِنْدَ ٱلقُدْرَةِ. وَيْلٌ لِلْبَاغِينَ مِنْ أَحْكَمِ ٱلْحَاكِمينَ. لَوْ كَانَ ٱلصَّبْرُ رَجُلاً لَكَانَ رَجُلاً صَالحاً. إنَّ مِنْ كُنُوزِ ٱلْبرِّ ٱلصَّبْرَ عَلى ٱلرَّزَايَا وكِتْمَانَ ٱلْمَصَائِبِ. إنَّ مِنَ ٱلْغِرَّةِ[2] بِٱللهِ أَنْ يُصِرَّ ٱلْعَبْدُ عَلى ٱلْمَعْصِيَةِ وَيَتَمَنَّى عَلى ٱللهِ ٱلْمَغْفِرَةَ. إنَّ ٱلقُلُوبَ تَملُّ كما تَملُّ ٱلأَبْدَانُ فَٱبْتَغُوا لَها طَرَائِفَ ٱلْحِكْمَةِ[3]. إنَّ ٱللهَ تَعَالَى لَيُدْخِلُ ٱلْفَاسِقَ فِي دِينِهِ ٱلْجَرِيءَ عَلى خَلْقِهِ ٱلْجَنَّةَ بِسَخَائِهِ. إنِ ٱسْتَطَعْتَ أَنْ لاَ يَكُونَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ ٱللهِ ذُو نِعْمَةٍ فَٱفْعَلْ. إذَا مَاتَ ٱلعَالِمُ ٱنْثَلَمَ بِمَوْتِهِ فِي ٱلإِسْلاَمِ ثُلْمَةٌ لاَ تُسَدُّ[4] إلى يَوْمِ ٱلقِيَامَةِ. إذا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ ٱلنِّعَمِ فَلاَ تُنَفِّرُوا أَقْصَاهَا بِقِلَّةِ الشُّكْرِ. إنَّ ٱلْيَسِيرَ مِنَ ٱللهِ أَكْبَرُ وَأَعْظَمُ مِنَ ٱلْكَثِيرِ مِنْ خَلْقِهِ وَإِنْ كَانَ كُلٌّ مِنْهُ. مَا أَنْعَمَ ٱللهُ عَلى عَبْدٍ نِعْمَةً فَشَكَرَهَا بِقَلْبِهِ إلاّ ٱسْتَوْجَبَ ٱلْمَزِيدَ مِنْها قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ شُكْرُها عَلى لِسَانِهِ. مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلاّ ظَهَرَ مِنْ فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ. مَا أَوْضَحَ ٱلْحَقَّ لِذِي عَيْنَيْنِ. إِنَّ ٱلرَّحِيلَ حَقٌّ أَحَدِ ٱلْيَوْمَيْنِ[5]. مَا أُبَالِي بِٱلْيَسِيرِ رُمِيتُ أَمْ بِٱلْعَسِيرِ

---

(١) الدنف هو المريض مرضا ملازما.

(٢) الغرة أي الاغترار.

(٣) طرائف الحكمة أي الحكم اللطيفة الحسنة.

(٤) ثلمة لا تسد أي فرجة لا تسد.

(٥) في نسخة حقٌّ أحد اليومين.

لأَنَّ حَقَّ ٱللهِ تَعَالَى فِي ٱلْعُسْرِ ٱلرِّضَى وَفِي ٱلْيُسْرِ ٱلشُّكْرُ. يَا بَرْدَهَا عَلَى ٱلْكَبِدِ إِذَا سُئِلَ ٱلْعَالِمُ عَمَّا لاَ يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ ٱللهُ أَعْلَمُ. الْعَافِيَةُ عَشْرَةُ أَجْزَاءٍ تِسْعَةٌ مِنْهَا فِي ٱلصَّمْتِ إِلاَّ مِنْ ذِكْرِ ٱللهِ تَعَالَى وَوَاحِدٌ فِي تَرْكِ مُجَالَسَةِ ٱلسُّفَهَاءِ[1]. مَا ٱلْمُبْتَلَى وَإِنِ ٱشْتَدَّ بَلاَؤُهُ بِأَحَقَّ بِالدُّعَاءِ مِنَ ٱلْمُعَافَى لأَنَّهُ لاَ يَأْمَنُ مِنَ ٱلْبَلاءِ. ٱلْجِهَادُ ثَلاَثَةٌ أَوَّلُ مَا يُغْلَبُ عَلَيْهِ مِنَ ٱلْجِهَادِ ٱلْيَدُ ثُمَّ ٱللِّسَانُ ثُمَّ ٱلْقَلْبُ فَإِذَا كَانَ ٱلْقَلْبُ لاَ يَعْرِفُ مَعْرُوفاً وَلاَ يُنْكِرُ مُنْكَراً نُكِسَ فَجُعِلَ أَعْلاَهُ أَسْفَلَهُ. أَرْبَعٌ يُمِتْنَ ٱلْقَلْبَ ٱلذَّنْبُ عَلَى ٱلذَّنْبِ وَمُلاَحَاةُ ٱلأَحْمَقِ[2] وَكَثْرَةُ مُنَاقَفَةِ ٱلنِّسَاءِ[3] وَٱلْجُلُوسُ مَعَ ٱلْمَوْتَى قَالُوا وَمَنِ ٱلْمَوْتَى يَا أَمِيرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ قَالَ كُلُّ عَبْدٍ مُتْرَفٍ[4]. كَفَى بِٱلْعِلْمِ شَرَفاً أَنَّهُ يَدَّعِيهِ مَنْ لاَ يُحْسِنُهُ وَيَفْرَحُ بِهِ إِذَا نُسِبَ إِلَيْهِ. الْإِيمَانُ أَنْ تُؤْثِرَ ٱلصِّدْقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ عَلَى ٱلْكَذِبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ. الدَّاهِيَةُ مِنَ ٱلرِّجَالِ[5] مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ. مَنْ يُحِبُّ كَرَاهِيَةَ أَنْ يَشْهَرَهُ عِنْدَ غَضَبٍ مِنَ ٱلْمُسْتَوْدَعِ. وَٱلصُّلْبُ مَنِ ٱشْتَدَّتْ عَارِضَتُهُ فِي ٱلْيَقِينِ وَظَهَرَ حَزْمُهُ فِي ٱلتَّوَكُّلِ. ٱلْخَيْرُ ٱلَّذِي لاَ شَرَّ فِيهِ ٱلشُّكْرُ مَعَ ٱلنِّعْمَةِ وَٱلصَّبْرُ عِنْدَ ٱلنَّازِلَةِ. أَوَّلُ عِوَضِ ٱلْحَلِيمِ مِنْ حِلْمِهِ أَنَّ ٱلنَّاسَ أَنْصَارٌ لَهُ عَلَى ٱلْجَاهِلِ. الْعَالِمُ أَفْضَلُ مِنَ ٱلصَّائِمِ ٱلْقَائِمِ ٱلْغَازِي فِي سَبِيلِ ٱللهِ. العَالِمُ بِمَنْزِلَةِ ٱلنَّخْلَةِ تَنْتَظِرُ مَتَى يَسْقُطُ عَلَيْكَ مِنْهَا شَيْءٌ. العَالِمُ بِلاَ عَمَلٍ كَٱلرَّامِي بِلاَ وَتَرٍ. مِنْ كَفَّارَاتِ ٱلذُّنُوبِ ٱلعِظَامِ إِغَاثَةُ ٱلْمَلْهُوفِ

---

(١) السفهاء أي الجهال.

(٢) وملاحاة الأحمق أي منازعته.

(٣) متافنة النساء أي مجالستهن.

(٤) مترف أي متنعم.

(٥) الداهية من الرجال أي العاقل الجيد الرأي منهم.

وَالتّنفِيسُ عَنِ ٱلمَكرُوبِ[1]. إِذَا أقبلتِ ٱلدُّنيا على رَجُلٍ أعارَتهُ محاسِنَ غيرِه وَإِذَا أدبَرَتْ عَنهُ سلبتهُ محاسِنَ نفسِه. العالمُ مَنْ عَرفَ أنَّ ما يَعلمُ فِي جَنبِ ما لاَ يَعلمُ قَليلٌ فعدَّ نفسهُ بذلكَ جاهِلاً فَٱزْدادَ بِمَا عَرف مِنْ ذلكَ فِي طَلَبِ ٱلعلمِ ٱجتهاداً وَٱلجاهِلُ مَنْ عدَّ نَفْسَهُ بِمَا جَهِلَ فِي مَعْرِفَةِ ٱلعلمِ عالِماً وكانَ برأيِهِ مُكْتفِياً. إِنّما لَكَ مِنْ دُنْياكَ ما أصلحْتَ بِهِ مثوَاكَ. إنّمَا قلبُ ٱلحدَثِ[2] كَٱلأَرْضِ ٱلْخالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيها مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ. إِنِّي لأَسْتَحْيِي مِنَ ٱللهِ تَعالَى أنْ يَكُونَ ذَنبٌ أعْظَمَ مِنْ عَفْوِي أوْ جَهْلٌ أعْظَمَ مِنْ حِلْمِي أوْ عَوْرَةٌ لاَ يُوارِيهَا سِتْرِي أوْ خَلّةٌ لاَ يَسُدُّهَا جُودِي.

﴿نوع منه﴾

رُبَّ سَاعٍ فِيمَا يَضُرُّهُ. رُبَّ مُشِيرٍ بِمَا يَضِيرُ[3]. رُبَّ طَمَعٍ خَائِبٍ وَأَمَلٍ كَاذِبٍ. رُبَّ رَجَاءٍ يَؤُولُ إِلَى ٱلْحِرْمَانِ. وَرُبَّ أَرْبَاحٍ تَؤُولُ إِلَى ٱلْخُسْرَانِ. رُبَّ طَلَبٍ قَدْ جَرَّ إِلَى حَرَبٍ. رُبَّ بَاحِثٍ عَنْ حَتْفِهِ[4]. رُبَّ هَزْلٍ قَدْ عَادَ جِدًّا. رُبَّ بَعِيدٍ أقْرَبَ مِنْ قَرِيبٍ. رُبَّ أمْرٍ قَدْ طَلَبْتَهُ وَفِيهِ هَلاَكُ دِينِكَ لَوْ أَتَيْتَهُ. رُبّمَا كَانَ ٱلدَّوَاءُ دَاءً. رُبّمَا أكْدَى ٱلْحَرِيصُ[5]. رُبّمَا نَصَحَ غَيْرُ نَاصِحٍ وَغَشَّ غَيْرُ ٱلْمُتَنَصِّحِ[6]. رُبَّمَا

---

(١) والتنفيس عن المكروب أي التفريج عنه وفي نسخة والتنفس.

(٢) الحدث هو الشاب ضد المسن.

(٣) بما يضير أي بما يضر.

(٤) عن حتفه أي عن موته.

(٥) ربما أكدى الحريص أي خاب وانقطع.

(٦) المتنصح هو المتشبه بالنصحاء

أَخْطَأَ ٱلبَصيرُ قَصْدَهُ وَأصابَ ٱلْعَمِي رُشْدَهُ. رُبَّمَا سَأَلتَ ٱلشَّيْءَ فَلَمْ تُؤْتَهُ أَوْ أُوتيتَ خَيْراً مِنْهُ عَاجِلاً أَوْ آجِلاً وَصُرِفَ عَنْكَ بِمَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ. رُبَّما أُخِّرَ عَنْكَ ٱلْإِجابَةُ لِيَكُونَ أَطْوَلَ لِلْمَسْئَلَةِ وَأَجْزَلَ لِلْعَطِيَّةِ.

﴿نوع منه﴾

مَنْ أَكْثَرَ أَهْجَرَ[١]. مَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ. مَنِ ٱشْتَاقَ سَلاَ. مَنْ نَالَ ٱسْتَطَالَ. مَنْ مَزَحَ ٱسْتُخِفَّ بِهِ. مَنْ أَكْثَرَ مِنْ شَيْءٍ عُرِفَ بِهِ. مَنْ زَنَا زُنِيَ بِهِ. مَنْ جَفَا طَغَى. مَنْ تَرَكَ ٱلْقَصْدَ[٢] جَارَ. مَنْ سَلَّ سَيْفَ ٱلْبَغْيِ قُتِلَ بِهِ. مَنْ حَفَرَ بِئْراً وَقَعَ فِيهَا. مَنْ تَهَاوَنَ بِٱلدِّينِ ٱرْتَطَمَ[٣]، مَنْ أَحْسَنَ ٱلسُّؤَالَ عَلِمَ وَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ وَمَنْ عَمِلَ[٤] سَلِمَ. مَنْ كَابَدَ ٱلْأُمورَ عَطِبَ وَمَنِ ٱقْتَحَمَ ٱللُّجَجَ[٥] غَرِقَ. مَنْ أَعْجَبَ بِرَأْيِهِ ضَلَّ وَمَنِ ٱسْتَغْنَى بِعِلْمِهِ زَلَّ وَمَنْ تَكَبَّرَ عَلَى ٱلنَّاسِ ذَلَّ. مَنْ أَطْلَقَ طَرْفَهُ كَثُرَ أَسَفُهُ. مَنْ صَارَعَ ٱلْحَقَّ صَرَعَهُ. مَنْ تَعَدَّى ٱلْحَقَّ ضَاقَ مَذْهَبُهُ. مَنْ حَصَّنَ شَهْوَتَهُ صَانَ قَدْرَهُ. مَنْ غَلَبَ لِسَانَهُ أَمَّرَهُ قَوْمُهُ. مَنْ ضَاقَ خُلُقُهُ مَلَّهُ أَهْلُهُ. مَنْ طَلَبَ شَيْئاً نَالَهُ أَوْ بَعْضَهُ. مَنْ كَثُرَ كَلاَمُهُ كَثُرَ خَطَؤُهُ وَمَنْ كَثُرَ خَطَؤُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ وَمَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ وَمَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ وَمَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ. مَنْ حَمَلَ مَا لاَ يُطِيقُ عَجَزَ.

---

(١) من أكثر أهجر أي من أكثر كلامه فقد أفحش في منطقه لأن خير الكلام ما قل ودل.

(٢) القصد هو الاستقامة والوقوف عند الحد.

(٣) ارتطم أي وقع في كرب لا يخرج منه.

(٤) وفي رواية صحيحة عمل.

(٥) من اقتحم اللجج أي دخل فيها بغير تذكر في عواقبها.

مَنْ دَخَلَ مَدَاخِلَ ٱلسُّوءِ ٱتُّهِمَ. مَنْ تَحَرَّى ٱلصِّدْقَ خَفَّتْ عَلَيْهِ ٱلْمُؤَنُ. مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ عُدَّ مِنْهُمْ. مَنِ ٱقْتَصَرَ عَلَى قَدْرِهِ كَانَ أَبْقَى لَهُ. مَنْ طَلَبَ ٱلْكِيمْيَاءَ[1] ٱفْتَقَرَ. مَنْ طَلَبَ عِلْمَ ٱلنُّجُومِ تَكَهَّنَ. مَنْ تَفَكَّرَ فِي ذَاتِ ٱللهِ تَعَالَى تَزَنْدَقَ. مَنْ رَضِيَ زَلَّةَ نَفْسِهِ رَضِيَ زَلَّةَ غَيْرِهِ. مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ ٱلسَّاخِطُ عَلَيْهِ. مَنْ خَالَطَ ٱلْعُلَمَاءَ وُقِّرَ. مَنْ خَالَطَ ٱلأَنْذَالَ حُقِّرَ. مَنْ لَمْ يَمْلِكْ غَضَبَهُ لَمْ يَكْمُلْ عَقْلُهُ. مَنِ ٱسْتَقْبَلَ وُجُوهَ ٱلآرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ ٱلْخَطَإِ. مَنْ ضَيَّعَهُ ٱلأَقْرَبُ أُتِيحَ لَهُ[2] ٱلأَبْعَدُ. مَنْ جَرَى فِي عِنَانِ[3] أَمَلِهِ عَثَرَ بِأَجَلِهِ. مَنْ أَبْصَرَ عَيْبَ نَفْسِهِ شُغِلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ. مَنْ رَضِيَ بِقَسْمِ ٱللهِ[4] لَمْ يَحْزَنْ عَلَى مَا فِي يَدِ غَيْرِهِ. مَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ ٱلْمَوْتِ رَضِيَ مِنَ ٱلدُّنْيَا بِٱلْيَسِيرِ. مَنْ عَلِمَ أَنَّ كَلاَمَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلاَمُهُ إِلا فِيمَا يَنْفَعُهُ. مَنْ نَظَرَ فِي عُيُوبِ ٱلنَّاسِ وَرَضِيَهَا لِنَفْسِهِ فَذَاكَ ٱلأَحْمَقُ بِعَيْنِهِ. مَنْ قَلَّبَ ٱلأَحْوَالَ عَرَفَ جَوَاهِرَ ٱلرِّجَالِ. مَنْ تَلَذَّذَ بِمَعْصِيَةِ ٱللهِ أَوْرَثَهُ ٱللهُ ذُلاًّ. مَنْ عَرَفَ ٱلأَيَّامَ لَمْ يُغْفِلِ ٱلاسْتِعْدَادَ. مَنْ عُرِفَ بِٱلْحِكْمَةِ لاَحَظَتْهُ ٱلْعُيُونُ بِٱلْوَقَارِ. مَنْ أَصْبَحَ وَٱلآخِرَةُ هَمُّهُ ٱسْتَغْنَى بِغَيْرِ مَالٍ وَٱسْتَأْنَسَ بِغَيْرِ أَهْلٍ وَعَزَّ بِغَيْرِ عَشِيرَةٍ. مَنْ عَلِمَ مِنْ أَخِيهِ مُرُوءَةً جَمِيلَةً فَلاَ يَسْمَعَنَّ فِيهِ ٱلأَقَاوِيلَ. مَنِ ٱقْتَصَرَ عَلَى بُلْغَةِ ٱلْكَفَافِ[5] فَقَدْ تَعَجَّلَ ٱلرَّحْمَةَ[6] وَتَبَوَّأَ خَفْضَ

---

(١) الكيمياء اسم صنعة معروفة.

(٢) أتيح له أي قدر له.

(٣) العنان هو السير الذي تمسك به الدابة.

(٤) وفي رواية برزق الله.

(٥) على بلغة الكفاف أي على ما يتبلغ به من العيش الذي على قدر القوت.

(٦) وفي نسخة الراحة.

ٱلدَّعَةِ[١] . مَنْ تَوَرَّطَ في ٱلْأُمُورِ غَيْرَ ناظِرٍ فِي ٱلْعَواقِبِ فَقَدْ تَعَرَّضَ لِفَادِحَاتِ ٱلنَّوائِبِ[٢] . مَنْ سَرَقَ مِنَ ٱلْأَرْضِ شِبْراً كَلَّفَهُ ٱللهُ تَعالى يَوْمَ ٱلْقِيامَةِ نَقْلَهُ. مَنْ كَانَ مَطِيَّتَهُ ٱللَّيْلُ وَالنَّهارُ فإِنَّهُ يُسارُ بِهِ وَإِنْ كَانَ لاَيَسِيرُ. مَنْ أَمِنَ الزَّمانَ خانَهُ وَمَنْ تَعَظَّمَ عَلَيْهِ أَهانَهُ وَمَنْ تَرَغَّمَ عَلَيْهِ أَرْغَمَهُ وَمَنْ لَجَا إِلَيْهِ أَسْلَمَهُ. مَنْ حَسُنَتْ عَلاَنِيَتُهُ فَنَحْنُ لِسَرِيرَتِهِ أَرْجَى. مَنْ عَزَفَتْ نَفْسُهُ عَنْ دَنِيءِ ٱلْمَطَامِعِ[٣] كَمُلَتْ مَحاسِنُهُ وَمَنْ كَمَلَتْ[٤] مَحَاسِنُهُ حُمِدَ وَٱلْمَحْمُودُ مَحْبُوبٌ وَلَنْ يُحِبَّ ٱلْعِبادُ عَبْداً إِلاّ بَعْدَ حُبِّ ٱللهِ تَعالَى إِيَّاهُ. مَنْ هَتَكَ حِجابَ غَيْرِهِ ٱنْكَشَفَتْ عَوْراتُ بَيْتِهِ. مَنْ يَثِقُ بِكَ أَوْ يَرْجُو صِلَتَكَ اذا قَطَعْتَ صِلَةَ قَرابَتِكَ[٥] .

﴿نوع منه﴾

لاَ شَرَفَ أَعْلَى مِنَ ٱلْإِسْلاَمِ وَلاَ كَنْزَ أَعَزُّ مِنَ ٱلتَّقْوى وَلاَ لِباسَ أَجْمَلُ مِنَ ٱلْعافِيَةِ وَلاَ كَنْزَ أَغْنى مِنَ ٱلْقَناعَةِ وَلاَ مَعْقِلَ[٦] أَحْصَنُ مِنَ ٱلْوَرَعِ وَلاَ شَفِيعَ أَنْجَحُ مِنَ ٱلتَّوْبَةِ وَلاَ وِقَايَةَ أَمْنَعُ مِنَ ٱلسَّلاَمَةِ. وَلاَ كَنْزَ أَغْنى مِنَ ٱلْقُنُوعِ . وَلاَ مالَ أَذْهَبُ لِلْفاقَةِ[٧] مِنَ ٱلرِّضَا بِٱلْقُوتِ. لاَ خَيْرَ في مُعِينٍ مَهِينٍ[٨] . لاَ خَيْرَ فِي زَلَّةٍ تُورِثُ نَدَماً. لاَ خَيْرَ فِي ٱلدُّنْيا

---

(١) وتبوأ خفض الدعة أي نزل منزل الراحة.

(٢) لفادحات النوائب أي غوائلها.

(٣) من عزفت نفسه عن دنيء المطامع أي زهدت فيه وانصرفت عنه.

(٤) كمل كنصر وكرم وعلم.

(٥) من هنا للاستفهام الانكاري.

(٦) ولا معقل أي لا ملجأ.

(٧) للفاقة أي للفقر.

(٨) مهين أي حقير.

إلاّ لِرَجُلَيْنِ رَجُلٍ أذْنَبَ ذُنُوباً فَهُوَ يَتَدارَكُ ذٰلِكَ بِتَوْبَةٍ وَرَجُلٍ يُسَارِعُ فِي ٱلْخَيْرَاتِ. لاَ حَسَبَ إلاّ بِتَوَاضُعٍ. وَلاَ كَرَمَ إلاّ بِتَقْوَى. وَلاَ عَمَلَ إلاّ بِنِيَّةٍ. وَلاَ عِبَادَةَ إلاّ بِٱلْيَقِينِ.

﴿نوع منه﴾

لَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ يُصِيبُ وَلاَ كُلُّ غَائِبٍ يَؤُوبُ[1]. لَيْسَ كُلُّ مَنْ طَلَبَ وَجَدَ وَلاَ كُلُّ مَنْ تَوَقَّى نَجَا. لَيْسَ كُلُّ مَنْ رَمَى أصَابَ. لَيْسَ كُلُّ عَوْرَةٍ تُصَابُ. لَيْسَ فِي ٱلْبَرْقِ ٱللاَّمِعِ مُسْتَمْتَعٌ لِمَنْ يَخُوضُ فِي ٱلظُّلْمَةِ. لَيْسَ مَعَ ٱلْفُجُورِ نَمَاءٌ وَلاَ مَعَ ٱلْعَدْلِ ظُلْمٌ وَلاَ مَعَ ٱلْقَتْلِ عَدْلٌ وَلاَ مَعَ ٱلْقَطِيعَةِ غِنًى. لَيْسَ مَعَ ٱلإخْتِلاَفِ ٱئْتِلاَفٌ. لَيْسَ جَزَاءُ مَنْ سَرَّكَ أنْ تَسُوءَهُ. لَيْسَ ٱلدِّينُ بِٱلرَّأْيِ إنَّمَا هُوَ ٱتِّبَاعٌ.

---

(١) يؤوب أي يرجع.



باب نخستین

در حکمتهای سودمند آن حضرت(ع)

بهترین تجربه آن است که ترا پند آموزد. بهترین اهلِ تو کسی است که ترا کفایت کند. بهترین گفتار آن است که کردار آن را گواهی کند. بهترین شهرها آن است که ترا بر دوش کشد. بهترین کارها، میانه‌های آنهاست. برای هر کاری سرانجامی است. برای هر زندگانی مدتی است. برای هر روی‌آورنده‌ای (خوشبختی) پشت کننده‌ای (تیره‌روزی) است. برای هر زمانی خوراکی است و تو لقمهٔ مرگی. بازرگان خود را بخطر می‌افکند. استواری در رأی، دوراندیشی است. دوست به‌مانند خویشاوند است. کمی (خرد یا ایمان) خواری است. انصاف، آسودگی است. ستیزه‌جویی، بی‌شرمی است. کوتاهی در کارها، تباهی (زندگی) است. آزمندی موجب خواری است. زنا موجب تهیدستی است. بخشندگی موجب نزدیکی و فرومایگی موجب بیگانگی است. فروتنی زیاد، نشانهٔ تهیدستی است. ناتوانی سببِ خواری است. ناتوانی، آفت است. شتابزدگی، لغزندگی است. درنگ و کندی، سبب دلتنگی است. شکیبایی، دل‌آوری است. ترس، کاستی است. بخل، ننگ است. دروغگویی، خواری است. دوراندیشی، زیرکی است. ادب، سروری است. زشت مانند نامِ خویش است. روی‌گردانیدن (دوری جستن) نشانهٔ دشمنی است. بسیار آوردن بهانه‌ها، نشانهٔ بخل است. نسبتِ گناه به‌دیگری، راهِ پیوند گسستن است. پرستش خدا، انتظار گشایش است. اندیشه، آیینهٔ روشن است. گشاده‌رویی، نابِ دوستی است. شکیبایی ، سپری دربرابر تنگدستی است. آزمندی، نشانهٔ تهیدستی است. گوشه‌نشینی، جامهٔ تهیدستی است. دوستی، خویشاوندی بهره برده شده است. خودبینی برخلافِ صواب است. پندپذیری، بیم‌دهندهٔ نصیحت‌گر است. پندگرفتن، راه

راست را به‌تو افاده کند. بخل، دلتنگی پدید آورد. دوست کسی است که درونش راست گوید. هوی، انباز کوردلی است. سرانجامِ دروغ، سرزنش است. شوخی، کینه‌ها به‌ارث می‌گذارد. کوشش، سودمندترین سرمایه است. میانه‌روی، اندک را می‌افزاید، و تباهی، بسیار را نابود می‌کند. سینهٔ خردمند، گنجینهٔ راز اوست. بیگانه کسی است که او را دوستی نباشد. تهیدست، در شهر خویش بیگانه است. بردباری، گورستان عیبهاست. سرِ دین، درستی یقین است. سرِ دانش، نرمخویی و آفتِ آن درشتی است. سرِ هر کاری، شناخت خدای برتر و ستونِ آن، فرمانبرداری پروردگار ارجمند و بزرگ است. سلامتی با پایداری است. شتابزدگی، همراه لغزندگی است. نیایش کلیدِ رحمت است. راستی، داروی شفابخش است. اخلاص، دوری جستن ازگناهان است. هدایت، نابینایی دل را روشن می‌کند. فرستاده‌ات، بازگو کنندهٔ خرد توست. کسی که خشنودی ترا می‌جوید از تو است. خردمند کسی است که آزموده‌ها او را پند دهد. از بدی کسی که ترسانده شده، بهراسند. انسان برای راز خویش نگاه‌دارنده‌تر است. بیدادگری بر ناتوان، از زشت‌ترین ستمهاست. خردمندی، نگاهداری تجربه‌هاست. پاکدامنی، زیور تهیدستی است. شکر، زیور توانگری است. سپاسگزاری و پرهیزگاری، سپر است. پارسایی در دنیا، کوتاهی آرزوست. پارسایی (سبب) نزدیکی (به‌خدا) است. بردباری، سرشتِ برتر است. دانش، مرده‌ریگی باکرامت است. اندیشیدن، روشنایی و غفلت گمراهی است. خق نمونهٔ (کمال) و باطل (نمونهٔ) کاستی است. حق، رستگاری دهد و باطل، نابود می‌کند. درمانِ هر دردی، پنهان داشتنِ آن است. ادبها، جامه‌های تازه و ابریشمین است. خوشخویی، بهترین همنشین است. توفیق، بهترین پیشواست. ادبها، بهترین میراث است. امامِ دادگر، بهتر از باران شدید است. پیوستن به‌تهیدست، بهتر از (معاشرت) ستمگرِ توانگر است. جانور درنده و شکننده و آدمخوار، بهتر از فرمانروای ستمکار است. فرمانروای بیدادگر، از ادامهٔ هرج‌ومرج نیکوتر است. اندیشهٔ کهن‌سال، از چهره جوان زیباتر است. تیرگی در جماعت، بهتر اززدودگیِ تفرقه است. پاکدامنی با رنج‌پیشه، بهتر از شادمانی با تبه‌کاری است. ترس با ناکامی، و شرمندگی با محرومیت همراه است. خوب نومیدی، بهتر از نیازمندی سوی مردم است. حسن تدبیر با روزی کافی، برای تو از روزی بسیارِ با اسراف، بسنده‌تر است. نیکوکاری بهترین گنجها و استوارترین دژهاست. فرصت مانند گذشت ابرها می‌گذرد پس فرصتهای نیک را غنیمت بشمارید. نگاهداری چیزی که در اختیار توست، بهتر از خواستن چیزی است که در

دست دیگری است. جبران تقصیری که براثر خاموشی تو پدید آمده از بدست آوردن چیزی که به‌خاطر سخن‌گفتنت از دست رفته، آسانتر است. کارها رام و تابع تقدیرهاست تا جایی که (ممکن است) تباهی در پایان‌بینی باشد. کم‌اعتمادی به‌ارجمندی و نیرومندی پروردگار (سبب) خواری است. گسستن از نادان، با پیوستن به‌خردمند برابر است. کفرانِ نعمت، فرومایگی است. دوستی با نادان شوم و زشت است. چه شایسته است که نیرنگ کنند با کسی که وفا نمی‌کند. کوتاهی در کارها (نتیجهٔ) ناامیدی است. در خاموشی آسودگی از پشیمانی است. گنجهای روزی، در وسعت اخلاق است. راه راست، در اختلاف نفوس (اختلاف عقاید) بدست آید. در تجربه‌ها، دانش تازه است. دیدار نیکوکاران، آبادانی دلهاست. وفای به‌عهد، بزرگواری است. بخل اندک تو به‌دوستت، با لطف همراه باشد بهتر از بخشندگی (بدو) با ستمگری است. نرمخویی از بزرگی است. پیوستن به‌خویشاوند از بزرگواری است. نگاهداری حرمتها، از بزرگواری است. تصمیم گرفتن، از دوراندیشی است. همنشین شایسته از بهترین بهرهٔ آدمی است. سستی در کارها (سبب) بی‌بهره‌ماندن است. فروگذاری توشه برگرفتن، از تباهی است. رشک از بدترین چیزی است که با انسان همراه شود. ماندن در حیرت (نشانهٔ) توفیق است. پایگاه انسان به‌خوبی خرد اوست. ارجمندی مؤمن، بی‌نیازی او از مردم است. مؤمن بر کسی که او را دشمن می‌دارد، ستم نمی‌کند. مؤمن برادر مؤمن است. پس به‌او خیانت نمی‌ورزد و از او عیب نمی‌جوید و یاری او را از خود برنمی‌دارد. حکمت، گمشدهٔ مؤمن است. پس گم کرده خود را بجوی ولو در اهل شرک باشد. نصیحت، پناهگاهی است برای کسی که آن را آویزهٔ گوش خود سازد. فروتنی ره سوی سلامتی می‌برد. ساعتها، عمر تو را با خود می‌برد (نابود می‌کند). میل به‌دنیا، کلید رنج و توسن زحمت است. آزمندی، گردآورندهٔ کاستی عیبهاست. رشک، آفت دین است. مردانگی خویش را در زیان دید آنکه نفسش ناتوان شد. نفسِ خود را خوار نمود آنکه آزمندی را شعار خویش ساخت. آنکه زبان را فرمانبردار نفس خود قرار داد کارش به‌فرومایگی کشید. کسی که فقر خود را آشکار کرد به‌خواری تن درداد. کسی که به‌رأی خویش بی‌نیازی جست خود را در مخاطره افکند. با شکرِ شکرگزار چه‌بسا چیزی بدست آید که با انکارِ کفران کنندهٔ نعمت از دست برود. ناامیدی، گاهی بدست آوردن است هنگامی که آزمندی، نابودی باشد. هراسناک‌ترین تنهاییها، خودپسندی است. گرامی‌ترین حسب، خوشخویی است. آزمندی به‌ورودِ درگناهان، خواننده است. سودمندترین

گنجها، دوستی دلهاست. تهیدستی (زبان) هوشمند را از آوردن دلیل فرومی‌بندد. اندیشیدن پیش از عمل، ترا از پشیمانی، ایمن می‌کند. بی‌نیازترین توانگریها، رها کردن آرزوهاست. بهترین پارسایی، پوشاندن زهد است. فروتنی ترا جامهٔ تندرستی می‌پوشاند. پروردگار نخواسته است مگر ویرانی دنیا و آبادانی آخرت را. زیانکار کسی است که در بهرهٔ خویش از (فیض) خداوندِ ارجمند و بزرگ زیان کند. شرمناکی، پیوندی سوی هر زیبایی است. استوارترین پیوندی که بدان دست یابی رشته‌ای است که میان تو و پروردگار است. کارهای بندگان در جهانِ زودگذر، در آخرت در برابر دیدگان آنهاست. نیکی به‌پدر و مادر، ازگرامی‌ترین سرشتهاست. تباه نگردید آنکه میانه‌روی بکار بست. تهیدست نشد آنکه پارسایی برگزید. رفتار هرکس از (درون) او خبر می‌دهد. سپاسِ هر نعمتی، پرهیز از محارم خداست. هرگاه نرمخویی درشتی باشد پس درشتی نرمخویی است. هرگاه توانمند شدی بر فرمانبرداری پروردگار هم نیرومند باش و هرگاه ناتوان گردیدی از سرکشی خدای ارجمند و بزرگ ناتوان باش. هرگاه که فرمانروا تغییر کند زمانه نیز دگرگون شود. آن‌گاه که در تیره‌روزی بوده باشی و مرگ هم رویاروی تو باشد، بزودی هنگام دیدار خدا فرا خواهد رسید. هرگاه رباخواری میان گروهی آشکارگردد، به‌وبا گرفتار آیند و چون از دادنِ خمس باز دارند به‌سالهای قحطی و خشک دچار شوند. هرگاه به هدف خویش رهنمون شدی پس بیشتر از هرکس نسبت به‌خدا فروتن باش. هرگاه کردار بدی نمودی، پس با توبه در نابودی آن بشتاب. هرگاه بر چیزی که از چنگ تو می‌گریزد ناشکیبایی کنی، پس به‌چیزی که به‌تو نرسیده است بی‌تابی کن. بی‌نیازترین توانگری، خرد و بیشترین تهیدستی، حماقت است. خشنودی، همنشین خوبی است. شکیبایی بهترین خوی است. خرسندی بهترین بهرهٔ مؤمن است. یقین، بهترین دورکنندهٔ اندوه است. بزرگواری، بهترین خوی است. هیأت نیکو، بهترین مددکارِ دانش است. بهترین یاورِ دین، شکیبایی است. بدترین طعام آن است که حرام باشد. سخت‌ترین تعهدها (گردنبندها) برای نیکوکار پاکدامن، تعهد (گردنبند) دین است. بسیارکم اتفاق می‌افتد که زبان، ترا در پراکندن زشتی یا نیکی دادگری کند. بسیارکم، آرزو با تو راستی بکار بندد. نه هر چیزی که بترسی، بر سرت خواهد آمد. چه نزدیک است مجازات ستمکاران. نه هرگرفتارِ فتنه وفریبی، سرزنش می‌شود. خیری که در پی آن آتش دوزخ باشد خیر نیست. شری که از پس آن بهشت باشد شر نیست. نیکی‌یی که جز با بدی بدست نیاید چه نیکی است و آسایش و فراخی که جز با

سختی فراهم نگردد چه آسودگی است؟ چه زشت است گسستن پس از پیوستن و درشتخویی پس از برادری و دشمنی پس از دوستی و خیانت برای کسی که ترا امین شمرده است و نیرنگ با کسی که (سرنوشت) خویشتن به‌تو سپرده است. چه زشت است فروتنی هنگام نیازمندی و درشتی هنگام بی‌نیازی. اندوهگینم نکرد گناهی که پس از آن مهلت یافتم تا دو رکعت نماز گزارم. روزی بردو نوع است: روزی‌یی که تو آن را می‌جویی و روزی‌یی که او ترا می‌جوید: این روزی اگر تو به‌نزد آن نیایی، او سوی تو آید. چه بسیار کسی که در خانهٔ گناه گوشه‌نشین شده است، در پایان زندگانی خود توبه کند. چه بسیار مشرف به‌مرگی که جان بسلامت برد و چه بسیار تندرستی که بیفتاد و بمرد. فرومایه‌ترین پستی، ستمگری هنگامِ نیرومندی است. وای بر ستمگران از داور داوران. اگر شکیبایی مرد بود، مردی صالح می‌بود. شکیبایی بر ناگواریها و پنهان داشتن رویدادهای بد، از گنجهای نیکی است.

فریب دادن خدا آن است که بنده بر سرکشی خود پافشاری کند و از او نیز آرزوی آمرزش کند. دلها همانند پیکرها به‌ستوه آیند پس برای آنها حکمتهای تازه بخواهید. خداوند برتر و والا کسی را که در دین او تبه کار و بر آفریده‌اش گستاخ باشد، برای بخشندگیش، به‌بهشت درمی‌آورد. اگر توانی میان تو و خدا، صاحب نعمتی، (میانجی) نباشد پس چنین کن. هرگاه عالم از دنیا رود، با مرگ او در اسلام رخنه‌ای پدید آید که تا روز قیامت بسته نگردد. هرگاه گوشه‌های نعمتهای خداوندی به‌شما رسید، دورترین آنها را با کمی شکرگزاری از خود مَرَمانید. اندکی از سوی خدا بزرگتر است از بسیاری که از آفریدهٔ او باشد هرچند که همه از سوی اوست. چون خداوند بر بنده‌ای، نعمتی دهد و او شکر آن را با زبان دل بجای آورد شایسته افزایش نعمت گردد پیش از آنکه سپاس آن بر زبانش آشکار شود. هیچ کس رازی را در دل خود پنهان نکرد مگر اینکه از لغزشهای زبان و (رنگ) رخسارش آشکار شد. چه روشن است حق برای کسی که او را دو دیدهٔ بیناست. سپری شدن حق یکی از دوروز زندگی است. باکی ندارم از اینکه آماج تیر فراخی نعمت یا سختی و دشواری قرارگیرم زیرا شایستهٔ خدای والا و برتر رضا و تسلیم در دشواری و شکرگزاری در فراخی است. چه خنک و آرام شد دل آن عالم که چون از او پرسند آنچه نداند، گوید: خدا داناتر است. تندرستی را ده بخش است. نه بخش آن خاموشی است مگر ذکر خدای والا و یک بخش نیز رها کردن همنشینی نابخردان است. گرفتار آمده به‌بلا، هرچند رنجش سخت باشد برای دعا

شایسته‌تر از آسوده از بلا نیست. زیرا که او هم ایمن از بلا نمی‌باشد. جهاد سه چیز است. نخستین چیزی که چیرگی برآن از جهاد بشمار می‌رود دست است، سپس زبان و سرانجام دل. هرگاه دل با نیکی بیگانه و با زشتی آشنا باشد وارونه گردد و بالای آن سوی پایین شود. چهار چیز دل را بمیراند: گناه در پی گناه، ستیزه‌جویی با احمق، بسیار نشست و برخاست با زنان و همنشینی با مردگان، پرسیدند: ای امیرمؤمنان مردگان کیانند؟ فرمود (ع): هر بنده‌ای که در نعمت غوطه‌ور باشد. شرفِ علم همین بس که آن را کسی که خوب نمی‌داند ادعا می‌کند و شاد می‌شود هرگاه که بدان منسوب می‌گردد. ایمان آن است که راستی را در هرجا که به‌تو زیان می‌رساند بر دروغ در هرجا که ترا سود می‌بخشد برگزینی. هوشمند از مردان کسی است که راز خود را پوشیده دارد از آن کس که آن را از روی ناپسندی به‌هنگام خشم از گنجینهٔ دل خویش برملا می‌کند. غیرتمند در دین کسی است که او را یقینی محکم و تدبیری با توکل باشد. آن نیکویی که بدی در پی ندارد شکر نعمت و شکیبایی در نزول بلاست. نخستین عوض (پاداش) برای بردبار از بردباریش آن است که مردم او را علیه نادان یاری کنند. دانشمند از روزه‌دارِ شب زنده‌دار و از آنکه در راه خدا جهاد کند برتر است. عالم چون درخت خرماست همیشه در انتظاری که میوه‌ای از آن بر تو فرو افتد. عالم بی‌عمل مانند تیرانداز بی‌تیر و کمان است. یاری ستمدیده و زدودن اندوه از غم‌زده، کفّارهٔ گناهان بزرگ است. هرگاه دنیا بر کسی (مردی) روی آورد زیباییهای دیگری را به‌او عاریه دهد و چون از او پشت کند نیکیهای او را نیز برباید. عالم کسی است که دریابد دانسته‌اش در برابر ندانسته‌اش اندك است و خود را نادان بشمار آورد تا بدین سبب برکوشش خویش در جستجوی دانش بیفزاید و نادان کسی است که با آنکه چیزی از دانش درنیافته خود را عالم شمارد و به‌اندیشهٔ خویش بسنده کند. ترا از دنیایت چیزی سود دهد که بدان آخرتت را سامان دهی. دلِ جوان مانند زمین خالی است هرچه در آن افکنند بپذیرد. من از خداوند والا شرم می‌دارم که گناهی از عفو من یا خشمی از بردباری من بزرگتر باشد و یا پوششم عورتی را نپوشاند و بخشندگیم دَرِ نیازی را نبندد.

بخشی دیگر از سخنان علی (ع)

چه بسیار کسی که می‌شتابد برای چیزی که او را زیان می‌رساند. چه بسیار کسی

اشارت کند به‌چیزی که او را زیان‌آور است. چه بسیار آزی که نا‌امیدی در پی دارد و چه بسا آرزویی که دروغ باشد و چه بسا امیدی که به‌بی‌بهرگی کشد و چه بسیار سودهایی که به‌زیان انجامد و چه بسیار خواهشی که به‌تاراج رفتن انجامد. چه بسیار کسی که از مرگ خویش جستجو کند. چه بسا شوخی که به جد مبدل شود. چه بسیار بیگانه‌ای که از آشنا نزدیک‌تر است. چه بسیار امری که در پی آنی، سبب نابودی دین تو باشد اگر بدان برسی. چه بسا دارویی که خود بیماری است. چه بسا آزمندی که نومید شود. چه بسا کسی که نصیحت‌گر نباشد پند دهد و آنکه پند دهنده نباشد خیانت کند. چه بسا با بصیرت، در مقصود خویش به‌خطا رود، و نابینا دل به‌راه راست خود دست یابد. چه بسا چیزی خواهی و آن را به‌تو ندهند یا اینکه بزودی یا در آینده بهتر از آن را بر تو ارزانی کنند و حال آنکه چیزی بهتر از دست تو رفته است. چه بسا اجابت دعای تو به‌تأخیر افتد تا خواهش تو و بخشش (خداوند) بیشتر شود.

بخشی دیگر از سخنان آن حضرت (ع)

کسی که بسیار سخن گوید، کارش به‌یاوه‌گویی کشد. کسی که بیندیشد، بینایی بدست آورد. کسی که اشتیاق ورزد، تسلی یابد. کسی که به‌جایی رسد، گردنکشی کند. کسی که مزاح کند، سبک‌گردد. کسی که از چیزی بسیار یاد کند، به‌همان شناخته شود. کسی که زنا کند، با او زنا کنند. کسی که ستم روا دارد، سرکش شود. کسی که میانه‌روی را رها کند، از اعتدال بیرون رود. کسی که شمشیر ستمگری آمیخته کند با همان کشته شود. کسی که چاهی کند، خود در آن فروافتد. کسی که دین را سبک گیرد در تنگنا افتد. کسی که خوب پرسش کند، دانا شود و چون بداند بکار برد و چون بکار بندد تندرستی یابد. کسی که در کارها خود را به‌رنج افکند نابود شود و کسی که بی‌تأمل خود را به‌دریا افکند غرق‌گردد. کسی که به‌اندیشهٔ خود شگفتی کند، گمراه شود و کسی که به‌علم خود بی‌نیازی جوید در لغزش افتد. کسی که بر مردم کبر فروشد خوارگردد. کسی که عنان دیدهٔ خویش را رها کند، اندوهش بسیار شود. کسی که با حق کشتی‌گیرد، برزمین خورد. کسی که از حق تجاوز کند، راهش در تنگنا افتد. کسی که شهوت خود را مهار کند، قدرش را نگاه دارد. کسی که بر زبان خویش چیره گردد، قومش او را فرمانروای خود کنند. کسی که بدخوی باشد خانواده‌اش از او خسته شوند. کسی که چیزی را بجوید، همه یا برخی از آن را بدست آورد. کسی که

بسیار سخن گوید، خطایش فراوان باشد، و هر که خطایش بسیار گردد، شرمش اندک شود. و کسی که شرمش اندک شود پارساییش کاهش پذیرد و آنکه پارساییش اندک باشد، دلش بمیرد و هر که دل مرده باشد به‌آتش دوزخ درآید. هر که باری بر دوش کشد که توانایی کشیدن آن را ندارد، درمانده شود. کسی که به‌جاهای بدنام پا گذارد، در تهمت افتد. کسی که راستی جوید، سختیها براو سبک گردد. کسی که خود را به‌گروهی مانند کند، از آن گروه بشمار آید. کسی که به‌اندازهٔ خود قانع باشد، مقام او بیشتر محفوظ ماند. کسی که کیمیاگری پیشه سازد، تهیدست شود. کسی که در جستجوی علم تنجیم (غیبگویی) باشد، کاهن شود. کسی که در ذات خدای والا و برتر بیندیشد زندیق گردد. کسی که از لغزش خود خشنود باشد، خطای دیگران را نیز بپسندد. کسی که از خود راضی باشد، خشم‌گیرندهٔ او فزونی یابد. کسی که با عالمان آمیزش کند، وقار یابد. کسی که با فرومایگان آمیزش کند، خوارش شمارند. کسی که بر خشمِ خود چیره نگردد، عقلش به‌کمال نرسد. کسی که از اندیشه‌های گوناگون استقبال کند، جایگاههای لغزش را بشناسد. کسی که خویشاوندش قدر او را نشناسد، بیگانه پاس خاطر او را بدارد. کسی که با افسارِ آرزوی خویش گام بردارد، نابود شود. کسی که عیب خود را ببیند، از عیب دیگران فارغ شود. کسی که به‌قسمتِ خداوند خرسند باشد، بر چیزی که به‌دست دیگری است غم نخورد. کسی که بسیار یادِ مرگ کند از دنیا به‌اندک خرسند گردد. کسی که بداند سخن گفتنش نیز از کردار اوست، گفتارش اندک باشد مگر در چیزی که براو سودمند است. کسی که در عیبهای مردم نظر کند و آنها را بر خود بپسندد، براستی احمق است. کسی که احوال را زیرورو کند (سرد و گرم روزگار را چشیده باشد) گوهرِ مردمان را بشناسد. کسی که از سرکشی خدا، احساسِ لذت کند، پروردگار خواری را برای او به‌ارث می‌گذارد. کسی که روزگار را بشناسد از زاد و توشهٔ آخرت غفلت نکند. کسی که به‌حکمت شناخته شود او را با وقار بنگرند. کسی که بامداد کند و (یاد) آخرت همت او باشد، بی‌سرمایه، بی‌نیاز گردد و بی‌خانواده انس گیرد و بی‌دودمان ارجمند شود. کسی که از برادرِ مؤمن خود جوانمردی نیکو ببیند نباید گفتار (دیگران) را دربارهٔ او بشنود. کسی که به‌روزی به‌اندازه، بسنده کند، سوی رحمت شتافته است و در خانهٔ آسودگی مسکن گزیده است. کسی که در کارها بی‌آنکه به‌پایان آنها نظر کند، خود را بدشواری افکند در پهنهٔ بدبختیهای بزرگ قرار گرفته است. کسی که کف دستی از زمین دیگری را (از حرام و دزدی) تصرف

کند پروردگار والا او را در رستاخیز به‌بازپس دادن آن مجبور سازد. کسی که شب و روز مرکب او باشد، همعنان آن دو رهسپارد اگرچه به‌ظاهر گامی برنمی‌دارد. کسی که از زمانه ایمن شد، روزگار به‌او خیانت کند و روزگار هر که را که با او در مقام عظمت برآید به‌خواری افکند و آنکه را که درصدد چیرگی براو برآید به‌خاك ذلت نشاند و هر که را که به‌او پناه ببرد تسلیمش کند. کسی که آشکارش به‌نظر نیك جلوه کند، ما به‌درون او امیدوارتریم. کسی که نفسهای خود را از آزمندیهای پست دور نگه‌دارد نیکیهایش ستوده‌گردند و هر که حسنهایش به‌کمال رسید ستوده می‌شود و هر ستوده خصالی، دوست داشتنی است و بندگان هرگز بنده‌ای را دوست ندارند مگر آنکه خدای برتر او را دوست بدارد. کسی که از دیگری پرده‌دری کند زشتیهای خانه (و درون) او نمایان شود. چه کسی به‌تو اطمینان کند یا پیوندت را امیدوار باشد؟ درحالی که پیوند خویشاوندیت را گسسته‌باشی.

بخشی دیگر از سخنان علی (ع)

شرفی والاتر از اسلام نیست و گنجی گرانبهاتر از پرهیزکاری و جامه‌ای زیباتر از تندرستی و گنجی بی‌نیازکننده‌تر از قناعت نتوان یافت. پناهگاهی استوارتر از پرهیزکاری نیست. میانجیی رستگارتر از توبه و پوششی نگهدارنده‌تر از سلامتی نیست. گنجی بی‌نیاز-کننده‌تر از خرسندی و قناعت نیست. سرمایه‌ای از خرسندی (قناعت) به‌روزی بسنده، نابودکننده‌تر برای تهیدستی نیست. در مددکاری حقیر، خیری نتوان یافت. در لغزشی که پشیمانی آورد، خیری نیست. در دنیا جز برای دو انسان خیری نیست، انسانی که چون گناهانی انجام دهد آنها را با توبه جبران کند و آنکه در انجام کارهای نیکو بشتابد.

حسبی جز به‌فروتنی نیست. کرامتی جز به‌پرهیزکاری نیست؛ هرکاری جز به نیت و عبادتی جز به یقین نیست.

بخشی دیگر از سخنان علی (ع)

نه هر خواهنده‌ای بدست آورد. نه هر سفرکرده‌ای (غیبت کننده‌ای) بازگردد. نه هرکه بجوید، بیابد. نه هرکسی که خویشتن‌داری کند رستگار شود. نه هرکه تیری افکند، بر هدف زند. هر زشتی، آماج تیر (ملامت) نمی‌شود. در برق درخشان

برای کسی که در تیرگی فرومی‌رود بهره‌ای نیست. نه با تبه‌کاری افزایش و بالیدنی، و نه با دادگری بیدادی، و نه با کشتارعدالتی و نه با گسستن پیوندها، بی‌نیازی است. با ناسازگاری، الفت گرفتنی نیست. سزای کسی که ترا شاد می‌کند بدرفتاری با او نیست. دین به‌اندیشه و رأی نمی‌باشد بلکه فقط به‌پیروی و اطاعت است.

الباب الثاني

(ما روي عنه عليه السلامُ في ذم الدنيا وتزهيده فيها)

فمن ذلك قوله عليْهِ السَّلامَ

الدُّنْيَا أَوَّلُهَا عنَاءٌ وَآخِرُهَا فنَاءٌ حَلاَلُهَا حِسَابٌ وَحرَامُهَا عذابٌ مَنْ صَحَّ فيهَا أَمِنَ وَمَنْ مَرِضَ فيهَا نَدِمَ وَمَنِ آسْتَغْنَى فِيهَا فُتِنَ وَمَنِ آفْتَقَرَ فِيهَا حَزِنَ وَمَنْ سَاعَاهَا[1] فَاتَتْهُ وَمَنْ قَعَدَ عَنْهَا أَتَتْهُ وَمَنْ نَظَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتْهُ وَمَنْ نَظَرَ بِهَا[2] بَصَّرَتْهُ. للهِ آمْرُؤٌ عَمِلَ صَالِحاً وَقَدَّمَ خَالِصاً وَآكْتَسَبَ مَذْخُوراً[3] وَآجْتَنَبَ مَحْذُوراً وَبَنَى غَرَضاً وَأَحْرَزَ عِوَضاً كَابَرَ هَوَاهُ وَكَذَّبَ مُنَاهُ وَجَعَلَ آلصَّبْرَ مَطِيَّةَ نَجَاتِهِ وَآلتَّقْوَى عُدَّةَ وَفَاتِهِ.

---

(١) ومن ساعاها أي جاراها.

(٢) ومن نظر بها أي استدل بأحوالها.

(٣) مذخوراً أي ذخيرة.

﴿وَقالَ عليْهِ السّلامُ﴾

الدُّنْيَا دَارُ فَنَاءٍ وَعَنَاءٍ وَغِيَرٍ[1] وَعبَرٍ[2] فَمِنَ ٱلفَنَاءِ أن ٱلدَّهْرَ مُوترٌ قَوْسَهُ مُفَوِّقٌ نَبْلَهُ[3] لاَ تَطِيشُ سِهَامُهُ[4] وَلاَ تُؤْسَى جِرَاحُهُ[5] يَرْمِي ٱلشَّبَابَ بِٱلْهَرَمِ وَٱلصَّحِيحَ بِٱلسَّقَمِ وَٱلْحَيَاةَ بِٱلْمَوْتِ شَارِبٌ لا يَرْوَى وَآكِلٌ لاَ يَشْبَعُ وَمِن ٱلْعَنَاءِ أَنَّ ٱلْمَرْءَ يَجْمَعُ مَا لاَ يَأْكُلُ وَيَبْنِي مَا لاَ يَسْكُنُ ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى ٱللهِ تَعَالَى بِلاَ بِنَاءٍ نَقَلَ وَلا مَالٍ حَمَلَ وَمِنْ غِيَرِهَا أَنَّهَا تُلْفِيكَ ٱلْمَرْحُومَ مَغْبُوطاً وَٱلْمَغْبُوطَ[6] مَرْحُوماً لَيْسَ بَيْنَ ذٰلكَ إلاَّ نَعِيمٌ زَالَ وَبُؤْسٌ نَزَلَ وَمِنْ عِبَرِهَا أَنَّ ٱلْمَرْءَ يُشْرِفُ عَلَى أَمَلِهِ فَيَقْطَعُهُ دُونَهُ أَجَلُهُ فَلاَ أَمَلٌ مُدْرَكٌ وَلاَ مُؤَمِّلٌ مُدْرِكٌ. فَسُبْحَانَ ٱللهِ مَا أَغَرَّ سُرُورَهَا وَأَظْمَأَ رِيَّهَا[7] وَأَضْحَى فَيْأَهَا[8] كَأَنَّ ٱلَّذِي كَانَ مِنَ ٱلدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ وَكَأَنَّ ٱلَّذِي هُوَ كَائِنٌ مِنْهَا قَدْ كَانَ لاَ جَاءٍ يُرَدُّ وَلاَ مَاضٍ يُرْتَجَعُ وَإِنَّ ٱلآخِرَةَ هِيَ دَارُ ٱلْقَرَارِ وَدَارُ ٱلْمُقَامِ وَجَنَّةٌ وَنَارٌ صَارَ أَوْلِيَاءُ ٱللهِ إِلَى ٱلْآخِرَةِ بِٱلصَّبْرِ وَإِلَى ٱلْأَمَلِ بِٱلْعَمَلِ جَاوَرُوا ٱللهَ فِي دَارِهِ مُلُوكاً خَالِدِينَ.

---

(١) وغير أي حوادث لا تدوم على حال.

(٢) وعبر أي اعتبار.

(٣) موتر سهمه مفوّق نبله أي مستعدّ لرمي أبنائه بالسهام.

(٤) لا تطيش سهامه أي لا تخطىء.

(٥) ولا تؤسى جراحه أي لا تداوى.

(٦) المغبوط هو من كان في نعمة.

(٧) وأظمأ ريها أي أعطش ارتواءها.

(٨) وأضحى فيأها أي أحر ظلها.

﴿وقال عليه السلام﴾

الدُّنْيَا دَارُ غُرُورٍ حَائِلٍ. وَزُخْرُفٍ[١] نَائِلٍ. وَظِلٌّ آفِلٍ وَسَندٍ مَائِلٍ. تُرْدِي مُسْتَزِيدَهَا. وَتَضُرُّ مُسْتَفِيدَهَا. فَكَمْ مِنْ وَاثِقٍ بِهَا رَاكِنٍ إِلَيْهَا قدْ أَرْهَقَتْهُ إِيثاقَهَا. وَأَعْلَقَتْهُ أَرْبَاقَهَا[٢]. وَأَشْرَبَتْهُ خِنَاقَهَا. وَأَلْزَمَتْهُ وَثَاقَهَا.

﴿وَقالَ عليهِ السّلَام﴾

إن ٱلدُّنْيَا قَدْ أَدبرَتْ وَآذَنَتْ بِوَدَاعٍ. وَإِنَّ ٱلْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ وَأَشْرَفَتْ بِٱطِّلَاعٍ. وَٱلْمِضْمَارُ[٣] ٱلْيَوْمَ وَغَداً ٱلسِّبَاقُ.

﴿وقال عَلَيْه السّلَام﴾

طُوبَى[٤] لِلزاهِدِينَ فِي ٱلدُّنْيَا. وَٱلرَّاغِبِينَ فِي ٱلْآخِرَةِ. أُولَٰئِكَ قَوْمٌ ٱتَّخَذُوا أَرْضَ ٱللهِ بِسَاطاً. وَتُرَابَهَا فِرَاشاً. وَمَاءَهَا طِيباً. وَٱلْكِتَابَ شِعَاراً. وَٱلدُّعَاءَ دِثَاراً[٥]. وَقَرَضُوا ٱلدُّنْيَا قَرْضاً عَلَىٰ مِنْهَاجِ ٱلْمَسِيحِ ابْنِ مَرْيَمَ.

---

(١) الزخرف هو الذهب والحسن من كل شيء.

(٢) قد أرهقته إيثاقها وأعلقته أرباقها وأشربته خناقها وألزمته وثاقها هذه السجعات الأربع كلها بمعنى واحد وهو أن الدنيا أوثقته وشدته بحبال الهوان. الارباق جمع ربقة وهي العروة التي تشد بها الشاة والخناق الحبل الذي يخنق به.

(٣) المضمار هو الموضع الذي تضمر فيه الخيل للسباق.

(٤) طوبى اسم شجرة في الجنة.

(٥) والكتاب شعارا والدعاء دثارا الشعار الثوب الذي يلي الجسد والدثار الثوب الذي يكون فوق الشعار.

﴿وقال له عليه السلام رجلٌ صِفْ لنا الدُّنيا فقال﴾

وَمَا أَصِفُ لَكَ مِنْ دَارٍ مَنْ صَحَّ فِيهَا أَمِنَ. وَمَنْ سَقِمَ فِيهَا نَدِمَ. وَمَنِ ٱفْتَقَرَ فِيهَا حَزِنَ. وَمَنِ ٱسْتَغْنَىٰ فِيهَا فُتِنَ. فِي حَلاَلِهَا ٱلْحِسَابُ. وَفِي حَرَامِهَا ٱلْعَذَابُ[1].

﴿وقال عليه السلامُ﴾

إِعْلَمُوا أَنَّكُمْ مَيِّتُونَ. وَمَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ ٱلْمَوْتِ. وَمَوْقُوفُونَ عَلَىٰ أَعْمَالِكُمْ. وَمَجْزِيُّونَ بِهَا. فَلاَ تَغُرَّنَّكُمُ ٱلْحَيَاةُ ٱلدُّنْيَا. فَإِنَّهَا دَارٌ بِٱلْبَلاَءِ مَحْفُوفَةٌ. وَبِٱلْفَنَاءِ مَعْرُوفَةٌ. وَبِٱلْغَدْرِ مَوْصُوفَةٌ. وَكُلُّ مَا فِيهَا إِلَىٰ زَوَالٍ. وَهِيَ بَيْنَ أَهْلِهَا دُوَلٌ[2] وَسِجَالٌ[3]. لاَ تَدُومُ أَحْوَالُهَا. وَلَنْ يَسْلَمَ مِنْ شَرِّ نُزَّالِهَا. بَيْنَا أَهْلُهَا مِنْهَا فِي رَخَاءٍ وَسُرُورٍ. إِذَا هُمْ مِنْهَا فِي بَلاَءٍ وَغُرُورٍ. أَحْوَالٌ مُخْتَلِفَةٌ. وَتَارَاتٌ مُتَصَرِّفَةٌ. الْعَيْشُ فِيهَا مَذْمُومٌ. وَٱلرَّخَاءُ فِيهَا لاَ يَدُومُ. وَإِنَّمَا أَهْلُهَا فِيهَا أَغْرَاضٌ مُسْتَهْدَفَةٌ فَتَرْمِيهِمْ بِسِهَامِهَا. وَتَقْصِمُهُمْ بِحِمَامِهَا[4]. وَكُلٌّ حَتْفُهُ فِيهَا مَقْدُورٌ. وَحَظُّهُ مِنْهَا مَوْفُورٌ.

﴿وقال عليه السلامُ﴾

الدُّنْيَا دَارُ مَمَرٍّ إِلَىٰ دَارِ مَقَرٍّ. وَٱلنَّاسُ فِيهَا رَجُلاَنِ رَجُلٌ بَاعَ نَفْسَهُ

---

(١) وفي رواية النار.

(٢) دول جمع دولة أي يتداولونها بينهم.

(٣) وسجال أي تكون تارة على هؤلاء وتارة على هؤلاء.

(٤) بحمامها أي بموتها.

فَأَوْبَقَهَا[١]. وَرَجُلٌ ٱبْتَاعَ نَفْسَهُ[٢] فَأَعْتَقَهَا.

﴿كتبَ عليه السلام الى سَلْمَانَ الفارسيّ رحمه الله﴾

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مَثَلَ الدُّنْيَا مَثَلُ ٱلْحَيَّةِ. لَيِّنٌ مَسُّهَا. قَاتِلٌ سَمُّهَا. يَهْوِي إِلَيْهَا ٱلصَّبِيُّ ٱلْجَاهِلُ. وَيَحْذَرُهَا ٱللَّبِيبُ ٱلْعَاقِلُ. فَأَعرِضْ عَمَّا يُعْجِبُكَ فِيهَا. لِقِلَّةِ مَا يَصْحَبُكَ مِنْهَا. وَضَعْ عَنْكَ هُمُومَهَا. لِمَا لَقِيتَ مِنْ فِرَاقِهَا. وَكُنْ آنَسَ مَا تَكُونُ فِيهَا أَحْذَرَ مَا تَكُونُ لَهَا فَإِن صَاحِبَهَا كُلَّمَا ٱطْمَأَنَّ مِنْهَا إِلَى سُرُورٍ أَشْخَصَهُ[٣] عَنْهُ مَكْرُوهٌ وَٱلسَّلاَمُ.

﴿وقال عليه السلامُ في ذمّ الدُّنيا﴾

احْذَرُوا هٰذِهِ ٱلدُّنْيَا ٱلْخَدَّاعَةَ ٱلْغَرَّارَةَ ٱلَّتِي قَدْ تَزَيَّنَتْ بِحُلِيِّهَا[٤] وَفَتَنَتْ بِغُرُورِهَا. وَغَرَّتْ بِآمَالِهَا. وَتَشَوَّفَتْ لِخُطَّابِهَا. فَأَصْبَحَتْ كَٱلْعَرُوسِ ٱلْمَجْلُوَّةِ. الْعُيُونُ إِلَيْهَا نَاظِرَةٌ. وَٱلنُّفُوسُ بِهَا مَشْغُوفَةٌ وَٱلْقُلُوبُ إِلَيْهَا تَائِقَةٌ[٥]. وَهِيَ لأَزْوَاجِهَا كُلِّهِم قَاتِلَةٌ. فَلاَ ٱلْبَاقِي بِالْمَاضِي مُعْتَبِرٌ. وَلاَ ٱلآخِرُ بِسُوءِ أَثَرِهَا عَلَى ٱلأَوَّلِ مُزْدَجِرٌ. وَلاَ ٱللَّبِيبُ فِيهَا بِٱلتَّجَارِبِ مُنْتَفِعٌ. أَبَتِ ٱلْقُلُوبُ لَهَا إِلاَّ حُبًّا. وَٱلنُّفُوسُ بِهَا إِلا ضِنًّا[٦]. فَٱلنَّاسُ لَهَا طَالِبَانِ: طَالِبٌ ظَفِرَ بِهَا فَٱغْتَرَّ فِيهَا وَنَسِيَ ٱلتَّزَوُّدَ مِنْهَا

---

(١) فأوبقها أي أهلكها.
(٢) ابتاع نفسه أي اشتراها.
(٣) اشخصه عنه أي اذهبه عنه وأبعده
(٤) وفي رواية بحليها.
(٥) تائقة أي مشتاقة.
(٦) الاضنا أي الابخلا.

للظَّعَنِ عَنْهَا فقلَّ فِيهَا لُبْثُهُ حتَّى خلَتْ مِنْهَا يَدُهُ وزَلَّتْ عَنْهَا قَدَمُهُ وَجَاءَتْهُ أسرَّ مَا كَانَ بِهَا مَنِيَّتُهُ فعظُمَتْ ندامتُهُ. وكثُرَتْ حسْرَتُهُ. وَجلَّتْ مُصِيبَتُهُ. فَٱجْتَمَعتْ عَلَيْهِ سكَرَاتُ ٱلْمَوْتِ. فَغَيْرُ مَوْصُوفٍ مَا نَزَلَ بِهِ. وَآخرُ ٱخْتُلِجَ عَنْهَا[١] قبلَ أنْ يَظْفرَ بِحَاجَتِهِ. ففارَقَهَا بِغِرَّتِهِ وَأَسَفِهِ. وَلَمْ يُدْرِكْ مَا طَلَبَ مِنْهَا. وَلَمْ يَظْفَرْ بِمَا رَجَا فِيهَا. فَٱرْتَحلا جَمِيعاً مِنَ ٱلدُّنْيَا بِغَيْرِ زَادٍ. وَقَدِمَا عَلَى غَيْرِ مِهَادٍ[٢]. فَٱحْذَرُوا ٱلدُّنْيَا ٱلْحَذَرَ كُلَّهُ. فَإِنَّمَا مَثَلُهَا مَثَلُ ٱلْحَيَّةِ لَيِّنٌ مَسُّهَا. قَاتِلٌ سَمُّهَا. فَأَعْرِضْ عَمَّا يُعْجِبُكَ فِيهَا. لِقِلَّةِ مَا يَصْحَبُكَ مِنْهَا. وَضَعْ عَنْكَ ثِقَلَ هُمُومِهَا. لِمَا تَيَقَّنْتَ مِنْ وَشْكِ زَوَالِهَا[٣]. وَكُنْ أَسَرَّ مَا تَكُونُ فِيهَا أَحْذَرَ مَا تَكُونُ لَهَا. فَإِنَّ صَاحِبَهَا كُلَّمَا ٱطْمَأَنَّ مِنْهَا إِلَى سُرُورٍ أَشْخَصَهُ[٤] عَنْهَا مَكْرُوهٌ. وَكُلَّمَا ٱغْتَبَطَ مِنْهَا بِإِقْبَالٍ[٥]. نَغَّصَهُ عَنْهَا إِدْبَارٌ. وَكُلَّمَا ثَنَى عَلَيْهِ مِنْهَا رِجْلاً طَوَتْ عَنْهُ كَشْحاً[٦]. فَٱلسَّارُّ فِيهَا غَارٌّ. وَٱلنَّافِعُ فِيهَا ضَارٌّ. وُصِلَ رَخَاؤُهَا بِٱلْبَلَاءِ. وَجُعِلَ بَقَاؤُهَا إِلَى ٱلْفَنَاءِ. فَرَحُهَا مَشُوبٌ بِٱلْحَزَنِ[٧] وَآخِرُ غُمُومِهَا إِلَى ٱلْوَهَنِ[٨]. فَٱنْظُرْ إِلَيْهَا بِعَيْنِ ٱلزَّاهِدِ ٱلْمُفَارِقِ وَلَا

---

(١) اختلج عنها أي انتزع منها.

(٢) المهاد هو الفراش والمراد به هنا ما يمهده لنفسه في أخراه من العمل الصالح في دنياه.

(٣) من وشك زوالها أي قرب انقضائها.

(٤) اشخصه أي اذهبه.

(٥) اغتبط منها باقبال أي تمتع منها بنعمة.

(٦) كشحا الكشح هو ما بين الخاصرة الى الضلع الخلف.

(٧) مشوب بالحزن أي مختلط به.

(٨) الوهن هو الضعف.

تَنْظُرْ إِلَيْها بِعَيْنِ ٱلصَّاحِبِ ٱلْوَامِقِ(١). إِعْلَمْ يَا هٰذَا أَنَّهَا تُشْخِصُ ٱلْوَادِعَ ٱلسَّاكِنَ(٢). وَتَفْجَعُ ٱلْمُغْتَبِطَ(٣) الْآمِنَ. لاَ يَرْجِعُ مِنْهَا مَا تَوَلَّى فَأَدْبَرَ. وَلاَ يُدْرَى مَا هُوَ آتٍ فَيُحْذَرَ. أَمَانِيُّهَا كَاذِبَةٌ. وَآمَالُهَا بَاطِلَةٌ. صَفْوُهَا كَدَرٌ. وَٱبْنُ آدَمَ فِيهَا عَلَى خَطَرٍ. إِمَّا نِعْمَةٌ زَائِلَةٌ. وَإِمَّا بَلِيَّةٌ نَازِلَةٌ. وَإِمَّا مُعْظَمَةٌ جَائِحَةٌ(٤) وَإِمَّا مَنِيَّةٌ قَاضِيَةٌ. فَلَقَدْ كَدَّرَتْ عَلَيْهِ ٱلْمَعِيشَةَ إِنْ عَقَلَ. وَأَخْبَرَتْهُ عَنْ نَفْسِهَا إِنْ وَعَى. وَلَوْ كَانَ خَالِقُهَا جَلَّ وَعَزَّ(٥) لَمْ يُخْبِرْ عَنْهَا خَبَراً. وَلَمْ يَضْرِبْ لَهَا مَثَلاً. وَلَمْ يَأْمُرْ بِٱلزُّهْدِ فِيهَا. وَٱلرَّغْبَةِ عَنْهَا. لَكَانَتْ وَقَائِعُهَا وَفَجَائِعُهَا قَدْ أَنْبَهَتِ ٱلنَّائِمَ. وَوَعَظَتِ ٱلظَّالِمَ وَبَصَّرَتِ ٱلْعَالِمَ. وَكَيْفَ وَقَدْ جَاءَ عَنْهَا مِنَ ٱللهِ عَزَّ وَجَلَّ زَاجِرٌ وَأَتَتْ مِنْهُ فِيهَا ٱلْبَيِّنَاتُ وَٱلْبَصَائِرُ(٦). فَمَا لَهَا عِنْدَ ٱللهِ عَزَّ وَجَلَّ قَدْرٌ وَلاَ وَزْنٌ. وَلا خَلَقَ فِيمَا بَلَغَنَا خَلْقاً أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنْهَا. وَمَا نَظَرَ إِلَيْهَا مُذْ خَلَقَهَا. وَلَقَدْ عُرِضَتْ عَلَى نَبِيِّنَا محمد ﷺ بِمَفَاتِيحِهَا وَخَزَائِنِهَا لاَ يَنْقُصُهُ ذٰلِكَ مِنْ حَظِّهِ مِنَ ٱلآخِرَةِ فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا لِعِلْمِهِ أَنَّ ٱللهَ عَزَّ وَجَلَّ ثَنَاؤُهُ أَبْغَضَ شَيْئاً فَأَبْغَضَهُ وَصَغَّرَ شَيْئاً فَصَغَّرَهُ وَأَنْ لاَ يَرْفَعَ مَا وَضَعَ ٱللهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَأَنْ لاَ يُكَثِّرَ مَا أَقَلَّ ٱللهُ جَلَّ وَعَزَّ. وَلَوْ لَمْ يُخْبِرْكَ عَنْ صِغَرِهَا عِنْدَ ٱللهِ إِلاَّ أَنَ ٱللهَ جَلَّ وَعَزَّ أَصْغَرَهَا عَنْ أَنْ يَجْعَلَ

---

(١) الوامق أي المحب.

(٢) تشخص الوادع الساكن أي تقلقه وتزعزعه والوادع والساكن بمعنى واحد فهما مترادفان.

(٣) المغتبط أي المتنعم المتمتع.

(٤) جائحة الجائحة هي الشدة التي تجتاح المال أي تهلكه.

(٥) وفي رواية وعلا.

(٦) والبصائر جمع بصيرة وهي الحجة والاستبصار في الشيء.

خيرَها ثواباً للمُطيعِينَ. وأنْ يجعَلَ عُقوبتَها عِقاباً للعاصِينَ. ومِمَّا يدُلُّكَ علَى دناءَةِ الدُّنيا أنَّ اللهَ جلَّ ثناؤُهُ زواهَا عنْ أولِيائِه[1] وأحِبَّائِهِ نظَراً واختِياراً. وبسطَها لأعدائِهِ فِتنَةً واختِباراً. فأكرَمَ عنهَا مُحمَّداً نبِيَّهُ ﷺ حِينَ عصَبَ علَى بطْنِهِ مِنَ الجُوعِ. وحَماهَا مُوسَى[2] نجِيَّهُ المُكلَّمَ. وكانَتْ تُرَى خُضرَةُ البَقلِ مِنْ صِفاقِ[3] بطْنِهِ مِنَ الهُزالِ. ومَا سألَ اللهَ جلَّ ثناؤُهُ يوْمَ أوى إلى الظِلِّ إلاّ طعاماً يأكُلُهُ لما جهدَهُ مِنَ الجُوعِ. ولَقدْ جاءَتِ الرِوايَةُ عنْهُ أنَّهُ كانَ أُوحِيَ إلَيْهِ إذا رأيتَ الغِنَى مقبِلاً فقُلْ ذنبٌ عُجِّلَتْ عقُوبَتُهُ وإذا رأيْتَ الفقرَ مُقبِلاً فقُلْ مَرحَباً بِشِعارِ الصَّالحِينَ. وصاحِبُ الرُّوحِ والكَلِمَةِ عِيسَى بْنُ مرْيَمَ علَيْهِ السَّلامُ إذْ قالَ أُدْمِي الجُوعُ[4] وشِعارِي الخَوْفُ. ولِباسِي الصُّوفُ ودابَّتِي. رِجْلايَ وسِراجِي بِاللَّيْلِ القَمرُ. وصِلائِي في الشِّتاءِ[5] مَشارِقُ الشَّمسِ. وفاكِهَتِي ما أنبَتَتِ الأرضُ للأنعامِ. أبِيتُ ولَيْسَ لِي شَيءٌ ولَيس أحدٌ أغنَى مِنِّي. أوْ سُلَيمانُ بْنُ داوُودَ وما أوتِيَ مِنَ المُلْكِ إذْ كانَ يأكُلُ خُبْزَ الشَّعِيرِ ويُطعِمُ أهْلَهُ الحِنطَةَ وإذا جَنَّهُ اللَّيْلُ لَبِسَ المُسُوحَ وغَلَّ يدَهُ إلى عُنُقِهِ وبَاتَ باكِياً حتَّى يُصبِحَ ويُكثِرُ أنْ يقُولَ رَبِّ إنِّي ظَلَمْتُ نفْسِي كثِيراً وإلاّ تغفِرْ لِي وتَرْحَمْني أكُنْ مِنَ الخاسِرِينَ لا إلهَ إلاّ أنتَ سُبْحانَكَ إنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ. فهؤلاءِ أنبِياءُ اللهِ وأصفِياؤُهُ وأولِياؤُهُ تنزَّهُوا عَنِ الدُّنيا وزهِدُوا فِيما زهَّدَهُمْ

---

(١) زواها عن أوليائه اي صرفها عنهم.

(٢) وحماها موسى أي منعها إياه.

(٣) الصفاق هو جلد البطن.

(٤) أدمى الجوع أي إدامي الجوع والادام كل ما يؤكل به الخبز

(٥) وصلائي في الشتاء أي ما أستدفىء به في الشتاء.

ٱللهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ فِيهِ مِنْهَا. وَأَبْغَضُوا مَا أَبْغَضَ. وَصَغَّرُوا ما صَغَّرَ. ثُمَّ ٱقْتَصَّ الصَّالِحُونَ آثَارَهُمْ[١]. وَسَلَكُوا مَنَاهِجَهُمْ[٢]. وَأَلْطَفُوا ٱلْفِكْرَ. وَٱنْتَفَعُوا بِٱلْعِبَرِ. وَصَبَرُوا فِي هٰذَا ٱلْعُمْرِ ٱلْقَصِيرِ عَنْ مَتَاعِ ٱلْغُرُورِ ٱلَّذِي يَعُودُ إِلَىٰ ٱلْفَنَاءِ. وَيَصِيرُ إِلَىٰ ٱلْحِسَابِ. نَظَرُوا بِعُقُولِهِمْ إِلَىٰ آخِرِ الدُّنْيَا وَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَىٰ أَوَّلِهَا. وَإِلَىٰ بَاطِنِ ٱلدُّنْيَا وَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَىٰ ظَاهِرِهَا. وَفَكَّرُوا فِي مَرَارَةِ عَاقِبَتِهَا. فَلَمْ تَسْتَهْزِّهُمْ[٣] حَلاَوَةُ عَاجِلِهَا. ثُمَّ أَلْزَمُوا أَنْفُسَهُمُ ٱلصَّبْرَ. وَأَنْزَلُوا ٱلدُّنْيَا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَٱلْمَيْتَةِ ٱلَّتِي لاَ يَحِلُّ لأَحَدٍ أَنْ يَشْبَعَ مِنْهَا إِلاَّ فِي حَالِ ٱلضَّرُورَةِ إِلَيْهَا. وَأَكَلُوا مِنْهَا بِقَدْرِ مَا أَبْقَىٰ لَهُمُ النَّفَسَ. وَأَمْسَكَ ٱلرُّوحَ وَجَعَلُوهَا بِمَنْزِلَةِ ٱلْجِيفَةِ ٱلَّتِي ٱشْتَدَّ نَتْنُهَا فَكُلُّ مَنْ مَرَّ بِهَا أَمْسَكَ عَلَىٰ أَنْفِهِ مِنْهَا. فَهُمْ يَتَبَلَّغُونَ مِنْهَا بِأَدْنَى ٱلْبَلاَغِ وَلاَ يَنْتَهُونَ إِلَىٰ ٱلشِّبَعِ مِنَ ٱلنَّتْنِ. وَيَتَعَجَّبُونَ مِنَ ٱلْمُمْتَلِىءِ مِنْهَا شِبْعاً وَٱلرَّاضِي بِهَا نَصِيباً. إِخْوَانِي وَٱللهِ لَهِيَ فِي ٱلْعَاقِبَةِ وَٱلآجِلَةِ[٤] لِمَنْ نَاصَحَ نَفْسَهُ فِي ٱلنَّظَرِ. وَأَخْلَصَ لَهُ ٱلْفِكْرَ. أَنْتَنُ مِنَ ٱلْجِيفَةِ. وَأَكْرَهُ مِنَ ٱلْمَيْتَةِ. غَيْرَ أَنَّ ٱلَّذِي نَشَأَ فِي دِبَاغِ ٱلإِهَابِ[٥] لاَ يَجِدُ نَتْنَهُ وَلاَ يُؤْذِيهِ مِنْ رَائِحَتِهِ مَا يُؤْذِي ٱلْمَارَّ بِهِ وَٱلْجَالِسَ عِنْدَهُ. وَقَدْ يَكْفِي ٱلْعَاقِلَ مِنْ مَعْرِفَتِهَا عِلْمُهُ. فَإِنَّ مَنْ مَاتَ وَخَلَّفَ سُلْطَاناً عَظِيماً سَرَّهُ أَنَّهُ عَاشَ فِيهَا سُوقَةً[٦] خَامِلاً أَوْ كَانَ فِيهَا مُعَافًى سَلِيماً سَرَّهُ أَنَّهُ

---

(١) اقتص الصالحون آثارهم أي تتبعوها.

(٢) وفي رواية منهاجهم.

(٣) فلم تستهزهم أي لم تحركهم إلى السرور بها والارتياح إليها.

(٤) وفي رواية والعاجلة.

(٥) نشأ في دباغ الاهاب أي شب في دبغه والاهاب هو الجلد الذي لم يدبغ، وفي نسخة إهاب.

(٦) السوقة بضم السين الرعية ضد الملك يستوي فيه الواحد والجمع والمذكر والمؤنث.

كَانَ فِيها مُبْتَلَى ضَرِيراً. فَكَفَى بِهَذَا عَلَى عَوْرَتِهَا وَٱلرَّغْبَةِ عَنْهَا دَليلاً. وَٱللهِ لَوْ أن ٱلدُّنْيَا كَانَتْ مَنْ أَرادَ مِنْهَا شَيْئاً وَجدَهُ حَيْثُ تَنالُ يَدُهُ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ وَلاَ تَعَبٍ وَلا مَؤُونَةٍ وَلاَ نَصَبٍ وَلاَ ظَعْنٍ وَلاَ دَأْبٍ[1] غَيْرَ أَن مَا أَخَذَ مِنْهَا مِنْ شَيْءٍ لَزِمَهُ حَقُّ ٱللهِ فِيهِ. وَالشُّكْرُ عَلَيْهِ وَكَانَ مَسْؤُولاً عَنْهُ مُحَاسَباً عَلَيْهِ[2]. لَكَانَ يَحِقُّ عَلَى ٱلْعَاقِلِ أَنْ لاَ يَتَناوَلَ مِنْهَا إِلا قُوتَهُ وَبُلْغَةَ يَوْمِهِ[3]. حَذَرَ ٱلسُّؤَالِ وَخَوْفاً مِنَ ٱلْحِسَابِ وَإِشْفَاقاً مِنَ الْعَجْزِ[4] عَنِ ٱلشُّكْرِ فَكَيْفَ بِمَنْ تَجَشَّمَ فِي طَلَبِهَا[5] مِنْ خُضُوعِ رَقَبَتِهِ. وَوَضْعِ خَدِّهِ. وَفَرْطِ عَنائِهِ. وَٱلاغْتِرَابِ عَنْ أَحِبَّائِهِ. وَعَظِيمِ خِطارِهِ. ثُمَّ لاَ يَدْرِي مَا آخِرُ ذٰلِكَ ٱلظَّفَرُ أَمِ ٱلْخَيْبَةُ وَإِنَّمَا ٱلدُّنْيَا ثَلاثَةُ أَيَّامٍ: يَوْمٌ مَضَى بِمَا فِيهِ فَلَيْسَ بِعَائِدٍ. وَيَوْمٌ أَنْتَ فِيهِ فَحُقَّ[6] عَلَيْكَ ٱغْتِنَامُهُ. وَيَوْمٌ لاَ تَدْرِي أَمِنْ أَهْلِهِ وَلَعَلَّكَ رَاحِلٌ فِيهِ فَأَمَّا أَمْسِ فَحَكِيمٌ مُؤَدِّبٌ[7] وَأَمَّا الْيَوْمُ فَصَدِيقٌ مُوَدِّعٌ. فَأَمَّا غَدٌ فَإِنَّمَا فِي يَدَيْكَ مِنْهُ ٱلْأَمَلُ فَإِنْ يَكُنْ أَمْسِ سَبَقَكَ بِنَفْسِهِ فَقَدْ أَبْقَى فِي يَدَيْكَ حِكْمَتَهُ وَإِنْ يَكُنْ يَوْمُكَ هٰذَا آنَسَكَ بِمَقْدَمِهِ عَلَيْكَ فَقَدْ كَانَ طَوِيلَ ٱلْغَيْبَةِ عَنْكَ وَهُوَ سَرِيعُ ٱلرِّحْلَةِ فَتَزَوَّدْ مِنْهُ وَأَحْسِنْ وَدَاعَهُ. جِدَّ[8] بِالثِّقَةِ فِي ٱلْعَمَلِ.

---

(١) ولا دأب أي اجتهاد في عمل.

(٢) نسخة به.

(٣) وبلغة يومه أي ما يتبلغ به من العيش في يومه.

(٤) واشفاقا من العجز أي حذرا منه.

(٥) بمن تجشم في طلبها أي تكلف فيه.

(٦) وفي رواية فحقٌ.

(٧) فاما أمس فحكيم مؤدب يعنى أن اليوم الذي أتاك ومضى عنك علمك من الحكمة والتجارب ومحاسن الآداب ما لم تكن تعلم.

(٨) وفي نسخة خذ.

وَإِيَّاكَ وَٱلاغْتِرارَ بِٱلأَمَلِ. وَلاَ تُدْخِلْ عَلَيْكَ ٱلْيَوْمَ هَمَّ غَدٍ يَكْفِي ٱلْيَوْمَ هَمُّهُ وَغَدٌ دَاخِلٌ عَلَيْكَ بِشُغْلِهِ إِنَّكَ إِنْ حَمَلْتَ عَلَى ٱلْيَوْمِ هَمَّ غَدٍ زِدْتَ فِي حُزْنِكَ وَتَعَبِكَ وَتَكَلَّفْتَ أَنْ تَجْمَعَ فِي يَوْمِكَ مَا يَكْفِيكَ أَيَّاماً. فَعَظُمَ ٱلْحُزْنُ. وَزَادَ الشُّغْلُ وَٱشْتَدَّ التَّعَبُ. وَضَعُفَ ٱلعَمَلُ لِلأَمَلِ. وَلَوْ أَخْلَيْتَ قَلْبَكَ مِنَ ٱلأَمَلِ لَجَدَّدَ لَكَ ٱلْعَمَلَ. وَٱلأَمَلُ مِنكَ فِي ٱلْيَوْمِ قَدْ ضَرَّكَ فِي وَجْهَيْنِ سَوَّفْتَ بِهِ ٱلْعَمَلَ[١]. وَزِدْتَ بِهِ فِي ٱلْهَمِّ وَٱلْحَزَنِ. أَوَلاَ تَرَى أَنَّ ٱلدُّنْيَا سَاعَةٌ بَيْنَ سَاعَتَيْنِ. سَاعَةٌ مَضَتْ. وَسَاعَةٌ بَقِيَتْ وَسَاعَةٌ أَنْتَ فِيهَا. فَأَمَّا ٱلْمَاضِيَةُ وَٱلْبَاقِيَةُ فَلَسْتَ تَجِدُ لِرَخَائِهِمَا لَذَّةً وَلاَ لِشِدَّتِهِمَا أَلَماً فَأَنْزِلِ السَّاعَةَ ٱلْمَاضِيَةَ وَالسَّاعَةَ ٱلَّتِي أَنْتَ فِيهَا مَنْزِلَةَ ٱلضَّيْفَيْنِ نَزَلاَ بِكَ فَظَعَنَ الرَّاحِلُ عَنْكَ بِذَمِّهِ إِيَّاكَ. وَحَلَّ النَّازِلُ بِكَ بِٱلتَّجْرِبَةِ لَكَ فَإِحْسَانُكَ إِلَى ٱلثَّاوِي يَمْحُو[٢] إِسَاءَتَكَ إِلَى ٱلْمَاضِي. فَأَدْرِكْ مَا أَضَعْتَ بِإِعْتَابِكَ[٣] فِيمَا ٱسْتَقْبَلْتَ وَٱحْذَرْ أَنْ تَجْمَعَ عَلَيْكَ شَهَادَتَهُمَا فَيُوبِقَاكَ[٤] وَلَوْ أَنَّ مَقْبُوراً مِنَ ٱلأَمْوَاتِ قِيلَ لَهُ هٰذِهِ ٱلدُّنْيَا أَوَّلُهَا إِلَى آخِرِهَا تُخَلِّفُهَا لِوَلَدِكَ ٱلَّذِي لَمْ يَكُنْ لَكَ هَمٌّ غَيْرُهُمْ أَوْ يَوْمٌ نَرُدُّهُ إِلَيْكَ فَتَعْمَلَ فِيهِ لِنَفْسِكَ لاَخْتَارَ يَوماً يَسْتَعْتِبُ فِيهِ[٥] مِنْ سَيِّءِ مَا أَسْلَفَ عَلَى جَمِيعِ ٱلدُّنْيَا يُوَرِّثُهَا وَلَدَهُ خَلْفَهُ فَمَا يَمْنَعُكَ أَيُّهَا ٱلْمُغْتَرُّ ٱلْمُضْطَرُّ ٱلْمُؤْتَنِفُ[٦] أَنْ تَعْمَلَ عَلَى مَهَلٍ قَبْلَ حُلُولِ الأَجَلِ وَمَا يَجْعَلُ

(١) سوفت به العمل أي أخرت به عملك.

(٢) فاحسانك إلى الثاوي يمحو اساءتك إلى الماضي معناه ان احسانك في الساعة الحاضرة يمحو اساءتك في الساعة الماضية. والثاوي هو المقيم.

(٣) باعتابك أي ارضائك.

(٤) فيوبقاك أي يهلكاك.

(٥) يستعتب فيه أي يطلب فيه الرضى والمسامحة.

(٦) المؤتنف أي المبتدىء وهو الذي يأكل من الشيء قبل أن يأكل منه غيره.

ٱلْمَقْبُور أَشَدَّ تَعْظِيماً لِمَا فِي يَدَيْكَ مِنْكَ. أَلاَ تَسْعَى فِي تَحْرِيرِ رَقَبَتِكَ. وَفَكَاكِ رِقِّكَ. وَرِقَاءِ نَفْسِكَ مِنَ ٱلنَّارِ ٱلَّتِي عَلَيْهَا مَلاَئِكَةٌ غِلاَظٌ شِدَادٌ.

﴿وَقال عليْهِ السّلامُ﴾

أَيُّها النّاسُ ٱنْظُرُوا إلى ٱلدُّنْيا نَظرَ ٱلزَّاهِدِينَ فِيهَا ٱلْمَاقِتِينَ لَهَا فَمَا خُلِقَ ٱمْرُؤٌ عَبَثاً فَيَلْهُو[١]. وَلاَ أُمْهِلَ سُدًى فَيَلْغُو[٢]. وَمَا دُنْيَاهُ ٱلَّتِي تَزَيَّنَتْ بِخَلَفٍ مِن ٱلآخِرَةِ ٱلَّتِي قَبَّحَها سُوءُ ٱلنَّظرِ إِلَيْها وَما ٱلْخَسِيسُ ٱلَّذِي ظَفِرَ بِهِ مِن ٱلآخِرَةِ عَلى سُهْمَتِهِ[٣] لاَ يَرْجِعُ بِمَا تَوَلّى مِنها فَأَدْبَرَ. وَلاَ يُدْرَى ما هُوَ آتٍ مِنْها فَيُنْتَظَرَ. فَاعْتَبِرُوا وَٱنْظُرُوا إِدْبارَ ما قَدْ أَدْبَرَ. وَحُضُورَ ما قَدْ حَضَرَ. فَكَأَنَّ ما هُوَ كائِنٌ لَمْ يَكُنْ. وكَأَنَّ ما هُوَ آتٍ قَدْ نَزَلَ.

* * *

﴿وقال عليْه السّلاَمُ﴾

انْظُرُوا إلى الدُّنْيَا نَظرَ ٱلزَّاهِدِينَ فِيها. فَإِنّها وَٱللهِ عَنْ قَلِيلٍ تُزِيلُ ٱلثَّاوِيَ[٤] ٱلسَّاكِنَ. وَتَفْجَعُ ٱلْمُتْرَفَ[٥] ٱلآمِنَ لاَ يَرْجِعُ مَا تَوَلّى عَنْها فَأَدْبَرَ وَلاَ يُدْرَى مَا هُوَ آتٍ مِنْها فَيُنْتَظَرَ سُرُورُهَا مَشُوبٌ بِٱلْحَزَنِ[٦]. وَآخِرُ ٱلْحَيَاةِ فِيهَا إلى ٱلضّعْفِ وَٱلوَهَنِ[٧]. فَلاَ يَغُرَّنّكُمْ كَثْرَةُ مَا

---

(١) فيلهو أي يلعب.

(٢) فيلغو أي يتكلم بما لا فائدة فيه.

(٣) على سهمته السهمة القرابة والنصيب.

(٤) الثاوي أي المقيم.

(٥) المترف هو المتنعم.

(٦) مشوب بالحزن أي مختلط به.

(٧) والوهن أي الضعف.

يُعْجِبُكُمْ مِنهَا لِقلّةِ مَا يَصْحَبُكُمْ مِنهَا. رَحِمَ ٱللهُ عَبْداً تَفكّرَ فَٱعْتَبَرَ. وَٱعْتَبَرَ فَأَبْصرَ إِدْبَارَ مَا قَدْ أَدْبَرَ. وَحُضُورَ مَا قَدْ حَضَرَ. وكَأَنَّ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ ٱلدُّنْيَا عَن قلِيلٍ لَمْ يَكُنْ. وَكَأَن مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ ٱلْآخِرَةِ لَمْ يَزَلْ. وكُلُّ مَا هُوَ آتٍ قَرِيبٌ.

* * *

﴿وقال عليْه السّلَام﴾

أوصِيكُمْ عِبَادَ ٱللهِ بِتَقْوى اللهِ جَلَّ وَعزَّ. وَٱغْتنَامِ مَا ٱسْتَطَعْتُمْ عَملاً بِهِ مِنْ طَاعَةِ ٱللهِ جَلَّ وَعَزَّ فِي هذِهِ ٱلْأَيَّامِ ٱلْخَالِيَةِ لِجَلِيلِ مَا يُشْفِي عَلَيْكُمْ[١] بِهِ ٱلْفَوْتُ بعْدَ ٱلْموْتِ. وَبِٱلرَّفْضِ لِهذِهِ ٱلدُّنْيَا ٱلتَّارِكَةِ لَكُمْ وَإِنْ لَمْ تَكُونوا تُحِبُّونَ تَرْكَهَا. وَٱلْمُبْلِيَةِ لَكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ تَجْدِيدَهَا[٢]. فَإِنمَا مَثَلُكُمْ وَمَثَلُهَا كَرَكْبٍ سَلَكُوا سَبيلاً فَكَأَنّهُمْ قَدْ قَطَعُوهُ. وَأَمُّوا عَلَماً[٣] فَكَأَنْ قَدْ بَلَغُوهُ. وَكَمْ عَسَى ٱلْجَارِي إِلَى ٱلْغَايَةِ أَنْ يَجْرِيَ حَتّى يَبْلُغَهَا. وكَمْ عَسَى أَنْ يَكُونَ بَقَاءُ مَنْ لَهُ يَوْمٌ لَا يَعْدُوهُ[٤] وَمِنْ وَرَائِهِ طَالِبٌ حَثِيثٌ يَحْدُوهُ فِي ٱلدُّنْيَا حَتّى يُفَارِقَهَا. فَلاَ تَتَنَافَسُوا فِي ٱلدُّنْيَا وَفَخْرِهَا. وَلاَ تُعْجَبُوا بِزِينَتِهَا. وَلاَ تَجزَعُوا مِنْ ضَرَّائِهَا وَبُؤْسِهَا. فَإِنّ عِزَّ ٱلدُّنْيَا وَفَخْرَهَا إِلَى ٱنْقِطَاعٍ. وَإِنَّ زِينَتَهَا وَنَعِيمَهَا إِلَى زَوَالٍ. وَإِنَّ ضَرَّاءَهَا وَبُؤْسَهَا إِلَى نَفَادٍ. وَكُلُّ مُدَّةٍ فِيهَا إِلَى مُنْتَهَى. وكُلُّ حَيٍّ فِيهَا إِلَى فَنَاءٍ. أَوَلَيْسَ لَكُمْ فِي آثَارِ ٱلْأَوَّلِينَ. وَفِي

---

(١) لجليل ما يشفى عليكم أي لعظيم ما يشرف ويطلع عليكم.

(٢) وفي نسخة تجريدها وليست الرواية.

(٣) وأموا علما أي قصدوه.

(٤) لا يعدوه أي لا يتجاوزه.

آبائِكُمُ ٱلْماضِينَ مُعْتَبَرٌ وَتَبصِرَةٌ إنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ. أَلَمْ تَرَوْا إلى ٱلماضِــينَ مِنكُمْ لاَ يَرْجِعُونَ. وَإلَــى ٱلْخَلَــفِ ٱلْبَاقِي مِنْكُمْ لاَ يَبْقَوْنَ. قَالَ ٱللهُ جَلَّ وعَزَّ (وَحَرَامٌ عَلى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا[1] أَنَّهُمْ لاَ يَرْجِعُونَ) الآية وَٱلّتِي بَعْدَهَا وَقَالَ جَلَّ وعَزَّ (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ ٱلْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ ٱلنّارِ وَأُدْخِلَ ٱلْجَنّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا ٱلْحَياةُ الدُّنْيَا إِلاّ مَتاعُ ٱلْغُرُورِ) أَلَسْتُمْ تَرَوْنَ أَهْلَ ٱلدُّنْيا يُمْسُونَ وَيُصْبِحُونَ عَلى أَحْوَالٍ شَتّى. مَيِّتٌ يُبْكى. وَآخَرُ يُعَزّى وَصَرِيعٌ[2] مُبْتَلى. وَعَائِدٌ يَعُودُ[3]. وَآخَرُ بِنَفْسِهِ يَجُودُ[4]. وَطَالِبٌ وَٱلْمَوْتُ يَطْلُبُهُ. وَغَافِلٌ وَلَيْسَ بِمَغْفُولٍ عَنْهُ. وَعَلى أَثَرِ ٱلْمَاضِي مِنّا يَمْضِي ٱلْبَاقِي. (فَلِلّهِ ٱلْحَمْدُ رَبِّ ٱلسَّمواتِ ٱلسَّبْعِ وَرَبِّ ٱلْعَرْشِ ٱلْعَظِيمِ) ٱلّذِي يَبْقى وَيَفْنى مَا سِوَاهُ. وَإِلَيْهِ مَوْئِلُ ٱلْحَقِّ وَمَرْجِعُ ٱلأُمُورِ.

* * *

﴿وقال عليهِ السّلاَم﴾

أَمّا بَعْدُ فَانّي أُحَذِّرُكُمُ ٱلدُّنْيا فَإِنّها حُلْوَةٌ خَضِرَةٌ. حُفّتْ بِٱلشّهَواتِ. وَرَاعَتْ بِالْقَلِيلِ[5]. وَتَحَبّبَتْ بِٱلْعَاجِلَةِ. وَعُمِّرَتْ بِٱلآمَالِ.

---

(١) وحرام على قرية أهلكناها حرام في هذه الآية بمعنى واجب.

(٢) وصريع أي طريح على الأرض.

(٣) وعائد يعود المراد بالعائد هنا من يعود الانسان في مرضه فهو من العيادة لا من العود.

(٤) بنفسه يجود أي قارب أن يموت.

(٥) وراعت بالقليل أي أعجبت بقليلها.

وَتزَيَّنت بِٱلْغُرُورِ. فَلاَ تَدُومُ حَبْرَتُهَا[١]. وَلاَ تُؤْمَنُ فَجَائِعُهَا. غَدَّارَةٌ. ضَرَّارَةٌ. خَاتِلَةٌ[٢]. زَائِلَةٌ. نَافِدَةٌ. بَائِدَةٌ[٣]. أَكَّالَةٌ. غَوَّالَةٌ. لاَ تَعْدُو[٤] إِذَا هِيَ تَنَاهَتْ إِلى أُمْنِيَةِ أَهْلِ ٱلرَّغْبَةِ فِيهَا. وَٱلرِّضى بِهَا. أَنْ تَكُونَ كَمَا قَالَ ٱللهُ جَلَّ وَعَزَّ (كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَٱخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ ٱلأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيماً تَذْرُوهُ ٱلرِّيَاحُ وَكانَ ٱللهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِراً) مَعَ أَنَّ ٱمْرَأً لَمْ يَكُنْ فِيهَا فِي حَبْرَةٍ[٥]. إِلاّ أَعْقَبَتْهُ مِنْهَا بَعْدُ بِعَبْرَةٍ[٦]. وَلَمْ يَلْقَ مِن سَرَّائِهَا بَطْناً. إِلاّ أَعْقَبَتْهُ مِنْ ضَرَّائِهَا ظَهْراً. وَلَمْ تَطُلَّهُ[٧] فِيهَا دِيمَةُ[٨] رَخَاءٍ. إِلاّ هَتَنَتْ عَلَيْهِ مِنْهَا مُزْنَةُ بَلاَءٍ وَحَرًى[٩]. إِذا أَصْبَحَتْ لَكَ مُهْتَزَّةً[١٠] أن تُمْسِيَ لَكَ مُتَنَكِّرَةً[١١]. وَإِنْ جَانِبٌ مِنْهَا ٱعْذَوْذَبَ لامْرِىءٍ وَٱحْلَوْلى. أَمَرَّ عَلَيْهِ مِنْهَا جَانِبٌ فَأَوْبَأَ. وَإِنْ لبِسَ إِنْسَانٌ مِنْ غَضَارَتِهَا[١٢] رَغَباً أَرْهَقَتْهُ مِنْ بَوَائِقِهَا[١٣] تَعَباً. وَلَمْ يُمْسِ ٱمْرُؤٌ مِنْهَا فِي جَنَاحِ أَمْنٍ إِلاّ أَصْبَحَ فِي جَوْفِ خَوْفٍ. غَرَّارَةٌ غَرُورٌ مَا

---

(١) حبرتها أي سرورها.

(٢) خاتلة أي خادعة.

(٣) نافدة بائدة أي فانية هالكة.

(٤) لا تعدو أي لا تتجاوز.

(٥) في حبرة أي في سرور.

(٦) بعبرة العبرة هي دمعة العين قبل أن تسيل.

(٧) ولم تطله أي لم تقطر عليه.

(٨) ديمة الديمة المطر الذي ليس فيه رعد ولا برق.

(٩) وحري أي حقيق.

(١٠) مهتزة أي مرتاحة اليك مقبلة عليك.

(١١) متنكرة أي متغيرة لك معرضة عنك.

(١٢) غضارتها الغضارة النعمة والسعة.

(١٣) أرهقته من بوائقها أي أغشته من غوائلها.

فِيها . فَانٍ مَنْ عَلَيْهَا . لاَ خَيْرَ فِي شَيْءٍ مِنْ زَادِهَا إلاّ ٱلتَّقْوى . مَنْ أقَلَّ مِنْهَا ٱسْتَكْثَرَ مِمَّا يُوبِقُهُ[1] . وَمَنِ ٱسْتَكْثَرَ مِنْهَا لَمْ تَدُمْ لَهُ وَزَالَتْ عَنْهُ . كَمْ مِنْ وَاثِقٍ بِهَا فَجَعَتْهُ . وَذِي طُمَأْنِينَةٍ إِلَيْهَا صَرَعَتْهُ[2] . وَذِي خُدَعٍ فِيهَا قَدْ خَدَعَتْهُ . وَكَمْ مِنْ ذِي أُبَّهَةٍ[3] فِيها قَدْ صَيَّرَتْهُ حَقِيراً . وَذِي نَخْوَةٍ[4] فِيها قَدْ رَدَّتْهُ خَائِفاً فَقِيراً . وَكَمْ مِن ذِي تَاجٍ قَدْ أَكَبَّتْهُ لِلْيَدَيْنِ وَلِلْفَمِ . سُلْطَانُها دُوَلٌ . وَعَيْشُهَا رَنِقٌ[5] وَعَذْبُها أُجَاجٌ[6] وَحُلْوُها صَبِرٌ[7] وَغِذَاؤُهَا سِمَامٌ . وَأَسْبَابُها رِمَامٌ[8] . وَقِطافُها سَلَعٌ[9] . حَيُّهَا بِعَرَضِ مَوْتٍ . وَصَحِيحُها بِعَرَضِ سَقَمٍ . وَمَنِيعُهَا بِعَرَضِ اهْتِضَامٍ . وَمُلْكُهَا مَسْلُوبٌ . وَعَزِيزُها مَغْلُوبٌ . وَضَيْفُها مَنْكُوبٌ . وَجَارُها مَحْرُوبٌ[10] . مَعَ أَنَّ وَرَاءَ ذلِكَ سَكَرَاتِ ٱلْمَوْتِ وَزَفَراتِهِ . وَهَوْلَ ٱلْمُطَّلَعِ[11] . وَٱلوُقُوفَ بيْنَ يدَيِ ٱلْحَكَمِ (لِيَجْزِيَ ٱلّذِينَ أَسَاؤُا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ ٱلّذِينَ أَحْسَنُوا بِٱلْحُسْنَى) أَلَسْتُمْ فِي مَسَاكِنِ مَنْ كَانَ

---

(١) مما يوبقه أي يهلكه.

(٢) صرعته أي طرحته على الأرض.

(٣) ذي أبهة أي صاحب عظمة وكبر.

(٤) وذي نخوة النخوة الافتخار والعظمة.

(٥) وعيشها رنق أي عيشتها متكدرة.

(٦) وعذبها أجاج الأجاج الماء الملح المر.

(٧) وحلوها صبر الصبر دواء مر.

(٨) وأسبابها رمام أي حبالها بالية متقطعة.

(٩) وقطافها سلع القطاف وقت قطف الثار والسلع شجر مر يعني ان كل ما احلولى من الدنيا يجده العاقل الزاهد فيها مرا.

(١٠) محروب أي مسلوب ماله.

(١١) وهول المطلع،المطلع موضع الاطلاع والمراد به هنا موضع الاطلاع على أمور الآخرة.

قَبْلَكُمْ؟ كَانُوا أطْوَلَ مِنْكُمْ أعْمَاراً. وَأبْقى مِنْكُمْ آثَاراً. وَأعَدَّ مِنْكُمْ عَدِيداً[١]. وَأكْثَفَ مِنْكُمْ جُنُوداً. وَأشَدَّ مِنْكُمْ عُنُوداً[٢]. تَعَبَّدُوا لِلدُّنْيَا أيَّ تَعبُّدٍ. وَآثَرُوهَا[٣] أيَّ إيثَارٍ. ثُمَّ ظَعَنُوا عَنْهَا بِٱلصَّغَارِ. فَهَلْ بَلَغَكُمْ أنّ ٱلدُّنْيَا سَخَتْ لَهُمْ نَفْساً بِفِدْيَةٍ. أوْ عَدَتْ[٤] عَنْهُمْ فِيمَا قَدْ أهْلَكَتْهُمْ بِهِ بِخَطْبٍ. بَلْ أوْهَنَتْهُمْ بِٱلْقَوَارِعِ. وَضَعْضَعَتْهُمْ بِٱلنَّوَائِبِ. وَعَفَّرَتْهُمْ بِٱلْمَنَاخِرِ. وَأعَانَتْ عَلَيْهِمْ رَيْبَ ٱلْمَنُونِ. فَقَدْ رَأيْتُمْ تَنَكُّرَهَا لِمَنْ دَانَ لَهَا[٥]. وَآثَرَهَا[٦] وَأخْلَدَ إلَيْهَا[٧] حينَ ظَعَنُوا عَنْهَا لِفِرَاقِ أبَدٍ. أوْ إلى آخِرِ زَوَالٍ. هَلْ زَوَّدَتْهُمْ إلاّ ٱلشَّغْبَ[٨]. أوْ أحَلَّتْهُمْ إلاّ إلى ٱلضَّنْكِ. أوْ نَوَّرَتْ لَهُمْ إلاّ ٱلظُّلْمَةَ. أوْ أعْقَبَتْهُمْ إلاّ النَّارَ. أفهذِهِ تُؤْثِرُونَ. أمْ عَلَيْهَا تَحْرِصُونَ. أمْ إلَيْهَا تَطْمَئِنُّونَ. يَقُولُ ٱللّهُ عَزَّ وَجَلَّ (مَنْ كَانَ يُرِيدُ ٱلْحَيَاةَ ٱلدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إلَيْهِمْ أعْمَالَهُمْ فِيها وَهُمْ فِيها لاَ يُبْخَسُونَ ★ أُولٰئِكَ ٱلّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ في ٱلآخِرَةِ إلاَّ ٱلنَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيها وَبَاطِلٌ ما كانُوا يَعْمَلُون) فَبِئْسَتِ الدَّارُ لِمَنْ لَم يَتَّهِمْهَا[٩]. وَلَمْ يَكُنْ فيها عَلَى وَجَلٍ مِنْهَا. اذْكُرُوا عِنْدَ تَصَرُّفِها بِكُمْ. سُرْعَةَ ٱنْقِضَائِهَا عَنْكُمْ. وَوَشْكَ زَوَالِهَا[١٠] وَضَعْفَ مَجَالِها. ألَمْ تَحْذُكُمْ عَلَى مِثَالِ مَنْ

(١) وأعد منكم عديدا أي أكثر منكم عددا.

(٢) عنودا أي عنادا.

(٣) وآثروها أى اختاروها.

(٤) أو عدت عدت هنا بمعنى تجاوزت.

(٥) لمن دان لها أي ذل لها وخضع.

(٦) وآثرها أي اختارها.

(٧) واخلد اليها أي سكن اليها واطمأن بها.

(٨) الا الشغب، الشغب هو تهييج الشر وهو بسكون الغين واختلفوا في فتحها.

(٩) لمن لم يتهمها أي لمن لم يدخل عليها تهمة بما تخيله له من زخارفها.

(١٠) ووشك زوالها أي قرب انقضائها.

كان قَبْلَكُمْ[١] وَحَذَتْ مَنْ قَبْلَكُمْ عَلى مِثَالِ مَنْ كانَ قَبْلَهُمْ. جيلٌ بَعْدَ جيلٍ. وأُمَّةٌ بَعْدَ أُمَّةٍ. وقَرْنٌ بَعْدَ قَرْنٍ. وَخَلَفٌ بَعْدَ خلفٍ. فَلاَ هِيَ تَسْتَحْيِي مِنَ ٱلْعارِ. وَلاَ تَبْتَغِي[٢] مِنَ ٱلْمُنْدِبَاتِ[٣]. ولاَ تَخْجَلُ مِنَ ٱلْغَدْرِ. اعْلَمُوا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ تارِكُوها لاَ بُدَّ وَإِنَّمَا هِيَ كَمَا نَعتَ ٱللهُ[٤] جَلَّ وَعَزَّ (لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ في ٱلْأَمْوالِ وَٱلْأَوْلاَدِ) فَٱتَّعِظُوا فِيها بِٱلَّذينَ كانُوا يَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ[٥] آيَةً يَعْبَثُونَ[٦]. وَيَتَّخِذُونَ مَصانِعَ[٧] لَعَلَّهُمْ يَخْلُدُونَ[٨]. وَبِٱلَّذِينَ قَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً. وَٱتَّعِظُوا بِمَنْ رَأَيْتُمْ مِن إِخْوانِكُمْ. كَيْفَ حُمِلُوا إِلَى قُبُورِهِمْ لاَ يُدْعَوْنَ رُكْبَاناً. وَأُنزِلُوا لاَ يُدْعَوْنَ ضِيفَاناً. وَجَعَلَ[٩] لَهُمْ مِنَ ٱلضَّرِيحِ أَجْنَاناً[١٠]. وَمِنَ ٱلتُّرابِ أَكْفَاناً. وَمِنَ ٱلرُّفاتِ جِيرَاناً[١١]. فَهُمْ جِيرَةٌ لاَ يُجِيبُونَ دَاعِياً. وَلاَ يَمْنَعُونَ ضَيْماً. وَلاَ يَنالُونَ مَنْدَبَةً. وَلاَ

---

(١) ألم تحذكم على مثال من كان قبلكم أي ألم تقدركم على مثالهم وتفعل بكم مثل ما فعلت بهم.

(٢) الرواية تنتهي.

(٣) من المندبات أي المؤلمات الموجعات.

(٤) كما نعت الله أي كما وصف الله عز وجل.

(٥) بكل ريع، الريع المرتفع من الأرض وقيل هو الجبل.

(٦) يعبثون أي يلعبون.

(٧) ويتخذون مصانع، المصانع الحصون.

(٨) لعلهم يخلدون أي يدوم لهم البقاء في الدنيا وهم عاد قوم هود عليه السلام الذين قالوا من أشد منا قوة قالوا ذلك لأنه لم يكن في زمانهم من هو أشد منهم قوة.

(٩) الرواية وجُعل.

(١٠) من الضريح اجنانا الضريح الشق في وسط القبر والأجنان جمع جنن وهو القبر.

(١١) ومن الرفات جيرانا الرفات الحطام أي الشيء الذي تحطم وتكسر.

يَعرِفُون سَيِّئاً. وَلاَ حَسَناً. وَلاَ يَشْهَدُونَ زَوَراً[١]. إِنْ جِيدُوا[٢] لَمْ يَفْرَحُوا[٣]. وَإِنْ قَحطُوا[٤] لَمْ يَقْنَطُوا. جَمِيعٌ وَهُمْ آحَادٌ. وَجِيرَةٌ وَهُمْ أَبْعَادٌ. وَمُتَنَادُونَ[٥] لاَ يَتَزَاوَرُونَ وَلاَ يَزُورُونَ. حُلَمَاءُ قَدْ بَادَتْ أَضْغَانُهُمْ[٦] جُهَلاَءُ. قَدْ ذَهَبَتْ أَحْقَادُهُمْ. لاَ يُخْشَى فَجْعُهُمْ. وَلاَ يُرْجَى دَفْعُهُمْ. وَهُمْ كَمَنْ لَمْ يَكُنْ وَكَمَا قَالَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ (فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلاَّ قَلِيلاً وَكُنَّا نَحْنُ ٱلْوَارِثِينَ) إِنَّ ٱلدُّنْيَا وَهَلٌ مَطْلَبُهَا[٧]. رَنَقٌ مَشْرَبُهَا[٨] رَدْغٌ مَشْرَعُهَا[٩] غُرُورٌ مَاثِلٌ[١٠]. وَوَشِيجٌ قَاتِلٌ[١١]. وَسِنَادٌ مَائِلٌ[١٢]. يُونِقُ مُطْرَفُهَا[١٣]. وَيُعْجِبُ مُونِقُهَا[١٤]. وَتُرْدِي مُسْتَزِيدَهَا وَتَصْرَعُ مُسْتَفِيدَهَا. بِإِنْفَادِ لَذَّتِهَا وَمُوبِقَاتِ شَهْوَتِهَا.

---

(١) زوراً بالتحريك أي ميلا.

(٢) ان جيدوا أي أصابهم الجود بفتح الجيم وهو المطر الغزير يعني ان أخصبوا وأيسروا.

(٣) لم يفرحوا أي لم يفرحوا فرح بطر لعلمهم ان الدنيا لا يفرح بها.

(٤) الرواية قُحطوا.

(٥) ومتنادون أي مجتمعون في ناديهم وهو مجلسهم.

(٦) قد بادت أضغانهم أي ذهبت أحقادهم.

(٧) ان الدنيا وهل مطلبها الوهل الضعف والفزع.

(٨) رنق مشربها الرنق الماء الكدر.

(٩) ردغ مشرعها الردغ ككتف المكان الكثير الردغة وهي الماء والطين والوحل الشديد والمشرع مورد الشاربة.

(١٠) غرور ماثة الماثل القائم المنتصب يعني أن غرورها لا يزال نصب أعين أبنائها.

(١١) ووشيج قاتل الوشيج شجر الرماح.

(١٢) وسناد مائل السناد المعاضدة والمؤازرة يريد أن الدنيا لا يستند اليها ولا يستعان بها.

(١٣) يونق مطرفها أي يعجب والمطرف رداء من الخز مربع فيه أعلام.

(١٤) ويعجب مونقها المونق هو الشيء الحسن.

وَأسْرِ نَافِرها. قَنصَتْ بِأَحْبُلِهَا. وَقَصَدَتْ بِأَسْهُمِهَا. فَنَاثِلٌ لِهَنَاتِهَا[1]. وَتُعَلِّلُ بِهِبَاتِها[2] لَيَالِي عُمُره وَأَيَّامَ حيَاتِهِ قَدْ عَلقَتْهُ وهاقُ ٱلْمَنِيَّةِ[3] فَأَرْدَتْهُ بِمرَائِرِها. قَائِدَةً لَهُ بِحُتُوفِهَا. إِلَى ضَنْكِ ٱلْمَضْجَعِ. وَوَحْشَةِ ٱلْمَرْجِعِ. وَمُجَاوَرَةِ ٱلأَمْوَاتِ وَمُعَايَنَةِ ٱلْمَحَلِّ. وَثَوابِ ٱلْعَمَلِ. ثُمَّ ضُرِبَ عَلَى آذانِهِمْ فَيْنَاتِ ٱلدُّهُورِ[4] فَهُمْ لاَ يَرْجِعُونَ قَدِ ٱرْتُهِنَتِ ٱلرِّقَابُ. بِسَالِفِ ٱلاَكْتِسَابِ. وَأُحْصِيَتِ ٱلآثَارُ لِفَصْلِ ٱلْخِطَابِ. وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْماً.

★ ★ ★

---

(١) فناثل لهناتها أي ناشرة لها ومذيعة والهنات الداهية والجمع هنوات يعني لم تزل الدنيا تخرج من دواهيها كل مدفون وتوقظ من فتنها كل نائم.

(٢) وتعلل بهباتها أي تعطي قليلا مثل تعليل الطفل بيسير الطعام كي يستغنى به عن اللبن.

(٣) قد علقته وهاق المنية أي تعلقت به حبال المنون.

(٤) فينات وفي نسخة فتنات الدهور والفينات جمع فينة وهي الساعة والحين.

باب دوّم

درسرزنش دنیا و بی‌میلی آن حضرت(ع) به‌آن

دنیا، آغازش رنج و پایانش نابودی است، در حلالش حساب و حرامش عذاب است. هرکه از آن در سلامت بماند، آسوده شود و هرکه به‌خاطر (دوستی) آن بیمار گردد پشیمان شود و هرکه در آن بی‌نیازی جوید در فتنه و فریب افتد و هرکه دست نیاز سوی آن برد، اندوه خورد و هرکه با آن همگامی کند، دنیا ازکفش برود و هرکه آن را رها کند، دنیا به‌او روی آورد و هرکه دیده در آن بدوزد، دنیا او را نابینا دل کند. و هرکه با عبرت بدان نظر افکند، دنیا او را بصیرت دهد. خدا بیامرزد (برکت دهد) کسی را که به‌نیکی عمل کند و عمل خالص از پیش بفرستد و اندوختهٔ (آخرت) بدست آورد و از برحذرشده دوری جوید و هدف والایی را دنبال کند و آخرت را به‌جای دنیا برگزیند و با خواهش نفس در ستیز شود و آرزوهای بیهوده را دروغ انگارد و شکیبایی را مرکب رستگاری و پرهیزکاری را سازو برگ وفات خویش قرار دهد.

ازسخنان آن حضرت (ع)

دنیا سرای نابودی و رنج و حوادث و دگرگونیها و عبرتها است. نابودی و فنای دنیا آن است که روزگار زه درکمان نهاده و آمادهٔ نشانه‌رفتن و نابودی فرزندان خویش است. تیرش به‌خطا نمی‌رود و زخمهایش التیام نمی‌پذیرد. جوان را با پیری و تندرست را با بیماری و زندگی را با مرگ نشانه می‌رود. نوشنده‌ای است که سیراب نمی‌شود و خورنده‌ای است که سیر نمی‌گردد. رنج دنیا آن است که آدمی انباشته می‌کند چیزی را که نمی‌خورد و می‌سازد خانه‌ای را که در آن مسکن نمی‌گزیند. آنگاه بی‌آنکه خانه‌ای

با خود ببرد یا مالی را بر دوش کشد سوی خداوند والا (از این جهان) بیرون می‌رود و از رویدادهای گوناگون دنیا آن است که درخور ترحم را غبطه برده شده، و محسود را سزاوار دلسوزی در پیش چشم تو قرار می‌دهد و این امر فقط برای نعمت رخت بربسته و سختی و زیان فرود آمده است. و از عبرتهای دنیا آن است که انسان (برای رسیدن) به‌آرزوهایش نزدیک می‌شود ولی فرارسیدن مرگ آنها را می‌گسلد، پس (درحقیقت) نه آرزویی بدست آمده و نه آرزومندی به‌آرزویش رسیده است. شگفتا (سبحان‌الله) شادی دنیا چه فریبنده و سیرابی آن چه تشنگی‌آور و خنکی سایه‌اش چه سوزنده است! گویی هرکه در این جهان می‌زیسته، هرگز نبوده است و آنکه (هم‌اکنون) هست، (پیش از این هم) بوده است. نه آیندهٔ (مرگ) از آمدن منصرف می‌شود و نه درگذشته بازمی‌گردد. بی‌گمان تنها آخرت سرای آرامش و اقامت است و بهشت و دوزخ در آنجاست. مُحبّان پروردگار که با شکیبایی به‌آخرت اشتیاق دارند و با عمل صالح در امید رسیدن به‌بهشت می‌باشند، جوار خداوند را درسرایش چون پیشوایان، جاودانه برگزیده‌اند.

آن حضرت (ع) فرموده است:

دنیا سرای فریبِ رنگارنگ و زیورِ به‌دست آینده، و سایهٔ ناپدیدشونده و پشتوانه‌ای سست است. فزونی‌جوینده‌اش را در نابودی افکند و سود خواهنده‌اش را زیان رساند. چه بسیار کسان که بدان اطمینان کرده و دل بسته، دنیا او را در بند خویش افکنده و با ریسمانش اسیر خود نموده است.

آن حضوت(ع) فرموده است:

دنیا پست کرده و از بدرود خود خبر داده است وآخرت روی‌آورده وبه‌درآمدن خود نزدیک گردیده. امروز روز آماده شدن و فردا هنگام پیشی گرفتن است.

آن حضرت (ع) فرموده است:

خوشا به‌حال کسانی که از دنیا دل برکنند و به‌آخرت دل بندند. آنها گروهی هستند که زمین خدا را فرش و خاکش را بستر و آبش را بوی خوش و قرآن را شعار و نیایش را دثار خود قرار دادند و از دنیا به‌شیوهٔ مسیح بن مریم ببریدند.

مردی به‌آن حضرت (ع) گفت: دنیا را برای ما توصیف کن پس فرمود:

چگونه وصف کنم سرایی را که هرکه از آن سلامتی جست، آسوده شد و هرکه برای (دوستی) آن بیمارگردید پشیمان شد و هرکه بدان دست نیاز برد، اندوه خورد و هرکه درآن بی‌نیازی جست، درفریب و فتنه افتاد. در حلال آن حساب و در حرامش

عذاب است.

آن حضرت (ع) فرموده است:

بدانید که شما از دنیا می‌روید و پس از مرگ برانگیخته می‌شوید و بر کارهایتان پی می‌برید و به‌جزای آنها می‌رسید. پس زندگانی پست دنیوی شما را مفریبد. زیرا دنیا سرایی است که از بلا آکنده شده و به‌فنا شهرت دارد و به‌نیرنگ موصوف است و هرچه در آن است رو به‌نابودی است. (مال و منال دنیا) میان اهلش چون دولت و امانتی دست‌بدست می‌گردد. احوالش در معرض دگرگونی است و میهمانانش از بدی ایمن نمی‌باشند. درحالی که اهلش از دست او در فراخی و شادمانی‌اند ناگهان در بدبختی و فریبکاری او درآیند. و دنیا را احوال مختلف و اوقات متفاوت است. زندگانی در آن ناپسند و آسودگی در آن ناپایدار است. اهل دنیا در نشانهٔ تیرها قرارگرفته‌اند. دنیا آنها را با تیرهای خویش نشانه می‌رود و پشت آنها را با مرگ می‌شکند. مرگ هر کس در آن مقدّر و بهره‌اش از آن بسیار است.

آن حضرت (ع) فرموده است:

جهان گذرگاهی به‌سرای آخرت است و مردم در آن دودسته‌اند: یا آنکه نفس خود را بفروشد و آن را در هلاکت افکند و یا آنکه نفس خود را خریداری کند و آن را آزاد سازد.

آن حضرت (ع) به‌سلمان فارسی (رحمت‌خدا باد بر او) نوشت:

«اما پس از ستایش خدا و درود بر پیامبر گرامی (ص). مثل دنیا مانند ماری‌است که بسودنش نرم و دلپذیر، اما زهرش کشنده است. کودک نادان بدان دل بندد و خردمند از آن دوری جوید. از چیزی که در دنیا ترا به‌شکفتی افکند و پسند آید روگردان باش زیرا که اندکی با تو هم‌صحبت شود و اندوه‌های دنیا را از خود دور ساز برای آنکه جدایی آن را دیده‌ای. و هرگاه الفت و خوی تو به‌دنیا بیشتر باشد از آن هراسانتر باش زیرا که دنیادار هرگاه از دنیا به‌شادمانیی دل آرام کند، پیش‌آمد ناخوشایندی آن‌را از او بزداید.»

آن حضرت (ع) درسرزنش دنیا فرموده است:

از این جهان نیرنگ‌بازِ بسیار فریبنده که خود را به‌زیورها آراسته و با فریبندگی در فتنه افکنده و با آرزوها بفریفته و در چشم خواستگارانش خود را بیاراسته، دوری کنید. دنیا مانند عروسی بیرون آمده، در حالی که دیدگان بدو خیره شده و جانها بدو شیفته

گردیده و دلها در تب‌وتاب اشتیاق اوست. و این عروس کشندهٔ همهٔ همسران خویش است. (در این جهان) نه بر جای مانده از گذشته عبرت می‌گیرد و نه واپسین آینده از نشانِ بد دنیا بر نخستین (از دوستی دنیا) باز می‌ایستد. و نه خردمند از تجربه‌های آن سود می‌برد. دلها جز دوستی دنیا نخواهند و جانها جز دادن آن را دریغ نورزند.

جهان خواهان بر دوگونه‌اند: یا خواهنده‌ای است که آن را بدست آورده و بدو فریفته شده و توشه برگرفتن را برای سفر کردن از آن به‌فراموشی سپرده است. پس در آن دیری نپاییده که دستش تهی مانده و پایش بلغزیده و مرگش در لحظهٔ شادمانی سوی او شتافته است. در این هنگام سخت در پشیمانی افتاده و حسرت بسیار خورده و بدبختیش بزرگ و بی‌شمار شده و سکرات مرگ براوگرد آمده است. پس آنچه بر سر او آمده، وصف‌ناپذیر است. خواهندهٔ دیگر کسی است که از این جهان بیرون رفته، پیش از آنکه نیاز خود را برآورده کند و از آن با اندوه و فریب خوردنش جدا شده و به‌چیزی که از دنیا می‌خواسته و به‌آرزویی که در آن داشته نرسیده است. پس هردو بی‌زاد و توشه از این دنیا بار سفر بسته‌اند. تمام بیم و ترس را از این دنیا داشته‌باش. زیرا که داستان آن مانند مار است که بسودنش نرم و دلپذیر و زهرش کشنده است. از هرچه در آن ترا پسند آید و به‌شگفتی افکند روگردان باش چون ماندنش با تو دیری نپاید و سنگینی غمهای دنیا را بر خود سبک گردان زیرا که به‌شتاب و تندی نابودی آن باورداری و هرچه برای دنیا خوشحال‌تر باشی، بیشتر باید از آن پرهیز کنی. چه دنیادار هرگاه که از آن به‌شادمانیی دل آرام کند ناخوشایندی آن را از او بزداید و هرگاه به‌روی آوردنی از آن خوشحال شود، روی‌برتافتنی آن را از او به‌تیرگی و اندوه بگرداند و اگر به‌آرامش خاطر پای بر روی پا بگذارد دنیا پهلویی را از او تهی کند. آنکه از دنیا شادمان است فریب خورده و آنکه بهره‌مند است زیان کرده است. آسودگیش با بلا پیوسته و بقایش با فنا همراه است. شادیش با اندوه درآمیخته و سرانجام غمهایش پای در سستی دارد. بدو چون پارسایی که از آن جدا می‌شود بنگر و همانند دوستدار دلباخته، نگاه مکن. بدان ای فلان! دنیا آرامش یافته را از خانه‌اش بیرون اندازد و در نازونعمت غلتیده را به‌تیره‌روزی گرفتار سازد. آنچه از دنیا گذشته و پشت کرده بازنمی‌گردد و آینده هم دانسته نمی‌شود تا از آن دوری کنند. آرزوهایش دروغین، امیدهایش بیهوده و زلالش تیرگی و آلودگی است. فرزند آدم در آن بر لب پرتگاه ایستاده، یا او را نعمتی ناپایدار است و یا بلای فرودآینده و یا مصیبت خانمان‌برانداز و یا مرگ پایان‌برندهٔ

(زندگانی). اگر آدمی خردمند باشد، دنیا زندگانی را براو تیره و ناگوارکرده، و اگر هوشیار باشد دنیا او را از درون خود خبر داده است. و اگر پروردگار ارجمند و والا و با شکوه دربارهٔ آن خبری نداده و برایش تمثیلی نیاورده و به‌پارسایی و بی‌میلی به‌آن دستوری نداده بود باز هم پیشامدها و بدبختیهای دنیا به‌گونه‌ای است که خوابیده را بیدار کند و ستمگر را پند آموزد و دانا را بینایی دهد و چگونه چنین نباشد و حال آنکه خدای ارجمند و با شکوه از دنیاداری بازداشته و روشنگریها و بصیرتهای فراوان از سوی او به‌ما رسیده است. پس دنیا در پیشگاه خداوند ارجمند و با شکوه ارزش و اعتباری ندارد و تا جایی که به‌ما رسیده آن است که پروردگار ارجمند و با شکوه، مخلوقی را در پیش خود مبغوض‌تر از دنیا نیافریده و از هنگام آفرینش نظری به‌عنایت بدان نیفکنده است.

دنیا با کلیدها و خزاینش بر پیامبر ما محمد (ص) عرضه شد و با اینکه این امر چیزی از بهره‌مندی او را از آخرت نمی‌کاست ولی باز هم از پذیرش آن خودداری ورزید زیرا می‌دانست: خداوند چیزی را که دوست نداشته، پیامبر او هم باید آن را دشمن بدارد و هرچه را که پروردگار خوار شمرده، او هم باید پست و ناچیز شمارد و نباید مقام چیزی را که آفریدگار آن را در پستی قرار داده، بالا برد. و نباید چیزی را که خداوند بی‌ارزش و اندک شمرده، ارجمند پندارد و اگر پروردگار از خواری دنیا در پیشگاهش خبری نمی‌داد، همین یک نکته بس بود که خداوند دنیا را کوچکتر از آن دانسته است که خیرش را ثواب فرمانبرداران و عذابش را مجازات گناهکاران قرار دهد.

از جمله چیزهایی که بر فرومایگی دنیا گواهی دهد آن است که خداوند محبان خویش را از دنیا برحذر داشت که بدان چشم دوزند و آن را برگزینند. و بساط آن را در پیش چشم دشمنانش برای آزمایش و برگزیدن بگسترد. پس مقام محمد (ص) پیامبر خود را از (دوستی) دنیا کرامت بخشید در آن لحظه که او از گرسنگی بخود می‌پیچید. و موسی کلیم و همراز خود را از دنیا محروم ساخت هنگامی که سبزی گیاه به‌سبب لاغری او از درون شکمش دیده می‌شدند و او در روزی که به‌سایه پناه برده بود از خداوند جز غذای ناچیزی که تنها او را از گرسنگی رهایی بخشد نخواست. و از او روایت شده که خدا براو وحی کرد: هرگاه توانگر شدی بگو: گناهی است که بزودی عقوبت آن را خواهم چشید و چون تهیدست شدی بگو: خوش‌آمد باد به شعار نیک‌مردان.

عیسی‌بن مریم (ع) صاحب روح و کلمه می‌گفت: گرسنگی نان خورش من، ترس از خدا شعار من، و خرقه‌ای پشمین، تن‌پوش من، و دو پایم مرکب من و ماهِ شبا هنگام، چراغ من است. آتشم در زمستان گرمی خورشید و میوه‌ام سبزیهایی است که زمین آن را برای چهارپایان رویانده است. شب را به‌روز می‌آورم درحالی که چیزی ندارم و کسی هم بی‌نیازتر از من نیست.

سلیمان‌بن داود با آن ملکی که به‌او ارزانی شده بود خود نان جو می‌خورد و به اهل خویش نان گندم می‌داد. چون سیاهی شب او را در خود فرو می‌برد جامه‌ای خشن بر تن می‌نمود و دستش را به‌گردن می‌آویخت و اشک‌ریزان شب را می‌گذراند و هر بامداد غالباً چنین می‌گفت: خدایا من بر خویشتن ستم بسیار روا داشتم. اگر مرا نیامرزی و بر من رحمت نیاوری، از زیانکاران خواهم بود. معبودی جز تو نیست. ترا ستایش می‌کنم و تسبیح می‌گویم هرچند از ستمکارانم. پیامبران و اولیاء و برگزیدگان خدا اینانند که از دوستی دنیا دست شستند و از هر چیزی که پروردگار به‌دل کندن از آن فرمان داده، دوری جستند و آنچه را که خدا دشمن داشته دشمن داشتند و هرچه را که در پیش خدا خوار و زبون شد کوچک شمردند. نیکوکاران از آثار آنان پیروی کرده و در راهشان گام نهادند. اندیشه‌ها را لطافت بخشیدند و از عبرتها سود جستند. در این عمر کوتاه از کالای فریبندهٔ دنیا که سرانجام نابود می‌شود و باید حساب آن را پس داد، چشم پوشیدند و شکیبایی نمودند. با خردهای خویش به‌پایان دنیا نظر افکندند و به‌آغاز آن اعتنایی ننمودند. به‌باطن دنیا نگریستند و به‌ظاهر آن نظر نکردند. در تلخی فرجام این جهان اندیشه کردند. پس شیرینی‌گذاری آن، آنها را به‌شادمانی و خوشحالی برنینگیخت. شکیبایی را پیشه ساختند و دنیا را در پیش چشم خود بمانند مرداری قرار دادند که هیچ کس را سیری و خوردن از آن جز هنگام ناچاری حلال نیست و از آن به‌اندازه‌ای خوردند که جانشان را زنده نگه‌دارد. آنان دنیا را مانند مرداری انگاشتند که بوی عفونتش سخت بالا گرفته و هر که از نزدیک آن گذر کند بینی خود را بگیرد. پیامبران و اولیای خدا از دنیا به کمترین اندازه بسنده کردند و از این گنداب به‌سیری نرسیدند و اینان از کسی که از آن، شکم خویش پر و سیر کند و آن را بهرهٔ زندگی خود قرار دهد درشگفتند. ای یاران. سوگند به‌پروردگار، دنیا در آخرت و در همین‌جا برای کسی که خویشتن را از نگریستن به‌آن پند دهد و اندیشهٔ خود را آلوده نسازد از مردار هم بویناک‌تر و از مرده هم ناخوشایندتر است. زیرا آنکه

در دکّهٔ پوست پیرایان پرورش یافته، بوی ناخوش وگند دنیا را درنمی‌یابد و بوی آنجا آنچنانکه رهگذر و نشسته را آزار می‌رساند او را آزار ندهد. خردمند را کافی است که با دانشش جهان را بشناسد زیرا آنکه بمیرد و پس از خود مال ومنال بسیار برجای بگذارد دوست دارد که در دنیا مانند عامهٔ مردم ساده وگمنام می‌زیست. یا آنکه در سلامتی می‌زیسته خوشحال می‌شد که در دنیا باگرفتاری و نابینایی زندگی می‌کرد. همین اندازه زشتی دنیا و بی‌میلی نسبت به‌آن را کفایت می‌کند. سوگند به‌پروردگار اگر دنیا بسان کسی بود که هرچه از آن بخواهد به‌هیچ جستجو و رنج و حرکت وکوششی بدست آورد جز آنکه حق خداوند و ادای شکر الهی برگردن او باشد و از برگرفته، پرسیده و حساب پس بدهد باز بر خردمند شایسته است که از آن جز به‌اندازهٔ روزی و کفایت روزانه تناول نکند از بیم آنکه مبادا از او سؤال و محاسبه کنند و نیز از سپاسگزاری (نعمتهای الهی) ناتوان باشد. پس چگونه است حال کسی که خویشتن را در طلب دنیا به‌زحمت می‌اندازد وگردن خود را در برابر آن کج می‌کند و چهره بر زمین می‌مالد و رنج فراوان می‌برد و از دوستان خود به‌غربت می‌رود و خویشتن را به‌مخاطره می‌اندازد با اینهمه نمی‌داند که پایانِ کار، پیروزی یا شکست است. دنیا در سه روز خلاصه می‌شود: روزی که گذشته و برنمی‌گردد و روزی که در آنی و باید آن را غنیمت شماری و روزی که نمی‌دانی آیا در آن‌روز خواهی ماند یا شاید هم از دنیا بارسفر خواهی بست. اما دیروز، حکمت‌آموز و ادب کننده است. امروز همانند دوستی است که تو را پدرود همی‌گوید. فردا آرزویی است که هنوز در اختیار تو است. اگر دیروز، از پیش تو رفته، حکمتش را در دست تو بنهاده است و اگر امروز با تو از در دوستی درآمده، از تو بسیار دورو پنهان بوده و بزودی هم بارسفر خواهد بست پس از آن توشه اندوز و آن را به‌نیکی پدرود گوی. در استواری کردار کوشش کن و از فریبندگی به‌آرزو برحذر باش. اندوه فردا را امروز بر خویشتن راه مده. امروز را اندوهش تو را بسنده است و فردا با گرفتاری خود بر تو درخواهد آمد، زیرا اگر بار اندوهِ فردا را بر دوشِ امروزگذاری، بر اندوه و رنج خویش افزوده‌ای و خویشتن را در انباشتن آنچه که روزها ترا کفایت می‌کند در رنج افکنده‌ای. پس اندوه بزرگ شده وگرفتاری افزون گردیده و رنج شدت یافته و نیروی کار به‌بسیاری آرزو به‌ناتوانی گراییده است. اگر تو دلت را از آرزو تهی کنی این امر جامهٔ کردار تو را تازه کند و آرزوی بیهوده، امروز ترا از دوسو زیان رساند: یکی آنکه کار را به‌تأخیر افکند، دیگر آنکه بر نگرانی و اندوه خود بیفزایی. آیا نمی‌بینی

که دنیا لحظه‌ای میان دو لحظه است؟ لحظه‌ای که گذشته و لحظه‌ای که برجای مانده و لحظه‌ای که تو در آنی. اما دو لحظهٔ گذشته و برجای مانده: برآسایش آن دو لذتی، و برای سختیشان دردی نمی‌یابی پس لحظهٔ گذشته و لحظه‌ای را که در آنی چونان میهمانی قرارده که بر تو فرود آمده‌اند. پس آنکه آماده سفر است با سرزنش تو از پیشت بار سفر بسته و آنکه پیش تو فرود آمده با بار تجربه منزل نموده و رفتار نیکت با منزل کننده، بدیت را نسبت به‌گذشته از میان بردارد. پس آنچه را که تباه ساخته‌ای با خشنودی آنچه که در پیش رو داری تلافی کن. برحذرباش که گواهی آن دو روز بر تو گرد آید و ترا در نابودی افکند. و اگر به‌گور درآمده‌ای از مردگان بگویند: آیا این دنیا را از آغاز تا انجام برای فرزندانی که ترا نگرانی جز به‌خاطر ایشان نبوده است برجای می‌گذاری یا اینکه روزی را برای تو بازپس گردانیم تا در آن برای خویشتن بکردار شوی بی‌گمان او روزی را که درآن بدی‌های گذشته را جبران کند بر همهٔ دنیا که آن را پس از خود برای فرزندانش به‌ارث می‌گذارد برمی‌گزیند. پس ای فریب‌خورده و درمانده و به‌شتاب‌خورنده، چه چیز ترا بازمی‌دارد که با فرصتی که در اختیار تو است پیش از فرا رسیدن مرگ عمل کنی؟ و چه انگیزه است که تو بگور درآمده و از دست رفته را بیش از آنچه که اکنون در اختیار تو است ارج می‌نهی؟ آیا برای رهایی و برداشتن بندهای بندگی ازگردنت و برکشیدن خویشتن از آتش دوزخی که فرشتگان سخت‌گیر برآن نگهبانند نخواهی شتافت؟

آن حضرت (ع) فرموده است:

ای مردم! به‌دنیا مانند کسانی بنگرید که از آن دل برکنده و آن را دشمن دارند. پس آدمی از روی بازیچه آفریده نشده که در بازی شود و بیهوده مهلت نیافته که یاوه گوید. دنیایی که خود را در پیش دیدهٔ او به‌زیور آراسته جانشین آخرتی نیست که بدی نگاه، آن را برای او زشت گردانیده است. آنکه بچیز فرومایه به‌جای آخرت دست یافته، به‌بهرهٔ خویش نرسیده است. آنچه که روی گردانده و گذشته، بازنمی‌گردد و آنچه که درآینده فرا خواهد رسید دانسته نمی‌شود تا در انتظار آن باشند. پس عبرت آموزید و به‌روی‌گرداندن آنچه که از شما روی برتافته، و به‌حضور آنچه که در پیش روی شماست بنگرید. گویی آنچه که پیش از این بوده، هرگز وجود نداشته و آنچه فرارسیده، پیش از این فرود آمده است.

آن حضرت (ع) فرموده است:

به‌دنیا مانند پارسایان بنگرید که از آن دل برکندند. زیرا که دنیا، سوگند به پروردگار ـ اقامت کننده و خانه گرفتهٔ خود را از میان می‌برد و توانگر و آسوده را در بدبختی می‌افکند. آنچه که پشت کرده و بگذشته، باز نمی‌گردد. و آنچه که خواهد آمد دانسته نمی‌شود تا در انتظار آن باشند. شادی دنیا با اندوه آمیخته است و پایان زندگانی در آن پای در سستی و ناتوانی دارد. پس چیزی از آن که شما را بسیار شیفته ساخته فریبتان مدهد. زیرا که با شما بسی اندک همراهی کند. خدا رحمت کند بنده‌ای را که بیندیشد و پند گیرد و از این عبرت در پشت کردن آنچه که بگذشته و روی آوردن آنچه که فرا رسیده، بینایی بدست آورد. گویی آنچه که در دنیا بوده بزودی نخواهد بود و آنچه که درسرای آخرت هست جاودانی است و هرچه آینده است بزودی خواهد آمد.

آن حضرت (ع) فرموده است:

ای بندگان خدا! شما را به‌پرهیزگاری خدای باشکوه و ارجمند سفارش می کنم و اینکه تا بتوانید این روزهای آسودگی را برای فرمانبرداری از خداوند باشکوه و ارجمند مغتنم شمارید و بکردار شوید زیرا که کار برای شما به‌خاطر از دست رفتن فرصت، پس از مرگ دشوار خواهد شد و سفارش می کنم از این دنیایی که شما را وامی‌گذارد دست بشویید اگرچه، رها ساختن آن را دوست نمی‌دارید و از این دنیایی که شما را فرسوده می کند دست بردارید اگرچه دوست دارید آن را چون جامهٔ نو برتن کنید. پس داستان شما و دنیا مانند مسافرانی است که در راهی روان شده، گویی آن را به‌پایان برده‌اند و یا نشانه‌ای را هدف خویش قرار داده و به‌آن رسیده‌اند. چه بسیار روان شونده به‌سوی مقصدی که امید دارد که براند تا آن را بپایان برد و چه بسیار کسی که بقا و عمر او از روزی بیرون نیست در پی او خواهنده‌ای شتابگر، او را در این دنیا می‌راند تا اینکه از این جهان جدا شود. پس در طلب دنیا و افتخار آن با یکدیگر به‌رقابت برنخیزید و به‌زیورهای آن شگفت‌زده مباشید و از زیان و سختی آن زاری مکنید. زیرا که ارجمندی و شکوه دنیا بپایان می‌رسد و زیور و نعمت آن سوی نیستی و زیان و رنجش سوی نابودی می‌رود. هر مدتی در آن به‌پایان خواهد رسید. اگر خردمند باشید آیا در آثار نخستینان و پدرانتان که درگذشته‌اند جای عبرت و بصیرت نیست؟ آیا ندیدید که درگذشتگان از شما بازنمی‌گردند و برجای‌ماندگان شما بقایی ندارند؟ خداوند باشکوه و ارجمند فرموده است: «بر قریه‌ای که آن را هلاك گردانیدیم واجب است که برنگردند.» و حَرَامٌ

عَلیٰ قَرْیَةٍ اَهْلَکْناها اَنَّهُم لایَرْجِعونَ. (سورهٔ انبیاء آیهٔ ۹۵) و باز خداوند ارجمند و با شکوه فرموده است: «هرنفسی چشندهٔ مرگ است و بی‌گمان اجرهایتان را در روز قیامت به‌تمامی خواهید گرفت و هرکه از آتش دوزخ دورکرده شد و به‌بهشت درآورده شد به‌پیروزی دست یافت و زندگانی دنیا جز کالای فریب نیست.» کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ اَلْمَوْتِ و انّما تُوَفَّوْنَ أُجورَکُم یَوْمَ الْقِیامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْفازَ وَ مااَلْحَیاةُ اَلدُّنیا اَلاّ مَتاعُ اَلْغُرورِ. (سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۸۲) آیا نمی‌بینید که اهل دنیا شب و روز را براحوال گوناگون می‌گذرانند. یکی مرده است که براو می‌گریند و دیگری را (در سوگ مرده) تسلیت می‌دهند. یکی بر زمین فرو افتاده و به‌بلا گرفتار آمده است و دیگری از بیمار خود عیادت می‌کند و یکی هم مشرف به‌مرگ خویش است. یکی خواهنده‌ای است که مرگ در جستجوی اوست و دیگری غافلی است که مرگ از او در غفلت نیست. برجای مانده از ما به‌دنبال درگذشته از ما روان می‌شود: «پس ستایش برای خداوند آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش عظیم.» رَبَّ اَلسَّمواتِ اَلسَّبْعِ وَ رَبَّ الْعَرْشِ اَلْعَظیمِ. (سورهٔ المؤمنون، بخشی از آیهٔ ۸۸) آنکه باقی است و هرچه جز اوست نابود می‌شود و به‌سوی اوست پناهگاه حق و بازگشت کارها.

آن حضرت (ع) فرموده است:

اما پس از ستایش پروردگار و درود بر پیامبرگرامی (ص) شما را از دوستی دنیا برحذر می‌دارم زیرا دنیا برای دنیادوستان شیرین و سبز و خرم است. شهوتها و خواهشهای پلید آن را در خود گرفته‌اند. دنیا با اندک خویش می‌فریبد و در شگفتی می‌افکند و با چیزهای زودگذر، اظهار دوستی می‌کند و با آرزوها زندگانی بسیار یافته و با فریبکاری آراسته است. شادیش برجای نمی‌ماند و از بدبختیهایش ایمن نتوان شد. او فریبکار است و زیان رساننده و نیرنگ‌باز، نابود شونده است و پایان‌پذیر و از میان‌رونده، خورنده است و کشنده. چون راه خویش را سوی برآوردن آرزوی دنیاداران به‌پایان برد از آنچه که خداوند باشکوه و ارجمند فرموده بیرون نخواهد بود: «مانند آبی که از آسمان فرو فرستادیم پس گیاه زمین با آن بیامیخت. پس آن گیاه خشک گردید بطوری که بادها آن را پراکنده می‌کنند و خداوند بر همه چیز تواناست.» کَماءٍ اَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ اَلاَرْضِ فأَصْبَحَ هَشیماً تَذْروهُ اَلرِّیاحُ وکانَ اللهُ عَلَی کُلِّ شَیْیءٍ مُقْتَدِراً. (سورهٔ کهف، آیهٔ ۴۳).

انسانی از دنیا درشادمانی نبوده مگر اینکه دنیا ازسوی خویش، شیونی را در پی

او فرستاده است و او روی خوشی و فراخی ندیده مگر اینکه دنیا زیانش را همراه او کرده است. و به‌او قطره‌های باران آسودگی نباریده مگر اینکه سیلاب بلا بر سرش سرازیر نموده است. شایسته است هرگاه دنیا با تو چهره، شادمان کند تو با آن بیگانگی کنی زیرا اگر دنیا از سویی کام آدمی راگوارا و شیرین کند از سوی دیگر شرنگ در کام او فرو ریزد و او را در نابودی و تباهی افکند و اگر انسان از طراوت دنیا جامهٔ میل و شادمانی بر تن کند، دنیا پس از چندی از بدبختیهایش، جامهٔ رنج وسختی بر او بپوشاند. هیچ کس شبی در پناه امن دنیا نخوابیده مگر اینکه هنگام بامداد در دل ترس و بیم فرو رفته است. دنیا بسیار فریبنده و هرچه در آن است نیز فریب‌دهنده است. همه در آن راه نیستی می‌سپرند و از ذخایر دنیا هیچ چیز جز توشهٔ پرهیزکاری ارزش و اعتباری ندارد.

هر که بهرهٔ خویش را از دنیا اندک شمرد از چیزی که او را در نابودی افکند، بسیار بدست آورده و آنکه بهره‌اش از دنیا فزون گردید دوام و بقایی در آن نیست و بزودی از دست او خارج می‌شود. چه بسیار کسی که دل به‌دنیا استوار داشت و دنیا او را به‌بدبختی گرفتار کرد و چه بسیار کسی که دلش به‌دنیا آرام یافت و دنیا او را بر زمین زد و چه بسیار کسی که به‌خاطر دنیا نیرنگ بکار بست و دنیا او را فریب داد و چه بسیار کسی که در آن با عزت و بزرگواری بود و دنیا او را زبون ساخت. و چه بسیار کسی که در آن عظمت داشت و دنیا او را بیمناک و تهیدست نمود و چه بسیار تاجوری که دنیا او را با سرودست بر روی خاک افکند. فرمانروایی بر دنیا دست بدست می‌گردد و زندگانی آن تیره و آلوده است. آب گوارای آن شور و شیرینی آن تلخ و زهرآگین است. غذای آن مسموم و دست‌آویزهای آن پوسیده و میوهٔ درختهای آن تلخ است. زندهٔ آن سوی مرگ می‌شتابد و تندرست آن به‌سوی بیماری می‌رود و نگاه‌داشته و محفوظ ماندهٔ آن سرانجام سوی نابودی خواهد رفت. فرمانروایی آن از دست می‌رود و پیروزمند آن شکست می‌خورد و میهمان آن در بدبختی و همسایهٔ آن مالش به‌یغما رفته است. در پس همهٔ این سختیها و ناگواریها، واپسین نفسهای مرگ و بیم از جایگاهی است که کارهای آخرت در آنجا پدید آید و ترس از ایستادن در برابر خداوند دادگر است. «تا جزا دهد آنان را که بد کردند بدانچه کردند و پاداش دهد آنان را که نکو کردند.» لِیَجزیَ الّذینَ أَساؤا بِما عَمِلوا وَ یَجْزِیَ الّذینَ أَحْسَنوا بِالْحُسْنیٰ. (سورهٔ النجم، آیهٔ ۳۲) آیا در جایگاههای کسانی که پیش از شما بودند ننشسته‌اید با اینکه عمرشان

از شما درازتر و آثارشان از شما پاینده‌تر و سازوبرگشان از شما افزونتر و لشکریانشان از شما بیشتر بود و بیش از شما پرخاشگری و ستیزه‌جویی می‌کردند؟ بندگی دنیا را پیشه ساختند آنهم چه بندگیی و دنیا را برگزیدند آنهم چه گزینشی و سرانجام از دنیا با ذلت و خواری بار سفر بستند. آیا شنیده‌اید که دنیا برای آنها نفسی را فدیه داده و (از مرگ) بخشیده باشد؟ و یا از آنها در پیش‌آمدی که به‌نابودیشان می‌کشاند چشم‌پوشی کند؟ بلکه برعکس آنها را با پیش‌آمدهای کوبنده‌اش سست و ناتوان ساخته و با بدبختیها تنهایشان را بلرزه درآورده وگردنهایشان را از بدنهایشان چون شتران جدا ساخته، و حوادث سخت روزگار را برآنها بسیج کرده است. شما بیگانگی دنیا را باکسانی که خود را در برابر آن به‌خاک افکندند و آن را برگزیدند و بدان دل بستند تا آن زمان که از آن بارسفر بستند و برای همیشه جدا گردیدند دیده‌اید. آیا دنیا به‌آنها جز تیره‌روزی توشه‌ای بخشیده، و جز تنگی گور در جایی فرود آورده، و جز تاریکی قبر روشنایی و نوری بخشیده و چیزی جز آتش دوزخ در پی آنان روانه نموده؟ آیا پس چنین دنیایی را برمی‌گزینید یا برآن حرص می‌ورزید و یا بدان آرامش دل می‌یابید؟ خدای ارجمند و با شکوه می‌فرماید: «کسانی که زندگانی و زیور دنیا را بخواهند به‌آنها در آن، کردارهایشان را تمام می‌دهیم و در آن کم کرده نشوند. آنها کسانی هستند که در آخرت جز آتش به آنها نیست و آنچه در آن بکردند نابود و باطل است و آنچه که می‌کردند ناچیز است.» مَنْ كانَ يُريدُ ٱلْحيوةَ ٱلدُّنيا وَ زِينَتَها نُوَفِّ الَيْهِم أعمالَهُم فيها وَهُمْ لايُبْخَسونَ. أولئكَ الّذينَ لَيْسَ لَهُم فيٱلاخِرَةِ الاّٱلنّارُ وَ حَبِطَ ما صَنَعوا فيها و باطِلٌ ما كانوا يَعْمَلونَ. (سورهٔ هود، آیهٔ ۱۷ ـ ۱۸).

چه سرای بدی است دنیا برای کسی که زیورهای آن را خیالی و دروغین نپندارد و از آن برحذر نباشد. آن‌گاه که دنیا با شما به‌دگرگونیها رفتار می‌کند بیاد آورید چگونه از پیش شما با شتاب می‌گذرد و بزودی بپایان می‌رسد و جولانگاهش سست و بی‌پایه است. آیا دنیا با شما به‌مانند کسانی که پیش از شما بودند رفتار نکرده است و با ایشان مانند کسانی که پیش‌تر زندگی کردند نبوده است. آری روزگاران در پی روزگاران، امتها پس از امتها و قرنها پس از قرنها، جانشینان پس از جانشینان پیشین همه را چنین سرنوشتی بوده.

دنیا از کسی و از ننگ شرم نمی‌کند و از پیشامدهای ناگوار خرسند و سیر نمی‌شود و از نیرنگ آزرمی به‌دل راه نمی‌دهد.

بدانید و قطعاً می‌دانید که ناگزیر از دنیا خواهید رفت و این دنیا همان است که خداوند ارجمند و باشکوه آن را توصیف فرموده: «بدانید که زندگانی دنیا بازی و لهو و زیور و نازش میانتان و زیادت‌طلبی در خواسته‌ها و فرزندان است.» إعْلَموا اَنّماالْحَیٰوةُ‌ـ الدّنیا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِینَةٌ وَ تَفاخرٌ بَیْنَکُم وَ تکاثُرٌ فی‌الاموالِ وَالاولادِ. (سورهٔ حدید، آیهٔ ۱۹)

پس در دنیا پند بگیرید از آنان که بر روی بلندیها و کوهها، بناها برپا می‌داشتند و بدانها دلخوشی می‌نمودند و دژها می‌ساختند به‌امید آنکه جاوید بمانند. و پند آموزید از کسانی که گفتند: «کیست سخت‌تر از ما به‌نیرو؟» قالوامَنْ اَشَدُّ مِنّا قُوَّةً. (سورهٔ فُصِّلَت، آیهٔ ۱۴) و پند بگیرید از اینکه برادران و دوستان خود را دیدید که چگونه آنها را (سوار بر تابوت کرده) به‌سوی گورهایشان برده شدند بی‌آنکه آنها را به‌سواران تعبیر کنند و فرود آورده شدند بی‌آنکه آنها را مهمانان بنامند. پس خداوند برای آنها در زمین گورها و از خاک، کفنها و از استخوانهای شکسته، همسایگانی فراهم ساخت؛ همسایگانی که به‌خواننده‌ای پاسخ نگویند، و ستمی را از خود دور نتوانند کرد و شیونی را درنیابند و بد و خوب را نشناسند، و شهادت نتوانند. اگر بدیشان ببخشایند شادمان نشوند و اگر درسختی افتند ناامید نگردند. گرد هم جمعند ولی تنهایند، همسایهٔ یکدیگرند و از هم دورند. در بزم با یکدیگرند و اما به‌دیدار هم نمی‌روند. بردبارند و کینه‌هایشان از دل رخت بربسته است. خشمگین هستند ولی دشمنی در دلهایشان نیست. از زیان و گرفتاری آنها، نهراسند و به‌یاری آنها امید نتوان داشت. آنها مانند کسانی هستند که نبوده‌اند و آنچنانند که خداوند بزرگ فرموده: «پس این است مسکنهایشان که از بعد ایشان جز اندکی مسکون نشد و ما وارثانِ آنها هستیم.» فَتِلکَ مساکِنُهم لَمْ تُسکَنْ مِنْ بَعْدِهِم الاّ قلیلاً وَ کُنّا نَحْنُ الوارثینَ. (سورهٔ قصص آیهٔ ۵۸) دنیا جستجویش پای در سستی دارد و آبشخور آن گل‌آلود و فریبش پیش چشم (ساکنانش) جلوه‌گر و حاضر است و سرنیزه‌هایش کشنده و پشتوانه‌اش سست است. با این همه جامه‌های ابریشمی و ظریفش (دنیادار را) مجذوب خود می‌کند.

افزون‌جوینده‌اش را نابود می‌سازد و سودخواهنده‌اش را با پایان بردن خوشیها و شهوتهای نابودکننده بر زمین می‌زند و گریزنده‌اش را به‌بند درمی‌آورد و با دامهای گسترده‌اش شکار می‌کند و با تیرهایش به‌سوی او نشانه می‌رود و نیزه‌های بدبختی را بیرون می‌آورد و پرتاب می‌کند و با بخششهایش شبهای عمر و روزهای زندگانی آدمی

را که به‌ریسمانهای مرگ آویخته سرگرم می‌کند و او را با تلخکامیهایش در نابودی می‌افکند و با مرگهایش، سوی تنگی گور و هراس جای بازگشت و جوار مردگان و بچشم دیدن گور و جزای عمل می‌کشاند. آن‌گاه زنگ لحظات پایانی روزگارشان بر گوشهایشان نواخته می‌شود. پس آنها بازنخواهند گشت درحالی‌که گردنهایشان درگرو اعمال گذشته خود بوده و نشانه‌ها و کردارهایشان به‌خاطر اتمام حجت به‌شمارش درآمده است و آنکه با خود ستمی بر دوش کشیده و ستمگری کرده، ناامید و شکست‌خورده است.



الباب الثالث

﴿فيما رُوِي عنه علَيه السَّلَام من المواعظ﴾

فمن ذلك قوله عليه السلام

إِنَّكُمْ مَخْلُوقُونَ ٱقْتِــدَاراً. وَمَرْبُوبُونَ ٱقْتِسَاراً[١]. وَمُضَمَّنُونَ أجْدَاثاً[٢]. وكَائِنُونَ رُفَاتاً. وَمَبْعُوثونَ أَفْرَاداً. وَمَدِينُون حِساباً فَرحِمَ ٱللهُ عَبْداً ٱقْتَرَفَ[٣] فَٱعْتَرَفَ. وَوَجِلَ فَعَمِلَ. وَحَاذَرَ فَبَادَرَ. وَعُمِّرَ فَٱعْتَبرَ. وَحُذِّرَ فَٱزْدَجَرَ. وَأَجَابَ فَأَنَابَ. وَرَاجَ فَتَابَ. وَٱقْتَدَى فَٱحْتَذَى[٤]. فَبَاحَثَ طَلَباً. وَنَجَا هَرَباً. وَأَفَادَ ذَخِيرَةً. وَأَطَابَ سَرِيرَةً. وَتَأَهَّبَ لِلْمَعَادِ[٥]. وَٱسْتَظْهَرَ بِٱلزَّادِ[٦]. لِيَوْمِ رَحِيلِهِ. وَوَجْهِ سَبِيلِهِ.

---

(١) اقتسارا، الاقتسار الاكراه.

(٢) اجداثا الأجداث القبور جمع جدث بفتح الدال.

(٣) اقترف أي اكتسب.

(٤) فاحتذى أي اتبع غيره في الصلاح واقتدى به.

(٥) وتأهب للمعاد أي استعد للآخرة بتقديم العمل الصالح في الدنيا.

(٦) واستظهر بالزاد أي استعان به والمراد بالزاد هنا التقوى قال الله تبارك وتعالى وتزودوا فان خير الزاد التقوى.

وَحَالِ حَاجَتِهِ. وَمَوْطِنِ فَاقَتِهِ. فَقَدَّمَ أَمَامَهُ. لِدَارِ مُقَامِهِ. فَمَهِّدُوا لأَنْفُسِكُمْ فِي سَلاَمَةِ ٱلأَبْدَان فَهَلْ يَنْتَظِرُ أَهْلُ غَضَارَةِ الشَّبَابِ[1] إِلا حَوَانِي ٱلْهَرَمِ وَأَهْلُ بَضَاضَةِ ٱلصِّحَّةِ إِلاّ نَوَازِلَ ٱلسَّقَمِ. وَأَهْلُ مُدَّةِ ٱلْبَقَاءِ. إِلاّ مُفَاجَأَةَ ٱلْفَنَاءِ. وَٱقْتِرَابَ ٱلْفَوْتِ. وَدُنُوَّ ٱلْمَوْتِ. وَأَزَفَ ٱلإِنْتِقَالِ[2] وَإِشْفَاءَ ٱلزَّوَالِ[3]. وَحَفْزَ[4] ٱلأَنِينِ[5]. وَرَشْحَ ٱلْجَبِينِ وَٱمْتِدَادَ ٱلْعِرْنِينِ[6]. وَعَلَزَ ٱلْقَلَقِ[7]. وَفَيْظَ ٱلرَّمَقِ[8]. وَأَلَمَ ٱلْمَضَضِ[9] وَغَصَصَ ٱلْجَرَضِ[10] إِعْلَمُوا عِبَادَ ٱللهِ أَنَّكُمْ وَمَا أَنْتُمْ فِيهِ مِنْ هٰذِهِ ٱلدُّنْيَا عَلَى سَبِيلِ مَنْ قَدْ مَضَى مِمَّنْ كَانَ أَطْوَلَ مِنْكُمْ أَعْمَاراً. وَأَشَدَّ مِنْكُمْ بَطْشاً. وَأَعْمَرَ دِيَاراً. وَأَبْعَدَ آثَاراً. فَأَصْبَحَتْ أَصْوَاتُهُمْ هَامِدَةً خَامِدَةً مِنْ بَعْدِ طُولِ تَقَلُّبِهَا وَأَجْسَادُهُمْ بَالِيَةً. وَدِيَارُهُمْ خَالِيَةً. وَآثَارُهُمْ عَافِيَةً[11] وَاسْتَبْدَلُوا بِٱلْقُصُورِ ٱلْمَشِيدَةِ. وَٱلسُّرُرِ

---

(١) غضارة الشباب الغضارة النعمة والسعة.

(٢) وأزف الانتقال أي قرب التحول.

(٣) واشفاء الزوال الاشفاء الاشراف على الشيء

(٤) واشفاء الزوال الاشفاء الاشراف على الشيء.

(٥) في نسخة الآلوسي وحفر بالراء وقال معلقاً: لعله خفاء الانين والظاهر أنها مصحفة و الصحيح ما في المطبوعة وحفز الانين الحفز الدفع من الخلف والانين التأوه فالمراد بحفز الانين شدة التوجع.

(٦) العرنين أي الانف.

(٧) وعلز القلق العلز قلق وخفة وهلع يصيب المريض فيمنعه النوم.

(٨) وفيظ الرمق أيْ خروج بقية الروح.

(٩) وألم المضض المضض وجع المصيبة.

(١٠) وغصص الجرض الغصص الغصة والجرض الريق فالمراد بغصص الجرض الغصة بالريق.

(١١) عافية أي دارسة.

وَٱلنّمَارق[١] ٱلْمُمَهَّدَةِ ٱلصُّخور وَٱلأَحْجارَ ٱلْمُسَنَّدَةَ في ٱلْقُبُورِ ٱللاَّطِيَةِ[٢] ٱلْمُلْحدَةِ ٱلَّتِي قدْ بيَّنَ ٱلْخرَابُ فنَاءَهَا. وَشيَّدَ ٱلتُّرابُ بِنَاءَهَا. فَمحَلها مُقْتَرِبٌ وَسَاكِنُهَا مُغْتَرِبٌ. بَيْنَ أهْلِ عِمارَةٍ مُوحِشِينَ. وَأَهْلِ مَحلَّةٍ مُتَشَاغِلِينَ. لاَ يَسْتَأْنِسُونَ بِٱلْعُمْرَانِ وَلاَ يَتَوَاصَلُونَ كَتَوَاصُلِ ٱلْجِيرَانِ وَٱلإِخْوَانِ عَلَى مَا بَيْنَهُمْ مِنْ قُرْبِ ٱلْجِوَارِ وَدُنُوِّ ٱلدَّارِ وَكَيْفَ يَكُونُ بَيْنَهُمْ تَوَاصُلٌ وَقَدْ طَحَنَهُمْ بِكَلْكَلِه[٣] ٱلْبِلَى فَأَكَلَهُمُ ٱلْجَنَادِلُ وَٱلثّرى. فَأَصْبَحوا بَعْدَ ٱلْحَيَاةِ أَمْوَاتاً. وَبَعْدَ غَضَارَةِ ٱلْعَيْشِ[٤] رُفَاتاً. فُجِعَ بِهِمُ ٱلأَحْبَابُ وَسَكَنُوا ٱلتُّرَابَ وَظَعَنُوا فَلَيْسَ لَهُمْ إِيَابٌ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ (كَلاَّ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هوَ قَائِلُها وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ[٥] إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) وَكَأَنْ قَدْ صِرْتُمْ إِلَى ما صَارُوا إِلَيْهِ مِنَ ٱلْبِلَى. وَٱلْوَحْدَةِ فِي دَارِ ٱلْمَوْتَى. وَٱرْتُهِنْتُمْ في ذَلكَ ٱلْمَضْجَعِ. وَضَمَّكُمْ ذَلِكَ ٱلْمُسْتَوْدَعُ. فَكَيْفَ بِكُمْ لَوْ قَدْ تَنَاهَتِ ٱلأُمورُ. وَبُعْثِرَتِ ٱلْقُبورُ[٦]. وَحُصِّلَ مَا فِي ٱلصُّدُورِ[٧] وَوُقِفْتُمْ لِلتَّحْصِيلِ. بَيْنَ يَدَيِ ٱلْمَلِكِ ٱلْجَلِيلِ. فَطَارَتِ ٱلْقُلُوبُ. لإِشْفَاقِهَا[٨] مِنْ سَالِفِ ٱلذُّنُوبِ. وَهُتِكَتْ عَنْكُمُ ٱلْحُجُبُ وَٱلأَسْتَارُ.

---

(١) والنارق، النمارق جمع نمرقة وهي الوسادة أي المخدة الصغيرة التي يتكأ عليها.

(٢) اللاطية أي الملتصقة بالأرض.

(٣) بكلكله أي بصدره.

(٤) غضارة العيش الغضارة النعمة والسعة.

(٥) برزخ البرزخ الحاجز بين الشيئين وهو هنا من وقت الموت الى البعث فمن مات فقد دخل البرزخ.

(٦) وبعثرت القبور أي قلب ترابها وبعث موتاها.

(٧) وحصّل ما في الصدور أي ميز وبين ما فيها من خير أو شر.

(٨) لاشفاقها أي حذرها.

وَظَهَرَتْ مِنْكُمُ ٱلْعُيُوبُ وَٱلأَسْرَارُ. هُنَالِكَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ. إِنَّ ٱللهَ يَقُولُ (لِيَجْزِيَ ٱلَّذِينَ أَسَاؤُا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ ٱلَّذِينَ أَحْسَنُوا بِٱلْحُسْنَى) إِغْتَنِمُوا أَيَّامَ ٱلصِّحَّةِ قَبْلَ ٱلسَّقَمِ. وَٱلشَّبِيبَةَ قَبْلَ ٱلْهَرَمِ. وَبَادِرُوا بِٱلتَّوْبَةِ قَبْلَ ٱلنَّدَمِ. وَلاَ تَحْمِلَنَّكُمُ ٱلْمُهْلَةُ عَلَى طُولِ ٱلْغَفْلَةِ فَإِنَّ ٱلْأَجَلَ يَهْدِمُ ٱلْأَمَلَ. وَٱلْأَيَّامُ مُوكَّلَةٌ بِتَنْقِيصِ ٱلْمُدَّةِ وَتَفْرِيقِ ٱلْأَحِبَّةِ. فَبَادِرُوا رَحِمَكُمُ ٱللهُ بِٱلتَّوْبَةِ. قَبْلَ حُضُورِ ٱلنَّوْبَةِ[١] وَبَرِّزُوا لِلْغَيْبَةِ[٢] ٱلَّتِي لاَ تُنْتَظَرُ مَعَهَا ٱلْأَوْبَةُ[٣]. وَٱسْتَعِينُوا عَلَى بُعْدِ ٱلْمَسَافَةِ بِطُولِ ٱلْمَخَافَةِ. فَكَمْ مِنْ غَافِلٍ وَثِقَ بِغَفْلَتِهِ. وَتَعَلَّلَ بِمُهْلَتِهِ. فَأَمَّلَ بَعِيداً. وَبَنَى مَشِيداً[٤] فَنُقِصَ بِقُرْبِ أَجَلِهِ بُعْدُ أَمَلِهِ. وَفَاجَأَتْهُ مَنِيَّتُهُ بِٱنْقِطَاعِ أُمْنِيَّتِهِ. فَصَارَ بَعْدَ ٱلْعِزِّ وَٱلْمَنَعَةِ[٥] وَٱلشَّرَفِ وَٱلرِّفْعَةِ مُرْتَهَناً بِمُوبِقَاتِ عَمَلِهِ قَدْ غَابَ فَمَا رَجَعَ. وَنَدِمَ فَمَا ٱنْتَفَعَ. وَشَقِيَ بِمَا جَمَعَ فِي يَوْمِهِ. وَسَعِدَ بِهِ غَيْرُهُ فِي غَدِهِ. وَبَقِيَ مُرْتَهَناً بِكَسْبِ يَدِهِ. ذَاهِلاً عَنْ أَهْلِهِ وَوَلَدِهِ. لاَ يُغْنِي عَنْهُ مَا تَرَكَ فَتِيلاً[٦]. وَلاَ يَجِدُ إِلَى مَنَاصٍ[٧] سَبِيلاً. فَعَلاَمَ[٨] عِبَادَ ٱللهِ ٱلْمُنْعَرَجُ وَٱلدَّلَجُ[٩] وَإِلَى أَيْنَ

---

(١) قبل حضور النوبة، النوبة احدى نوائب الدهر التي تنزل بالانسان والمراد بها هنا منيته.

(٢) وبرزوا للغيبة أي استعدوا لها وانهضوا اليها وهي هنا الغيبة عن الدنيا.

(٣) الأوبة أي الرجوع إلى الدنيا.

(٤) وبنى مشيدا أي بني قصرا مشيدا.

(٥) بعد العز والمنعة أي مع كونه في العز مع من يمنعه من أن يضام ويهان.

(٦) ما ترك فتيلا أي لم يترك قدر فتيل والفتيل ما في شق النواة.

(٧) إلى مناص المناص الفرار.

(٨) فعلام أي على أي شيء.

(٩) المنعرج والدلج المنعرج المنعطف وهو منحنى الوادي يمنة ويسرة والدلج السير من أول الليل يعني على أي شيء المنعرج والدلج والامر من صفته كيت وكيت.

ٱلْمَفَرُّ وَٱلْمَهْرَبُ. وَهٰذَا ٱلْمَوْتُ فِي الطَّلَبِ يَخْتَرِمُ ٱلْأَوَّلَ فَٱلْأَوَّلَ لاَ يَتَحَنَّنُ عَلَى ضَعِيفٍ. وَلاَ يُعرِّجُ[1] عَلَى شَرِيفٍ. وَٱلْجَدِيدَانِ[2] يَحُثَّانِ ٱلأَجَلَ[3] تَحْثِيثاً. وَيَسُوقَانِهِ سَوْقاً حَثِيثاً[4]. وَكُلُّ مَا هُوَ آتٍ فَقَرِيبٌ. وَمِنْ وَرَاءِ ذَٰلِكَ ٱلْعَجَبُ ٱلْعَجِيبُ. فَأَعِدُّوا ٱلْجَوَابَ لِيَوْمِ ٱلْحِسَابِ. وَأَكْثِرُوا ٱلزَّادَ لِيَوْمِ ٱلْمَعَادِ. عَصَمَنَا ٱللهُ وَإِيَّاكُمْ بِطَاعَتِهِ. وَأَعَانَنَا وَإِيَّاكُمْ عَلَى مَا يُقَرِّبُ إِلَيْهِ وَيُزْلِفُ لَدَيْهِ[5] فَإِنَّمَا نَحْنُ بِهِ وَلَهُ إِنَّ اللهَ وَقَّتَ لَكُمُ ٱلآجَالَ. وَضَرَبَ لَكُمُ ٱلْأَمْثَالَ. وَأَلْبَسَكُمُ ٱلرِّيَاشَ[6]. وَأَرْفَغَ لَكُمُ ٱلْمَعَاشَ[7]. وَآثَرَكُمْ بِالنِّعَمِ السَّوَابِغِ[8]. وَتَقَدَّمَ إِلَيْكُمْ بِٱلْحُجَجِ ٱلْبَوَالِغِ وَأَوْسَعَ لَكُمْ فِي ٱلرِّفْدِ ٱلرَّافِغِ[9]. فَشَمِّرُوا فَقَدْ أَحَاطَ بِكُمُ ٱلإِحْصَاءُ. وَٱرْتُهِنَ لَكُمُ ٱلْجَزَاءُ. ٱلْقُلُوبُ قَاسِيَةٌ عَنْ حَظِّهَا لاَهِيَةٌ عَنْ رُشْدِهَا. سَالِكَةٌ فِي غَيْرِ مِضْمَارِهَا[10]. كَأَنَّ ٱلْمَعْنِيَّ سِوَاهَا. ٱتَّقُوا ٱللهَ تَقِيَّةَ مَنْ شَمَّرَ تَجْرِيداً. وَجَدَّ تَشْمِيرا. وَٱنْكَمَشَ[11] فِي مَهَلٍ. وَأَشْفَقَ[12] فِي وَجَلٍ. وَنَظَرَ فِي كَرَّةِ ٱلْمَوْئِلِ[13] وَعَاقِبَةِ ٱلصَّبْرِ وَمَغَبَّةِ

(١) ولا يعرج اي لا يعطف ولا يميل.

(٢) والجديدان أي الليل والنهار.

(٣) يحثان الاجل أي يحضانه على أن ينقضي بسرعة.

(٤) حثيثا أي سريعا.

(٥) ويزلف لديه أى يقرب عنده.

(٦) الرياش هو اللباس الفاخر.

(٧) وأرفغ لكم المعاش أي أوسعه لكم.

(٨) وآثركم بالنعم السوابغ أي أكرمكم بالنعم الكاملة الوافية.

(٩) في الرفد الرافغ أي العطاء الواسع.

(١٠) في غير مضمارها المضمار المكان الذي تضمّر فيه الخيل للسباق.

(١١) وانكمش أي أسرع.

(١٢) وأشفق أي حذر.

(١٣) في كرة الموئل الكرة الرجوع والموئل الملجأ.

ٱلْمَرْجِعِ[1] وَكَفَى بِٱللهِ مُنْتَقِماً وَنَصِيراً[2] وَكَفَى بِالجَنَّةِ ثَوَاباً وَنَوَالاً. وَكَفَى بِالنَّارِ عِقَاباً وَنَكَالاً. وَكَفَى بِكِتَابِ ٱللهِ حَجِيجاً وَخَصِيماً. رَحِمَ ٱللهُ عَبْداً ٱسْتَشْعَرَ ٱلْحَزَنَ وَتَجَلْبَبَ ٱلْخَوْفَ[3] وَأَضْمَرَ ٱلْيَقِينَ وَعَرِيَ مِنَ ٱلشَّكِّ فِي تَوَهُّمِ ٱلزَّوَالِ فَهُوَ مِنْهُ عَلَى بَالٍ. فَزَهَرَ مِصْبَاحُ ٱلْهُدَى فِي قَلْبِهِ. وَقَرَّبَ بِهِ عَلَى نَفْسِهِ ٱلْبَعِيدَ. وَهَوَّنَ الشَّدِيدَ. فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ ٱلْعَمَى وَمُشَارَكَةِ ٱلْمَوْتَى. وَصَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ ٱلْهُدَى. وَمَغَالِيقِ أَبْوَابِ ٱلرَّدَى. وَاسْتَفْتَحَ بِمَا فَتَحَ بِهِ ٱلْعَالِمُ أَبْوَابَهُ. وَخَاضَ بِحَارَهُ. وَقَطَعَ غِمَارَهُ[4]. وَوَضَحَتْ لَهُ سُبُلُهُ وَمَنَارُهُ. وَٱسْتَمْسَكَ مِنَ ٱلْعُرَى بِأَوْثَقِهَا. وَٱسْتَعْصَمَ مِنَ ٱلْجِبَالِ بِأَمْتَنِهَا[5]. كَشَّافَ غَمَرَاتٍ. فَتَّاحَ مُبْهَمَاتٍ. دَافِعَ مُعْضِلَاتٍ[6]. دَلِيلَ مُضِلَّاتٍ[7]. لَا يَدَعُ لِلْخَيْرِ مَطْلَباً إِلَّا أَمَّهُ. وَلَا مَظِنَّةً إِلَّا قَصَدَهَا[8].

* * *

(١) ومغبة المرجع أي عاقبته.

(٢) بالأصل بالباء والنون معاً.

(٣) وتجلبب الخوف أي جعله لباساً له.

(٤) وقطع غماره الغمار جمع غمر وهو الماء الكثير.

(٥) بأمتنها أي باقواها وأرساها.

(٦) دافع معضلات، المعضلات الشدائد.

(٧) دليل مضلات المضلات جمع مضلة وهي الارض التي يضل فيها.

(٨) ولا مظنة الا قصدها أي ولا موضعا يظن فيه الخير الا أتاه وقصده.

باب سوّم

در موعظه های آن حضرت(ع)

از آن جمله:

شما از روی نیرومندی آفریده شده و به‌اجبار پرورش یافته‌اید. و در اندرون گورهایی جای‌گرفته و به‌گونهٔ استخوانهای شکسته درآمده‌اید. به‌تنهایی برانگیخته می‌شوید و به‌جزا و محاسبه عمل خود می‌رسید. پس پروردگار رحمت کند بر بنده‌ای که به‌گناه خود اعتراف کند چون مرتکب گناه شود و بترسد و بکردار شود و برحذر باشد و سوی کردار نیک بشتابد، و عمر و مهلت یابد و پند آموزد، و او را بیم دهند و او ازگناه بازایستد، و دعوت حق را اجابت کند و توبه بجای آورد و در توبه شتاب کند. و پیشوا برگزیند و در کار نیک از او پیروی کند و پیوسته در تکاپو و جستجو باشد و برای گریز (از بدیهای دنیا) رستگاری جوید و اندوخته بدست آورد و اندرون پاکیزه‌گرداند و برای روز قیامت آمادگی فراهم کند، و توشهٔ پرهیزکاری را برای روز مسافرت و هزینهٔ راه و هنگام نیازمندیش و در جایی که تهیدست است پشت‌گرمی قرار دهد. پس برای خویشتن هنگام تندرستی بدنهایتان، آمادگی فراهم کنید زیرا کسانی که از شادابی جوانی برخوردارند جز به‌پیران خمیده قامت و آنان که از تازگی تندرستی بهره‌ورند جز به‌بدبختیهای بیماری نگاه نکنند و آنان که روزهای هستی خود را می‌گذرانند بی‌گمان در پیش چشم خویش مجسم می‌سازند که بناگاه فریاد نیستی بلند می‌شود و بزودی فرصت از دست می‌رود و هنگام مرگ و سفر نزدیک است و باید از نابودی در هراس بود و سختی درد، ریزش عرق از پیشانی، تیرکشیدن بینی، بی‌خوابی بیماری، بیرون رفتن دم واپسین، رنج بدبختی، فرونرفتن آب درگلو پدید خواهد آمد.

ای بندگان خدا! بدانید شما هراندازه در این دنیا باشید به‌راه کسانی خواهید

رفت که پیش از شما درگذشتند: آنان که عمرشان از شما افزونتر و نیرویشان پرتوان‌تر و شهرهایشان آبادتر و اثرهاشان ماندگارتر و در مسافتهای دورتر بود. (دیدید) که فریادهای آنها پس از دگرگونیها به‌خاموشی گرایید و کالبدهایشان بپوسید و سرزمینهایشان تهی ماند و آثارشان از میان رفت. آنها به‌جای کاخهای بلند و نشستنگاههای نرم و آماده، در زیر تخته‌سنگها و سنگهایی که روی گورهای بر زمین چسبیده و با لحد فروافتاده است، خانه گرفتند. گورهایی که ویرانی آنها را نمایان کرده و خاک بنای آنها را برافراشته است این گورها به‌یکدیگر نزدیکند و ساکنانش میان اهل آبادی بیگانه‌اند و در تنهایی بسرمی‌برند و میان خفتگان به‌زیرگور، به‌یکدیگر پرداخته‌اند. آنها به‌آبادی الفتی ندارند و مانند همسایگان و دوستان پیوندی میان آنها نتوان یافت هرچند که نزدیکی همسایگی و خانه، میان آنها برجای است.

چگونه میان آنها پیوندی فراهم آید و حال آنکه پوسیدگی با سینهٔ نیرومند خویش آنها را در آسیاب خود افکنده و تخته‌سنگها و خاک انبوه آنها را در خود فرو برده است؟ آنها پس از زندگی مردگانی و پس از شادمانیِ زندگانی، استخوانهای شکسته شده‌اند. دوستان در سوگ آنها نشسته‌اند و حال آنکه آنها در دل خاک جای گرفته‌اند و بار سفر بسته و رفته‌اند و دیگر برنخواهندگشت. هیهات هیهات که برگردند. «آری این‌چنین است این سخنی که اوگویندهٔ آن است و از پیش ایشان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.» کَلا اِنّها کَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرائِهِم بَرْزَخٌ الی یَوْمِ یُبعَثونَ. (سورهٔ المؤمنون، آیهٔ ۱۰۲)

گویی شما مانند آنها سوی همان پوسیدگی شده‌اید و در تنهایی سرای مردگان درآمده‌اید و در آن خوابگاه جای گرفته‌اید و آن امانتگاه شما را بر سینهٔ خود جای داده است. پس چه خواهید کرد اگر کارها بپایان رسد و مردگان ازگورها سر برآرند و آنچه در سینه‌هاست بیرون افتد و شما را برای بدست آوردن حاصل کردهٔ خویش در برابر خداوند نیرومند و باشکوه برپا دارند؟ آن هنگام است که دلها از بیم گناهانِ گذشته از جای کنده شود و پرده‌ها از چهره‌هایتان به‌یکسو رود و عیبها و نهانتان نمایان شود. آنجاست که هر نفس را برای کاری که درگذشته کرده است جزای درخور دهند. «لِیَجْزِیَ‌الّذین أساؤا بما عَمِلوا و یَجْزِیَ‌الّذینَ اَحْسَنوا بِالْحُسْنی.»، (سورهٔ، النّجْم آیهٔ ۳۲)

تندرستی را پیش از بیماری و جوانی را پیش از پیری غنیمت بشمارید. و پیش از

پشیمانی سوی توبه بشتابید و مهلت این دنیا، شما را برادامهٔ غفلت واندارد. زیرا مرگ بنیان آرزو را بربـاد مـی‌دهد و روزگار به کاستی مهلت و جدا ساختن یـاران از یکدیگر بازبسته است. رحمت خدا شاملِ حالِ شما باد، برای توبه، پیش از فرارسیدن مرگ پیشدستی کنید و برای پنهان شدن و سفری که در آن بازگشتی امید نمی‌رود آماده بیرون شوید و در بیمِ دوری راه از خدا کمک بجویید. چه بسیار خردمندی که در غفلت خویش استوار بماند و به‌مهلت خود سرگرم شد و آرزوهای دورودرازی بدل گرفت و بنای بلند برافراشت ولی سرانجام آرزویش با نزدیکی مرگش کاستی گرفت و آمدنِ مرگ ناگهانی رشتهٔ آرزوی او را ببرید. آن‌گاه پس از ارجمندی و عزّت و شوکت و والایی در گروکارهای تباه‌کنندهٔ خود درآمد و از چشمها پنهان شد و دیگر برنگشت: پشیمان گردید و سودی نبرد و با چیزی که در امروزش روی هم انباشته بود در بدبختی افتاد و دیگری در فردای او با اندوختهٔ وی به‌خوشبختی رسید. او درگروکارکردهٔ خویش بماند و خانواده و فرزندش را از یاد برد بی‌آنکه بر جای نهاده‌اش او را به‌اندازهٔ هستهٔ خرمایی بکار آید و راهی سوی گریز داشته باشد. پس ای بندگان خدا این راهِ پر پیچ وخم و در تاریکی رفتن برای چیست؟ و این گریز سوی کدام مقصد است؟ این مرگ است که در تکاپو افتاده رشتهٔ عمر مردمان را یکی پس از دیگری می‌برد و بر ناتوان مهر نمی‌ورزد و بر بزرگواری رحمت نمی‌آورد و شب و روز هم باد پای زمان را با شتاب برانگیخته و آن را بتندی سوی جلو می‌رانند تا هرچه زودتر راه را بپایان رساند. هرآنچه باید فرارسد آمدنش نزدیک است و از پس این همه، باز هم جای شگفتی است.

برای روز بازخواست پاسخ آماده کنید و برای روز قیامت توشهٔ بسیار اندوزید (پروردگار ما و شما را با فرمانبرداری از انجام گناه بازداراد و ما و شما را برآنچه که نزدیکی در پیشگاه او را فراهم نماید یاری دهاد) زیرا که برای او و از آنِ او هستیم. خداوند مدتها را برای شما به‌اندازه کرد و برایتان مثلها زد و جامه‌ها ارزانی داشت و از فراخی زندگی بهره‌مند ساخت و برایتان نعمتهای کامل بخشید و از پیش، حجّتهای رسا سوی شما فرستاد و با بخشندگی فراوان، زندگی شما راگستردگی و فراخی داد. پس (برای ستایش) آماده شوید چراکه شمارشِ نعمتهای پیرامون شما از اندازه گذشته و شما درگرو جزای اعمال خود اندرآمده‌اید.

دلها از بهرهٔ خویش به‌دور افتاده و راه راستش را به‌فراموشی سپرده و در جولانگاه ناشایستش گام نهاده‌اند گویی که جز خدا در اندیشه دارند.

از خدا بترسید مانند کسی که دامنِ همت بکمر زده و بجد آماده شده و در روزگار مهلت سوی کردار نیک بشتافته و به هنگام ترس (از بدی) برحذر گردیده و در بازگشت به پناهگاه واپسین و سرانجام شکیبایی و پایانِ جایِ برگشت نظر افکنده است.

بس است که خداوند، انتقام‌گیرنده و یاور باشد و بس است به‌بهشت که پاداش و بخشش باشد و شما را کتاب خدا بسنده است که حجّت آورنده و خصم باشد.

خدا رحمت کند بنده‌ای را که اندوه را شعار و ترس از خدا را دثار خویش سازد و یقین به‌خدا را در دل بدارد و از پندار بیهوده در چگونگی نیستی و فنا تهی شود و این امر در دل او جای گیرد و چراغ هدایت در دل او برفروزد و دور را بر خویشتن نزدیک و دشوار را آسان گرداند و از صفتِ نابینایی دل و هم‌انبازی با مردگان، بیرون رود و خود را درشمار کلیدهای هدایت و درهای بستهٔ تباهی قرار دهد و با هرآنچه دانشمند درهای گشایش را برخود گشوده، آن را به‌روی خویش بگشاید و همانند او در دریای عظمت آفریدگار و سپردن امواج آن فرورود تا مگر راههای روشن براو نمایانده شود و از رشته‌ها بر محکم‌ترین آنها چنگ زند، و از کوهها به‌پابرجاترین و استوارترین آن پناه برد با آنکه سختیها را از میان برمی‌دارد. و پیچیدگیها را می‌گشاید و دشواریها را آسان می‌کند و در بیابانهایی که ره به‌جایی نتوان برد، دلیل راه می‌شود و در هر جایی که نشانه‌ای از نیکی ببیند آن را رها نمی‌کند و هرجا که گمان خیری در آن برود بدان‌سو آهنگ می‌نماید.

الباب الرابع

﴿فيما رُويَ عنه عليه السلام من وصاياه ونواهيه﴾

أحْسِنْ كمَا تُحبُّ أنْ يُحْسَنَ إليكَ. أنْصِفْ مِنْ نَفْسِكَ قَبْلَ أنْ يُنْتَصَفَ[1] مِنْكَ. اطْلُبْ فإنّهُ يأتيكَ مَا قُسِمَ لكَ. ساهِلِ الدَّهْرَ ما ذَلَّ قَعُودُهُ[2] بادِرِ الفُرْصَةَ. قبْلَ أنْ تكُونَ غُصَّةً. أدِّبْ نَفسكَ. بِمَا كَرِهْتَهُ لِغَيْرِكَ. أصْلِحْ مَثْوَاكَ. وَأتْبِعْ آخِرَتَك بِدُنْيَاكَ. لِنْ لِمَنْ خالَطَكَ. فإنَّهُ يُوشِكُ أنْ يَلِينَ لَكَ. اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزاناً فِيمَا بَيْنكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ. أحِبَّ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ. وَاكْرَهْ لَهُ ما تَكْرَهُ لَهَا. اسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُ مِنْ غَيْرِكَ. خُذِ الفَضل. وَأحْسِنِ البَذْلَ. وَقُلْ للنَّاسِ حُسْناً. دَعْ عَنْكَ أظُنُّ وَأحْسِبُ وَأُرَى. دَعِ القَوْلَ فِيمَا لاَ تَعْرِفُ. وَالخِطَابَ فِيمَا لا تُكَلَّفُ. إرْضَ مِنَ النَّاسِ لَكَ. مَا تَرْضَى لَهُمْ بِهِ مِنْكَ. ألْحِحْ بِالمَسْئَلَةِ تُفْتَحْ لَكَ أبْوَابُ الرَّحْمَةِ. أنفِقْ في حَقٍّ

---

(١) في نسخة يُنصفَ.

(٢) ما ذل قعوده أي ما انقادت مطيته معناه دِر. مع الدهر كيفما دار ولا تكلف الأيام غير طباعها تسترح من كيد الزمان.

وَلاَ تَكُنْ خَازِناً لِغَيْرِكَ. أخرِ ٱلشرَّ فَإِنّكَ إِذَا شِئْتَ تَعجَّلْتَهُ إحْتَمِلْ أخَاكَ[١] عَلَى مَا فِيهِ. اسْتَعْتِبْ مَنْ رَجَوْتَ إِعْتَابَهُ. أطِعْ أخَاكَ وَإِنْ عَصَاكَ. وَصِلْهُ وَإِنْ جَفَاكَ. إِقبلْ عُذْرَ مَنِ ٱعْتَذَرَ إِلَيْكَ. خَفِ ٱللهَ فِي سِرِّكَ. يَكْفِكَ مَا يَضُرُّكَ. ذَكِّ قَلْبَكَ بِٱلأَدَبِ. كَمَا تُذَكَّى ٱلنَّارُ بِٱلْحَطَبِ[٢]. تَبَاعَدْ مِنَ ٱلسُّلْطَانِ وَلاَ تَأْمَنْ مِنْ خُدَعِ ٱلشَّيْطَانِ. تَخَيَّرْ لِنَفْسِكَ مِنْ كُلِّ خُلُقٍ أحْسَنَهُ فَإِنَّ ٱلْخَيْرَ عَادَةٌ. إِقْطَعْ عَنْكَ دَابِرَاتِ ٱلْهُمُومِ بِعَزَائِمِ ٱلصَّبْرِ. أقِمِ ٱلْحُدُودَ فِي ٱلْقَرِيبِ يَجْتَنِبْهَا ٱلبَعِيدُ. قَارِنْ أهْلَ ٱلْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ. وَبَايِنْ أهْلَ ٱلشَّرِّ[٣] تَبِنْ عَنْهُمْ. ٱمْحَضْ أخَاكَ ٱلنَّصِيحَةَ[٤] حَسَنَةً كَانَتْ أوْ قَبِيحَةً. سَاعِدْ أخَاكَ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَزُلْ مَعَهُ حَيْثُ زَالَ. خُضِ ٱلْغَمَرَاتِ إِلَى ٱلْحَقِّ. كُنْ مِنَ ٱلدُّنْيَا عَلَى قُلْعَةٍ[٥]. عَوِّدْ نَفْسَكَ ٱلسَّمَاحَ. تَخَيَّرْ لِوِرْدِكَ. إِقْبَلِ ٱلْعَفْوَ مِنَ ٱلنَّاسِ. ٱحْذَرِ التَّلَوُّنَ فِي ٱلدِّينِ. عَظِّمْ مَنْ يُكْرِمُكَ. اعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ. أكْرِمْ مَنْ أهَانَكَ. أَحْسِنْ إِلَى مَنْ أسَاءَ إِلَيْكَ. وَكَافِىءْ مَنْ أحْسَنَ إِلَيكَ. أدْعُ لِمَنْ أعْطَاكَ. ٱشْكُرِ ٱللهَ عَلَى مَا أوْلاَكَ. وَٱحْمَدْهُ عَلَى مَا أبْلاَكَ. أجْمِلْ[٦] لِمَنْ أدلَّ عَلَيْكَ[٧] وَٱقْبَلْ عُذْرَ مَنِ ٱعْتَذَرَ إِلَيْكَ. خُذِ ٱلْعَفْوَ

---

(١) احتمل أخاك أي خذ العفو من أخلاقه ولا تستقص عليه تستدم بذلك مودته فأيّ الاخوان المهذب.

(٢) كما تذكي النار بالحطب أي كما توقد به معناه ان الأدب إذا حل في القلب زاده حدة ونشاطا.

(٣) باين أهل الشر أي فارقهم واهجرهم.

(٤) امحض أخاك النصيحة أي أخلصها له قبلها أو لم يقبلها لأنها مطلوبة منك شرعا.

(٥) على قلعة أي على رحلة وانتقال عنها لأن الدنيا ليست بدار قرار ولا خلود.

(٦) الرواية أجمل وفي نسخة الاصل إحْمِلْ.

(٧) لمن أدل عليك أي لمن عمل عليك الدلال.

من ٱلنّاس. وَلاَ تَبْلُغ منْ أحدِ ما تَكْرَهُهُ. تَعَفّفْ عَنْ أمْوال ٱلنّاس وَٱسْتَشْعِرْ منْها ٱلْيأس. غَلِّس بِٱلْفَجْر[١] تلْقى ٱللهَ تَعالَى أَبْيضَ ٱلْوَجْه. تَفقّهْ في ٱلدِّين. وعوِّدْ نَفْسَكَ الصَّبْرَ عَلَى ٱلمَكْرُوه. أَخْلِصْ في ٱلْمَسْئَلَة لربِّكَ فإنَّ بيده ٱلْعَطَاءَ وَٱلْحرمان. أَلْجِيْءْ نَفْسَكَ في ٱلأُمُورِ كُلِّها إِلى إِلَهِكَ فإنّكَ تُلْجِئُها إِلَى كَهْفٍ حريزٍ ومانعٍ عزيزٍ. أَغْتَنِمْ مَن ٱسْتَقْرَضَكَ[٢] في حَالِ غِنَاكَ. وَٱجْعَلْ قَضَاءَكَ في يَوْمِ عُسْرَتِكَ. خُذْ مِنَ ٱلدُّنْيا مَا أَتَاكَ. وتَوَلَّ عمَّا تولّى عَنْكَ. فَإنْ أنتَ لَمْ تَفْعَلْ فأَجْمِلْ في ٱلطّلَب. أكْرِمْ نَفْسَكَ عَنْ كُلّ دَنِيئَةٍ وَإنْ سَاقَتْكَ إِلَى ٱلرَّغَب فإنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ[٣] بِمَا تَبْذُلُ مِنْ نَفسكَ عِوَضاً. إِعْرِفِ ٱلْحَقَّ لِمَنْ عَرَفَهُ لَكَ رَفِيعاً كانَ أوْ وَضِيعاً إِطْرَحْ عَنْكَ وارِدَاتِ ٱلْهُمُومِ بِعَزَائِمِ ٱلصَّبْر وَحُسْنِ ٱلْيَقِين أَحْسِنِ ٱلْعَفْوَ فَإن ٱلْعَفْوَ مَعَ ٱلْعَدْل أَشَدُّ مِنَ ٱلضَّرْب لِمَنْ كانَ لَهُ عَقْلٌ. اسْتَعِنْ بِٱللهِ جَلَّ وَعَزَّ عَلَى أَمْرِكَ. فَإنَّهُ أكْفَى مُعِينٍ. ٱبْذُلْ لِصَدِيقِكَ كُلَّ ٱلْمَوَدَّةِ. وَلاَ تَبْذُلْ لَهُ ٱلطُّمَأْنِينَةَ[٤]. وَأَعْطِهِ كُلَّ ٱلْمُوَاسَاةِ[٥] وَلاَ تُفْضِ إِلَيْهِ بِكُلِّ ٱلأَسْرَارِ. إِحْذَرْ دَمْعَةَ ٱلْمُؤْمِنِ[٦] في

---

(١) غلس بالفجر المراد بالفجر هنا صلاة الصبح والتغليس بها هو أن يصليها في وقت الغلس وهو ظلمة آخر الليل ولا يؤخرها إلى انكشاف الظلام.

(٢) اغتنم من استقرضك الخ أي اغتنم ثواب من طلب منك القرض في زمن غناك ولا تردّه محروما من اقراضك اياه وإذا اقرضته فلا تعجل عليه باقتضاء دينك منه ما دمت غنياً.

(٣) لن تعتاض أي لن تتعوض.

(٤) الطمأنينة أي السكون.

(٥) وأعطه كل المواساة أي أنله من مالك واجعله فيه أسوة.

(٦) احذر دمعة المؤمن الخ أي اعرف للمؤمن حقه ولا تهضم جانبه فيدعو عليك في السحر ويجاب دعاؤه فلا تنجو منه واعلم علم اليقين أن دمعة المؤمن لها اختصاص عند الله تعالى لا يدركه عباده وأنه يرى فيها ما لا يرون حتى أن من=

ٱلسّحَر فإنّهَا تَقْصفُ مَنْ دَمَّعَها . وَتُطْفِئُ بُحُورَ ٱلنّيرَان عمَّنْ دَعَا بهَا . ٱرْفُقْ بٱلبَهَائم وَلاَ تُوقَفُ عَلَيْهَا أحْمَالُهَا . وَلاَ تُسْقَى بلُجْمهَا . وَلاَ تُحَمَّلُ فَوْقَ طَاقَتها أمْسك عَنْ طَرِيقٍ إذَا خِفْتَ ضَلاَلَة[1] فَإنَّ ٱلْكَفَّ عنْدَ حَيرَة ٱلضّلاَل خَيْرٌ من رُكُوب ٱلأَهْوَال . مُرْ بٱلْمَعْرُوف تَكُنْ من أَهْله . وَأنكر ٱلْمُنْكَرَ بِلسانكَ وَيَدكَ . وَبَاينْ مَنْ فَعَلَهُ[2] بجُهْدِكَ . ٱبْذلْ لِصَديقكَ مَالَكَ . ولمَعْرِفَتكَ[3] مَعُونَتَكَ وَللْعَامَّةَ ٱلتّحيَّةَ وَٱلسَّلاَمَ . أَحْمِلْ نَفْسكَ[4] عَنْ أخيكَ عنْدَ صَرْمِهِ عَلَى ٱلصِّلَةِ . وَعِنْدَ صُدُودِه عَلَى لُطْفِ ٱلْمَسْئَلَةِ . وَعنْدَ جُمُودِهِ عَلَى ٱلْبَذْلِ . وَعِنْدَ تبَاعُدِهِ عَلَى ٱلدُّنوِّ . وَعِنْدَ شِدَّتِهِ عَلَى ٱللّينِ . وَعنْدَ تَجَرِّيهِ عَلَى ٱلْأَعْذَارِ . حَتّى كأَنّكَ عَبْدٌ وَكَأَنّهُ ذُو نعْمَةٍ . لتَكُنْ مَسْأَلَتكَ فِيمَا يَعْنيك ممَّا يَبْقى عَلَيْكَ جَمَالُهُ . وَلاَ يَبْقى عَلَيْكَ وَبَالُهُ . لاَ مَا لاَ يَبْقى لَكَ وَلاَ تَبْقى لَهُ فإنّهُ يُوشِكُ[5] أنْ تَرَى عَاقِبَةَ أَمْرِكَ مُحْسِناً أَوْ مُسِيئاً أَوْ يَعْفُو ٱلْعَفُوُّ ٱلْكَرِيمُ .

★ ★ ★

= دعا بها وتوسل أطفأت عنه بحور النيران.

(١) إذا خفت ضلالة أي إذا خفت أن لا تهدي به.

(٢) وباين من فعله أي فارقه واهجره.

(٣) ولمعرفتك أن من يعرفك علق الالوسي على ذلك بقوله: هذه الفقرات من جملة وصيته لولده الحسن رضي الله تعالى عنهما وهي بتمامها في نهج البلاغة.

(٤) احمل نفسك الخ معناه لا تقطع أخاك واحمل نفسك على صلته عند صرمه أي عند قطعه مودتك وان صدعنك فلاطفه وابذل من ملك ما استطعت عند بخله وجوده وان تباعد فاقترب أنت وكن هينا لينا عند شدته واعذره عند تجريه وتطاوله وانظر نفسك بالنسبة اليه كعبد لا يقدر على شيء وهو صاحب نعمة.

(٥) فانه يوشك أي فانه يسرع.

﴿نوعٌ منها﴾

لاَ تخُنْ مَنْ ٱئتمنكَ وَإِنْ خانَكَ. لاَ تُذعْ سِرَّ مَنْ أذاعَ سِرَّكَ. لاَ تَصرِمْ أخاكَ علَى ٱرْتِيابٍ. ولاَ تقطعْهُ دُونَ ٱلاَسْتِعْتَابِ[1]. لاَ تيأسَنَّ مِنَ ٱلذّنْبِ وبابُ ٱلتَّوْبةِ مفْتُوحٌ. لاَ تَظلمْ كمَا لاَ تُحبُّ أنْ تُظلَمَ لاَ تَقُلْ مَا لا تعْلَمُ. بلْ لاَ تَقُلْ كُلَّما علمْتَ. لاَ تُكثِرِ ٱلْعتْبَ في غيْرِ ذَنْبٍ. لاَ تُضيِّع ٱلفرائضَ وتتَّكِلَ علَى ٱلنَّوافِلِ. لاَ تَعْمَلْ بِٱلخديعةِ فإنّها خُلُقٌ لَئيمٌ. لاَ تدَعْ أنْ تَنْصحَ أهْلَكَ فإنّكَ عَنْهُمْ مَسْئُولٌ. لاَ تَكُنْ كحاطِبِ ٱللّيْلِ[2] وَغُثَاءِ ٱلسَّيْلِ[3]. لاَ تكُنْ عبْدَ غيْرِكَ وقدْ جعلَكَ ٱللهُ حُرًّا لاَ تُكْثِرِ ٱلْعتَابَ فإنّهُ يُورثُ ٱلضَّغِينَةَ. وَيُحرِّكُ ٱلبِغْضَةَ. لاَ تَقْضِ وأنتَ غضْبَانُ ولاَ مِنَ ٱلنَّوْمِ سكْرَانُ. لاَ تُحْضِرْ مَجْلسَكَ مَنْ لاَ يُشْبِهُكَ. لاَ تُهِنْ مَنْ يُكْرِمُكَ. لاَ تُعوِّدْ نَفْسَكَ ٱلضّحِكَ. فإنّهُ يذْهَبُ بِٱلْبَهاءِ. وَيُجرِّئُ ٱلخُصُومَ علَى ٱلإعْتِداءِ. لاَ تَتولَّ أهْلَ ٱلسَّخَطِ ولاَ تُسْخِطْ أهْلَ ٱلرِّضَا. لا تُشَاقِقْ مُؤْمناً فتُلْحَ كمَا يُلْحَى ٱلْقَضِيبُ مِنْ لِحائِهِ[4] ولاَ تأخُذِ ٱلنَّاسَ بِٱلإحَنِ. فليْسَ أخُو ٱلدِّينِ ذَا إحَنٍ[5] لاَ تَتّخِذَنَّ عدُوَّ صَدِيقِكَ صَدِيقاً فتُعادِيَ صَدِيقَكَ. لاَ تَسْتَرِيبَنَّ بِثِقَةِ رجَاءٍ. لاَ تَطْلُبَنَّ مُجازَاةَ أخِيكَ. وإنْ حَثَا ٱلتُّرابَ[6] بِفِيكَ. لاَ تُضيِّعَنَّ حقَّ أخِيكَ

(١) دون الاستعتاب أي الاستقالة والاسترضاء

(٢) لا تكن كحاطب الليل أي ليكن قولك سديدا ولا تخلط في كلامك مثل حاطب الليل يخلط بين جيد الحطب ورديئه وربما يلسع ولا يدري.

(٣) وغثاء السيل الغثاء ما يحمله السيل مما على وجه الأرض.

(٤) كما يلحى القضيب من لحائه أي كما يجرد الغصن من قشره معناه لا تخالف المؤمن ولا تعاديه فتلام وتشتم وتصير كالعود المجرد من قشره.

(٥) ذا إحن، الاحن جمع إحنة وهي الحقد والغضب.

(٦) حثا التراب أي رماه.

اَتِّكَالاً عَلى مَا بَيْنك وَبينَهُ[١] فَإِنَّهُ لَيْسَ بِأَخٍ مَنْ أضَعْتَ حَقَّهُ. لاَ تَكُونَنَّ عَلَى ٱلإِسَاءَةِ أقوى مِنكَ عَلَى ٱلإِحْسَانِ. وَلاَ عَلى ٱلْبُخلِ أقوى منْكَ عَلَى ٱلبَذْلِ. وَلاَ عَلَى ٱلتَّقصِيرِ أقْوى مِنْكَ عَلَى ٱلفَضْلِ. لاَ تَكُونَنَّ مِمَّنْ لاَ يَنْتَفِعُ مِنَ ٱلعِظَةِ إلاّ بمَا لَزِمَهُ فآلَمَهُ فإِنَّ ٱلعَاقِلَ يَتَّعِظُ بِٱلأَدَبِ[٢]. وَٱلْبَهَائِمَ لاَ تَتَّعِظُ إِلاَّ بِٱلضَّرْبِ. لاَ تَكُونَنَّ كَمَنْ يَعْجِزُ عَنْ شُكْرِ مَا أُوتِيَ. وَيَبْتَغِي ٱلزِّيَادَةَ فِيمَا بَقِيَ. لاَ تَكْفُرَنَّ ذَا نِعْمَةٍ. فَإِنَّ كُفْرَ[٣] ٱلنِّعْمَةِ مِنْ ألأمِ ٱلْكُفْرِ لاَ يَغْلِبَنَّ عَلَيْكَ سُوءُ ٱلظَّنِّ فَإِنَّهُ لاَ يَدَعُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ خَلِيلِكَ صُلْحاً. لاَ يَكُنْ أَهْلُكَ أشْقى ٱلنَّاسِ بِكَ. وَلاَ تَرْغَبَنَّ فِيمَنْ زَهِدَ فِيكَ. لاَ يَكُونَنَّ أَخُوكَ أَقْوَى عَلَى قَطِيعَتِكَ مِنْكَ عَلَى صِلَتِهِ لاَ يَكْبُرْ عَلَيْكَ ظُلْمُ مَنْ ظَلَمَكَ فَإِنَّهُ إنَّمَا يَسْعَى فِي مَضَرَّتِهِ وَنَفْعِكَ[٤] لاَ يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقاً حَتَّى يَحْفَظَ صَدِيقَهُ فِي غَيْبِهِ. وَيَحْفَظَهُ عِنْدَ نَكْبَتِهِ. وَيَحْفَظَهُ بَعْدَ وَفاتِهِ فِي مُخَلَّفِيهِ وَتَرِكَتِهِ. لاَ يُقْنِطَنَّكَ إِنْ أَبْطَأَتْ عَلَيْكَ ٱلإِجابَةُ فإِنَّ ٱلعَطِيَّةَ[٥] عَلَى قَدْرِ ٱلْمَسْأَلَةِ. لاَ يُعْدِمَنَّكَ مِنْ شَفِيقٍ[٦] سُوءُ ظَنٍّ. لاَ يُزَهِّدَنَّكَ فِي ٱلْمَعْرُوفِ كُفْرُ مَنْ

---

(١) على ما بينك وبينه أي على ما بينكما من محكم المودة وشدة الرابطة.

(٢) يتعظ بالأدب أي يتعظ بمجرد سماع الموعظة ولا يكلف الواعظ بكونه يهدده ويحمل في وعظه فوق طاقته.

(٣) في نسخة كفران.

(٤) يسعى في مضرته ونفعك أي يسعى في مضرة نفسه بعقابها على ظلمك ويسعى في نفعك بما تأخذه من حسناته منضما إلى حسناتك أو يسعى في نفعك بما تناله من الأجر والثواب بصبرك على ظلمه مع تفويض أمرك لله عز وجل.

(٥) في نسخة الاجابة.

(٦) لا يعدمنك من شفيق أي لا يمنعك منه.

كَفَرَ[١] فَقَدْ يَشْكُرُكَ عَلَيْهِ مَنْ لَمْ يَسْتَمْتِعْ مِنْهُ بِشَيْءٍ. لاَ تُمَارِ سَفِيهاً[٢] وَلاَ فَقِيهاً. أَمَّا ٱلْفَقِيهُ فَتُحْرَمُ خَيْرَهُ وَأَمَّا ٱلسَّفِيهُ فَيُحْزِنُكَ شَرُّهُ.

﴿نَمَطٌ مِنْه﴾

إِيَّاكَ أَنْ تَجْمَحَ بِكَ مَطِيَّةُ ٱللَّجَاجِ[٣]. إِيَّاكَ أَنْ تُوجِفَ بِكَ[٤] مَطَايَا ٱلطَّمَعِ. إِيَّاكَ أَنْ تَعْتَذِرَ مِنْ ذَنْبٍ تَجِدُ إِلَى تَرْكِهِ سَبِيلاً فَإِنَّ أَحْسَنَ حَالِكَ فِي ٱلاعْتِذَارِ أَنْ تَبْلُغَ مَنْزِلَةَ ٱلسَّلاَمَةِ مِنَ ٱلذُّنُوبِ. إِيَّاكَ وَٱلْمَلاَلَةَ[٥] فَإِنَّهَا مِنَ ٱلسُّخْفِ[٦] وَٱلنَّذَالَةِ. إِيَّاكَ وَٱلاتِّكَالَ عَلَى ٱلْمُنَى فَإِنَّهَا بَضَائِعُ ٱلنَّوْكَى[٧] وَتُثَبِّطُ عَنِ ٱلآخِرَةِ وَٱلدُّنْيَا[٨]. إِيَّاكَ وَٱلْوُقُوفَ عَمَّا عَرَفْتَهُ فَإِنَّ كُلَّ نَاظِرٍ مَسْئُولٌ عَنْ عَمَلِهِ وَقَوْلِهِ وَإِرَادَتِهِ. إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ ٱلأَحْمَقِ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ. إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ ٱلْكَذَّابِ فَإِنَّهُ يُقَرِّبُ عَلَيْكَ ٱلْبَعِيدَ. وَيُبَعِّدُ عَلَيْكَ ٱلْقَرِيبَ. إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ ٱلْبَخِيلِ فَإِنَّهُ يَقْعُدُ بِكَ عِنْدَ أَحْوَجِ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ. إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ ٱلْفَاجِرِ فَإِنَّهُ يَبِيعُكَ فِي نَفَاقِهِ[٩]. إِيَّاكَ وَمُقَارَنَةَ مَنْ رَهِبْتَهُ[١٠]

---

(١) في نسخة من كفره.

(٢) لا تمار سفيها أي لا تجادله.

(٣) اللجاج هو التمادي في الخصومة.

(٤) توجف بك أي تسير بك.

(٥) إياك والملالة أي احذر السآمة.

(٦) من السخف السخف رقة العقل.

(٧) بضائع النوكي أي أموالهم التي يتجرون بها والنوكي أهل الحماقة.

(٨) وتثبط عن الآخرة والدنيا أي تشغل عنهما.

(٩) وفي نسخة بالتافه.

(١٠) من رهبته أي خفته.

عَلى دِينكَ وَعِرْضِكَ. إِيَّاكَ وَمُشاوَرَةَ ٱلنِّسَاءِ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلى أَفْنٍ[1] وَعَزْمَهُنَّ إِلى وَهْنٍ[2]. إِيَّاكَ وَقَبُولَ تُحَفِ ٱلْخُصُومِ[3]. إِيَّاكُمْ وَكُفْرَ ٱلنِّعَمِ فَتَحُلَّ بِكُمُ ٱلنِّقَمُ.

* * *

﴿نوع منه﴾

لاَ تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو ٱلْآخِرَةَ بِغَيْرِ عَمَلٍ. وَيَرْجُو ٱلتَّوْبَةَ بِطُولِ ٱلْأَمَلِ. وَيَقُولُ فِي ٱلدُّنْيَا قَوْلَ ٱلزَّاهِدِينَ. وَيَعْمَلُ فِيهَا عَمَلَ ٱلرَّاغِبِينَ. إِنْ أُعْطِيَ مِنْهَا لَمْ يَشْبَعْ. وَإِنْ مُنِعَ مِنْهَا لَمْ يَقْنَعْ. يَعْجِزُ عَنْ شُكْرِ مَا أُوتِيَ. وَيَبْتَغِي ٱلزِّيَادَةَ فِيمَا بَقِيَ. وَيَنْهَى وَلاَ يَنْتَهِي. وَيَأْمُرُ بِمَا لاَ يَأْتِي. يُحِبُّ ٱلصَّالِحِينَ وَلاَ يَعْمَلُ بِعَمَلِهِمْ. وَيُبْغِضُ ٱلطَّالِحِينَ وَهُوَ مِنْهُمْ. وَيَكْرَهُ ٱلْمَوْتَ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِ. وَيُقِيمُ[4] عَلى مَا يَكْرَهُ المَوْتَ لَهُ. إِنْ سَقِمَ ظَلَّ نَادِماً وَإِنْ صَحَّ قَامَ لاَهِياً[5]. يُعْجِبُ بِنَفْسِهِ إِذَا عُوفِيَ. وَيَقْنَطُ إِذَا ٱبْتُلِيَ. تَغْلِبُهُ نَفْسُهُ عَلى مَا يَظُنُّ. ولا يَغْلِبُهَا عَلى مَا يَسْتَيقِنُ. لاَ يَثِقُ مِنَ ٱلرِّزْقِ بِمَا ضُمِنَ لَهُ. ولا يَعْمَلُ مِنَ ٱلْعَمَلِ بِما فُرِضَ عَلَيْهِ. إِنِ ٱسْتَغْنَى بَطِرَ. وَإِنِ ٱفْتَقَرَ قَنِطَ وَوَهَنَ. فَهُوَ مِنَ ٱلذَّنْبِ وَٱلنِّعْمَةِ مُوقَرٌ[6]. يَبْتَغِي ٱلزِّيَادَةَ وَلاَ يَشْكُرُ. يَتَكَلَّفُ مِنَ ٱلنَّاسِ مَا لَمْ يُؤْمَرْ.

---

(١) الى أفن الأفن ضعف الرأي والعقل.

(٢) الى وهن الوهن الضعف والعجز

(٣) تحف الخصوم أي ما يتحفونك به.

(٤) ويقيم الخ أي يقيم على معاصيه التي يكره الموت من أجلها خوفا من عقابة عليها.

(٥) قام لاهيا أي صار لاعبا.

(٦) موقر أي مثقل.

وَيُضَيِّعُ مِنْ نَفْسِهِ مَا هُوَ أَكْثَرُ. يُبَالِغُ إِذَا سَالَ وَيُقَصِّرُ إِذَا عَمِلَ. يَخْشَى ٱلْمَوْتَ. وَلاَ يُبَادِرُ ٱلفَوْتَ. يَسْتَكْثِرُ[١] مِنْ مَعْصِيَةِ غَيْرِهِ مَا يَسْتَقِلُّ أَكْثَرَ مِنْهُ مِنْ نَفْسِهِ. وَيَسْتَكْثِرُ مِنْ طَاعَتِهِ مَا يَحْقِرُهُ مِنْ غَيْرِهِ. وَهُوَ عَلَى ٱلنَاسِ طَاعِنٌ. وَلِنَفْسِهِ مُدَاهِنٌ[٢]. وَلَلَّغْوُ مَعَ ٱلأَغْنِيَاءِ. أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ ٱلذِّكْرِ مَعَ ٱلفُقَرَاءِ. يَحْكُمُ عَلَى غَيْرِهِ لِنَفْسِهِ. وَلاَ يَحْكُمُ عَلَيْهَا لِغَيْرِهِ. وَهُوَ يُطَاعُ وَيَعْصِي وَيَسْتَوْفِي وَلاَ يُوفِي.

أَخْبَرَنَا[٣] أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ ٱلرَّحْمٰنِ بنُ عُمَرَ ٱلْمُعْدَلُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو ٱلطَّاهِرِ مُحَمَّدُ بنُ عَبْدِ الغَنِي قَالَ أَخْبَرَنَا أَبو طَالِبٍ ٱلْخَشَّابُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ بنُ يَزِيدَ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بنُ مُحمَّدٍ ٱلبُغْدادِيُّ قالَ يُرْوَى عنِ ٱلْحَسَنِ بنِ عليّ بنِ أبي طَالِبٍ صلَّى ٱللهُ عليْهِما قالَ أَوْصاني أَبي رَضِيَ ٱللهُ عَنْهُ قَبْلَ مَوْتِهِ بِثَلاثِينَ خَصْلَةً قالَ يا بُنَيَ[٤] إِنْ أَنْتَ عَمِلْتَ بِها في ٱلدُّنْيا سَلَّمكَ ٱللهُ مِنَ شَرِّ الدُّنْيا وَٱلآخِرَةِ. قالَ قُلْتُ وما هِيَ يا أَبَهْ[٥] فَقالَ ٱحْذَرْ مِنَ ٱلأُمُورِ ثَلاثاً. وَخَفْ مِنْ ثَلاثٍ. وَٱرْجُ ثَلاثاً. وَوافِقْ ثلاثاً. وَٱسْتَحْيِ مِنْ ثَلاثٍ. وَٱفْزَعْ إِلى ثَلاثٍ[٦]. وَشُحَّ عَلَى ثَلاثٍ. وَتَخلَّصْ إِلى ثَلاثٍ. وَٱهْرُبْ مِنْ ثَلاثٍ. وَجانِبْ

---

(١) يستكثر الخ أي يرى معاصي غيره كثيرة ويستقل ما هو أكثر منها من معاصي نفسه ويرى القليل من طاعته كثيرا ويستقل الكثير من طاعة غيره.

(٢) ولنفسه مداهن أي غاش لها ومصانع.

(٣) في نسخة الالوسي عنوان لهذه الوصايا مكتوب بالحمرة وهو (وصيته للحسن بثلاثين خصلة).

(٤) يا بني هو تصغير ابن.

(٥) يا أبه بالهاء ويقال في النداء أيضاً يا أبت بفتح التاء وكسرها ويا أبتاه ويا أباه كلها بمعنى يا أبي.

(٦) وافزع الى ثلاث أي التجىء اليهن وتحصن بهن.

ثَلاثاً. يَجمَعُ ٱللهُ لَكَ بِذلِكَ حُسْنَ ٱلسِّيرَةِ في ٱلدُّنْيا وَٱلآخِرَةِ فَأَمَّا ٱلَّذي أَمَرْتُكَ أَنْ تَحْذَرَها فَٱحْذَرِ ٱلْكِبْرَ وَٱلغَضَبَ وَٱلطَّمَعَ. فَأَمَّا ٱلْكِبْرُ فانه خَصْلَةٌ مِنْ خِصَالِ ٱلأَشْرَارِ وَٱلْكِبْرِيَاءُ(١) رِداءُ ٱللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ أَسْكَنَ ٱللهُ قَلْبَهُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ كِبْرٍ أَوْرَدَهُ ٱلنَّارَ وَٱلْغَضَبُ يُسَفِّهُ ٱلْحَلِيمَ. وَيُطِيشُ ٱلْعالِمَ. وَيُفقَدُ مَعَهُ ٱلْعَقْلُ. وَيَظْهَرُ مَعَهُ الْجَهْلُ. وَٱلطَّمَعُ فَخٌّ مِنْ فِخاخِ إِبْلِيسَ وَشَرَكٌ مِنْ عَظيمِ ٱحْتِبالِهِ يَصِيدُ بِهِ ٱلْعُلَماءَ وَٱلعقَلاءَ وَأَهْلَ المَعْرِفَةِ وَذَوِي ٱلْبَصائِرِ قالَ قُلْتُ صَدَقْتَ يا أَبَهْ فَأَخبِرْنِي عَنْ قَوْلِكَ: خَفْ ثَلاثاً. قالَ نَعَمْ يا بُنَيَّ. خَفِ ٱللهَ وَخَفْ مَنْ لاَ يَخافُ ٱللهَ. وخَفْ لِسانَكَ(٢) فَإِنَّهُ عَدُوُّكَ عَلى دِينِكَ يُؤْمِنُكَ(٣) ٱللهُ جَميعَ مَا خِفْتَهُ قالَ صَدَقْتَ يا أَبَهْ. فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِكَ وَٱرْجُ ثَلاثاً. قالَ يا بُنَيّ ٱرْجُ عَفْوَ ٱللهِ عَنْ ذُنُوبِكَ. وَٱرْجُ مَحاسِنَ عَمَلِكَ. وَٱرْجُ شَفَاعَةَ نَبِيّكَ عَلَيْهِ ٱلسَّلامُ قُلْتُ صَدَقْتَ يا أَبَهْ. فَأَخبِرْنِي عَنْ قَوْلِكَ وَافِقْ ثَلاثاً قَال نَعَمْ. وافِقْ كِتَابَ ٱللهِ. وَوافِقْ سُنَّةَ نَبِيِّكَ عَلَيْهِ ٱلسَّلامُ. وَوَافِقْ ما يُوافِقُ ٱلْحَقَّ وَٱلكتابَ قلْتُ صَدَقْتَ يا أَبَهْ. فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِكَ: ٱسْتَحِي مِنْ ثَلاثٍ قَال نَعَمْ يا بُنيّ ٱسْتَحِيِي مِنْ مُطالَعَةِ ٱللهِ. إِيَّاكَ وَأَنْتَ مُقِيمٌ عَلى ما يَكْرَهُ. وَاسْتَحِيِي مِنَ ٱلْحَفَظَةِ ٱلْكِرَامِ ٱلكاتِبِينَ. وَٱسْتَحِيِي مِنْ صَالِحِ ٱلْمُؤْمِنِينَ قُلْتُ صَدَقْتَ يا أَبَهْ. فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِكَ: ٱفْزَعْ إِلى ثَلاثٍ قالَ نَعَمْ ٱفْزَعْ إِلى ٱللهِ في مُلِمَّاتِ

(١) والكبرياء أي العظمة وهي من الصفات التي قد خص الله تعالى بها نفسه فلا يتصف بها غيره لخلوص هذه الصفة الشريفة له عزَّ وجل.

(٢) وخف لسانك أي احذر عثراته ولا تجعل له عليك سلطانا وانظر الى ما ورد في ذلك من الأحاديث النبوية والحكم البالغة بخصوصيات حفظه فمن لم يحفظ لسانه لا يلومنّ إلا نفسه.

(٣) في نسخة يؤمنْك.

أُمُورِكَ[١] وَٱفْزَعْ إِلَى ٱلتَّوْبَةِ في مَسَاوِي عَمَلِكَ[٢]. وَٱفْزَعْ إِلَى أَهْلِ ٱلعِلْمِ وَأَهْلِ ٱلأَدَبِ قُلْتُ صَدَقْتَ يا أَبَهْ. فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِكَ شُحَّ عَلَى ثَلاَثٍ قالَ نَعَمْ شُحَّ عَلَى عُمُرِكَ أَنْ تُفْنِيَهُ مِمَّا هُوَ عَلَيْكَ لا لَكَ وَشُحَّ عَلَى دِينِكَ ولا تَبْذُلْهُ لِلْغَضَبِ وَشُحَّ عَلَى كَلاَمِكَ إِلاَّ مَا كَانَ لَكَ وَلاَ عَلَيْكَ قُلْتُ صَدَقْتَ يا أَبَهْ. فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِكَ تَخَلَّصْ إِلى ثَلاَثٍ قالَ نَعَمْ. يَا بُنَيَّ تَخَلَّصْ إِلَى مَعْرِفَتِكَ نَفْسَكَ وَإِظْهَارِ عُيُوبِهَا. وَمَقْتِكَ إِيَّاها. وَتَخَلَّصْ إِلَى تَقْوَى ٱللهِ ثُمَّ تَخَلَّصْ الى إِخْمَالِ نَفْسِكَ[٣]. وَإِخفَاءِ ذِكْرِكَ[٤]. قُلْتُ صَدَقْتَ يا أَبَهْ. فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِكَ: وَٱهْرُبْ مِنْ ثَلاَثٍ. قَالَ نَعَمْ يا بُنَيَّ ٱهْرُبْ مِنَ ٱلْكَذِبِ. وَٱهْرُبْ مِنَ ٱلظَّالِمِ. وَإِنْ كان وَلَدَكَ أَوْ وَالِدَكَ. وَٱهْرُبْ مِنْ مَوَاطِنِ ٱلإِمْتِحانِ الَّتِي يَحْتاجُ فيها إِلى صَبْرِكَ. قُلْتُ صَدَقْتَ يا أَبَهْ. فَاخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِكَ: جَانِبْ ثلاثاً قالَ نَعَمْ يا بُنَيَّ جانِبْ هَوَاكَ وَأَهْلَ ٱلأَهْوَاءِ. وجانِبِ ٱلشَّرَّ وأَهْلَ ٱلشَّرِّ. وجانِبِ ٱلْحَمْقَى وإِنْ كَانُوا مُتَقَرِّبِينَ أَوْ مَشْيَخَةً مُخْتَصِّينَ وَٱلسَّلاَمُ.

أَخْبَرَنِي[٥] مُحَمَّدُ بْنُ مَنْصُورِ بْنِ عَبْدِ ٱللهِ عن أَبِي عَبْدِ ٱللهِ ٱلتُّسْتَرِيِّ إِجَازَةً. قال أَخْبَرَنا أَبُو ٱلْفَضْلِ مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ ٱلْكَوْكَبِيُّ ٱلأَدِيبُ. قال حَدَّثَنَا سُلَيْمانُ بنُ أَحْمَدَ بْنِ أَيُّوبَ قال حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ

---

(١) في ملمات أمورك أي فيما نزل بك من أمورك.

(٢) في مساوىء عملك أي في عيوبه.

(٣) إلى اخمال نفسك أي إلى قعودها عن الافتخار والتعاظم وحب الرياسة فالمراد من ذلك التواضع.

(٤) واخفاء ذكرك أي اخفاء شهرته بين الناس تسلم من حقدهم عليك وحسدهم لك.

(٥) في نسخة الآلوسي كلامه عليه السلام تكميل.

عُثْمانَ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ قالَ حَدَّثَنا ضِرارُ بْنُ صُرَدٍ قالَ حَدَّثَنا عاصِمُ بْنُ حُمَيْدٍ قال حَدَّثَنا ثابتُ بْنُ أبي صَفِيَّةَ أَبِي حَمْزَةَ[1] ٱلثُّمالِيُّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ جُنْدَبٍ عنْ كُميلِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ أَخَذَ أَمِيرُ ٱلْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ ابنُ أبي طَالِبٍ عليْهِ ٱلسَّلَامُ بِيَدِي فأَخرجَني إِلَى نَاحِيَةِ ٱلْجَبَّانِ[2] فَلَمَّا أَصْحَرَ[3] تَنَفَّسَ صُعَداءَ[4] ثُمَّ قالَ يا كُمَيْلُ إن هذِهِ ٱلْقُلوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاها لِلْعِلْمِ. إِحْفَظْ عنِّي ما أَقُولُ لَكَ. ٱلنَّاسُ ثلاثَةٌ: عالِمٌ رَبَّانِيٌّ. وَمُتَعَلِّمٌ عَلى سَبيلِ نَجَاةٍ. وَهَمجٌ رَعَاعٌ[5] أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ غَاوٍ يَمِيلونَ مَعَ كلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنورِ ٱلعِلْمِ وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلى رُكْنٍ وَثيقٍ. يا كُمَيْلُ الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ ٱلْمَالِ. ٱلعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ ٱلْمَالَ وَٱلْمَالُ تَنْقُصُهُ ٱلنَّفَقَةُ. وَٱلْعِلْمُ يزْكُو عَلَى ٱلإِنفَاقِ. يا كُمَيْلُ مَحَبَّةُ ٱلعَالِمِ دِيْنٌ يُدَانُ بِهِ يُكْسِبُهُ ٱلْعِلْمُ ٱلطَاعَةَ لِرَبِّهِ عَزَّ وَجلَّ في حَياتِه. وَجَمِيلَ ٱلأُحْدُوثَةِ بَعْدَ وَفاتِه. وَمَنْفَعَةُ ٱلْمَالِ تَزُولُ بِزَوالِهِ. وَٱلْعِلْمُ حاكِمٌ وَٱلمالُ مَحكُومٌ عَلَيْهِ. يا كُمَيْلُ مَاتَ خُزَّانُ ٱلمالِ وَهُمْ أَحْياءٌ. وَٱلْعُلَماءُ بَاقُونَ ما بَقِيَ ٱلدَّهْرُ أَعْيانُهُمْ مَفْقُودَةٌ. وَأَمْثالُهُمْ في ٱلْقُلوبِ مَوْجُودَةٌ. هَا إِنَّ هَا هُنَا لَعِلْماً جَمًّا[6] (وَأَشارَ إِلَى صَدْرِهِ) لَوْ أَصَبْتُ لَهُ

---

(١) أبي حمزة هكذا نسخة الاصل وصوابه أبو حمزة بالرفع لانه كنية ثابت لا أبي صفية.

(٢) إلى ناحية الجبان أي إلى جهة الصحراء.

(٣) فلما أصحر أي خرج الى الصحراء.

(٤) تنفس صعداء، الصعداء التنفس الطويل.

(٥) وهمج رعاع الهمج ذباب صغير كالبعوض يقع على وجوه الغنم والرعاع الاحداث الطغام أيْ أوغاد الناس.

(٦) لعلماً جماً أي علماً كثيراً

حَملَةً. ٱللَّهُمَّ بَلَى أصَبْتُهُ لَقناً[١] غَيْرَ مأْمُونٍ يَسْتَعْمِلُ آلَةَ ٱلدِّينِ في الدُّنْيَا. وَيَسْتَظْهِرُ بِحُجَجِ ٱللهِ[٢] عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَبِنعَمِهِ عَلَى كِتَابِهِ أَوْ مُنْقَاداً لِجُمْلَةِ ٱلْحَقِّ[٣] لاَ بَصِيرَةَ لَهُ في إحْيَائِهِ يَقْدَحُ ٱلشَّكُّ في قَلْبِهِ بِأَوَّلِ عارِضٍ مِنْ شُبْهَةٍ. ٱللَّهُمَّ لاَ ذَا وَلاَ ذَاكَ أَوْ مَنْهوماً بِٱللَّذَّاتِ[٤] سَلِسَ ٱلْقِيادِ[٥] لِلشَّهَوَاتِ أَوْ مُغْرَماً بِجَمْعِ ٱلأَمْوَالِ وَٱلادِّخَارِ لَيْسَا مِنْ رُعَاةِ ٱلدِّينِ أقْرَبُ شَبَهاً بِهِمَا ٱلأَنْعامُ ٱلسَّائِمَةُ[٦] كَذَلِكَ يَمُوتُ ٱلْعِلْمُ بِمَوْتِ حَمَلَتِهِ. ٱللَّهُمَّ بَلَى لَنْ تَخْلُوَ ٱلأَرْضُ مِنْ قائِمٍ للهِ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظاهِرٍ مَشْهُورٍ وَإِمَّا خائِفٍ مَغْمُورٍ[٧]. كَيْ لاَ تَبْطُلَ حُجَجُ ٱللهِ وَبَيِّنَاتُهُ. وَكَمْ وَأَيْنَ أُولَئِكَ ٱلأَقَلُّونَ عَدَداً. ٱلاعْظَمُونَ عِنْدَ ٱللهِ قَدْراً. بِهِمْ يَحْفَظُ ٱللهُ حُجَجَهُ حَتَّى يُودِعَهَا نُظَرَاءَهُمْ. وَيُودِعُوها في قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ. هَجَمَ بِهِمُ ٱلْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ ٱلإِيمانِ. فَبَاشَرُوا رَوْحَ ٱلْيَقِينِ. وَٱسْتَسْهَلُوا ما ٱسْتَوْعَرَ مِنْهُ ٱلْمُتْرَفُونَ[٨] وَأَنِسُوا بِمَا ٱسْتَوْحَشَ مِنْهُ ٱلْجَاهِلُونَ وَصَحِبُوا ٱلدُّنْيا بِأَبْدانٍ أَرْوَاحُها مُعَلَّقَةٌ بِٱلْمَحَلِّ ٱلأَعْلَى أُولَئِكَ خُلَفاءُ ٱللهِ في أَرْضِهِ ٱلدُّعاةُ إلى دِينِهِ هاهَ شَوْقاً[٩] إِلَى رُؤْيَتِهِمْ وَأَسْتَغْفِرُ ٱللهَ لي وَلَكَ يا

---

(١) بلى أصبته لقنا اللقن هو السريع الفهم يعني أنه وجد حاملاً للعلم سريع الفهم له لكنه غير مأمون على العلم بسبب أنه لا يصونه ولا يعمل به.

(٢) ويستظهر بحجج الله أي يستعين بها.

(٣) لجملة الحق بضم الميم أي جماعته وفي نسخة لحملة بالحاء.

(٤) أو منهوما باللذات أي مولعاً بها منهمكا فيها.

(٥) سلس القياد أي سهل الانقياد.

(٦) السائمة أي الراعية.

(٧) مغمور أي خامل بين الناس.

(٨) المترفون أي المتنعمون.

(٩) هاه شوقاً لفظ هاه معناه حكاية ضحك الضاحك والمراد أنه يسره النظر الى الخلفاء المذكورين الداعين الى دين الله عز وجل.

كُمَيْلُ إِذا شئتَ فَقمْ.

* * *

﴿وَصيتُهُ عليْه السَّلام لما ضرَبه ابنُ مُلْجَمَ﴾

لَمَّا ضُربَ أميرُ ٱلْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلام إِجْتَمعَ إِلَيْهِ أهْلُ بيْتِهِ وَجماعَةٌ مِنْ خاصَّةِ أصْحابِهِ فَقالَ ٱلْحَمْدُ للهِ الَّذي وَقَّتَ ٱلآجالَ[١] وَقَدَّرَ أرْزاقَ الْعِبادِ وَجعَلَ لِكلِّ شَيْءٍ قدْراً وَلَمْ يُفرِّطْ في الْكِتابِ مِنْ شَيْءٍ فَقالَ (أيْنما تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ ٱلْموْتُ ولَوْ كُنْتُمْ في بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ) وَقالَ عزَّ وَجلَّ (قُلْ لَوْ كُنْتُمْ في بُيُوتِكمْ لَبرزَ الَّذينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ ٱلْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ) وَقالَ عزَّ وَجلَّ لِنَبيِّهِ ﷺ (وَأْمُرْ بِٱلْمَعْرُوفِ وَٱنْهَ عَنِ ٱلْمُنْكَرِ وَٱصْبِرْ عَلى مَا أصابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ ٱلأُمُورِ) **لَقَدْ خَبَّرَني حَبيبُ ٱللهِ وَخِيرَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ وَهُوَ ٱلصَّادِقُ ٱلْمَصْدُوقُ عَنْ يَوْمِي هذا وَعَهِدَ إِلَيَّ[٢] فيهِ فَقالَ يَا عَلِيُّ كَيْفَ بِكَ إِذا بَقِيتَ في حُثَالَةٍ[٣] مِنَ ٱلنَّاسِ تَدْعُو فَلاَ تُجاب وَتَنْصَحُ عَنِ ٱلدِّينِ فَلاَ تُعانُ وَقَدْ مَالَ أَصْحَابُكَ وَشَنِفَ لَكَ نُصحَاؤُكَ[٤] فَكَانَ الَّذِي مَعَكَ أَشَدَّ عَلَيْكَ مِنْ عَدُوِّكَ إِذَا ٱسْتَنْهَضْتَهُمْ صَدُّوا مُعْرِضِينَ وَإِنْ ٱسْتَحْثَثْتَهُمْ[٥] أَدْبَرُوا نَافِرِينَ يَتَمَنَّوْنَ فَقْدَكَ لَمَّا يَرَوْنَ مِنْ قِيَامِكَ بِأَمْرِ ٱللهِ عَزَّ وَجَلَّ**

---

(١) وقت الآجال أي جعل لكل أجل وقتاً محدداً اذا جاء لا يستأخر صاحبه ساعة والا يستقدم قال الله تبارك وتعالى (اذا جاء أجلهم فلا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون).

(٢) وعهد إليَّ أي أوصاني.

(٣) في حثالة أي في قوم من الناس لا خير فيهم.

(٤) وشنف لك نصحاؤك أي تنكروا لك وأعرضوا عنك كل الاعراض.

(٥) وان استحثثتهم أي حضضتهم على تأييدك ونصرك.

وَصرْفِكَ إِيَّاهُمْ عَنِ ٱلدُّنْيَا فَمِنْهُمْ مَنْ قَدْ حَسَمْتَ طَمَعَهُ[١] فَهُوَ كَاظِمٌ عَلَى غَيْظِهِ. وَمِنْهُمْ مَنْ قَتَلْتَ أُسْرَتَهُ[٢] فَهُوَ ثَائِرٌ[٣] مُتَرَبِّصٌ[٤] بِكَ رَيْبَ ٱلْمَنُونِ وَصُرُوفَ ٱلنَّوَائِبِ وَكُلُّهُمْ نَغِلُ ٱلصَّدْرِ[٥] مُلْتَهِبُ ٱلْغَيْظِ فَلاَ تَزَالُ فِيهِمْ كَذَلِكَ حَتَى يَقْتُلُوكَ مَكْراً أَوْ يُرْهِقُوكَ شَرّاً[٦] وَسَيُسَمُّونَكَ بِأَسْمَاءٍ قَدْ سَمَّوْنِي بِهَا فَقَالُوا كَاهِنٌ وَقَالُوا سَاحِرٌ وَقَالُوا كَذَّابٌ مُفْتَرٍ فَٱصْبِرْ فَإِنَّ لَكَ فِيَّ أُسْوَةً[٧] وَبِذَلِكَ أَمَرَ اللهُ إِذْ يَقُولُ (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ ٱللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) يَا عَلِي إِنَّ ٱللهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَنِي أَنْ أُدْنِيكَ وَلاَ أُقْصِيكَ وَأَنْ أُعَلِّمَكَ وَلاَ أُهْمِلَكَ وَأَنْ أُقَرِّبَكَ وَلاَ أَجْفُوكَ فَهَذِهِ وَصِيَّتُهُ إِلَيَّ وَعَهْدُهُ لِي. ثُمَّ إِنِّي أُوصِيكُمْ أَيُّهَا ٱلنَّفَرُ ٱلَّذِينَ قَامُوا بِأَمْرِ ٱللهِ وَذَبُّوا عَنْ دِينِ ٱللهِ وَجَدُّوا فِي طَلَبِ حُقُوقِ ٱلأَرَامِلِ وَٱلْمَسَاكِينِ. أُوصِيكُمْ بَعْدِي بِٱلتَّقْوَى وَأُحَذِّرُكُمُ ٱلدُّنْيَا وَٱلإِغْتِرَارَ بِزِبْرِجِهَا وَزُخْرُفِهَا[٨] فَإِنَّهَا مَتَاعُ ٱلْغُرُورِ وَجَانِبُوا سَبِيلَ مَنْ رَكَنَ إِلَيْهَا وَطَمَسَتِ ٱلْغَفْلَةُ عَلَى قُلُوبِهِمْ حَتَّى أَتَاهُمْ مِنَ ٱللهِ

---

(١) حسمت طمعه أي قطعته وأزلته.

(٢) أسرته أي رهطه الاقربون الذين يتقوى بهم.

(٣) فهو ثائر أي طالب للثأر.

(٤) متربص أي منتظر.

(٥) نغل الصدو أي حاقد عليك متغيظ منك.

(٦) أو يرهقوك شراً أي يكلفوك اياه.

(٧) فان لك في أسوة أي لك فيَّ قدوة معناه انظر الى صبري على ما أصابني من قريش واقتد بي في ذلك.

(٨) بزبرجها وزخرفها أي بزينتها وبهجتها يعني لا تغرنكم الحياة الدنيا ولا تنظروا اليها نظر المعجب بها اذا أخذت زخرفها وازّينت فان جميع ما ترون من ذلك صائر للزوال.

مَا لَمْ يَحْتَسِبُوا وأُخِذُوا بغْتَةً وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ وَقَدْ كَانَ قَبْلكُمْ قَوْمٌ خَلَفُوا أنْبِيَاءَهُمْ بِٱتِّبَاعِ آثَارِهِمْ فَإِنْ تَمسَّكْتُمْ بِهَدْيِهِمْ وَٱقْتَدَيْتُمْ بِسُنَّتِهِمْ لَمْ تَضِلُّوا إِنَّ نَبِيَّ ٱللهِ ﷺ خَلَّفَ فِيكُمْ كتَابَ ٱللهِ وَأَهْلَ بيْتِهِ فعِنْدَهُمْ عِلْمُ مَا تَأْتُونَ وَمَا تَتَّقُونَ[١] وَهُمُ ٱلطَّرِيقُ ٱلوَاضِحُ وَالنُّورُ اللاَّئِحُ وَأَرْكَانُ ٱلأَرْضِ ٱلْقَوَّامُونَ بِٱلقسْطِ[٢] بِنُورِهِمْ يُسْتَضَاءُ وَبِهَدْيِهِمْ يُقْتَدَى مِنْ شَجَرَةٍ[٣] كَرُمَ مَنبِتُهَا فَثَبَتَ أَصْلُهَا وَبَسَقَ فَرْعُهَا[٤]. وَطَابَ جَنَاهَا[٥]. نَبَتَتْ فِي مُسْتَقَرِ ٱلحَرَمِ وَسُقِيَتْ مَاءَ ٱلْكَرَمِ. وَصَفَتْ مِنَ ٱلأَقْذَاءِ[٦] وَٱلأَدْنَاسِ. وَتُخُيِّرَتْ مِنْ أَطْيَبِ مَوَالِيدِ ٱلنَّاسِ. فَلاَ تَزُولُوا عَنْهُمْ فَتَفَرَّقُوا[٧]. وَلاَ تَتَحَرَّفُوا عَنْهُمْ فَتَمَزَّقُوا[٨]. وَٱلزَمُوهُمْ تَهْتَدُوا وَتَرْشُدُوا. وَٱخْلُفُوا رَسُولَ ٱللهِ ﷺ فِيهِمْ بِأَحْسَنِ ٱلخِلاَفَةِ فَقَدْ أَخْبَرَكُمْ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَ عَلَيَّ ٱلحَوْضَ أَعْنِي كِتَابَ ٱللهِ وذُرِّيَّتَهُ. أَسْتَوْدِعُكُمُ ٱللهَ ٱلَّذِي لاَ تَضِيعُ وَدَائِعُهُ. بَلَّغَكُمُ ٱللهُ مَا تَأْمُلُونَ. وَوَقَاكُمْ مَا تَحْذَرُونَ. إِقْرَأُوا عَلَى أَهْلِ مَوَدَّتِي ٱلسَّلاَمَ وَٱلْخَلَفِ وَخَلَفِ ٱلْخَلَفِ حَفِظَكُمُ ٱللهُ وَحَفِظَ فِيكُمْ نَبِيَّكُمْ وَٱلسَّلاَمُ.

* * *

---

(١) وما تتقون أي ما تحذرون.

(٢) بالقسط أي العدل.

(٣) من شجرة المراد بالشجرة هنا النخلة.

(٤) وبسق فرعها أي طال فرعها وارتفع الى السماء.

(٥) وطاب جناها أي طاب ثمرها.

(٦) من الاقذاء، الاقذاء جمع قذى وهو ما يسقط في العين والشراب.

(٧) فتفرقوا أي تفترقوا فتذهب قوتكم.

(٨) فتمزقوا أي تصيروا متمزقين في كل واد لا يهديكم هاد ولا يجمعكم جامع.

﴿وَصِيتُهُ عَلَيْهِ السَّلامُ للحسنِ لَمَّا ضَرَبَهُ ابنُ مُلجَمٍ أيضاً﴾

وَلَمَّا ضَرَبَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ٱبْنُ مُلْجَمٍ دَخَلَ عَلَيْهِ ٱلْحَسَنُ وَهُوَ بَاكٍ فَقَالَ لَهُ مَا يُبْكِيكَ يَا بُنَيَّ[1] فَقَالَ لَهُ مَا لِي لَا أَبْكِي وَأَنْتَ فِي أَوَّلِ يَومٍ مِنْ أَيَّامِ الآخِرَةِ وَآخِرِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ ٱلدُّنْيَا فَقَالَ لَهُ يَا بُنَيَّ ٱحْفَظْ عَنِّي أَرْبَعاً وَأَرْبَعاً لَا يَضُرُّكَ مَا عَمِلْتَ بِهِنَّ شَيْءٌ قُلْتُ وَمَا هُنَّ يَا أَبَهْ[2] قَالَ إِنَّ أَغْنَى ٱلْغِنَى ٱلْعَقْلُ. وَأَكْثَرَ ٱلْفَقْرِ ٱلْحُمْقُ. وَأَوْحَشَ ٱلْوَحْشَةِ ٱلْعُجْبُ. وَأَكْرَمَ ٱلْحَسَبِ حُسْنُ ٱلْخُلُقِ قُلْتُ يَا أَبَهْ هٰذِهِ أَرْبَعٌ فَأَعْطِنِي ٱلارْبَعَ قَالَ يَا بُنَيَّ وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ ٱلأَحْمَقِ[3] فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ. وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ ٱلكَذَّابِ فَإِنَّهُ يُقَرِّبُ عَلَيكَ ٱلْبَعِيدَ وَيُبَعِّدُ عَلَيْكَ ٱلقَرِيبَ. وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ ٱلْبَخِيلِ فَإِنَّهُ يَقْعُدُ بِكَ عِنْدَ أَحْوَجِ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ. وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ ٱلْفَاجِرِ فَإِنَّهُ يَبِيعُكَ فِي نَفَاقِهِ[4]

★ أَخْبَرَنِي[5] أَبُو عَبْدِ ٱللهِ مُحَمَّدُ بْنُ مَنْصُورٍ ٱلتُّسْتَرِيُّ فِيمَا أَجَازَهُ لِي قَالَ أَخْبَرَنَا ٱلْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنُ سَعِيدِ بْنِ حَمْدَانَ قَالَ حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ ٱلْفَضْلِ ٱلنَّحوِيُّ قَالَ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ قُرَيشٍ ٱلْحُكَيْمِيُّ قَالَ حَدَّثَنا عَبْدُ ٱلْعَزِيزِ بْنُ أَبَان قَالَ حَدَّثَنا سَهْلُ بْنُ شُعَيْبِ النَّهْمِيُّ عَنْ عَبْدِ الأَعْلَى عَنْ نَوْفٍ الْبَكَالِيِّ قَالَ رَأَيْتُ عَلِيَّ بْنَ

---

(١) يا بني هو تصغير ابن

(٢) يا أبه بالهاء ويقال في النداء أيضاً يا أبت بفتح التاء وكسرها ويا أبتاه ويا أباه كلها بمعنى يا أبي.

(٣) إياك ومصادقة الأحمق أي احذر مصاحبة الجاهل ولا تتخذه لك صديقاً فانه لا يعرف طريق النفع لنفسه فينفعها فكيف يعرفه لغيره ويهديه سبيل الرشاد..

(٤) في نفاقه أي في رواجه

(٥) عنوانه في نسخة الالوسي (حديث نوف).

أبي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ لَيْلَةَ النِّصفِ مِنْ شَعْبَانَ فَأَكْثَرَ ٱلْخُرُوجَ وَالنَّظَرَ إِلَى السَّماءِ فَقالَ أنائِمٌ أَنْتَ يَا نَوْفُ قالَ قُلْتُ بَلْ رَامِقٌ أَرْمُقُ أَمِيرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ[1] بِعَيْنِي فَقالَ يَا نَوْفُ طُوبَى[2] لِلزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا وَٱلرَّاغِبِينَ فِي ٱلآخِرَةِ فَإِنَّ أُولٰئِكَ قَوْمٌ ٱتَّخَذُوا أَرْضَ ٱللهِ بِسَاطاً. وَتُرَابَهَا فِرَاشاً. وَمَاءَهَا طِيباً. وَالقُرآنَ شِعاراً[3]. وَالدُّعَاءَ دِثاراً. ثُمَّ قَرَضُوا الدُّنْيَا قَرْضاً عَلَى مِنْهاجِ ٱلْمَسِيحِ بْنِ مَرْيَمَ فَإِنَّ ٱللهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ ٱلْمَسِيحِ بْنِ مرْيَمَ أَنْ مُرْ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ لا يَدْخُلوا بَيْتاً مِنْ بُيُوتِي إلاَّ بِقُلُوبٍ طاهِرَةٍ. وَأَبْصارٍ خاشِعَةٍ. وَأَيْدٍ نَقِيَّةٍ. فإِنّي لاَ أَسْتَجِيبُ لأَحَدٍ مِنْهُمْ دَعْوَةً لأَحَدٍ مِنْ خَلْقِي قِبَلَهُ مَظْلَمَةٌ يا نَوْفُ لاَ تَكُونَنَّ شَاعِراً. وَلاَ عِشَّاراً[4]. وَلا شُرَطِيًّا[5]. وَلاَ عَرِيفاً[6]. وَلاَ صاحِبَ كُوبَةٍ[7]. وَلاَ صاحِبَ عَرْطَبَةٍ[8]. فَإِنّ نَبِيَّ ٱللهِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَام خَرَجَ فِي مِثْلِ هٰذِهِ ٱللَّيْلَةِ فَقالَ مَا مِنْ عَبْدٍ يَدْعُو ٱللهَ عَزَّ وَجَلَّ إلاّ ٱسْتَجابَ دَعْوَتَهُ فِي هٰذِهِ ٱلسَّاعَةِ إِلاّ أَنْ يَكُونَ شَاعِراً أَوْ عَشَّاراً. أَوْ شُرَطِيًّا. أَوْ عَرِيفاً. أَوْ صَاحِبَ كُوبَةٍ. أَوْ صاحِبَ عَرْطَبَةٍ. أُوصِيكُمْ عِبادَ ٱللهِ بِتَقْوَى اللهِ وَٱلتَّنافسِ فِي ٱلْحَظِّ ٱلنَّفِيسِ. وَالإِشْفاقِ مِن

---

(١) ارمق أمير المؤمنين أي انظر اليه.
(٢) طوبى اسم شجرة في الجنة أو هي الجنة بالهندية.
(٣) شعاراً، الشعار الثوب الملاصق لشعر البدن والدثار يكون فوق الشعار.
(٤) ولا عشاراً العشار الذي يقبض عشر الأموال.
(٥) ولا شرطياً الشرطي أحد أعوان الولاة.
(٦) ولا عريفا العريف النقيب وهو دون الرئيس.
(٧) كوبة، الكوبة الطبل.
(٨) عرطبة العرطبة العود وهو من آلات الطرب.

ٱلْيَوْمِ ٱلْعَبُوسِ[١]. وَٱلْجِدِّ فِي خَلَاصِ ٱلنُّفُوسِ وَٱلسَّعْيِ فِي فَكَاكِهَا قَبْلَ هَلَاكِهَا. وَالأَخْذِ لَهَا قَبْلَ ٱلأَخْذِ مِنْهَا. إِغْتَنِمُوا أَيَّامَ ٱلصِّحَّةِ قَبْلَ ٱلسَّقَمِ. وَالشَّبِيبَةَ قَبْلَ ٱلْهَرَمِ. وَبَادِرُوا بِالتَّوْبَةِ قَبْلَ النَّدَمِ. وَلَا تَحْمِلَنَّكُمُ ٱلْمُهْلَةُ عَلَى طُولِ ٱلْغَفْلَةِ فَإِنَّ ٱلأَجَلَ يَهْدِمُ الأَمَلَ. وَالأَيَّامُ مُوَكَّلَةٌ بِتَنْقِيصِ ٱلْمُدَّةِ وَتَفْرِيقِ ٱلأَحِبَّةِ. فَبَادِرُوا رَحِمَكُمُ اللهُ بِالتَّوْبَةِ قَبْلَ حُضُورِ النَّوْبَةِ[٢] وَبَرِّزُوا لِلْغَيْبَةِ ٱلَّتِي لَا تُنْتَظَرُ مَعَهَا ٱلأَوْبَةُ[٣] وَاسْتَعِينُوا عَلَى بُعْدِ الْمَسَافَةِ بِطُولِ الْمَخَافَةِ فَكَمْ مِنْ غَافِلٍ وَثِقَ بِغَفْلَتِهِ وَتَعَلَّلَ بِمُهْلَتِهِ. فَأَمَّلَ بَعِيداً. وَبَنَى مَشِيداً[٤]. فَنُغِصَ بِقُرْبِ أَجَلِهِ. بُعْدُ أَمَلِهِ. وَفَاجَأَهُ مَنِيَّتُهُ بِانْقِطَاعِ أُمْنِيَّتِهِ. فَصَارَ بَعْدَ الْعِزِّ[٥] وَٱلْمَنَعَةِ. وَالشَّرَفِ وَالرِّفْعَةِ. مُرْتَهَناً بِمُوبِقَاتِ عَمَلِهِ. قَدْ غَابَ فَمَا رَجَعَ. وَنَدِمَ فَمَا انْتَفَعَ. وَشَقِيَ بِمَا جَمَعَ فِي يَوْمِهِ. وَسَعِدَ بِهِ غَيْرُهُ فِي غَدِهِ. وَبَقِيَ مُرْتَهَناً بِكَسْبِ يَدِهِ. ذَاهِلاً عَنْ أَهْلِهِ وَوَلَدِهِ. لَا يُغْنِي عَنْهُ مَا تَرَكَ فَتِيلاً. وَلَا يَجِدُ إِلَى مَنَاصٍ سَبِيلاً فَعَلَامَ[٦] عِبَادَ اللهِ الْمُنْعَرَجُ[٧] وَٱلدَّلَجُ[٨] وَإِلَى أَيْنَ ٱلْمَفَرُّ وَٱلْمَهْرَبُ وَهَذَا ٱلْمَوْتُ فِي الطَّلَبِ. يَخْتَرِمُ

---

(١) والاشفاق من اليوم العبوس أي الحذر من يوم القيامة.

(٢) قبل حضور النوبة أي قبل أن تنزل بكم احدى نوائب الدهر.

(٣) الأوبة أي الرجوع الى الدنيا بعد الغيبة عنها.

(٤) وبنى مشيداً أي بنى قصراً مشيداً.

(٥) بعد العز أي بعد كونه في العز بين من يمنعه من أن يضام ويهان.

(٦) فعلام أي على أي شيء.

(٧) المنعرج أي المنعطف وهو منحنى الوادي يمنة ويسرة.

(٨) والدلج هو السير من أول الليل معناه على أي شيء عباد الله المنعرج والدلج والأمر من صفته كيت وكيت.

الأَوَّلَ فالأَوَّلَ لاَ يَتحَنَّنُ عَلى ضَعِيفٍ. وَلاَ يُعرِّجُ[١] على شَريفٍ. وَٱلجَدِيدَانِ[٢] يَحُثَّانِ الأَجَلَ[٣] تَحْثيثاً. وَيَسُوقانِهِ سَوقاً حَثِيثاً[٤]. وَكلُّ ما هُوَ آتٍ فَقريبٌ. وَمِنْ وَرَاءِ ذٰلكَ ٱلعَجَبُ ٱلعَجِيبُ. فأَعِدُّوا ٱلجَوابَ لِيَوْمِ ٱلحِسَابِ. وَأَكْثِرُوا ٱلزَّادَ لِيَوْمِ ٱلمَعادِ. عَصَمَنا اللهُ وَإِيَّاكُمْ بِطاعَتِهِ وَأَعَانَنا وَإِيَّاكُمْ على مَا يُقرِّبُ إِلَيْهِ. وَيُزْلِفُ لدَيْهِ[٥]. فإِنّما نَحْنُ بِهِ وَلَهُ. أوْصِيكُمْ عِبادَ اللهِ بِتَقْوى اللهِ فإِنّ تَقْوى اللهِ مَنْجاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ. وَعِصْمَةٌ مِنْ كُلِّ ضَلالَةٍ. وَبِتَقْوى اللهِ فَازَ ٱلفَائِزونَ. وَظَفِرَ الرَّاغِبُونَ. وَنَجَا ٱلهَارِبُونَ. وَأَدْرَكَ ٱلطَّالِبُونَ. وَبِتَرْكِهَا خَسِرَ ٱلمُبْطِلُونَ (إِنَّ اللهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتقَوْا وَٱلذينَ هُمْ مُحْسِنُونَ) اللهَ اللهَ[٦] عِبادَ اللهِ قَبْلَ جُفُوفِ ٱلأَقْلامِ. وَتَصرُّمِ الأَيَّامِ. وَلُزُومِ الآثَامِ[٧]. وَقَبْلَ ٱلدَّعْوَةِ بِٱلحَسْرَةِ. وَالوَيْلِ وَٱلشِّقْوَةِ. وَنُزُولِ عذَابِ اللهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً. أُوصِيكُمْ عِبادَ اللهِ بِتَقْوى اللهِ ٱلذي ضَرَبَ لَكُمُ الأَمثالَ[٨]. وَوَقَّتَ لَكُمُ الآجَالَ وَفَتَقَ لَكُمْ أَسْماعاً لِتَعِيَ ما عَناهَا[٩]. وَأَبْصاراً لِتَجلُوَ عَنْ عَشاهَا[١٠]. وَأَفْئِدَةً لِتَفْهَمَ ما دَهاها لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبثاً. وَلَم يَمْهِلْكُمْ[١١] سُدًى. وَلَمْ

---

(١) ولا يعرج أي لا يعطف.

(٢) والجديدان أي الليل والنهار.

(٣) يحثان الأجل أي يحضانه على أن ينقضي بسرعة.

(٤) حثيثا أي سريعا.

(٥) ويزلف لديه أي يقرب عنده.

(٦) الله الله أي اتقوا الله.

(٧) الآثام أي العقوبة على الاثم.

(٨) ضرب لكم الامثال أي وصفها وبينها لكم.

(٩) لتعي ما عناها أي لتحفظ ما أهمها.

(١٠) عن عشاها، العشا بالقصر ضعف البصر بالليل والنهار.

(١١) وفي نسخة يهملكم.

يَضرِبْ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحاً. بَلْ أكْرَمَكُم بالنِّعَمِ ٱلسَّوابغِ[١]. وَقَطَعَ عُذْرَكُمْ بٱلحُجَجِ الْبَوالغِ . وَرَفَدَكُم بأحسَنِ الرَّوَافِدِ[٢]. وأعَمِّ الزَّوائِدِ. وَأحَاطَ بكُمُ ٱلإحصاءِ. وأرْصَدَ لَكُمُ ٱلجزاءَ في السَّرَّاءِ وٱلضَّرَّاءِ. فٱتَّقُوا ٱللهَ عبادَ ٱللهِ وَجِدُّوا في الطَّلَبِ وبادِرُوا بٱلْعمل قَبلَ حُلولِ ٱلأجَلِ. إقْطَعوا التُّهَماتِ وٱحْذَرُوا هادِمَ ٱللَّذَّاتِ. تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ ٱللهُ فَقدْ نودِيَ فيكُمْ بٱلرحيل. وَأقلُّوا ٱلْعرْجَةَ على ٱلدُّنْيا[٣] وٱنْقلِبُوا بصالِحِ ما بِحَضْرَتِكُمْ منَ ٱلزادِ[٤] فإنّ أمامَكُمْ عقَبةً كؤُوداً[٥] وَمَنَازِلَ مَخُوفَةً مَجْهُولَةً لا بُدَّ من ٱلْمَمَرِّ عليْها[٦] وَٱلوُقُوفِ عِنْدَها فإمَّا رَحْمَةٌ منَ الله جَلَّ وَعزَّ فَنَجَوْتُم مِنْ فَظاعَتِها. وَشِدَّةِ مُخْتَبرِها وكَرَاهَةِ مَنْظَرِها وَإمَّا بِهَلَكَةٍ لَيسَ بَعْدَها ٱنْجِبارٌ.

* * *

﴿وصيتهُ عليْهِ السَّلاَمُ لابنِ عباسٍ﴾

قالَ ٱبْنُ عبَّاسٍ ما ٱنْتَفَعْتُ بِشَيْءٍ بَعْدَ النَّبي ﷺ إنْتِفاعِي بِكَلِماتٍ كَتَبَهُنَّ إلَى أمير ٱلْمُؤْمِنينَ عَلِيٌّ بْنُ أبي طَالبٍ عليْهِ السَّلاَمُ قالَ كَتَبَ إليَّ.

﴿بسم الله الرحمن الرحيم﴾

أمَّا بَعْدُ فإنّ ٱلْمرْءَ يَفْرَحُ بإدراكِ مَا لَمْ يَكُنْ لِيفُوتَهُ وَيغْتَمُّ لفَوْتِ ما

---

(١) بالنعم السوابغ أي النعم الوافية.
(٢) ورفدكم بأحسن الروافد أي أعطاكم أحسن العطاء والروافد خشب السقف.
(٣) واقلوا العرجة على الدنيا أي اتركوا الميل اليها والانكباب عليها.
(٤) بصالح ما بحضرتكم من الزاد أي بصالح ما عندكم من التقوى.
(٥) عقبة كؤوداً أي عقبة شاقة المصعد.
(٦) لا بد من الممر عليها أي لا محالة من مروركم عليها ووقوفكم عندها حتى يدركم الله عز وجل برحمته فتكونوا من الناجين يومئذ.

لَمْ يَكُنْ لِيُدْرِكَهُ فاذَا أتاكَ اللهُ[١] منَ ٱلدُّنيا شَيْئاً فَلاَ تُكثِرَنَّ بِهِ فَرَحاً. وَإِذَا مَنَعَكَ مِنْها فَلاَ تُكْثِرَنّ عليهِ حَزَناً. وَلْيكُنْ هَمُّكَ لِمَا بَعْدَ ٱلْمَوْتِ والسَّلاَم.

---

(١) أتاك الله الخ أي لا تكن كثير الفرح اذا أعطاك الله شيئا من متاع الدنيا ولا تكن كثير الحزن اذا منعك شيئا منها فان متاعها قليل وان بلغ ما بلغ لانه صائر للزوال فاجعل همك كله لما بعد الموت والسلام.

باب چهارم

در وصیّتها و نواهی آن حضرت(ع)

نیکی کن آنچنان که دوست داری به‌تو نیکی کنند. داد از خویشتن‌ده پیش از آنکه از تو دادخواهی کنند. جستجو کن که آنچه بهرهٔ تو شده سوی تو خواهد آمد. روزگار آسان‌گیر تا هنگامی که بادپای آن رام است.

فرصت را پیشدستی کن پیش از آنکه قطرهٔ آبی نتوان درگلو فرو برد. خویشتن را ادب کن به‌چیزی که آن را برای دیگری ناپسند می‌داری. سرایِ آخرت خویش را سامان‌ده. آخرت را در پی دنیای خود قرارده. با کسی که با تو آمیزش می کند، نرمی کن زیرا که او هم بزودی با تو نرمی کند. نفس خود را ترازویی میان خویشتن و دیگری قرارده. آنچه برای خود می‌پسندی، به‌دیگری بپسند و آنچه نمی‌پسندی، دیگری را می‌پسند. و برای خویشتن زشت بشمار آنچه را که برای دیگری زشت می‌شماری. بزرگواری را بیاموز و به‌نیکی بخشش کن. با مردم به‌نکویی گفتگو کن. می‌پندارم، گمان دارم، و چیزی می‌دانم را رها کن. سخن گفتن را دربارهٔ چیزی که نمی‌دانی و یا مجبور به‌گفتن آن نیستی رها کن. از مردم برای خود خشنود باش چیزی را که از سوی خود برای ایشان خشنودی. در پرسیدن پافشاری کن تا درهای رحمتِ الهی به‌روی تو گشوده شود. برای حق انفاق کن وگنجور دیگری مباش. بدی را به‌تأخیر افکن زیرا هرگاه بخواهی، توانی آن را در شتاب افکنی. دوستت را که بدی کرده ببخشای. رضای کسی را جوی که امید به‌خشنودی او داری. از دوستت فرمانبرداری کن اگرچه ترا سرکشی کند و به‌او بپیوند اگرچه از تو بگسلد. پوزش کسی را که از تو پوزش‌خواهی کند بپذیر. از خدا در نهان بترس تا ترا از آنچه زیان رساند بسنده باشد. دلت را با

أدب و تربیت بیفروز همچنان که آتش به هیزم، برافروخته می‌شود. از پادشاه دوری گزین و از نیرنگهای شیطان آسوده مباش. بهترینِ هر خویی را برای خویشتن برگزین زیرا که خوی نیک همچنان عادت است. ریشه های اندوه را با ارادهٔ شکیبایی از خود بر کن. حدود الهی را در حق نزدیک به‌خود برپادار تا دور هم از برپاشدن آن بپرهیزد. با نیکان همنشینی کن تا در شمارِ آنان شوی و از بدان دوری‌گزین تا از آنان دور باشی. از روی اخلاص دوست خود را چه پند بپذیرد و چه نپذیرد نصیحت کن. دوستت را در هرحال یاری کن و او را همراهی نما. درگردابهای دشواری و سختی که ره سوی حق دارد فرورو. از دنیا آمادهٔ سفر باش. جوانمردی را بر خویشتن عادت‌ده. آبشخورت را برگزین. گذشت از مردم را بپذیر. از رنگ‌پذیری و دگرگونی در دین برحذرباش. بزرگ بدار کسی را که تو را گرامی دارد. گذشت کن ازکسی که بر تو ستم کند. گرامی بدار کسی را که ترا خوار دارد. نیکی کن به کسی که با تو بدی کند. پاداش‌ده کسی را که با تو نیکی کند. دعا کن برای کسی که برتو چیزی بخشد. خداوند را به‌سبب نعمتی که به‌تو ارزانی داشته شکرگزاری کن و او را در بلایی که به‌تو داده سپاس‌دار. نیکی کن برای کسی که ترا دلالت کند. پوزش آن کس را که از تو پوزش خواهد بپذیر. از مردم گذشت بیاموز. به کسی مگو آنچه را که ناپسند می‌داری. از خواسته‌های مردم پاکدامنی کن و از آنها جامهٔ ناامیدی برتن پوش. هنگام سپیده‌دم نماز بامداد به‌جای‌آر تا خداوند والا را گشاده‌روی بینی. علم دین بیاموز. برای خویشتن شکیبایی بر ناپسند را عادت‌ده. در خواستن از پروردگار، اخلاص داشته‌باش زیرا که بخشایندگی و بی‌نصیبی هردو در دست اوست. در همگی کارها خود را به‌خدا بسپار چه در این‌صورت خود را در پناه دژی استوار و نگهبانی نیرومند قرار می‌دهی. فرصت را برای کسی که از تو وام می‌خواهد غنیمت بشمار و ادای آن را برای روز تنگدستیت قرارده. از دنیا بگیر هرچه را به‌تو می‌رسد و روی برتاب از چیزی که از تو روی بگرداند و اگر چنین نمی کنی پس در خواستن افراط مکن. نفس خود را از هر زبونی گرامی‌دار هرچند تو را سوی آنچه خواهی بکشاند زیرا هرگز برای چیزی که از خویشتن می‌بخشی جانشینی نخواهی یافت. برای کسی که حق تو را شناسد حق‌شناس باش خواه آن کس والامقام یا خوار و حقیر باشد. اندوه‌های درآینده را با اراده‌های شکیبایی و خوبی یقین از خود دور کن. به‌نیکی گذشت کن زیرا گذشت همراه با سرزنش در نظر خردمند از مجازات دشوارتر است. از خداوند باشکوه و ارجمند کمک بجوی زیرا که خدا با کفایت‌ترین یاور است.

بر دوستت، همهٔ دوستی را ببخشای ولی بدو اطمینان مکن و همهٔ یاری را براو ارزانی‌دار اما همگی رازهای خود را براو آشکار مکن. از اشک دیدهٔ مؤمن در سحرگاهان برحذرباش که در هم می کوبد آن را که به‌گریه‌اش واداشته و فرومی‌نشاند دریاهای آتش را برای کسی که او را دعا کرده است. با چهارپایان مدارا کن تا جایی که بار بر روی آنها بسیار نماند و افسار به‌دهان، آب خورانده نشوند و بیش از توانشان، بار بر آنها نگذارند. از رفتن به‌راهی که ازگمراهی درآن بترسی خودداری کن، زیرا خودداری ورزیدن به هنگام سرگردانی گمراهی، از سوار شدن بر توسن خطرها بهتر است. به‌نیکی فرمان‌ده تا از نیکوکاران بشمار آیی. با زبان و دستت از بدی، بیگانگی کن و از آنکه بدی کند بکوش تا جدا شوی. سرمایه‌ات را به‌دوستت، یاریت را برای آشنایت و سلام و احترامت را برای همگان ببخشای. نفس خود را برآن‌دار که چون دوستت از تو بگسلد با او بپیوندد و چون روی برتابد او را با مهربانی به‌پیوستن وادار کند و چون بخل ورزد براو ببخشاید و چون دوری گزیند به‌او نزدیک شود و چون درشتی کند با او نرمی نماید و چون خشم گیرد از او عذر خواهد آنچنان که تو بنده‌ای و او بزرگ و صاحب نعمت.

باید خواهش تو در آنچه که ترا سود می‌رساند، از چیزهایی باشد که آثار نیکویِ آن برجای ماند و فرجامِ ناپسندش باقی نماند چیزی نباشد که نه تو مانی و نه او، زیرا دیری نپاید که فرجام کار خویش را خواهی دید چه نیکوکارو چه بدکردارباشی مگر اینکه خدای بزرگوارو بخشنده ازگناهت درگذرد.

بخشی دیگر از سخنان علی (ع)

به کسی که ترا امین خود قرار داده، خیانت مکن هرچند تو را خیانت کند. راز کسی را که راز ترا افشا کرده، آشکار مکن. با بدگمانی، از دوستت مبر و بی‌طلب خشنودی او، از وی مگسل. ازگناه ناامید مشو که در توبه باز است. ستم مکن آنچنان که دوست نداری که برتو ستم کنند. مگو آنچه را که نمی‌دانی، بلکه مگو هرچه را که می‌دانی. بی‌هیچ گناهی بسیار سرزنش مکن. فرایض را ضایع مکن با آنکه بر نافله‌ها تکیه می کنی. با نیرنگ به کردار مشو که خویی فرومایه است. به‌خانواده‌ات از نصیحت غفلت مکن چرا که در برابر آنان مسؤولی. مانند خس‌وخاشاک سیل (بیهوده‌گو) و کسی که در شب هیزم (زشت‌وزیبا) گرد آورد مباش. بسیار سرزنش مکن که این امر کینه به‌ارث می‌گذارد و دشمنی برمی‌انگیزد. داوری مکن با آنکه خشمگین باشی و خمار

خواب بر سرت باشد. در مجلس خویش کسی را که مانند تو نیست راه مده. آنکه تو را گرامی می‌دارد، خوارش مساز. خندیدن را بر خویشتن عادت مده که وقار و شکوه را از میان می‌برد و دشمنانت را بر تجاوز گستاخ می کند. با اهل خشم دوستی مکن و با اهل رضا، خشمگین مباش. با مؤمنی مخالفت مکن تا سرزنش شود بدانجا که مانند شاخه‌ای از پوست عاری گردد. کینه های مردم را به‌دل مگیر زیرا که دین‌دار کینه‌ورز نمی‌باشد. دشمن دوستت را، دوست قرار مده که با دوستت دشمنی کرده‌باشی. در استواری امید، تردید روا مدار. مجازات دوستت را مخواه اگرچه او خاک در دهانت کرده باشد. حق دوستت را با اتکاء به‌پیوند محکمِ دوستی فرو مگذار زیرا کسی که حق او را ضایع کنی دیگر دوست تو نتواند بود. برای بدی کردن از نیکی کردن و برای بخل‌ورزیدن از بخشش و برای قصور از بخشندگی آماده‌تر مباش. در شمار کسانی مباش که از پند سودی نمی‌برند مگر وقتی که به‌بلایی گرفتار آیند و دردمند شوند. زیرا خردمند به‌ادب پند پذیرد و چهارپایان جز به‌زدن پند نگیرند. درشمار کسانی مباش که از سپاس آنچه بر آنها ارزانی شده است ناتوانند و در چیزی که مانده، فزونی می‌جویند. بخشنده‌ای را ناسپاسی مکن زیرا که ناسپاسی نعمت از پست‌ترین ناسپاسیهاست. زنهار که بدگمانی بر تو چیره نشود زیرا که میان تو و دوستت جای آشتی نگذارد. نباید خانواده‌ات، بدبخت‌ترین مردم برای تو باشد. روی مکن بر کسی که از تو روی برتابد. دوستت نباید گسستنش از تو نیرومندتر از پیوستن با تو باشد. بیداد کسی که بر تو ستم کرده، گران نیاید که او در زیان خویش و سود تو گام برمی‌دارد. دوست، دوست نخواهد بود مگر آنکه از دوست خویش حفظ غیب کند و هنگام تیره‌روزی از او نگاهداری نماید و پس از مرگ او، بازماندگانش را نیز تیمار دارد. ترا ناامید نکند اگر اجابت خواهش تو به‌تأخیر افتد زیرا که بخشندگی به‌اندازهٔ خواهش خواهد بود. بدگمانی ترا از دوست بازندارد. ناسپاسی آن کس که در حق تو ناسپاسی کرده، ترا از نیکوکاری بازندارد زیرا گاهی کسی نعمت ترا سپاس می‌گوید که بهره‌ای از آن بدست نیاورده است. با جاهل و عالم ستیزه مجوی اما عالم، ممکن است از خیرش بی‌بهره مانی اما نادان ممکن است نادانی و زیانش ترا در اندوه أفکند.

بخشی دیگر از سخنان علی (ع)

هشدار که توسن کینه‌توزی با تو سرکشی نکند. بپرهیز که مرکبهای آزمندی

ترا با شتاب نراند. زنهار از پوزش گناهی که وسیله‌ای برای ترک آن داری زیرا بهترین کار برای تو در پوزش‌خواهی بدست آوردن وسیلهٔ رهایی ازگناهان است. از دلتنگی بپرهیز که این کار نشانهٔ سبک‌مغزی و فرومایگی است. بپرهیز که برآرزوها تکیه کنی زیرا (چنین رفتاری) سرمایهٔ نابخردان و بازدارندهٔ (سعادت) آخرت و دنیا است. بپرهیز از بجا نیاوردن آنچه شناخته و دانسته‌ای زیرا هر که را چشم بیناست مسؤول ازکردار و گفتار و ارادهٔ خویش است. از دوستی با سبک مغز دوری‌گزین، زیرا او می‌خواهد به‌تو سود رساند ولی ترا در زیان می‌افکند. از دوستی با دروغگو بپرهیز زیرا او دور را به‌تو نزدیک، و نزدیک را به‌تو دور می‌سازد. از دوستی با بخیل دوری کن زیرا از برآوردن ضروری‌ترین چیزی که بدان نیازمندی دریغ می‌ورزد. از دوستی با تبه‌کار دوری کن زیرا با نفاق و دورویی خود، ترا می‌فروشد. از دوستی کسی که از او بر دین و آبرویت بیم داری، دوری‌گزین. از رایزنی با زنان پرهیزکن زیرا که اندیشهٔ آنان نارسا و ارادهٔ ایشان ناتوان است. زنهار که از دشمنان هدیه‌ای بپذیری. زنهار از ناسپاسی بر نعمت که این کار، شما راگرفتار انتقام کند.

بخشی دیگر از سخنان علی (ع)

مباش ازکسانی که بی کردار، آخرت و با درازی آرزو، توبه را امید دارد و در دنیا چون پارسایان سخن می‌گوید و مانند دنیاداران رفتار می‌کند اگر از دنیا چیزهایی بدو بخشند هرگز سیر نمی‌شود و اگر او را از آن بازدارند هرگز قانع نمی‌گردد، از سپاس آنچه، بدو داده شده ناتوان است، و با این همه در چیزی که باقی مانده فزونی می‌جوید. نهی می‌کند و خود بازنمی‌ایستد. به‌چیزی که خود انجام نمی‌دهد فرمان می‌دهد. نیکوکاران را دوست دارد اما از رفتارشان پیروی نمی‌کند و تبه‌کاران را دشمن دارد و حال آنکه خود در شمار آنهاست. مرگ را به‌خاطر زیادی گناهانش دوست ندارد و در ارتکاب گناهانی که به‌خاطر آنها مرگ را نمی‌پسندد همچنان استوار است. اگر بیمار شود (ازکرده‌ها) پشیمان گردد و اگر تندرستی یابد به‌غفلت گرفتار آید. هرگاه سلامتی بدست آورد، بر خود می‌بالد و چون در بلا گرفتار شود ناامید گردد. نفسش او را به‌پندار بیهوده‌ای که دارد غلبه می‌کند ولی او در حالت یقین بر نفس خویش چیره نمی‌شود. به‌روزیی که بهره و نصیب او شده خشنود و مطمئن نیست و از انجام آنچه بر او واجب است سر باز می‌زند. اگر به‌توانگری رسد، سرکشی پیشه نماید و اگر در تهیدستی افتد،

ناامید و ناتوان گردد. پس او از بار گناه و فراوانی نعمت سنگین شده است (ولی هنوز هم) فزونی می‌جوید و خدا را سپاس نمی‌گوید و به‌زور از مردم چیزی را می‌خواهد که به‌او دربارهٔ آن دستوری نداده‌اند. پیوسته نفس خویش را سوی تباهی می‌کشد، در پرسش و خواهش زیاده‌روی می‌کند و در کار کوتاهی می‌ورزد. از مرگ هراسان است ولی فرصت را با شتاب از دست می‌دهد. گناه دیگری را زیاد جلوه می‌دهد و گناه خود را که سنگین‌تر است کم می‌شمارد. طاعت خود را بسیار و از آنِ دیگری را اندک می‌شمارد. مردمان را به‌ریشخند می‌گیرد و نفس خود را می‌ستاید. یاوه‌گویی با توانگران برای او از یاد کردن خدا در کنار مستمندان دوست‌داشتنی‌تر است. و به‌زیان دیگران و به‌سود خود داوری می‌کند و به‌زیان خویش و سود دیگری رأی نمی‌دهد، می‌خواهد از او فرمانبرداری کنند و او سرکشی کند و حق خود را بتمام و کمال بگیرد و خود وفا نکند.

ابومحمد عبدالرحمن‌بن عمرالمُعْدَل خبر داد از ابوطاهر محمدبن عبدالغنیّ، و او از ابوطالب خشّاب و او از ابوعبدالله‌بن یزید و او از احمدبن‌محمد بغدادی و او از حسن‌بن علی‌بن أبیطالب (ع) که فرمود: پدرم پیش از شهادتش مرا به‌سی خصلت سفارش کرد و گفت: فرزندم اگر در دنیا بدان عمل کنی پروردگار ترا از بدی دنیا و آخرت سلامت نگه‌دارد. امام‌حسن (ع) پرسید: پدرم این سی صفت کدام است؟ پس علی (ع) فرمود: از کارها در سه چیز برحذر، و از سه چیز بیمناک باش. به سه چیز امیدوار و به سه چیز موافق باش. از سه چیز شرم کن و به سه چیز پناه بر، نسبت به‌سه چیز بخل بورز و از سه چیز رهایی جوی. از سه چیز بگریز، از سه چیز دوری گزین تا خداوند نیکوسیرتی را در دنیا و آخرت برای تو فراهم کند. اما آن سه چیزی که ترا از آن برحذر داشتم، کبر و خشم و آزمندی است اما کبر خصلت بدکاران است و کبریاء (یا بزرگواری) جامهٔ خدای بزرگ و ارجمند است و کسی را که خداوند در دلش ذره‌ای از کبر جای دهد، او را به‌آتش دوزخ درآورد. اما خشم، بردبار را نادان و دانا را سبک‌مغز کند و با بودنِ خشم، خرد از دست می‌رود و نادانی پدید می‌آید. آزمندی دامی از دامهای شیطان و ابزاری برای دام انداختن عظیم اوست که با آن دانایان و خردمندان و اهل معرفت و بصیرت را در دام افکند. امام‌حسن (ع) فرمود: راست گفتی پدرم مرا از سه چیز که باید از آن ترسید خبرده. علی (ع) فرمود: آری پسرم. از خدا و از کسی که از خدا نمی‌هراسد بترس و نیز از زبانت بیمناک باش زیرا که دشمن دین توست (و اگر از اینها

که گفتم) بترسی خداوند ترا از هرچه هراسان باشی ایمن گرداند. امام‌حسن (ع) فرمود: راست گفتی پدرم، مرا از این سخنت که به‌سه چیز امیدوارباش خبر ده. علی (ع) فرمود: به‌بخشش پروردگار ازگناهانت و به‌پاداش کردارهای نیکویت و شفاعت پیامبرت (ص) امیدوارباش. گفتم راست گفتی پدرم. مرا از این سخنت که با سه چیز موافقت کن خبرده گفت: آری با کتاب خدا قرآن و سنت پیامبر (ص) و با هرآنچه با حق و کتاب خدا موافقت داشته باشد همداستانی کن. گفتم: راست گفتی پدرم. مرا از این سخنت که از سه چیز شرم کن خبر ده. فرمود (ع): آری فرزندم. شرم کن که خدا از بالا نگران تو باشد و تو انجام کردارهای ناپسند را ادامه دهی و از فرشتگانی که نامهٔ اعمالت را نویسند و از مؤمنان پرهیزکار شرم کن. گفتم: راست گفتی پدرم. مرا از این سخنت که به‌سه چیز باید پناه برم خبر ده. علی (ع) فرمود: در دشواری کارهایت به‌پروردگار و در بدیهای کردارت به‌توبه و (در امور دیگر) به‌عالمان و ادیبان پناه ببر. گفتم: راست گفتی پدرم! مرا از این سخنت که بر سه چیز بخل بورز خبر ده. علی (ع) فرمود: آری به‌لحظات زندگانیت از اینکه آن را در کاری زیان‌بخش به‌پایان رسانی و در آنچه به‌سود تو است صرف نمی‌کنی و بر دینت که از سر خشم آن را بر باد می‌دهی و بر سخن گفتنت مگر در آنچه که برای تو سودمند باشد و نه در آنچه به‌زیان تو است بخل بورز. گفتم: راست گفتی پدرم! مرا از این سخنت که با سه چیز (ازگرفتاری) رهایی جوی خبر ده. علی (ع) فرمود: نخست آنکه خود را بشناسی و عیبهای خویش نمایان کنی و با آنها دشمنی ورزی. دوم پرهیزکاری. سوم آنکه خود را درگمنامی‌گذاری و شهرت خویش را پوشیده داری. گفتم: راست گفتی پدرم. مرا خبر ده از سه چیز که باید از آنها گریخت. علی (ع) فرمود: آری از دنیا بگریز و از ستمگر اگرچه فرزند یا پدرت باشد و از جایگاههای رنج و گرفتاری که نیازمند شکیبایی تو است بگریز. گفتم: راست گفتی پدرم! مرا خبر ده از این سخنت که از سه چیز دوری کن. علی (ع) فرمود: آری فرزندم. از هوای نفس و هوسبازان و از بدی و بدکاران و از نابخردان اگرچه از نزدیکان یا کهن‌سالانِ خاصه باشند دوری‌گزین و درود برکسی که این پندها را بپذیرد.

محمدبن منصوربن عبدالله از ابوعبدالله تُستَری (شوشتری) با اجازه روایت از ابوالفضل محمدبن عمربن کوکبی ادیب، و او از سلیمان‌بن احمدبن ایوب و او از محمدبن عثمان‌بن أبی‌شیبه و او از ضراربن صُرد و او از عاصم‌بن حُمید و او از ثابت‌بن

أبی‌صفیّه ابی‌حمزهٔ ثُمالی و او از عبدالرحمن بن جُنْدَب و او از کُمَیل‌بن زیاد (رضوانُ‌الله‌علیه) خبر داد و گفت: امیرالمؤمنین علی‌بن‌أبیطالب (ع) دست مرا در دست گرفت و مرا با خود به‌صحرا برد، چون به‌صحرا درآمدیم آهِ بلندی از دل بر کشید آن‌گاه فرمود: ای کمیل این دلها چونان ظرفهایند پس بهترین آنها، نگاه‌دارنده‌ترین آنها، دانش را است. آنچه را که می‌گویم از من نگاه‌دار. مردم به سه گروهند. یا عالمی است ربّانی و یا شاگردی است در جستجوی رستگاری و بقیه فرومایگانی چون مگسانند و پشه‌ها و چهارپایان، اینان از هر بانگ ناهنجاری که به‌گمراهیشان بخواند پیروی می‌کنند و همگام هر بادی قدم برمی‌دارند. از پرتو دانش روشنایی بدست نیاورده و به‌جایگاهی امن و استوار پناه نبرده‌اند. ای کمیل دانش بهتر از خواسته و سرمایه است. دانش نگه‌دارندهٔ تو است و تو نگه‌دارنده مال. بخشیدن، مال را کاهش دهد و دانش با بخشیدن فزونی یابد. ای کمیل! دوستی دانشمند، دینی است که به‌خاطر آن (در روز رستاخیز) پاداش دهند و دانش برای عالم، طاعت خداوند ارجمند و با شکوه را در زندگی و پسندیده‌گویی و یاد نیکو را پس از مرگ کسب می‌کند. سودِ سرمایه با نابودی آن از بین می‌رود و حال آنکه دانش بر مال حاکم است و مال در پیشگاه دانش محکوم. ای کمیل گردآورندگان مال همگی بمردند با آنکه بظاهر زنده‌اند و دانشمندان تا روزگار باقی است آنان نیز باقی و جاویدند. کالبدهایشان از دنیا رخت بربسته و ناپدید شده اما یادهای آنها در دلها زنده است. آگاه باشید. در اینجا دانش فراوانی است و (به‌سینهٔ مبارکش اشاره کرد) اگر برای آن کسانی می‌یافتم که توانند بدوش کشید. آری کسانی پیدا می‌کنم یا هوشمند و سریع‌الانتقالی است که برای دانش امانتدار نتواند شد زیرا او ابزار دین را برای دنیا بکار می‌برد و با حجّتهای پروردگار بر اولیای او و با نعمتهای او بر کتابش برتری می‌جوید یا کسی را می‌یابم که به‌ظاهر از اهل حق و حقیقت فرمان می‌برد بی‌آنکه در احیای دین، بصیرت و آگاهی داشته باشد و گمان و تردید با نخستین نشانه از شبهه در دل او زبانه می‌کشد. بارالها! نه این را می‌خواهم و نه آن را. یا کسی را می‌یابم که تشنه و گرسنهٔ لذتهاست و از خواهشهای پلید فرمان می‌برد و عنان خویش را به‌دست آنها می‌سپارد. یا کسی است که شیفتهٔ اندوختن مال است. هردو اینها حامیان دین نیستند و به‌چهارپایان هنگام چرا در بیابان بیشتر شباهت دارند. آری این‌گونه دانشها با مرگ به‌دوش کشندگانش از میان می‌رود.

بار خدایا می‌دانم که روی زمین هرگز از آنکه حجت خدا را برپا دارد خالی

نخواهد ماند و این حجت یا آشکار و مشهور است یا از بیم تبه کاران بیمناک و پنهان زندگی می کند تا حجتها و روشنگریهای خدا بیهوده و تباه نگردد. اینان چند نفرند و کجا زندگی می کنند؟ این بزرگواران از لحاظ تعداد از همه کمترند و از نظر ارزش در پیشگاه خدا از همه بیشترند. به‌وسیلهٔ آنهاست که خدا حجتهای خویش را نگه‌می‌دارد و پس از چندی آنها را در قلوب نظایر آنها به‌امانت می‌سپارد و ایشان نیز آن ودایع الهی را در سینه‌های همگنان خویش به‌امانت می‌گذارند. این‌گونه عالمان را حقیقت ایمان یک‌باره روی آورده و آنها روح یقین را لمس کرده‌اند و آنچه را که نعمت‌خوارگان دشوار پنداشته‌اند، سهل و آسان دانسته‌اند و هرچه را که جاهلان از آن وحشت دارند بدان خوگرفته‌اند. و با دنیا وسیلهٔ بدنهایی که روانهایشان به‌عالم بالا پیوسته است روبرو شده‌اند. اینان جانشینان خدا در زمین‌اند و خوانندگان مردم به‌دین اویند. چقدر به‌دیدار آنها مایلم و اشتیاق دارم.

از خداوند برای تو ای کمیل و برای خود طلب آمرزش می کنم و حال اگر می‌خواهی برخیز و برو.

وصیّت آن حضرت (ع) هنگامی که امام (ع) را ابن ملجم (لعنت خدا باد براو) با شمشیر بزد

هنگامی که امیرالمؤمنین (ع) ضربت خورد، خاندان او وگروهی از یاران ویژه‌اش به‌گرد او جمع شدند. امام فرمود: ستایش پروردگاری را که زمانِ مرگها را معین کرد و روزی بندگان را مقدّر فرمود و برای هر چیزی اندازه‌ای نهاد و در کتاب خویش از اشاره به‌چیزی کوتاهی نکرد. آنجا که فرمود: «هرجا باشید مرگ شما را درمی‌یابد هرچند که در برجهای برافراشته و سخت استوار باشید.» أَيْنَما تَكُونوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ. (سورهٔ نساء، آیهٔ ۸۰) و خداوند ارجمند و با شکوه گفته است: «بگو: اگر در خانه‌های خویش بودید، کسانی که کشته شدن بر آنها مقرر شده بود، به کشتنگاه خویش می‌آمدند.» قُلْ لَوْ كُنْتُم فِي بُيُوتِكُم لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ. (سورهٔ آل‌عمران، آیهٔ ۱۴۸) و خدای متعال به‌پیامبرش (ص) فرموده است: «به‌نیکی فرمان ده و از بدی بازدار و برآنچه تو را رسد شکیبا باش که این از عزیمت کارهاست.» وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَىٰ ما أَصابَكَ إِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ. (سورهٔ السجدة آیهٔ ۱۶) دوست خداوبرگزیده‌اوازآفریدگانش که راستگووگواهی

شده است مرا از چنین روزی خبر داد و با من وصیت کرد و فرمود: ای علی بر تو چه خواهد گذشت زمانی که میان گروهی بی‌خیر و برکت گرفتار آیی. آنان را دعوت کنی و پاسخی نمی‌یابی، در باب (رعایت) دین خدا نصیحت می کنی و تو را یاری نمی کنند. یاران نزدیک از پیرامون تو پراکنده شوند و نصیحت‌گران از تو روی برتابند. پس آن کسی که با تو لاف دوستی می‌زده برای تو از دشمن خطرناک‌تر خواهد بود. چون آنها را به‌بیداری و هشیاری فراخوانی از تو روی بگردانند و هرگاه به‌حمایت خویش برانگیزی از تو دوری کنند و نابودی ترا خواهند. زیرا می‌بینند تو برای کار خدای عزوجل برخاسته‌ای و آنان را از تکاپو در راه دنیا بازداشته‌ای. از میان آنها کسی است که رشتهٔ آزمندیش را بریده‌ای، او ناگزیر خشم خود را فرومی‌برد و یا کسی است که خانواده و نزدیکانش که بدیشان می‌بالید در راه خدا از میان برده‌ای، پس به‌خونخواهی برخاسته و در کمین تو است تا بدبختیهای روزگار بتو رو آورد. همگی سینه هایشان از کینه آکنده است و از خشم برافروخته. پیوسته میان آنها این‌چنین خواهی بود تا سرانجام از روی مکر تو را به‌شهادت می‌رسانند، یا با کردارهای ناپسند از هرطرف بر تو فشار می‌آورند و بزودی ترا با نامهایی خواهند خواند که مرا بدان می‌خواندند. چنانکه گفتند من کاهن و جادوگرم و یا دروغگو هستم و افترا می‌بندم. پس شکیبا باش زیرا که من برای تو أسوه و نمونه‌ام، و بدین کار، پروردگار فرمان داده است.؛ آنجا که می‌فرماید: «شما راست در رسول خدا أسوه‌ای نیکو.» لَقَدْ كانَ لَكُم فی رسولِ الله أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ. (سورهٔ احزاب، آیهٔ ۲۱) ای علی خدا مرا فرمان داده است که ترا به‌خویشتن نزدیک سازم و از خود دور نکنم و به‌تو تعلیم دهم و تو را به‌خود وانگذارم و با تو دوستی کنم و راه بی‌مهری نسپرم. پس این وصیت آن حضرت (ص) و پیمان‌نامهٔ او با من است. اکنون من شما را ای کسانی که برای کار خدا بپا خاسته و برای دفاع از دین خدا کمر همت بسته و در بازگرفتن حقوق درماندگان و بیچارگان به‌جد ایستاده‌اید، پس از خویش به‌پرهیزکاری سفارش می کنم و شما را از دنیا و فریب خوردن به‌زیباییها و زیورهای آن برحذر می‌دارم. زیرا که دنیا کالای فریب است. دور شوید از راه کسانی که به‌دنیا دل بستند و غفلت بر دلشان مُهر زد تا اینکه از سوی پروردگار رسید به‌ایشان چیزی که درگمان نداشتند و بناگهان جان سپردند بی‌آنکه از پیش آگاه باشند. پیش از شما مردمی بودند که با پیروی از نشانه های پیامبرانشان، جانشین آنان شدند. حال اگر شما به‌هدایت و سنت پیامبران پیشین رفتار کنید گمراه نشوید زیرا پیامبر (ص) کتاب خدا و اهل‌بیتش

را میان شما به‌جانشینی گذاشته است. پس اهل‌بیت از آنچه به‌جای آورید یا پرهیز می کنید آگاهند. آنها راهی هموار و آشکار و پرتوی درخشان و پایه‌های زمین و برپا-دارندگان عدلند. از نور آنها روشنایی می‌جویند و از راهنمایی‌شان پیروی می کنند از درخت (ولایتی) که رستنگاه آن گرامی بوده و ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش سر کشیده و میوه‌اش پاکیزه و خوشگوار است. آن درخت در جایگاه با حرمتی برروییده و از آب کرامت سیراب شده و از آلودگیها و خاروخس و پلیدیها پاک گردیده و از پاکیزه‌ترین فرزندان آدمی برگزیده شده است. پس از دامن آنها دست برندارید که سبب پراکندگی شماست و از آنها روی برنتابید که سبب گمراهی و سرگردانی است. دست از دامن اهل‌بیت برندارید تا هدایت یابید و به‌راه راست روید و جانشینی رسول خدا (ص) را در میان آنها به‌بهترین روش پاس دارید. زیرا پیامبر، شما را خبر داده وگفته است: کتاب و اهل‌بیت از یکدیگر جدا نخواهند بود تا آن‌گاه که درکنار حوض کوثر بر او درآیند. شما را به‌خدایی می‌سپارم که امانتهایش ضایع نگردد. پروردگار شما را به‌آنچه آرزو دارید برساند و از آنچه بیم دارید نگاه دارد. بر دوستان و جانشینان من، درود مرا برخوانید. خدا شما را نگه‌دارد و پاس خاطر پیامبرتان را میان شما نگاه بدارد.

وصیّت آن حضرت (ع) به‌امام حسن (ع) هنگامی که ابن‌ملجم او را با شمشیر زد

هنگامی که ابن‌ملجم (لعنت خدا باد براو) او را با شمشیر بزد امام‌حسن (ع) گریه‌کنان بر او وارد شد. پس علی (ع) فرمود: فرزندم چه‌چیزی ترا می‌گریاند؟ امام‌حسن (ع) گفت: چرا گریه کنم با آنکه تو اکنون در نخستین روز آخرت و آخرین روز دنیا قرار داری. علی (ع) فرمود: فرزندم چهار چیز را از من نگاه‌دار، چهار چیزی که اگر به‌آنها عمل کنی، چیزی تو را زیان نرساند. گفتم: پدرم این چهار چیز کدام است؟ علی (ع) فرمود: بی‌نیازترین توانگریها، توانگری خرد، و بیشترین تهیدستی، سبک‌مغزی، و تنهاترین تنهایی، خودپسندی و باگرامی‌ترین حسب، خوشخویی است. گفتم: پدرم این چهارتاست؛ چهارتای دیگر را بر من ارزانی کن. علی (ع) فرمود: فرزندم از دوستی با نادان دوری کن زیرا که او می‌خواهد به‌تو سود رساند، تو را در زیان افکند. و از دوستی با دروغگو پرهیز کن زیرا او دور را بر تو نزدیک و نزدیک را بر تو دورگرداند و از دوستی با بخیل دوری کن. زیرا او از برآوردن نیازمندترین چیزی

که به‌او نیازمندی بازایستد و از دوستی با تبه‌کار بپرهیز زیرا ترا به‌خاطر دورویی خویش (به‌دیگری) بفروشد.

ابوعبدالله محمدبن منصور تُستَری (شوشتری) در اجازهٔ روایتی که به‌من داده گفت: حسن‌بن محمدبن سعیدبن حمدان روایت کرد از احمدبن محمدبن فضل نحوی و او از محمدبن ابراهیم‌بن قریش حکیمی و او از عبدالعزیزبن أَبان و او از سُهَیل‌بن شُعیب نَهْمی و او از عبدأعلی و او از نَوف بکالی: گفت: علی‌بن ابیطالب (ع) را دیدم که در شب نیمهٔ شعبان بسیار می‌رفت و به‌آسمان می‌نگریست تا اینکه چنین فرمود: ای نوف! آیا در خوابی؟ گفتم: خیر بلکه نگرنده‌ای هستم که به‌امیرالمؤمنین چشم دوخته‌ام. آن‌گاه علی (ع) گفت: خوشا به‌حال کسانی که از دنیا دل بر کنند و به‌آخرت روی آورند. اینان گروهی هستند که زمین را فرش و خاکش را بستر و آبش را بوی خوش و قرآن را شعار و دعا را دثار خود قرار دادند. آن‌گاه از دنیا به‌شیوهٔ مسیح بن مریم دل بر کندند زیرا خداوند ارجمند و با شکوه به‌بندهٔ خود حضرت مسیح وحی کرد که بنی‌اسرائیل را فرمان ده تا به‌خانه‌ای از خانه‌های من جز دلهای پاک و چشمهای فروپوشیده و فروتن و دستهای پاکیزه وارد نشوند و من دعای هیچ یک از آفریدگانم را که از سوی او ستمی رفته باشد اجابت نمی‌کنم. شاعر و ده‌یک‌ستان (مأمور وصول) و سرهنگ بازار و ستم‌کار و افشاکنندهٔ اسرار و دهل‌زن و طنبورزن مباش زیرا پیامبر خدا داود (ع) در چنین شبی بیرون رفت و گفت: هیچ بنده‌ای خدای عزوجل را نخواند، مگر آنکه دعای او را در این ساعت اجابت کند، مگر اینکه شاعر یا ده‌یک‌ستان (مأمور وصول) یا سرهنگ بازار یا ستمکار و افشاکنندهٔ اسرار و یا دهل‌زن و طنبورزن باشد. ای بندگان! خدا شما را سفارش می‌کنم: پرهیزگاری خدا پیشه کنید و در بدست آوردن بهرهٔ گرانبها (در رستاخیز) با یکدیگر به‌رقابت برخیزید و از روز قیامت بترسید و در خلاصی جانهایتان (از آتش دوزخ) بکوشید و آنها را پیش از نابودی و مرگ از بندگی آزاد سازید و برای خود توشه برگیرید پیش از آنکه روز بازخواست فرا رسد.

تندرستی را پیش از بیماری و جوانی را پیش از پیری غنیمت بشمارید و پیش از پشیمانی سوی توبه بشتابید و مهلت یافتن، شما را بر بسیاری غفلت واندارد زیرا که مرگ خانهٔ آرزو را بر باد دهد و روزگار به کاستی مهلت و جدا ساختن دوستان از یکدیگر باز بسته است.

خداوند شما را رحمت کند. پس برای توبه پیش از فرارسیدن مرگ پیشدستی

کنید و برای غیبت و سفری که در آن بازگشتی امید نمی‌رود آمادهٔ سفر باشید و بر دوری راه و بسیاری ترس از خدا کمک بگیرید چه بسیار ناآگاهی که در بی‌خبری خویش پابرجا ماند و به‌مهلت خود سرگرم شد و آرزوهای دورودرازی را بدل گرفت و بنای شامخی برافراشت ولی دوری آرزوهایش با نزدیکی زمان مرگش روبه‌تباهی نهاد و مرگ ناگهانی رشتهٔ آرزوی او را از هم گسیخت. آن‌گاه پس از عزت و افتخار و بزرگی و شرف به‌عواقب کارهای تباه‌کنندهٔ خود گرفتار آمد و از چشمها پنهان گردید بی‌آنکه برگردد و پشیمان شد و پشیمانی هم سودی نبخشید و با سرمایه‌ای که در امروزش اندوخته بود در بدبختی افتاد و دیگری در فردای او با اندوختهٔ او خوشبخت شد و او در گرو کردار خویش بماند و به‌خاطر مال‌اندوزی خاندان و فرزندش را بفراموشی سپرد بی‌آنکه بر جای نهاده‌اش به‌اندازهٔ هسته خرمایی بدو سودی رساند و راهی سوی گریز داشته باشد.

ای بندگان خدا پیمودن این راه پر پیچ وخم و رفتن در تاریکی شب برای چیست؟ و این گریز سوی کدام مقصد است؟ این مرگ در جستجوی شماست و رشتهٔ عمر یکایک را قطع می‌کند و بر ناتوان و درمانده‌ای رحمت نمی‌آورد و بر هیچ بزرگواری مهربانی نمی‌ورزد و شب و روز هم باد پای زمان را با شتاب برانگیخته و آن را با تندی بجلو می‌رانند تا هرچه زودتر راه زندگیتان را بپایان برسانند. هرآنچه باید بیاید فرارسیدنش نزدیک است و از پس این‌همه شگفتیهای دیگر است. پس برای روز بازخواست پاسخ آماده کنید و برای روز قیامت توشهٔ بسیار اندوزید. خداوند ما و شما را با فرمانبرداری از انجام گناه باز دارد و موجبات نزدیکی به‌درگاه خود را برای ما فراهم نماید. ما برای او و از آن او هستیم.

بندگان خدا! شما را به‌پرهیزگاری پروردگار سفارش می‌کنم زیرا پرهیزگاری سبب رهایی از هر نابودی و موجب نگاهداری از هرگمراهی است. با پرهیزگاری، پیروزمندان به‌پیروزی و نیک‌بختان به‌کامروایی وگریختگان به‌رهایی و جویندگان به‌آنچه خواهند رسیدند و هرزه در آن با فروگذاری پرهیزگاری خداوند به‌زیانکاری درافتادند: «همانا خدا با آن کسان است که تقوای خدا برگزیدند و آنانکه نیکوکارانند.» انّ‌اللهَ مَعَ الّذین اتّقَوا والّذین هُمْ مُحْسِنونَ. (سورهٔ النّحل، آیهٔ ۱۲۹)

ای بندگان خدا پرهیزگاری پیشه کنید پیش ازآنکه قلمهای (سرنوشت) بخشکد و رشته‌های روزها از هم بگسلد وگناهان گردن‌گیر شود و پیش از آنکه فریاد حسرت و

دریغ و ضجّهٔ بدبختی بگوش رسد و عذاب خداوند بناگهان یا آهسته و یا آشکار فرود آید. ای بندگان خدا! شما را به‌پرهیزگاری خداوندی سفارش می‌کنم که برایتان مثلها زد و زمان عمرها را به‌اندازه کرد و گوشهایتان را باز نمود تا آنها آنچه را که سودمند است بشنوند و بخاطر سپارند و چشمهایتان راگشود تا از نابینایی خود پرده بردارند و در دلهایتان گشایشی پدید آورد تا آنچه را که در آن می‌گذرد حس کنند. خداوند شما را به‌بیهودگی نیافرید و شما را عبث مهلت نداد و به‌حال خود وانگذاشت بلکه شما را با نعمتهای کامل گرامی داشت و بهانه‌هایتان را با حجّتهای رسا از میان برد بهترین و بیشترین بخششها و فراگیرترین دهشها را ارزانی داشت که شمارش آنها را پیرامون خود توانید کرد و جزای نیک و بد را هنگام آسایش و سختی درکمینِ شما قرار داد. پس ای بندگان خدا! پرهیزگاری پیشه کنید و در طلب رضای خدا بکوشید و پیش از رسیدن مرگ برای انجام کار نیک بشتابید. و رشتهٔ تهمتها را از خود ببرید و از مرگی که لذتها را بر باد می‌دهد برحذر باشید. خود را آماده کنید که خدایتان رحمت کند زیرا صدای سفر میان شما درداده‌اند. و از روی‌آوری خود بر دنیا بکاهید و با توشهٔ پرهیزگاری که در پیش روی شماست بارسفر بربندید. همانا در فراروی خود گردنه های سخت و توان‌فرسا و منزلهای ترسناک و ناشناخته‌ای است که شما باید از آنها بگذرید و در آنجاها درنگ کنید پس ممکن است رحمت خداوند عَزّوَجَلّ شما را دریابد و از سهمناکی و سختی آزمایش و دشواری و ناپسندی منظره‌های آن کوره‌راهها رستگار شوید و یا سرانجام عبور نتوانید کرد و کارتان به‌نابودی انجامد که در این‌صورت دیگر جبران نتوانید نمود.

وصیّت آن حضرت (ع) به‌ابن‌عبّاس

ابن‌عباس گفته است: پس از پیامبر (ص) از چیزی مانند سخنانی که امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب (ع) به‌من نوشته سود نبرده‌ام. علی (ع) به‌من نوشت:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

پس از ستایش پروردگار و درود بر پیامبر (ص) همانا انسان از بدست آوردن چیزی که از دست او بیرون نرفته شادمان می‌شود و به‌خاطر از دست دادن چیزی که هنوز آن را بدست نیاورده اندوهگین می‌گردد. هرگاه خداوند تو را از دنیا چیزی بخشید

پس به‌خاطر آن بسیار شادمانی مکن و چون ترا به‌چیزی از دنیا محروم ساخت پس برآن اندوه فراوان مخور چه اندوه تو برای پس از مرگ باشد والسلام.



الباب الخامس

﴿في المرويّ عنه من أجوبته عن المسائل وسؤالاته عليه السلام﴾

قال أميرُ المؤمنين عليه السلامُ أمّا بَعْدُ أيُّها النَّاسُ إذَا سأَلَ سَائِلٌ فَلْيَعْقِلْ. وَإِذَا سُئِلَ فَلْيَتَثَبَّتْ فوَٱللهِ لَقَدْ نَزلَتْ بِكُمْ نوازِلُ الْبَلَاءِ وَحَقَائِقُ الأُمُورِ لِفَشَلِ كَثِيرٍ[1] مِنَ ٱلْمَسْئُولِينَ وَإِطْرَاقِ كَثِيرٍ[2] مِنَ ٱلسَّائِلِينَ.

* * *

﴿قال النبي ﷺ لعليٍّ عليْه السَّلَامُ﴾

مَا أوَّلُ نِعْمَةٍ أنْعمَها اللهُ عَلَيْكَ؟ قَالَ أنْ خَلَقَنِي ذَكَراً وَلَمْ يَخْلُقْنِي أُنْثى قالَ ثُمَّ ماذَا. قالَ أنْ هَدَانِي لِلْإِسْلَامِ وَعَرَّفَنِيهِ وَمَنَّ عَلَيَّ بِكَ يَا رَسُولَ ٱللهِ قالَ ثُمَّ ماذَا. قالَ (وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ ٱللهِ لاَ تُحْصُوهَا).

* * *

---

(١) لفشل كثير الفشل الضعف والجبن.

(٢) واطراق كثير الاطراق سكوت الانسان فلم يتكلم وارخاء عينيه ينظر الى الارض.

﴿وإنّ عليّاً[1] سأل ابنه الحسن﴾

عَلَيْهِما الرَّحْمَةُ عَنْ أَشْيَاءَ مِنَ ٱلْمُرُوءَةِ فَقالَ يا بُنَيّ ما السَّدادُ قالَ يا أَبَهْ السَّدادُ دَفْعُ ٱلْمُنْكَرِ بِٱلْمَعْرُوفِ. قالَ فما ٱلشَّرَفُ. قالَ ٱصْطِناعُ ٱلْعَشِيرَةِ وَحَمْلُ الْجَرِيرَةِ[2]. قالَ فَما ٱلْمُرُوءَةُ. قالَ ٱلْعَفافُ. وَالصَّلاحُ إِصْلاحُ ٱلْمالِ. قالَ فما ٱلرِّقَّةُ. قالَ النَّظَرُ في ٱلْيَسِيرِ وَمَنْعُ ٱلْحَقِيرِ. قالَ فَما اللُّؤْمُ. قالَ ٱحْتِقارُ ٱلْمَرْءِ نَفْسَهُ وَبَذْلُهُ عِرْسَهُ[3] مِنَ ٱللُّؤْمِ. قالَ فَما السَّماحَةُ. قالَ ٱلْبَذْلُ مِنَ ٱلْعُسْرِ وَالْيُسْرِ. قالَ فَما الشُّحُّ. قالَ أَنْ تَرى ما أَنْفَقْتَهُ تَلَفاً. قال فَما ٱلإِخاءُ[4]. قالَ ٱلْمُواساةُ[5] في الشِّدَّةِ وَٱلرَّخاءِ. قالَ فَما ٱلْجُبْنُ قالَ ٱلْجُرْأَةُ على ٱلصَّدِيقِ وَالنُّكُولُ عَنِ ٱلْعَدُوِّ. قالَ فَما الْغَنِيمَةُ قالَ التَّرْغِيبُ في التَّقْوى. وَالزَّهادَةُ في الدُّنْيا هِيَ ٱلْغَنِيمَةُ ٱلْبارِدَةُ قالَ فَما ٱلْحِلْمُ. قالَ كَظْمُ ٱلْغَيْظِ وَمِلْكُ ٱلنَّفْسِ. قالَ فَما ٱلْغِنى قالَ رِضى النَّفْسِ بِما قَسَمَ ٱللهُ جَلَّ وَعَزَّ وَإِنْ قَلَّ. وَإِنَّما ٱلْغِنى غِنى النَّفْسِ[6]. قالَ فَما الْفَقْرُ. قالَ. شَرَهُ النَّفْسِ[7] في كُلِّ شَيْءٍ. قالَ فَما ٱلْمَنَعَةُ[8]. قالَ سَدادُ النَّفْسِ[9]. وَمُنازَعَةُ عِزِّ ٱلْيَأْسِ. قالَ فَما ٱلذُّلُّ.

---

(١) رضي تعالى عنهما، نسخة الالوسي.

(٢) وحمل الجريرة، الجريرة الجناية.

(٣) عرسه أي زوجته.

(٤) الإخاء أي المؤاخاة.

(٥) المواساة هي أن يعطي الانسان غيره من ماله ويجعله اسوته فيه وفي نسخة المساعدة.

(٦) غنى النفس أي رضاها بما قسم الله تعالى فذلك هو غناها وحياتها الطيبة وأما المال فلا يغنيها ما دامت حريصة غير قانعة.

(٧) شره النفس أي حرصها الغالب عليها.

(٨) المنعة أي العز والشرف.

(٩) سداد النفس أي توفيقها للصواب والعمل بالسداد.

قالَ الْفَزَعُ عِندَ ٱلْمَصْدُوقَةِ[١] . قال فَما ٱلْعِيُّ . قال ٱلْعَبَثُ بِاللِّحْيَةِ وَكَثْرَةُ التَّبَزُّقِ. قالَ فَما الْجُرْأَةُ[٢] . قالَ مُوافَقَةُ ٱلإِخْوانِ قالَ فَما ٱلْكُلْفَةُ. قالَ كَلامُكَ فيمَا لاَ يَعْنيكَ. قالَ فَمَا ٱلمَجْدُ. قالَ أَنْ تُعْطِيَ في ٱلْغُرْمِ[٣] . وَتَعْفُوَ عَنِ ٱلْجُرْمِ . قالَ فَما ٱلْعَقْلُ. قالَ حِفْظُ ٱلْقَلْبِ كُلَّما ٱسْتَرْعَيْتَهُ. قالَ فَما ٱلْخُرْقُ[٤] . قالَ مُعازَّتُكَ إِمامَكَ[٥] وَرَفْعُكَ عَلَيْهِ كَلامَكَ. قالَ فَما ٱلسَّناءُ[٦]. قالَ إِيثارُ ٱلْجَميلِ[٧] وَتَرْكُ ٱلْقَبيحِ . قالَ فَما الْحَزْمُ. قالَ طولُ ٱلأَناةِ[٨] وَٱلرِّفْقُ بِٱلْوُلاةِ وَٱلإِحْتِراسُ مِنَ ٱلنَّاسِ بِسوءِ ٱلظَّنِّ وَهُوَ ٱلْحَزْمُ. قالَ فَما ٱلشَّرَفُ. قالَ مُوافَقَةُ ٱلإِخْوانِ. وَحِفْظُ ٱلْجيرانِ قالَ فَما ٱلسَّفَهُ[٩] . قالَ ٱتِّباعُ ٱلدُّناتِ[١٠] وَمُصاحَبَةُ ٱلْغُواةِ. قالَ فَما ٱلْغَفْلَةُ. قالَ تَرْكُكَ ٱلْمَسْجِدَ وَطاعَتُكَ ٱلْمُفْسِدَ. قالَ فَما ٱلْحِرْمانُ قالَ تَرْكُكَ حَظَّكَ وَقدْ عُرِضَ عَلَيْكَ. قالَ فَما السَّيِّدُ. قالَ ٱلأَحْمَقُ في مالِهِ ٱلْمُتَهاوِنُ عَنْ عِرْضِهِ يُشْتَمُ فَلاَ يُجيبُ. ٱلْمُحْتَزِمُ بِأَمْرِ عَشيرَتِهِ[١١] وَهُوَ السَّيِّدُ.

سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلامُ مَنِ ٱلْعالِمُ. فَقالَ مَنِ ٱجْتَنَبَ ٱلْمَحارِمَ قيلَ فَمَنِ

---

(١) المصدوقة أي الصدق.

(٢) فما الجرأة أي الشجاعة.

(٣) أن تعطي في الغرم أي تعطي فيما يلزم أداؤه.

(٤) الخرق بالضم وبالتحريك ضد الرفق.

(٥) معازتك امامك أي مغالبتك إياه.

(٦) السناء أي الشرف والرفعة

(٧) إيثار الجميل أي اختياره.

(٨) الأناة أي الحلم.

(٩) فما السفه أي الجهل والحمق.

(١٠) وفي رواية الدناءة.

(١١) المحتزم بأمر عشيرته أي المتمسك بها المحامي عليها.

ٱلْعاقلُ. قالَ مَنْ رَفَضَ ٱلْبَاطِلَ. قِيلَ فَمَنِ ٱلسَّيِّدُ. قالَ مَنْ فَعَالُهُ جيِّدٌ. قِيلَ فَمَنِ ٱلسَّعِيدُ. قالَ مَنْ خَشِيَ ٱلْوَعِيدَ. قِيلَ فَمَنِ ٱلْكَرِيمُ. قالَ مَنْ نَفعَ الْعَدِيمَ[١]. قِيلَ فَمَنِ الشَّرِيفُ. قال مَنْ أَنْصَفَ ٱلضَّعِيفَ. قِيلَ فَمَنِ ٱلغِرُّ[٢]. قالَ مَنْ عُرِفَ بِٱلْكِبْرِ قِيلَ فَمَنِ ٱلْغُمْرُ[٣]. قالَ مَنْ وَثِقَ بِٱلْعُمْرِ. قِيلَ فَمَنِ ٱلْهالِكُ. قالَ مَنْ دُفِعَ إِلَى مالكٍ[٤].

﴿قامَ إليهِ عليه السَّلاَمُ زَيْدُ بنُ صُوحَانَ العَبْدِيُّ فقال﴾

يا أميرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ أيُّ سُلْطانٍ أغْلَبُ وَأَقْوَى. قالَ ٱلْهَوَى. قالَ فَأَيُّ ذُلٍّ أذلُّ. قالَ ٱلْحِرْصُ عَلَى الدُّنْيَا. قالَ فَأَيُّ فَقْدٍ أَشَدُّ. قالَ ٱلْكُفْرُ بَعْدَ الإِيمانِ[٥]. قالَ فأيُّ دَعْوَةٍ أَضَلُّ. قالَ الدَّاعِي بِمَا لاَ يَكُونُ. قال فَأَيُّ عَمَلٍ أفْضَلُ قالَ التَّقْوَى. قال فَأَيُّ عَمَلٍ أَنْجَحُ. قالَ طَلَبُ مَا عِنْدَ اللهِ. قالَ فَأَيُّ صاحِبِكَ أَشَرُّ[٦] قالَ ٱلْمُزَيِّنُ لَكَ مَعْصِيَةَ ٱللهِ. قالَ فَأَيُّ ٱلْخَلْقِ أَقْوَى. قالَ ٱلْحَلِيمُ. قالَ فأيُّ ٱلْخَلْقِ أَشْقَى. قالَ مَنْ بَاعَ دِينَهُ بِرِضَى غَيْرِهِ. قالَ فَأَيُّ ٱلْخَلْقِ أَشَحُّ. قالَ مَنْ أَخَذَ ٱلْمَالَ مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ فَجَعَلَهُ في غَيْرِ حَقِّهِ. قالَ فَأَيُّ النَّاسِ أَكْيَسُ[٧]. قالَ مَنْ أَبْصَرَ رُشْدَهُ مِنْ غَيِّهِ. فمالَ إِلَى رُشْدِهِ. قالَ فَمَنْ أَحْلَمُ النَّاس. قال الَّذِي لاَ

---

(١) من نفع العديم أي أعان المسكين بماله.

(٢) فمن الغر الغر هو الشاب الذي لا تجربة له ضد المجرب.

(٣) الغمر أي الذي لم يجرب الامور.

(٤) من دفع إلى مالك أي من أخذه سيدنا مالك خازن النار عليه السلام.

(٥) قال الكفر بعد الايمان معناه أن العبد إذا كفر بعد إيمانه والعياذ بالله تعالى كان فقده لإيمانه هو الفقد الحقيقي الذي لا عوض له بخلاف فقدان ماله لانه يجد له عوضا.

(٦) وفي نسخة صاحب شرّ

(٧) أكيس أي أعقل.

يَغضَبُ. قالَ فأَيُّ ٱلنَّاسِ أثبَتُ رَأْياً. قالَ مَنْ لَمْ يَغُرَّهُ ٱلنَّاسُ مِنْ نَفْسِهِ وَلَمْ تَغُرَّهُ الدُّنْيَا بشُنُوفِها[١]. قالَ فأَيُّ ٱلنَّاسِ أحْمَقُ. قالَ ٱلْمُغْتَرُّ بِالدُّنْيَا وَهُوَ يَرَى ما فِيها وتَقلُّبَ أحْوالِهَا. قالَ فأيُّ النَّاسِ أشَدُّ حَسْرَةً. قالَ ٱلَّذي حُرِمَ ٱلدُّنْيَا وٱلآخِرَةَ. ذلكَ هُوَ الْخُسْرَانُ ٱلْمُبِينُ. قالَ فَأَيُّ ٱلْخَلْقِ أعْمى[٢] قال ٱلَّذي عَمِلَ لِغَيْرِ ٱللهِ يَطْلُبُ بِعَمَلِهِ ٱلثَّوابَ مِنَ ٱللهِ تَعالى. قال فأيُّ الْقُنُوعِ أفْضَلُ. قالَ القَانِعُ بِما أعْطَاهُ ٱللهُ عزَّ وَجلَّ. قالَ فأَيُّ المَصائبِ أشَدُّ. قالَ ٱلْمُصِيبَةُ في ٱلدِّينِ. قالَ فأَيُّ ٱلأَعْمَالِ أحبُّ إِلَى ٱللهِ عزَّ وَجلَّ. قالَ ٱنْتِظارُ ٱلْفَرَجِ. قالَ فأَيُّ ٱلنَّاسِ خيْرٌ عِنْدَ ٱللهِ. قالَ أخْوَفُهُمْ للهِ وَأصْبَرُهُمْ عَلَى ٱلتَّقْوَى[٣] وَأزْهَدُهُمْ في ٱلدُّنْيَا. قالَ فَأَيُّ ٱلكَلَامِ أفْضَلُ عِنْدَ ٱللهِ. قالَ كَثْرَةُ ذِكْرِ ٱللهِ وَالتَّضَرُّعُ إِلَيْهِ وَدُعاؤُهُ. قالَ فأَيُّ ٱلْقَوْلِ أصْدَقُ. قالَ شَهادَةُ أنْ لاَ إِلَهَ إلاَّ ٱللهُ. قالَ فأَيُّ ٱلإِيمانِ أفْضَلُ عِنْدَ ٱللهِ. قالَ ٱلتَّسْلِيمُ وَٱلْوَرَعُ. قالَ فأَيُّ ٱلنَّاسِ أكْرَمُ. قالَ مَنْ صَدَقَ في ٱلْمَوَاطِنِ وكَفَّ لِسانَهُ عنِ ٱلْمَحارِمِ وَأَمَرَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَنَهى عَنِ ٱلْمُنْكَرِ.

★ ★ ★

---

(١) بشنوفها الشنوف جمع شنف بفتح الشين وهو القرط الذي يعلق في أعلى الأذن فالمراد بشنوفها زينتها وبهجتها.

(٢) فأي الخلق أعمى أي فأي الناس أعمى بصيرة عن طريق الهدى والنجاة.

(٣) على التقوى أي على تقوى الله عز وجل إنما خص الصبر على التقوى لانها من التكاليف التي لا يقوى عليها ولا يقوم بحقوقها إلا عباد الله المخلصين الذين اجتباهم سبحانه واصطفاهم ولا سيما ما قاله فيها أمير المؤمنين سيدنا علي كرم الله تعالى وَجهه. قال لو كانت السموات والأرض رتقا على عبد ثم اتقى الله تعالى لجعل الله له منهما مخرجا فيا طوبى ثم يا طوبى لمن صبر على تقوى الله عز وجل.

﴿ قال عليه السَّلَام ﴾[1]

سَلُوني قَبْلَ أنْ تفْقدُوني فإنَّ بيْنَ كتفيَّ[2] عِلْماً جمًّا أخبرَني بِهِ حَبيبِي رَسُولُ ٱللهِ ﷺ فقام إليْهِ صَعْصعَةُ بْنُ صُوحانَ فقالَ لَهُ يا أميرَ ٱلْمُؤْمنِينَ متى يخرُجُ ٱلدَّجَّالُ. فقالَ لَهُ ٱقْعُدْ يا صعْصعَةُ فقدْ علِمَ ٱللهُ جلَّ ثناؤُهُ مقامكَ ولَكِنْ لهُ علَاماتٌ وهَناتٌ[3] وأشياءُ يتْلو بعْضُها بعْضاً. حذْوَ النَّعْلِ بِٱلنَّعْلِ[4] تكُونُ في حوْلٍ واحِدٍ. فإنْ شِئْتَ نبَّأْتُكَ بعلَاماتِهِ. فقَالَ عنْ ذلكَ سألْتُكَ يا أميرَ ٱلْمُؤمنِينَ. قالَ لَهُ ٱعْقدْ بِيدِكَ يا صعْصعَةُ. إذا أماتَ ٱلنَّاسُ ٱلصَّلاةَ[5] وأضاعُوا الأَمانَةَ. وٱسْتحلُّوا الْكَذِبَ وأكلُوا ٱلرِّبا. وأخذُوا ٱلرُّشا. وشيَّدُوا ٱلبِناءَ. وٱتَّبعُوا الأهْواءَ وباعُوا ٱلدِّينَ بالدُّنْيا. وٱسْتخَفُّوا بالدِّماءِ. وكَانَ ٱلْحِلْمُ ضعْفاً[6] وٱلظُّلْمُ فخْراً[7] والأُمراءُ فجرَةً. ووُزراؤُهُمْ وأُمناؤُهُمْ خونَةً وقُرَّاؤُهُمْ فسقَةً ويظْهرُ ٱلْجوْرُ[8]. ويكْثُرُ ٱلطَّلاقُ. وموْتُ ٱلْفُجاءَةِ[9] وحُلِّيَتِ ٱلْمَصاحِفُ. وزُخرِفَتِ ٱلْمَساجِدُ. وطُوِّلَتِ ٱلْمنابِرُ. وخُربتِ ٱلْقُلُوبُ. ونُقِضَتِ ٱلْعُهُودُ. واسْتُعْمِلَتِ ٱلمَعازِفُ[10]. وشُرِبَتِ ٱلْخُمُورُ.

---

(١) عنوانه في نسخة الآلوسي: (علامات الدجال).

(٢) ويروى جنبي.

(٣) وهنات أي أشياء لا يحسن ذكرها

(٤) حذو النعل بالنعل يعني أنها أمور متماثلات في الباطل.

(٥) أمات الناس الصلاة أي تركوها واتبعوا الشهوات.

(٦) وكان الحلم ضعفاً أي لا يحلم الانسان إلا إذا كان غير قادر على الانتقام.

(٧) والظلم فخراً أي يفتخر الظالم بظلمه ليصفه الناس بالشجاعة وشدة البأس فلا يستطيع غيره أن يهضم جانبه.

(٨) وفي نسخة ويُظهرون الجور.

(٩) وموت الفجاءة أي يأتيهم الموت بغتة وهم لا يشعرون.

(١٠) المعازف أي الملاهي كالعود ونحوه.

وَفشَا ٱلزِّنَا. وَأُتُمِنَ ٱلْخَائِنُ. وَخُوِّنَ ٱلأَمِينُ. وَشَارَكَتِ ٱلْمَرْأَةُ زَوْجَها فِي ٱلتِّجارَةِ حِرْصاً عَلى ٱلدُّنْيا. وَرَكِبَ ذَوَاتُ ٱلْفُرُوجِ ٱلسُّرُوجَ. وَالسَّلاَمُ لِلْمَعْرِفَةِ[١] وَٱلشَّاهِدُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُسْتَشْهَدَ[٢] وَلَبِسُوا[٣] جُلُودَ ٱلضَّانِ. عَلَى قُلُوبِ ٱلذِّئَابِ. قُلُوبُهُمْ يَوْمَئذٍ أَمَرُّ مِنَ ٱلصَّبْرِ. وَأَنْتَنُ مِنَ ٱلْجِيفَةِ فَٱلنَّجَاءَ ٱلنَّجَاءَ[٤] وَٱلْوَحَا ٱلْوَحَا[٥] وَٱلْجِدَّ ٱلْجِدَّ[٦] نِعْمَ ٱلْمَسْكَنُ يَوْمَئِذٍ بَيْتُ ٱلْمَقْدِسِ[٧].

﴿فَقَامَ إِلَيْه الأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ فَقالَ﴾

يَا أَمِيرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَمَا ٱلدَّجَّالُ. فَقالَ لَهُ يَا أَصْبَغُ أَلاَ إِنَّ الدَّجَّالَ صَيْفِيُّ بْنُ عائِذٍ. ٱلشَّقِيُّ مَنْ صَدَّقَهُ. وَٱلسَّعِيدُ مَنْ كَذَّبَهُ. يُقْتَلُ على عَقَبَةٍ بِالشَّأْمِ يُقَالُ لَها عَقَبَةُ فِيقٍ فِي ٱلسَّاعَةِ ٱلثَّالِثَةِ مِنَ ٱلنَّهارِ عَلَى يَدَيِ ٱلْمَسِيحِ عِيسى بْنِ مَرْيَمَ عليْهِ ٱلسَّلاَمُ. أَلاَ وَمِنْ بَعْدِ ذَلِكَ الطَّامَّةُ ٱلْكُبْرَى. طُلُوعُ ٱلشَّمْسِ مِنَ ٱلْمَغْرِبِ تَطْلُعُ مُكَوَّرَةً[٨] (فَيَوْمَئذ لاَ يَنْفَعُ

---

(١) والسلام للمعرفة معناه أن الانسان لا يسلم إلا على من يعرفه.

(٢) من غير أن يستشهد أي من غير أن يدعى للشهادة لينال جاهاً عند من يشهد له.

(٣) ولبسوا الخ هذا كناية عن حسن ظاهرهم وقبح طوياتهم وفساد قلوبهم.

(٤) فالنجاء النجاء أي النجاة.

(٥) والوحا، الوحا أي العجلة العجلة.

(٦) والجد الجد أي الاجتهاد الاجتهاد في الخلاص هذا كله حث وحض على الفرار والهرب من فتنة المسيح الدجال فما أدهاها من فتنة تقع في الدين أمام الساعة وتحيط بالناس فيهلك فيها من يهلك ويحيا فيها من يحيا.

(٧) بيت المقدس أي البيت المطهر ويقال له القدس إنما خص بيت المقدس بالسكنى فيه يومئذ لأن الدجال لا يدخله ولا يدخل مكة المشرفة ولا المدينة المنورة على ساكنها أفضل الصلاة والسلام لأن الملائكة تطرده عن هذه الأماكن الشريفة لاختصاصها عند الله عز وجل.

(٨) مكورة أي غير مضيئة.

نَفْساً إِيمَانُها لَمْ تَكُنْ آمَنتْ مِنْ قَبْلُ أوْ كَسَبَتْ في إِيمَانها خيْراً) فيَوْمَئذٍ لاَ تَوْبَةَ تُقْبَلُ. ولاَ عملَ يَصْعَدُ. وَلاَ رِزْقَ يَنْزِلُ. ثُمَّ قال **عَهِدَ إِلَيَّ**[1] **حَبِيبِي رَسولُ اللهِ ﷺ أنْ لاَ أُخبِّرَ بِها يكُونُ بعْدَ ذلك.**

﴿جاءَ إليه علَيْه السَّلاَم رَجل فقال﴾[2]

يا أميرَ ٱلْمُؤْمنِينَ أخبِرْني عَنِ الْقَدرِ. فَقَالَ بَحْرٌ عَمِيقٌ فَلاَ تَلجْهُ[3]. فَقَالَ يَا أَمِيرَ ٱلْمُؤْمِنينَ. أخبِرْني عَنِ ٱلْقدرِ. قالَ سِرُّ ٱللهِ عزَّ وَجلَّ قدْ خَفِيَ عَلَيْكَ فَلاَ تُفْشِهِ[4] قالَ يَا أَميرَ ٱلْمُؤْمِنينَ أَخْبِرْني عَنِ الْقدرِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ. أيُّها السائِلُ إِنَّ ٱللهِ عزّ وَجلَّ خلَقَكَ لِمَا شاءَ. أوْ لِمَا شِئْتَ. قالَ بَلْ لِمَا شَاءَ. قالَ فَيَسْتَعْمِلُكَ لِمَا شاءَ. أوْ لِمَا شِئْتَ. قال بَلْ لِمَا شاءَ. قالَ أيُّها ٱلسَّائِلُ أَلَسْتَ تَسأَلُ رَبَّكَ ٱلْعَافِيَةَ. قالَ بلَى. قالَ فَمِنْ أيِّ شَيْءٍ تَسأَلُهُ ٱلْعَافِيَةَ مِنَ ٱلْبَلاءِ الَّذِي ابْتَلاكَ بِهِ. أوِ ٱلْبَلاءِ الَّذي ابْتَلَى بِهِ غيْرَكَ. قالَ بَلْ مِنَ الْبلاَءِ الَّذِي ٱبْتَلاَني بِهِ هُوَ. قالَ أيُّها السَّائِلُ أَلَسْتَ تَقُولُ لا حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إلاَّ بِمَنْ. قالَ إلاَّ بِٱللهِ ٱلعَلِيِّ الْعَظِيمِ. قال أيُّها السَّائِلُ أتَعلَمُ مَا تَفْسِيرُها[5]. قال عَلِّمْني مِمَّا عَلَّمَكَ ٱللهُ يا أميرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ. قال فإِنَّ تَفْسِيرَهُ أَنَّ ٱلْعَبْدَ لاَ يَقْدِرُ عَلى طَاعَةِ ٱللهِ **وَلاَ تَكُونُ لَهُ قُوَّةٌ في مَعْصِيَةٍ في ٱلأَمْرَيْنِ جَمِيعاً إلاَّ بِٱللهِ جَلَّ وَعزَّ. أيُّها**

---

(١) عهد إليَّ أي أوصاني.

(٢) عنوانه في نسخة الآلوسي سؤاله عن القدر.

(٣) فلا تلجه أي لا تخاطر بنفسك وتدخله فيغشاك من الحيرة والهم ما غشى فرعون وجنوده من اليم.

(٤) فلا تفشه اي لا تذكره ولا تتشدق به فتصبح في حيرة لا تجد إلى الخلاص منها سبيلا.

(٥) ما تفسيرها أي تفسير لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم.

السَّائِلُ أَلَكَ مَعَ ٱللهِ[١] جَلَّ وَعزَّ مَشِيئَةٌ. أَوْ فَوْقَ ٱللهِ مَشِيئَةٌ. أَوْ دُونَ اللهِ مَشِيئَةٌ. فإِنْ زَعَمْتَ أَنَّ لَكَ دُونَ ٱللهِ مَشيئَةً فَقَدِ ٱكْتَفَيْتَ بِها عَنْ مَشِيئَةِ ٱللهِ. وَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّ لَكَ فَوْقَ ٱللهِ مَشِيئَةً فَقَدْ زَعَمْتَ أَنَّ قُوَّتَكَ وَمَشِيئَتَكَ غالِبَتانِ عَلى قُوَّةِ ٱللهِ وَمَشِيئَتِهِ وَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّ لَكَ مَعَ ٱللهِ عَزَّ وَجَلَّ مَشِيئَةً فَقَدْ زَعَمْتَ أَنَّ لكَ مَعَ ٱللهِ شِرْكاً في مَشِيئَتِهِ. أَيُّها ٱلسَّائِلُ إِنَّ ٱللهَ عَزَّ وَجَلَّ يُصِحُّ وَيُداوِي. مِنْهُ ٱلدَّاءُ وَمِنْهُ ٱلدَّواءُ[٢] أَعَقَلْتَ. قال نَعَمْ. فَقال عَلِيُّ بْنُ أَبي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ٱلآنَ أَسْلَمَ أَخُوكُمْ فَقُومُوا فَصافِحُوهُ. ثُمَّ قالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَٱللهِ لَوْ أَنَّ عِنْدِي رَجُلاً مِنَ ٱلْقَدَرِيَّةِ لأَخَذْتُ بِصَلِيفِ رَقَبَتِهِ[٣] ثُمَّ لا أَزالُ أَحُزُها حَتَّى أَقْطَعَها فإِنَّهُمْ يَهُودُ هٰذِهِ ٱلأُمَّةِ[٤] وَنَصارَاها وَمَجُوسُها.

﴿جاءَ رجلٌ من اليهودِ إلى عليٍّ بن أبي طالبٍ عليهِ السَّلامُ فقال﴾

يَا أَميرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ مَتى كانَ رَبُّنا عزّ وَجَلَّ فَقال لَهُ عَلَيْهِ السَّلَام يَا يَهُودِيُّ[٥] لَمْ يَكُنْ رَبُّنا جل وَعزَّ فَكانَ. وَإِنَّما يُقالُ مَتى كانَ لِشَيْءٍ لَمْ يَكُنْ فَكانَ. هُوَ كائِنٌ بِلا كَيْنُونَةٍ. كائِنٌ لَمْ يَزَلْ لَيْسَ لَهُ قَبْلٌ فَهُوَ قَبْلَ ٱلْقَبْلِ وَقَبْلَ ٱلْغَايَةِ. ٱنْقَطَعَتِ ٱلْغاياتُ عِنْدَهُ فَهُوَ غايَةُ كُلِّ غايَةٍ.

---

(١) أَلك مع الله الخ أي ليس للعبد مشيئة مستقلة دون الله لأن مشيئة العبد تابعة لمشيئة الله عز وجل قال الله تبارك وتعالى (وما تشاؤون إلا أن يشاء الله إن الله كان عليما حكيما).

(٢) منه الداء ومنه الدواء يعني أن السقم والصحة من الله قال الله سبحانه وتعالى (وإن يمسك الله بضر فلا كاشف له الا هو).

(٣) بصليف رقبته أي عرض عنقه.

(٤) فانهم يهود هذه الأمة أي زنادقة هذه الأمة الشاقون عصا الجماعة المارقون من الكتاب والسنة.

(٥) يا يهودي أي يا زنديق.

﴿سأَلهُ رَجُلٌ عنْ تفْسير لاَ حوْل ولاَ قوَّةَ إلاَّ باللهِ﴾

فقال عليه السّلامُ

تَفْسيرُها إنّا لاَ نَمْلكُ معَ ٱللهِ شَيئاً ولاَ نَمْلكُ مِنْ دُونهِ شَيئاً ولاَ نَمْلكُ إلاَّ مَا مَلَّكنَا مِمَّا هُوَ أمْلَكُ بهِ فَمَتى مَلَّكنَا ما هُوَ أمْلَكُ بهِ كلفنا وَمتَى أخذَ منا وَضعَ عنَّا مَا كَلَّفنَا إنَّ اللهَ عزَّ ٱسمُهُ أمرَنا مختَبِراً[(١)] وَنهانَا تَحْذِيراً. وَأعْطانَا علَى قَلِيلٍ كثِيراً. لَنْ يُطاعَ رَبُّنا مُكرِهاً. ولَنْ يُعْصى مَغْلُوباً.

﴿جاءَ رَجلٌ الى أمير ٱلمؤْمنين عليه السلامُ فقال لهُ﴾

يَا أمِيرَ ٱلمُؤْمِنِينَ إنّي رَجلٌ فَقيرٌ لاَ مَالَ لِي ولاَ وَلَدَ. فَقال لهُ فأَيْنَ أنتَ عَنْ كِتابِ ٱللهِ عزَّ وَجلَّ في قوْلهِ تَبارَكَ وَتعالى (فقُلْتُ ٱسْتغْفرُوا ربَّكُمْ إنّهُ كانَ غفَّاراً يُرْسلِ ٱلسَّماءَ عليْكمْ مِدْرَاراً[(٢)] وَيُمْددْكُمْ بأمْوالٍ وَبنِينَ وَيجْعلْ لَكُمْ جنَّاتٍ[(٣)] وَيجْعلْ لَكمْ أنْهاراً) فقالَ لَهُ علِّمْني كَيْفَ أسْتغْفرُ. فقالَ تَقُولُ: أللّهُمَّ إنِّي أسْتغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ قَويَ عَلَيْهِ بَدَني بِعافِيَتِكَ أوْ نالَتْهُ قُدرَتي بفَضْلِ نِعْمَتِكَ. أوْ بَسطْتَّ إلَيْهِ يَدِي بِسَابغ رِزْقكَ[(٤)] أو ٱتَّكلْتُ فيهِ عِنْدَ خَوْفِي مِنْهُ عَلَى أَناتِكَ[(٥)] أوْ عوَّلْتُ[(٦)] فيهِ علَى كَرَمِ عَفْوكَ أوْ وَثِقْتُ مِنْهُ بِحِلْمِكَ. ٱللّهُمَّ

---

(١) أمرنا مختبرا أي أمر عباده مختبرا لهم هل يطيعون أمره أم يعصونه وفي نسخة تخييرا.

(٢) مدراراً أي كثيرة الدرور بالمطر.

(٣) جنات أي بساتين.

(٤) بسابغ رزقك أي بواسع رزقك.

(٥) على أناتك أي على حلمك.

(٦) أو عولت أي اعتمدت.

وَأَسْتَغفِرُكَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ خُنْتُ فيهِ أمانتِي. أوْ بَخَسْتُ بِنعْلِهِ نَفْسِي أوْ خَطِئْتُ بِهِ عَلى بَدَنِي أوْ قَدَّمْتُ فيهِ لَذَّتي أوْ آثَرْتُ فيهِ شَهْوَتي أوْ قَهَرْتُ فيهِ مَنْ مَنَعَنِي. أللَّهُمَّ وَأَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ سَبَقَ عَلَيَّ في عِلْمِكَ أنِّي فَاعِلُهُ فَدَخَلْتُ فيه بِإرَادَتي وَاجْتَرَحْتُهُ[1] بِمَحَبَّتِي أوْ أَتَيْتُهُ بِشَهْوَتي ثُمَّ أحلتُ عَلَيْكَ رَبِّي فَلم أُغَالِبْكَ بِفِعْلِي إذْ كُنْتَ كارِهاً لِمَعْصِيَتي لكِنْ سَبَقَ عِلْمُكَ فِيَّ فَحَلُمْتَ عَنِّي[2] فَلَمْ تُدْخِلْنِي فيهِ جَبْراً. وَلَمْ تَحمِلْنِي عَلَيْهِ قَسْراً[3] وَلَمْ تَظْلِمْنِي فيهِ شَيْئاً فَاغْفِرْ لي يَا إلٰهي إِنَّهُ لاَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إلاَّ أَنْتَ.

﴿وَسُئِلَ عليه السَّلَامُ كَمْ بينَ السماءِ والارضِ فقال﴾

دَعْوَةٌ مُسْتَجابَةٌ[4]. قِيلَ فكَمْ بيْنَ المَشْرِقِ وَالمَغْرِبِ. قال مَسيرَةُ يَوْمٍ لِلشمْسِ.

﴿البَرَاءُ بْنُ عازِبٍ قال﴾

دَخَلْتُ عَلَى عَلِيٍّ عليْهِ السَّلامُ فَقُلْتُ يا أميرَ المُؤْمِنينَ سأَلْتُكَ باللهِ ألاَّ خَصَصْتَنِي بِأَعْظَمِ ما خَصَّكَ به رَسُولُ اللهِ ﷺ مِمَّا خَصَّهُ بِهِ جبْرِيلُ مِمَّا أَرْسَلَهُ بِهِ الرحمنُ عَزَّ وَجَلَّ فَقالَ لَوْلاَ ما سأَلْتَ[5] ما نَشَرْتُ ذِكْرَ ما أُرِيدُ أنْ أَسْتُرَهُ حَتَّى أُضَمَّنَ لَحْدِي. إذَا أَرَدْتَ أَنْ تَدْعُوَ بِاسْمِ اللهِ الأَعْظَمِ فَاقْرَأْ مِنْ أَوَّلِ الْحَدِيدِ سِتَّ آياتٍ وَآخرِ الحَشْرِ هُوَ

(١) واجترحته أي اكتسبته.

(٢) فحلمت عني أي لم تعاقبني في الحال وأنت قادر على عقابي فنعم الحليم أنت.

(٣) قسراً اي اكراها وإجبارا.

(٤) دعوة مستجابة يعني ان الدعوة المستجابة تصعد من الأرض الى السماء كالسهم الصائب لا يرده راد ولا يمنعه مانع حتى يستجيب الله لصاحبها.

(٥) لو ما سألت أي لولا سؤالك إياي.

ٱللهُ ٱلَّذِي لاَ إِلٰهَ إِلاَّ هُوَ إلى آخِرِها فإِذَا فَرَغْتَ فَتَكَلَّمْتَ فَقُلْ يَا مَنْ هوَ كَذَلِكَ ٱفْعَلْ بِي كَذَا وكَذا فوَٱللهِ لَوْ دَعَوْتَ بِهِ عَلَى شَقِيٍّ لَسَعِدَ. قالَ البرَاءُ فوَٱللهِ لاَ أَدْعُو بِها لِدُنْيَا[1] أبداً. قالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلاَمُ أَصَبْتَ. كَذَا أَوْصانِي رَسولُ ٱللهِ ﷺ غيرَ أَنَّهُ أمَرَنِي أَنْ أَدْعُوَ بِهَا فِي ٱلأُمُورِ ٱلفَادِحَةِ[2].

﴿وَقال أبو عطَاءٍ﴾

خَرجَ عَلَيْنَا أَمِيرُ ٱلْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أبي طالبٍ عليْهِ السَّلاَم مَحْزوناً يَتَنَفَّسُ فَقالَ. كَيْفَ أَنْتُمْ وزَمانٌ قَدْ أَظَلَّكُمْ[3] تُعَطَّلُ فيهِ ٱلْحُدُودُ وَيُتَّخَذُ ٱلْمَالُ[4] فِيهِ دُولاً. وَيُعادى أَوْلِيَاءُ ٱللهِ وَيُوالَى فيهِ أَعْدَاءُ ٱللهِ قُلْنا فإِنْ أَدْرَكْنَا ذَلِكَ الزّمانَ فَكَيْفَ نصْنَعُ. قالَ كُونُوا كأَصْحابِ عيسى علَيْهِ السَّلاَمُ نُشِرُوا بِٱلْمناشِيرِ[5] وَصُلِبُوا على ٱلْخَشَبِ. مَوْتٌ في طاعَةِ ٱللهِ عَزَّ وَجلَّ خَيْرٌ مِنْ حَياةٍ فِي مَعْصِيَةِ ٱللهِ.

﴿قام اليه عليه السلام عبَّادُ بنُ قَيسٍ فقال﴾

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنَا مَا ٱلإِيمانُ وَمَا ٱلإِسْلاَمُ فَقالَ نعَمْ يَٱبْنَ

---

(١) لا أدعو بها لدنيا يعني اني لا أطلب بهذه الآيات الشريفة شيئاً من حطام الدنيا بل انزهها عن ذلك لشرفها ورفعتها وخسة الدنيا ودناءتها.

(٢) الفادحة أي النازلة من نوازل الدهر.

(٣) قد أظلكم أي ألقى عليكم ظله معناه قرب منكم ودنا.

(٤) ويتخذ المال الخ يعني ان الناس لا يكون همهم يومئذ واجتهادهم الا في جمع المال يتداولونه بينهم مرة لهذا ومرة لهذا ولا يعملون للآخرة لأنهم اشتروا بها الحياة الدنيا ونبذوها وراء ظهورهم فيا حسرة عليهم ثم يا حسرة عليهم (يوم ينظر المرء ما قدمت يداه).

(٥) وفي نسخة بالمآشير.

قَيْسٍ إِنَّ ٱللّهَ جَلَّ ثَناؤُهُ ٱبْتَدَأَ الأُمُورَ بِعِلْمِهِ فِيها وَٱصْطَفى لِنَفْسِهِ ما شاءَ. وَٱسْتَخْلَصَ ما أَحَبَّ فَكانَ ما أَحَبَّ أَنَّهُ ٱخْتارَ الإِسْلامَ فَجَعَلَهُ دِيناً لِعِبادِهِ ٱشْتَقَّهُ مِنَ ٱسْمِهِ لأَنَّهُ السَّلامُ وَدِينُهُ الإِسْلامُ ٱلَّذِي ٱرْتَضاهُ لِنَفْسِهِ فَنَحَلَهُ مَنْ أَحَبَّ[1] مِنْ خَلْقِهِ ثُمَّ شَرَّفَهُ فَسَهَّلَ شَرائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ وَعَزَّزَ أَرْكانَهُ عَلى مَنْ حارَبَهُ. هَيْهاتَ مِنْ أَنْ يَصْطَلِمَهُ مُصْطَلِمٌ[2] جَعَلَهُ عِزًّا لِمَنْ والاهُ وَسِلْماً لِمَنْ دَخَلَهُ[3] وَهُدًى لِمَنِ ٱئْتَمَّ بِهِ وَنُوراً لِمَنِ ٱسْتَضاءَ بِهِ وَبُرْهاناً لِمَنْ تَمَسَّكَ بِهِ وَزِينَةً لِمَنْ تَجَلَّلَهُ[4] وَعَوْناً لِمَنِ ٱنْتَحَلَهُ[5] وَشَرَفاً لِمَنْ عَرَفَهُ. وَحُجَّةً لِمَنْ نَطَقَ بِهِ. وَشاهِداً لِمَنْ خاصَمَ بِهِ. وَفَلْجاً[6] لِمَنْ حاجَّ بِهِ. وَعِلْماً لِمَنْ وَعاهُ[7]. وَفَهْماً لِمَنْ رَواهُ وَحُكْماً لِمَنْ قَضى بِهِ. وَحِلْماً لِمَنْ لَحَنَ بِهِ[8] وَلُبًّا لِمَن تَدَبَّرَهُ[9] وَيَقِيناً لِمَن عَقَلَهُ. وَفَهْماً لِمَن تَفَطَّنَ بِهِ. وَعِبْرَةً لِمَنِ ٱتَّعَظَ بِهِ. وَحَبْلاً وَثِيقاً لِمَنْ تَعَلَّقَ بِهِ. وَنَجاةً لِمَنْ صَدَّقَ بِهِ. وَمَوَدَّةً لِمَنْ أَصْلَحَ. وَزُلْفى لِمَنِ ٱقْتَرَبَ[10] وَراحَةً لِمَنْ فَوَّضَ. وَلِباساً لِمَنِ ٱتَّقى. وَكَفْيَةً لِمَنْ آمَنَ وَأَمْناً لِمَنْ أَسْلَمَ. وَرَوْحاً لِلصّادِقِينَ فَٱلإِسْلامُ أَصْلُ الْحَقِّ[11]. وَٱلْحَقُّ

---

(١) فنحله من أحب أي اعطاه من احبه.

(٢) من أن يصطلمه مصطلم أي من أن يبطله مبطل.

(٣) وسلما لمن دخله أي سلاما له وأمانا مما يخاف.

(٤) لمن تجلله أي تلبس به.

(٥) لمن انتحله أي انتسب اليه.

(٦) وفلجاً أي فوزاً.

(٧) لمن وعاه أي لمن حفظه.

(٨) لمن لحن به أي لمن طرب به وترنم ولم يخرج عن حد القراءة.

(٩) ولباً لمن تدبره أي وعقلا لمن عقله فيكفيه.

(١٠) وزلفى لمن اقترب أي قربة ومنزلة له وفي نسخة اقترف.

(١١) فالاسلام أصل الحق يعني أن الحق أصله الاسلام وكفى الاسلام شرفا ورفعة ان=

سبيلُ الهُدَى. وصَفقتُهُ[١] ٱلحُسْنى. ومأثُرتُهُ ٱلمَجْدُ. فَهوَ أبْلجُ ٱلمَنْهجِ نَيِّرُ السّرَاجِ. مُشرِق ٱلمَنارِ. ذَاكِي ٱلمِصْباح رَفيعُ الْغَايَةِ يسِيرُ ٱلمسلَكِ جامِعُ ٱلحِلْبَةِ قَدِيمُ ٱلْعِدَّةِ. مُتَنافَسُ ٱلسَّبْقَةِ. أَلِيمُ ٱلنِّقْمَةِ. قَصْدُ ٱلصَّادِقِينَ وَاضِحُ ٱلبُرْهانِ. عَظِيمُ ٱلشَّانِ. كَرِيمُ ٱلفُرْسانِ. فَٱلإِيمان مِنْهاجُهُ. وَالتَّقْوَى عُدَّتُـهُ. وَالصَّالِحَاتُ مَنارُهُ. وَٱلعِفَّةُ مَصابِيحُه وَٱلْمُحِبُّونَ فُرسانُهُ. وَٱلمَوْتُ غايَتُهُ. وَالدُّنْيا مِضمارُهُ[٢] وَٱلقِيامَةُ حَلْبَتُهُ[٣]. وَٱلجَنَّةُ سَبْقَتُهُ. وَالنَّارُ نِقْمَتُهُ. فَمُعْتَصَمُ ٱلسُّعَداءِ بِٱلايمانِ وَخِذْلانُ ٱلأَشقياءِ بِٱلعِصْيانِ. مِنْ بَعْدِ إِيجابِ ٱلحُجَّةِ عليْهِمْ بِٱلْبَيانِ. إِذَا وَضَحَ لَهُمْ مَنارُ ٱلْحَقِّ. وسبِيلُ ٱلهُدَى. فتارِكُ ٱلْحَقّ مُشَوَّهةٌ[٤] يَوْمَ التَّغَابُنِ[٥] خِلْقَتُهُ. دَاحِضَـةٌ حُجَّتُهُ[٦] عِنْدَ فَوْزِ ٱلسُّعَدَاءِ بِٱلجنةِ. فَبِٱلإِيمانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى ٱلتَّقْوَى وَبالتَّقْوَى يُرْهَبُ ٱلمَوْتُ وَبِٱلمَوْتِ تُخْتَمُ ٱلدُّنْيا. وفي الدُّنْيا تُحْرَزُ ٱلآخِرَةُ. وفي ٱلقِيامَةِ تُزْلَفُ ٱلجنةُ[٧] وَبالْجَنَّةِ تَكُونُ حَسْرَةُ أهْلِ ٱلنَّارِ. وفي ذِكْرِ أهْلِ ٱلنَّارِ مَوْعِظَةُ أهْل التَّقْوَى. وَالتَّقْوَى غَايَةٌ لاَ يَهْلِكُ مَنْ قَصدَها. وَلاَ يَنْدَمُ مَنْ عَمِلَ بِها. لأَنَّ بالتَّقْوَى فازَ الْفَائِزُونَ وَبِٱلْمَعْصِيَةِ

= الله لا يقبل غيره من الاديان قال الله تبارك وتعالى (ومن يبتغ غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه).

(١) وصفقته أي بيعته.

(٢) مضماره،المضمار هو المكان الذي تضمَّر فيه الخيل للسباق.

(٣) والقيامة حلبته الحلبة خيل تجمع للسباق من كل ناحية لا من اصطبل واحد.

(٤) مشوهة أي مقبحة وفي نسخة مشوه.

(٥) يوم التغابن أي يوم القيامة.

(٦) داحضة حجته أي حجته باطلة معناه لا حجة له.

(٧) تزلف الجنة أي تقرب.

خسِرَ ٱلخاسِرُونَ. ولْيَذْكُرْ أهْلُ ٱلتَّقْوى أنَّ ٱلْخَلْقَ لاَ مَقْصَرَ لَهُمْ[١] في ٱلْقِيامَةِ دُونَ ٱلْوُقوفِ بَيْنَ يَدَيِ ٱلْحَكَمِ ٱلعَدْلِ مُرْقلِينَ في مِضْمارِها[٢] نَحْوَ ٱلقَصَبَةِ[٣] ٱلعُلْيا إلى ٱلْغَايَةِ ٱلقُصْوى[٤] مُهْطِعِينَ بِأَعْناقِهِمْ[٥] نَحْوَ دَاعِيها قَدْ شَخَصُوا[٦] مِنْ مُسْتَقَرِّ الأَجْدَاثِ[٧] وَٱلْمَقابِرِ إِلَى ضَرُورَةِ الأَبَدِ بِكُلِّ أهْلِها قَدِ ٱنْقَطَعَتْ بِٱلأَشْقياءِ ٱلأَسْبابُ. وَأَفْضَوا إلى عَذابِ شَدِيدِ ٱلْعِقابِ. فَلاَ كَرَّةَ[٨] لَهُمْ إلى دَارِ ٱلدُّنْيا وَٱفْتَقَرُوا مِنَ ٱلْخَيْراتِ وَلَمْ يُغْنِ عَنْهُمُ ٱلَّذِينَ آثَرُوا طاعَتَهُمْ[٩] على طَاعَةِ ٱلكَبِيرِ ٱلْمُتَعالِ وَفازَ ٱلسُّعَداءُ بِوِلايَةِ ٱلإيمانِ فَٱلإيمانُ يا ٱبْنَ قَيْسٍ على أرْبعَةِ أرْكانٍ: ٱلصَّبْرُ. وَٱليَقِينُ. وَٱلعَدْلُ. وَٱلجِهادُ. وَالصَّبْرُ مِنْ ذَلكَ عَلى أرْبعَةِ أرْكانٍ على ٱلشَّوْقِ. وَٱلشَّفَقَةِ. وَٱلزُّهْدِ. وَٱلتَّرَقُّبِ[١٠]. فَمَنِ ٱشْتاقَ الى ٱلجَنَّةِ سَلاَ عنِ ٱلشَّهَواتِ. وَمَنْ أشْفَقَ مِنَ ٱلنَّارِ[١١] رَجَعَ عَنِ ٱلْمُحَرَّماتِ. وَمَنْ زَهِدَ في ٱلدُّنْيا هَانَتْ عليْهِ ٱلْمُصِيبَاتُ. وَمَنْ تَرَقَّبَ ٱلْمَوْتَ سارَعَ في ٱلْخَيْراتِ وَٱليَقِينُ مِنْ ذَلكَ عَلَى أرْبعَةِ أرْكانٍ على تَبْصِرَةِ ٱلفِطْنَةِ وَمَوْعِظَةِ

---

(١) لا مقصر لهم أي لا انتهاء لهم.

(٢) مرقلين في مضمارها أي مسرعين فيه.

(٣) نحو القصبة أي نحو قصبة السبق.

(٤) القصوى أي البعيدة.

(٥) مهطعين بأعناقهم أي مسرعين الى الداعي مادين أعناقهم خافضين رؤوسهم.

(٦) قد شخصوا أي خرجوا.

(٧) من مستقر الأجداث أي القبور.

(٨) فلا كرة أي لا رجوع.

(٩) آثروا طاعتهم أي اختاروها.

(١٠) والترقب أي الانتظار.

(١١) اشفق من النار أي حذر منها.

ٱلْعِبْرَةِ. وَتأْوِيلِ ٱلْحِكْمَةِ بِتَبَيُّنِ ٱلعِبْرَةِ[١]. وَمَنْ تَبَيَّنَ العِبْرَةَ عَرَفَ ٱلسُّنَّةَ. وَمَنْ عرفَ ٱلسُّنَّةَ فَكأَنَّما كانَ في ٱلأَوَّلينَ فَٱهْتَدى إلى ٱلَّتي هي أقْوَمُ[٢] وَٱلْعَدْلُ مِنْ ذلِكَ عَلى أَرْبَعَةِ أركانٍ عَلى غَامض[٣] ٱلفَهْمِ[٤] وَغَمْرَةِ ٱلعِلْمِ[٥] وَزَهْرَةِ ٱلحِكمِ. وَرَوْضَةِ ٱلْحُكْمِ. فَمَنْ فَهِمَ فَسَّرَ جُمَلَ ٱلعِلْمِ. وَمَنْ عَلِمَ شَرَعَ غَرائِبَ ٱلحِكَمِ وَمَنْ شَرَعَ غَرائِبَ ٱلحِكَمِ دَلَّتْهُ عَلى مَعادِنِ ٱلحِلْمِ فَلَمْ يَضِلَّ. مَنْ حَلُمَ لَمْ يُفَرِّطْ في أَمْرِهِ وَعاشَ في ٱلنَّاسِ حَميداً. وَٱلجِهادُ مِنْ ذَلِكَ على أَرْبَعَةِ أَرْكانٍ على الامْرِ بِٱلمَعْرُوفِ. والنَّهْيِ عَنِ ٱلْمُنْكَرِ. وَٱلصِّدْقِ في ٱلمَواطِنِ وَشَنَآنِ ٱلْفاسِقِينَ[٦]. فمَنْ أمَرَ بِٱلمَعْرُوفِ شَدَّ ظَهْرَ ٱلْمُؤْمنينَ. وَمَنْ نَهى عَنِ ٱلْمُنْكَرِ أَرْغَمَ أنْفَ ٱلْمُنافقِينَ. وَمَنْ صَدَقَ في ٱلمَواطِنِ قَضى ما عَلَيْهِ. وَمَنْ شَنِىءَ ٱلفَاسِقِينَ[٧] فَقَدْ غَضِبَ للهِ جَلَّ وَعَزَّ. وَمَنْ غَضِبَ للهِ جَلَّ ثَناؤُهُ لَهُ ذَلِكَ ٱلإِيمانُ يا ٱبْنَ قَيْسٍ وَدَعائِمُهُ[٨] وأرْكانُهُ. أَفَهِمْتَ قالَ نَعَمْ يا أَمِيرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ أَرْشَدَكَ ٱللهُ فَقَدْ أَرْشَدْتَ.

---

(١) بتبين العبرة،العبرة الاسم من الاعتبار وفي نسخة تبين.

(٢) إلى التي هي أقوم أي الى الحالة التي هي أقوم وأسدّ وهي توحيد الله عز وجل والايمان به وبملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخر.

(٣) وفي نسخة غائص.

(٤) في نسخة الفهم بالتحريك.

(٥) وغمرة العلم أي وفرته وكثرة جمله.

(٦) وشنآن الفاسقين أي بغضهم.

(٧) ومن شنيء الفاسقين أي ابغضهم.

(٨) ودعائمه،الدعائم جمع دعامة وهي عماد البيت.

باب پنجم

در پاسخهای آن حضرت(ع) به‌بعضی پرسشها

امیرالمؤمنین (ع) گفته است: پس از ستایش پروردگار و درود بر پیامبر (ص) ای مردم (بدانید) هرگاه پرسش‌کننده‌ای بپرسد باید خردورزی کند و چون از او چیزی پرسند باید با درنگ و تأمل پاسخ گوید. سوگند به‌خدا سختیهای بلا و حقایق امور هنگامی روی داد که پاسخ‌گویندگان ناتوانی و سستی بسیار از خود نشان دادند و پرسش‌کنندگان مات‌ومبهوت به‌زمین خیره شدند.

پیامبر(ص) به‌علی(ع) فرمود:

نخستین نعمتی که خداوند آن را بر تو ارزانی داشته چیست؟ فرمود: آن است که مرا از جنس مرد آفرید و از جنس زن نیافرید پیامبر (ص) فرمود: پس از آن دیگر چه می‌دانی؟ علی (ع) گفت: آنکه مرا به‌اسلام هدایت کرد و آن را به‌من شناساند و بر من به‌وجود تو ای پیامبر خدا منت نهاد. پیامبر (ص) فرمود: پس از آن نعمت دیگر چیست؟ علی (ع) گفت: آن است که: «اگر بخواهید نعمت خدا بشمارید شمارِ آن نتوانید.» و انْ تَعدّو انعمةَاللهِ لا تُحصوها. (سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ۳۷)

پرسش و پاسخی است میان علی (ع) و فرزندش حسن (ع)

علی (ع) دربارهٔ (جلوه‌هایی) از مردانگی از فرزندش حسن (ع) سؤال فرمود ازجمله آنکه: پابرجایی چیست؟ حسن (ع) گفت: پدرم پابرجایی، دورکردن زشتی با نیکی است. علی (ع) گفت: شرف چیست؟ حسن (ع) گفت: آن است که به‌دودمان

نیکی کنند و گناه او را بر دوش گیرند. علی (ع) گفت: مردانگی چیست؟ حسن گفت: پاکدامنی و پیراستن سرمایه. علی (ع) گفت: بردگی چیست؟ حسن (ع) گفت: به چیزهای پست نگریستن و چیزهای اندک را ارج نهادن. علی (ع) گفت: فرومایگی چیست؟ حسن (ع) گفت: آنکه انسان خود را کوچک شمارد و در کارها تسلیم همسر خویش گردد. علی (ع) گفت: جوانمردی چیست؟ حسن گفت: جوانمردی آن است که در حال تنگدستی و فراخی هردو بخشندگی کنند. علی گفت: بخل چیست؟ حسن (ع) گفت: آنکه چیزی را انفاق کنی و پندار تو آن باشد که آن را بیهوده تلف کرده‌ای. علی (ع) گفت: برادری چیست؟ حسن (ع) گفت: یاری به هنگام تنگدستی و توانگری. علی گفت: ترس چیست؟ حسن (ع) گفت: دلاوری بر دوست و ناتوانی در برابر دشمن. علی (ع) گفت: غنیمت چیست؟ حسن (ع) گفت: میل به تقوی و دل کندن از دنیا غنیمتی است که بی‌رنج و زحمت فراهم آید. علی (ع) گفت: بردباری چیست؟ حسن (ع) گفت: فروخوردن خشم و خویشتن داری. علی (ع) گفت: توانگری چیست؟ حسن (ع) گفت: خشنودی خاطر به آنچه خداوند عزّوجلّ عطا فرموده اگرچه اندک باشد و توانگری فقط بی‌نیازی نفس است. علی (ع) گفت: تهیدستی چیست؟ حسن (ع) گفت: آزمندی نفس در هر چیز. علی (ع) گفت: شرف و بزرگواری در چیست؟ حسن (ع) گفت: پابرجایی نفس در پیمودن راه راست و پیکار با نیروی نامیدی. علی (ع) گفت: خواری چیست؟ حسن (ع) گفت: هراس به هنگام راستی. علی (ع) گفت: نشانهٔ در سخن فروماندن چیست؟ حسن (ع) گفت: ریش در دست گرفتن و آب دهان فروبردن. علی (ع) گفت: دلیری چیست؟ حسن (ع) گفت: همدلی با دوستان. علی (ع) گفت: در رنج شدن چیست؟ حسن (ع) گفت: بر زبان راندن سخنی که سودی ندارد. علی (ع) گفت: سرافرازی چیست؟ حسن (ع) گفت: بخشش به کسی که باید تاوان چیزی دهد و ازگناه درگذشتن. علی (ع) گفت: خرد چیست؟ حسن (ع) گفت: نگهداری دل در هرجا که خواهی آن را نگاه‌داری. علی (ع) گفت: درشتی چیست؟ حسن (ع) گفت: بر پیشوایت چیرگی خواهی و بر او بانگ زنی. علی (ع) گفت: شرف و والایی چیست؟ حسن (ع) گفت: برگزیدن نیکی و رها کردن زشتی. علی (ع) گفت: دوراندیشی چیست؟ حسن (ع) گفت: بسیاری بردباری و مدارا با فرمانداران و خویشتن داری از بدگمانی نسبت به مردمان. علی (ع) گفت: شرف چیست؟ حسن (ع) گفت: سازگاری با دوستان و نگاهداری همسایگان. علی (ع) گفت: بی‌خردی چیست؟

حسن (ع) گفت: پیروی از فرومایگان و دوستی با گمراهان. علی (ع) گفت: غفلت چیست؟ حسن (ع) گفت: آنکه مسجد را واگذاری و از تبه‌کار فرمان بری. علی (ع) گفت: بی‌بهرگی چیست؟ حسن (ع) گفت: آنکه بهرهٔ خویش را رها کنی هرچند بر تو عرضه شده باشد. علی (ع) گفت: سرور و مهتر کیست؟ حسن (ع) گفت: آنکه از روی حساب و چشم‌داشت، در مال خویش بخشندگی نکند و در دفاع از آبروی خود بردباری نشان دهد و او را دشنام گویند و او پاسخی نگوید و آنکه در دفاع و نگاهداری خاندان خویش بکوشد سرور است.

ازعلی (ع) پرسیدند: دانا کیست؟ گفت: آن کس که از کارهای حرام دوری کند. گفته شد: خردمند کیست؟ گفت: آنکه باطل را رها کند. گفته شد: سرور کیست؟ گفت: آنکه رفتارش پسندیده است. گفته شد: خوشبخت کیست؟ گفت: آنکه از دوزخ (وعید) بهراسد. گفته شد: بزرگوار کیست؟ گفت: آنکه تهیدست را سود رساند. گفته شد: شریف کیست؟ گفت: آنکه با ناتوان و درمانده با انصاف رفتار کند. گفته شد: ناآزموده کیست؟ گفت: آنکه به‌خودپرستی شهرت یابد. گفته شد: کم تجربه کیست؟ گفت: آنکه به‌عمر خویش اطمینان کند. گفته شد: نابودشونده کیست؟ گفت: آنکه او را سوی مالك دوزخ برند.

زَیدبن صُوحان عبدی در حضور علی (ع) برخاست و گفت:

ای امیر مؤمنان! کدام قدرت چیره‌شونده‌تر و نیرومندتر است؟ گفت: هوای نفس. زید پرسید: کدام خواری، خوارکننده‌تر است؟ گفت: آزمندی به‌دنیا. زید پرسید: کدام فقدان، سخت‌تر است؟ گفت: کفر پس از ایمان. زید پرسید: کدام دعوتی گمراه‌کننده‌تر است؟ گفت: آنکه دعوت کند به‌چیزی که هرگز نخواهد بود. زید گفت: کدام کردار برتر است؟ گفت: پرهیزگاری. زید پرسید: کدام رفتار رهایی‌بخش‌تر است؟ گفت: جستجوی آنچه نزد خداست. زید گفت: کدام رفیق بدتر است؟ گفت: آنکه معصیت خدا را نزد تو زیور دهد. زید پرسید: کدام آفریده نیرومندتر است؟ علی (ع) فرمود: آنکه بردبار است. زید گفت: کدام آفریده تیره‌روزتر است؟ علی (ع) فرمود: کسی که دین خویش را به‌خاطر خشنودی دیگری بفروشد. زید گفت: کدام آفریده بخیل‌تر است؟ گفت: آنکه مال از غیر راه حلال بدست آورد و آن را به‌ناحق صرف کند. زید گفت: زیرك‌ترین مردم کیست؟ علی (ع) فرمود: آنکه راه راست را ازگمراهی بازشناسد و به‌راه راست مایل شود. زید پرسید: بردبارترین مردم کیست؟ علی (ع)

گفت: آنکه خشمگین نشود. زید پرسید: کدام یک از مردم در اندیشه استوارتر است؟ گفت: آنکه مردم، او را به‌پیروی از نفس واندارند و دنیا با زیورهایش، او را نفریبد. زید گفت: از مردم چه کسی سبک‌مغزتر است؟ گفت: آنکه فریب دنیا خورد باوجودی که دگرگونی احوال دنیا را و آنچه در اوست مشاهده می‌کند. زید پرسید: پراندوه‌ترین مردم کیست؟ گفت: آنکه از دنیا و آخرت بی‌بهره باشد که این خود زیانی آشکار است. زید گفت: کدام آفریده کوردل‌تر است؟ گفت: آنکه برای جز خدا کار کند و با این کردهٔ خویش از خداوند والا پاداش خواهد. زید گفت: کدام قناعت برتر است؟ گفت: کسی که به‌آنچه خدا براو ارزانی داشته قناعت کند. زید گفت: کدام مصیبت سخت‌تر است؟ گفت: مصیبت در دین. زید گفت: کدام‌یک از کردارها برای خداوند عَزَّوَجَلّ دوست داشتنی‌تر است؟ گفت: در انتظارِ گشایش کارها بودن. زید گفت: بهترین مردم نزد خدا کیست؟ گفت: آنکه از خدا بیمناکتر و در پرهیزگاری شکیباتر، و از دنیا دل برکننده‌تر است. زید گفت: کدام سخن نزد خدا برتر است؟ گفت: بسیار یاد کردن وی و زاری و نیایش به‌درگاه او. زید گفت: کدام سخن راست‌تر است؟ گفت: گواهی به یگانگی خدا. زید گفت: کدام ایمان نزد خدا برتر است؟ گفت: حالت تسلیم و رضا و پرهیزگاری. زید گفت: کدام‌یک از مردم بزرگوارتر است؟ گفت: آنکه در همه‌جا راست گوید و زبانش را ازگفتار حرام بازدارد و به‌نیکی فرمان دهد و از زشتی منع کند.

آن حضرت (ع) فرموده است:

بپرسید پیش از اینکه مرا از دست بدهید زیرا میان دو پهلویم دانش بسیار است که مرا از آن، محبوب خویش پیامبر خدا (ص) خبر داده است. پس صَعْصَعَةبن صوحان برخاست وگفت: ای امیرمؤمنان! دجّال چه زمانی بیرون خواهد آمد؟ علی (ع) فرمود: ای صعصعة بنشین زیرا خدایی که ستایش او با شکوه است مقام ترا می‌داند. ولی دجّال را نشانه‌های شرم‌آوری است که درخور ذکر نیست و او را رویدادهایی است که پی‌درپی در یک‌سال اتفاق خواهند افتاد. اگر خواهی ترا از نشانه‌های آن خبر دهم. صَعْصَعَه گفت: ای امیرمؤمنان! من ترا از همگی آن نشانه‌ها پرسیدم. پس علی (ع) فرمود: با انگشتان دست بشمار ای صعصعة. آن‌گاه که مردم نماز را رها کنند و امانتداری را تباه سازند و دروغ را حلال بدانند، و ربا خورند و رشوه ستانند و کاخهای بلند برافرازند و از هوسهای نفس پیروی کنند. دین را به‌دنیا بفروشند و خونهای بناحق ریختن را سبک و آسان بشمارند. بردباری و شکیبایی، سستی و ناتوانی تلقی شود و ستم

بر کسی روا داشتن، افتخار محسوب گردد و فرمانروایان از فاسدان و تبه کاران و وزیران و معتمدان حکومت از خیانت‌پیشگان و قاریان قرآن از فاسقان باشند. بیدادگری آشکار شود و طلاق فزونی یابد و مرگ ناگهانی فراوان گردد. قرآنها را بیارایند و مساجد را آراسته کنند و منبرها را بلندتر سازند و دلها را ویران کنند و پیمانهای خود را بشکنند، ابزارهای شادی و طرب بکار برند و باده‌نوشی کنند و زناکاری شایع گردد، خائن امانتدار و شخص امین، خائن جلوه کند و زن با شوهرش به‌سبب آزمندی بر دنیا در دادوستد شریک گردد. و زنان به‌خاطر خودنمایی، سوار بر اسب شوند. سلام فقط (از روی طمع) بر آشنا کنند و (با انگیزه سودپرستی) گواهی دهند بی‌آنکه از ایشان بخواهند و با دلهای چون گرگ، جامهٔ گوسفندان بر تن کنند (به‌ظاهر بی‌گناه و مهربان و در باطن چون گرگ درنده‌خو باشند) دلهایشان آن روز از زهر تلخ‌تر و از مردار بدبوتر است. پس خود را نجات دهید و برای رهایی بشتابید و بکوشید که در آن روز اقامتگاه نیکو بیت‌المقدس است.

أصَبغ بن نُباته در محضر علی (ع) برخاست و پرسید:

ای امیرمؤمنان! دجّال چیست؟ پس علی (ع) فرمود: آگاه باش ای اَصبغ که نام دجّال، صیفی‌بن عائذ است. بیچاره کسی که او را تصدیق کند، و خوشبخت آن کس که او را انکار نماید. او درگذرگاهی نزدیک شام که «فِیق» نامیده می‌شود سه‌ساعت از روزگذشته به‌دست حضرت مسیح عیسی‌بن مریم (ع) کشته می‌شود و از پس آن رستاخیز بزرگ (طامّهٔ کبری) فرا خواهد رسید و خورشید از مغرب سر زند و روشنیش به‌تیرگی گراید. (در آن روز کسی که از پیش ایمان نیاورده و یا در مدت ایمانش کار خیری انجام نداده، ایمانش او را سودی نخواهد رساند.) «لاَیَنْفَعُ ایمانُها لَمْ تَکُنْ آمَنتْ مِنْ قَبْلُ اَوْ کَسَبَتْ فی‌ایمانِها خَیْراً.» (سورهٔ الانعام، آیهٔ ۵۹) پس در آن روز توبه پذیرفته نشود و کرداری به‌خدا گزارش نشود. آن‌گاه علی (ع) فرمود: حبیب من پیامبر خدا (ص) به‌من سفارش فرمود: آنچه را که پس از آن روی خواهد داد خبر ندهم.

مردی سوی آن حضرت (ع) آمد و گفت:

ای امیرمؤمنان! مرا از «قدر» خبر ده. پس فرمود: شناخت «قدر» دریایی است ژرف، در آن داخل مشو. بازگفت: ای امیرمؤمنان مرا از قدر خبر ده. فرمود: قدر راز خداوند عَزّوَجَلّ است که بر تو پوشیده مانده و نباید آن را آشکار کنی. گفت: ای امیر مؤمنان مرا از قدر خبر ده. فرمود: ای پرسش کننده آیا خداوند متعال ترا بنابر مشیت

خود آفرید یا تو می‌خواستی آفریده شوی؟ گفت: خداوند اراده کرد تا آفریده شدم. فرمود: آیا خداوند ترا در آنچه می‌خواهد بکار می‌برد یا در چیزی که تو می‌خواهی؟ گفت: در آنچه که اراده کند. فرمود: آیا از خدا تندرستی نمی‌خواهی؟ گفت: چرا. فرمود: از چه چیزی می‌خواهی که در سلامت بمانی؟ آیا از بلایی که تو بدان مبتلایی یا از بلایی که دیگری بدان مبتلاست؟ گفت: از بلایی که خدا مرا بدان مبتلا ساخت. علی (ع) فرمود: آیا تو نمی‌گویی: نیرو و قدرتی نیست مگر؟ گفت: باللهِ‌العَلیِّ‌العَظیمِ (به‌خدای بلندمرتبه و بزرگ) علی (ع) فرمود: تفسیر این سخن را می‌دانی؟ گفت: مرا تعلیم‌ده ای امیرمؤمنان آنچه را که خدا به‌تو آموخته است. علی (ع) فرمود: تفسیرش آن است که بنده بر فرمانبرداری از خدا توانایی ندارد و بر گناه نیز قادر نیست مگر با ارادهٔ خداوند. ای پرسش کننده! آیا ترا با مشیّت خدای عزّوجلّ اراده‌ای تواند بود مثلا بیشتر و یا کمتر از خدا؟ اگر پنداری که ترا مشیّتی کمتر از خداست پس به مشیّت خود، بی‌مشیّت پروردگار بسنده کرده‌ای. و اگر گمان کنی که مشیّت تو بیشتر از پروردگار است پس پنداشته‌ای که نیرو و ارادهٔ تو از قدرت و ارادهٔ خدا برتر است و اگر گمان کنی که تو را همراه ارادهٔ خداوند مشیّتی است پس گمان کرده‌ای که در مشیّت با پروردگار شرکت داری. ای پرسنده! خداوند تندرستی دهد و درمان کند، هم درد از وی و هم درمان از اوست. آیا در این مسائل اندیشیده‌ای؟ گفت: آری. آن‌گاه علی‌بن‌ابیطالب (ع) فرمود: اکنون برادر شما به‌اسلام گروید برخیزید و دست در دست او نهید. آن‌گاه علی (ع) فرمود: سوگند به‌خدا اگر مردی از قدریه نزد من بود گردن او را می‌گرفتم و آنقدر فشار می‌دادم تا آن را از پیکرش جدا می‌ساختم زیرا که قدریه، یهود، ترسا و مجوس این امتند.

مردی یهودی (از نادقه) پیش علی(ع) آمد و گفت:

ای امیرمؤمنان! پروردگار ما از چه زمانی بوده است؟ علی (ع) فرمود: ای یهودی (زندیق) پرسش تو درست نیست و نمی‌توان گفت: خدای ما نبوده و هستی پیدا کرده زیرا کی (زمان) را به‌چیزی گویند که نبوده و هستی پیدا کرده. خدا موجودی است بدون «کینونَت» و هستی او ازلی است و قبلی برای او وجود نداشته. او پیش‌تر از هر پیش و مقدّم بر هر غایت و نهایتی است. نهایتها به‌او ختم می‌شود. و او سرانجام نهایتها و غایت غایتهاست.

مردی از علی(ع) دربارهٔ تفسیر لاحَوْلَ ولا قُوَّةَ الاّ بالله پرسید.

علی(ع) فرمود:

تفسیرش آن است که ما چیزی را با وجود خدا و بی‌او مالک نیستیم مگر خداوند ما را مالکیت بخشد از میان چیزهایی که خود مالک آنهاست. هرگاه خدا ما را مالک چیزی قرار دهد که خود به‌آن مالک‌تر است پس ما را مکلّف کرده و چون از ما، آن را باز پس گیرد تکلیفش را از ما برداشته است. خدایی که نامش گرامی باد ما را برای آنکه بیازماید به‌نیکی فرمان داده و برای برحذرداشتن، (از بدی) نهی فرموده است و در قبال طاعتِ اندک ما پاداش فراوان بخشیده است. کسی خدا را هرگز از روی اجبار فرمانبرداری نکند و به‌منظور چیرگی براو نتواند مرتکب گناه شود.

مردی بر علی(ع) وارد شد و گفت:

ای امیرمؤمنان! من مردی فقیرم و مال و فرزند ندارم. علی (ع) فرمود: به کتاب خدا رجوع کن و بنگر در کجای این سخن خداوند تبارک و تعالی قرار می‌گیری؟ پس «گفتم: آمرزش جویید از پروردگار خود که وی بسیار آمرزنده است و او فرستد آسمان را بر شما ریزنده و یاری کند شما را به‌خواسته‌ها و فرزندان و قرار دهد برای شما باغهایی و قرار دهد برای شما جویهایی.» فَقُلْتُ اَستَغْفروا رَبّكُم انّهُ كانَ غَفّاراً. يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيكُم مِدراراً. وَ يُمْدِدْكُم بأموالٍ وَ بَنينَ و يَجْعَلْ لكُم جَنّاتٍ وَ يَجْعَلْ لكُم أنهاراً. (سورهٔ نوح، آیات ۹-۱۰-۱۱) گفت: ای امیرمؤمنان! مرا بیاموزکه چگونه آمرزش بخواهم. علی (ع) فرمود: این‌چنین بگو: بارالها از تو آمرزش می‌خواهم از هرگناهی که بدنم با بهره‌گیری از سلامتی از سوی تو، بر انجام آن نیروگرفت و توانِ من به‌فضل نعمت تو، بر آن دست یازید و یا با بهرمندی از روزی کامل تو سوی آن دست‌گشودم و یا به هنگام ترس از ارتکاب آن، بر بردباری و بزرگی و بخشش تو تکیه نمودم و دل به شکیبایی تو محکم داشتم. بارالها از تو آمرزش می‌خواهم و از هرگناهی که در آن به‌امانت خویش خیانت کردم و یا به‌پای افزار ناچیزی، نفس خود را به‌ارزان‌ترین بها فروختم، و یا خوشی و خواهش پلیدم را بر هر چیزی برتری دادم و برگزیدم، وسرکشی نمودم از هرکسی که مرا از ارتکاب گناه باز داشت. خدایا! از تو آمرزش می‌جویم از هرگناهی که در آن به‌ارادهٔ خویش گام نهادم و آن را به‌میل خود و برای خرسندی خواهشهای پلیدم انجام دادم، و آن‌گاه آن را بر تو حوالت نمودم بی‌آنکه با این رفتار خویش سر زورآزمایی با تو داشته باشم زیرا سرکشی از فرمان تو را سخت ناپسند

می‌دارم. ولی از آنجا که از پیش، به‌حال من آگاه بودی همان لحظه از عقوبت من چشم پوشیدی. پس تو مرا از روی اجبار به‌آن گناه برنینگیختی و برخلاف میلم، مرا به‌انجام آن نگماشتی وستمی بر من روا نداشتی. خدایا! مرا بیامرز زیرا گناهانم را جز تو کسی نیامرزد.

از آن حضرت(ع) پرسیدند: میان آسمان و زمین چقدر فاصله است؟

فرمود: به‌اندازهٔ دعایی که اجابت شود (یعنی دعای اجابت شده از زمین سوی آسمان بالا می‌رود و هیچ مانعی نمی‌تواند آن را از رسیدن به‌پروردگار بازدارد) و گفته شد میان مشرق و مغرب چقدر است؟ فرمود: به‌اندازهٔ حرکت یک روز خورشید.

بَراء بن عازب گفت:

بر علی (ع) وارد شدم و گفتم: برای خاطر خدا از تو می‌خواهم که مرا مخصوص گردانی به‌بزرگترین چیزی که پیامبر (ص) ترا بدان مخصوص کرد و خداوند بخشاینده آن را توسط جبرئیل بر پیغمبرش (ص) فرستاد و او را بدان مخصوص گردانید. علی (ع) فرمود: اگر از من نمی‌پرسیدی بر زبان نمی‌آوردم چیزی را که می‌خواستم آن را درپرده نگه‌دارم، تا لحظه‌ای که درگورم جای دهند. هرگاه خواهی به‌نام خدای بزرگ دعا کنی، شش سوره از آغاز سورهٔ حدید و از آخر سورهٔ حَشر از این آیه (هوالله الّذی لااله الاّ هوـ او خدایی است که معبودی جز او نیست) تا پایانش برخوان و چون فارغ شوی و به‌سخن درآیی پس بگو: ای خدایی که چنین و چنانی با من چنین و چنان کن (آنچه را از خدا خواهی بر زبان آور) سوگند به‌خدا اگر با تلاوت این آیات بر بدبخت دعا کنی همانا خوشبخت شود. براءبن عارب گفت: سوگند به‌خداوند من با آنها هرگز برای دنیا دعا نکنم. علی (ع) فرمود: درست فهمیدی. پیغمبر (ص) هم مرا به‌همین سفارش کرده بود جز اینکه مرا فرمان داد که در مصیبتها وگرفتاریهای بزرگی که در امور پیش می‌آید بدین وسیله دعا کنم.

ابوعطاء گفته است:

امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب (ع) سوی ما بیرون آمد درحالی که اندوهگین می‌بود و نَفَس می‌زد. پس فرمود: چگونه خواهید بود با روزگاری که بر شما سایه افکند و در آن حدود خدا برپا ندارند و مال را چون غنیمتی دست‌به‌دست بگردانند. با

خداپرستان دشمنی ورزند و با دشمنان او دوستی کنند؟ گفتم: اگر آن روزگار را درک نمودیم چگونه رفتار کنیم؟ علی (ع) فرمود: مانند یاران عیسی (ع) باشید که با اره‌ها آنها را دونیمه کردند و بر چوبهٔ دار بالا بردند و دانستند که مرگ در فرمانبرداری خدای عزوجل بهتر از زندگی در گناهکاری و سرکشی از فرمان اوست.

عبّاد بن قیْس در حضور علی (ع) برخاست و گفت:

ای امیرمؤمنان! ما را خبر ده که ایمان و اسلام چیست؟ علی (ع) فرمود: بسیار خوب: ای ابن‌قیس خداوند متعال کارها را بنا بر علم خویش آغاز کرد و برای خود آنچه را که خواست برگزید و آنچه را که دوست می‌داشت بهترینش را بیافرید. از جمله چیزهایی که دوست داشت اسلام بود که آن را برگزید و دین بندگان خود قرار داد و نامش از نام خود گرفت یعنی «سلام» پس دین خدا اسلام است که نخست آن را برای خود پسندید و سپس به هر که از بندگانش دوست می‌داشت ارزانی فرمود. آن‌گاه به‌اسلام افتخار و شرف بخشید و بهره‌مندی از آبشخورهای آن را برای کسی که بخواهد وارد شود آسان گردانید و پایه‌های آن را در برابر کسی که بخواهد با آن ستیزه جوید محکم و استوار ساخت.

دور است که ویرانگری تواند اسلام را از بیخ و بن براندازد. زیرا اسلام بزرگواری و نیرومندی است برای کسی که آن را دوست بدارد و صلح و آرامش است برای کسی که بدان ایمان آورد و راهنمایی است برای کسی که آن را رهبر خود برگزیند و روشنایی است برای کسی که از آن کسب نور کند و برهانی محکم است برای کسی که به‌آن تمسک جوید و زیوری گرانبهاست برای کسی که آن را بر پیکر آویزد و یار و یاور است برای کسی که خود را بدان وابسته داند و دلیل است برای کسی که آن را بر زبان آورد و گواه است برای کسی که با آن نزد دشمن رود، و پیروزی است برای کسی که آن را حجت قرار دهد و دانش است برای کسی که آن را در سینه حفظ کند، و فهم است برای کسی که آن را روایت کند و حکم است برای کسی که با آن داوری نماید و آرامش و بردباری است برای کسی که قرآن را تلاوت کند و خردمندی است برای کسی که در حقایق آن اندیشه کند و یقین است برای کسی که در آن بیندیشد و دانایی است برای کسی که آن را با هوشمندی بکار بندد و عبرت است برای کسی که با آن پند آموزد و رشته‌ای محکم است برای کسی که به‌آن دست آویزد و راه رهایی است برای

کسی که آن را باور دارد و دوستی و محبت است برای کسی که زندگی خود را با آن سامان دهد و سبب نزدیکی است برای کسی که با آن به‌درگاه خدا رو آورد، و آسایش است برای کسی که خود را به‌خدا بسپارد و جامه است برای کسی که پرهیزکار باشد و بسندگی است برای کسی که ایمان آورد، و ایمنی است برای کسی که اسلام آورد و آسودگی و شادمانی است برای راستگویان. پس اسلام ریشهٔ حق است، و حق راه رستگاری است و کالایش نیکی و نشانه‌هایش بزرگواری است. اسلام راهش آشکار، و چراغش فروزان و نشانه‌هایش روشنگر و تابناک است. چراغ اسلام پرفروغ و هدفش عالی و رفتن در راهش بر همگان آسان است. همه زیورها را در خودگرد آورده و روزگارش کهنه و دیرین است. به‌خاطر نیل به‌جایزهٔ آن با یکدیگر رقابت کنند و عقوبت کننده‌ای سخت‌گیر است. راست‌گویان به‌راه اسلام روند، دلیل آن روشن و خود بلندپایه است و سوارانش بزرگوارانند. ایمان، راهِ روشن اسلام و پرهیزکاری سازوبرگ، و کردارهای نیکو نشانه‌های راهش، و پاکدامنی، چراغهای او و دوستداران، سواران اویند. مرگ، پایان راه در این جهان، و دنیا جولانگاه، و قیامت میدان مسابقه، و بهشت پاداش، و دوزخ انتقام اوست. پس پناهگاه سعادت‌یافتگان ایمان است و تیره‌روزانی که خدا را سرکشی کنند شکست خواهند خورد پس از آنکه حجّت با روشنگری برآنها تمام کرده آید و نشانه‌های راه هدایت بر آنها آشکارگردد. پس چهرهٔ کسی که حق را رها کند در روز قیامت زشت گردد و دلیل او بیهوده باشد آن زمانی که با بدست آوردن بهشت پیروز شوند.

با ایمان به پرهیزکاری راه یافته‌اند و با پرهیزکاری است که از مرگ بهراسند. با مرگ، دنیا به‌پایان می‌رسد. اما مؤمنان در دنیا پاس آخرت دارند و در قیامت به بهشت نزدیکی جویند و دوزخیان حسرتِ بهشت در دل دارند و پارسایان با یاد کردن آنها پند آموزند و پرهیزکاری هدفی است که هر که آن را دنبال کند هرگز در نابودی و تباهی نیفتد و هر که به‌فرمان آن رفتار کند هرگز پشیمان نشود چرا که پیروزمندان با پرهیزکاری به‌پیروزی رسیده‌اند و زیانکاران با سرکشی خدا در زیان افتاده‌اند. باید پرهیزکاران بیاد آورند که کار آفریدگان در روز رستاخیز بپایان نمی‌رسد، مگر آنکه در برابر داور دادگر بایستند و در جولانگاه آن برای ربودن گوی سبقت سوی هدف برتر و غایت دورتر بشتابند و شتابان به‌سوی آنکه ایشان را فرامی‌خواند رهسپارند. پس از درون گورها سر برآورند تا به‌سرنوشت حتمی و جاودانه خویش بپیوندند. آنجاست که

وسیله‌ها و رشته‌ها برای کسانی که در بدبختی افتاده‌اند از هم بگسلد و آنها راه خویش را سوی عقوبت خدایی که عذابش سخت است بپایان برند. آنها را راهِ بازگشتی به‌سرای دنیا نیست. از نیکیها تهی‌دست مانده‌اند و فرمانبرداری آنان را که بر اطاعت خداوند متعال برگزیده‌اند برایشان سودی نمی‌بخشد. و سعادت‌یافتگان با دوستی و همراهی ایمان پیروزی بدست آورده‌اند و ایمان ای پسر قیس دارای چهار رکن است. شکیبایی، یقین، دادگری، جهاد. شکیبایی خود دارای چهار رکن است: شور و اشتیاق، ترس از دوزخ، دل کندن از دنیا، در انتظار مرگ بودن. کسی که در اشتیاق بهشت باشد از خواهشهای پلید دست شوید و آرامش یابد و آنکه از آتش دوزخ بهراسد از انجام کارهای حرام بازایستد و آنکه دل از دنیا برکند، سختیها بر او آسان گردد و آنکه در انتظار مرگ شود، سوی نیکیها شتابد و یقین دارای چهار رکن است: بدست آوردن آگاهی و هوشمندی، پندگرفتن از عبرتها و تأویل حکمتها بر پایهٔ عبرتها. هرکه در جستجوی عبرت باشد سنّت شناسد، و آنکه سنت شناسد گویی میان نخستینان بزیسته و به‌راهی که استوارتر است رهنمون شده است.

دادگری نیز دارای چهار رکن است: دشواری شناخت، بسیاری دانش، شکوفهٔ حکمتها، گلستان داوری (مهارت در داوری) پس کسی که نیروی شناخت در او باشد، دشواریهای دانش را روشن کند و آنکه دانایی بدست آورد در چشمهٔ حکمتهای شگفت‌انگیز وارد شود و آنکه از آبشخورهای حکمتهای شگفت‌انگیز بنوشد به‌معدن بردباری راه یابد و گمراه نگردد و هرکه بردبار شود درکار خویش راه قصور و کوتاهی نپیماید و میان مردم ستوده و ارجمند، زیست کند. جهاد نیز دارای چهار رکن است: امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر، راستی و درستی درگفتار و کردار، دشمنی با تبه‌کاران. آنکه به‌نیکی فرمان دهد پشت مؤمنان را استوار و نیرومند داشته و آنکه از بدی بازدارد پوزهٔ منافقان را به‌خاک مالیده است و آنکه در همه‌جا راستی را بکار بندد (تواند) به‌زیان خود داوری کند و هرکه با تبه‌کاران دشمنی ورزد، خشم او برای خدای عزّوجلّ است و هرکه خشم او در راه خدا باشد، شکر و سپاس نعمت پروردگار را بجا آورده است.

ای پسر قیس! ایمان و پایه‌هایش این است. آیا آن را شناختی؟ آری ای امیر مؤمنان. خدا ترا به‌راه راست رهنمون شود همچنانکه مرا به‌راه راست رهنمون شدی.



الباب السادس

﴿في المَروِي عنهُ عليْهِ السَّلامَ منْ غَريب كَلاَمِه﴾

كانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُعلِّمُ أَصْحابَهُ ٱلصَّلَاةَ على النّبي ﷺ يَقُولُ اللّٰهُمَّ داحِيَ ٱلْمَدْحُوَّاتِ[١]. وَبارِئَ ٱلمَسْمُوكاتِ[٢] وَجَبَّارَ ٱلْقُلُوبِ على فِطَرَاتِها[٣] شَقِيها وَسَعيدِها. ٱجْعَلْ شَرائفَ صَلَوَاتِكَ. وَنَوامِيَ بَرَكاتِكَ. وَرَأْفَةَ تَحَنُّنِكَ عَلى مُحمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسولِكَ ٱلْفاتِحِ لِمَا أُغْلِقَ وَٱلخَاتِمِ لما سَبَقَ وَٱلْمُعْلِنِ ٱلْحَقَّ بِٱلْحَقِّ وَٱلدَّامِغِ جَيْشاتِ ٱلأَباطيلِ[٤] كَمَا حُمِّلَ[٥] فَٱضْطَلَعَ[٦] بِأَمْرِكَ لطاعَتِكَ مُسْتَوْفِزًا في مَرْضاتِكَ[٧]. لِغَيْرِ

---

(١) داحي المدحوات أي باسط الأرضين.

(٢) وبارىء المسموكات أي خالق السموات.

(٣) على فطراتها الفطرات جمع فطرة وهي الخلقة.

(٤) الدامغ جيشات الأباطيل أي القاطع حركات الأباطيل الماحي رسومها.

(٥) وفي نسخة حمل.

(٦) فاضطلع أي قوي من الضلاعة وهي القوة.

(٧) مستوفزاً في مرضاتك أي ناهضاً فيها مسارعاً إليها غير متكاسل عنها.

نَكْلٍ[١] في قَدَمٍ ولاَ وهْنٍ[٢] في عَزْمٍ واعيًا لِوَحْيكَ[٣] حافِظًا لِعَهْدِكَ. ماضيًا على نَفاذِ أمْرِكَ. حتّى أوْرَى قبسًا لقابِسٍ. وأنارَ عَلَمًا لِحَابِسٍ. آلاءَ آللهِ[٤] تَصِلُ بِأَهْلِه أسْبابَهُ. بهِ هُدِيَتِ آلقُلوبُ بَعْدَ خوْضَاتِ آلْفِتَنِ وآلإثْمِ فابهج[٥] موضَحاتِ الأَعْلَامِ. ونائراتِ الأَحكام وَمُنيراتِ آلإسْلاَمِ. فَهُوَ أمينُكَ آلْمأمُونُ. وَخازِنُ عِلْمِكَ الْمَخْزُونِ. وَشَهيدُكَ يَوْمَ الدِّينِ. وَبَعيثُكَ نِعْمَةً. وَرَسُولُكَ بالحَقِّ رَحْمَةً. اللّهُمَّ آفْسَحْ لَهُ مفسَحاً في عَدْلِكَ أَوْ عَدْنِكَ[٦] وآجْزِهِ مُضاعَفاتِ الْخَيْرِ مِنْ فَضْلِكَ لهُ مُهَنّآتٍ له غَيْرَ مُكَدَّراتٍ مِنْ فَوْزِ ثَوَابِكَ الْمَحْلُولِ. وَجَزيلِ عَطائِكَ الْمَعْلُولِ. اللّهُمَّ أَعْلِ على بِناءِ الْبانينَ بِنَاءَهُ. وَأكْرِمْ لَدَيْكَ نُزُلَهُ وَمَثْوَاهُ[٧]. وَأتْمِمْ لَهُ نُورَهُ وَأجزِهِ مِنَ آبْتِعاثِكَ لهُ[٨]. مَقْبُولَ الشّهادةِ. وَمَرْضِيَّ الْمَقالَةِ. ذَا مَنْطِقٍ عَدْلٍ. وَخُطَّةٍ فَصْلٍ[٩]. وَحجةٍ وَبُرْهَانٍ عَظيمٍ

﴿وقال عليه السلامُ﴾

ذِمَّتِي رَهِينَةٌ وَأنا بِهِ زَعيمٌ[١٠] لِمَنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعِبَرُ أنْ لاَ يَهِيجَ

---

(١) لغير نكل أي لغير نكوص.

(٢) ولا وهن أي ضعف.

(٣) واعيا لوحيك أي حافظاً له.

(٤) آلاء الله أي نعمه.

(٥) في نسخة الآلوسي - وابتهج.

(٦) أوعدنك أي جنتك.

(٧) نزله ومثواه النزل ما يهيأ للنزيل والمثوى المنزل.

(٨) ابتعاثك له أي بعثك اياه.

(٩) وخطة فصل الخطة بضم الخاء الأمر والقصة.

(١٠) زعيم أي كفيل.

علىٰ التّقْوىٰ زَرْعُ قَوْمٍ . وَلاَ يَظمأُ علىٰ التّقْوىٰ سِنْخُ أصلٍ. ألاَ وَإنّ أبْغضَ خَلْقِ اللهِ إلَى ٱللهِ رَجُلٌ قَمَشَ عِلْماً غارًّا بأَغْباشِ الْفِتْنةِ. عَمِيًّا بِمَا في غَيْبِ الْهُدْنةِ. سمَّاهُ أشْباهُهُ منَ النّاسِ عالماً. وَلَمْ يَغْنَ في الْعِلْمِ يَوْمًا سالمًا. بكّرَ فٱسْتَكْثرَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ. فَهُوَ خيرٌ مِمَّا كَثُرَ. حتّى إذا ما ٱرْتَوىٰ مِنْ آجنٍ وٱكْتَرَ[١] مِنْ غَيرِ طائلٍ. قَعدَ بيْنَ النّاسِ قاضياً لتَخْليصِ ما ٱلْتَبسَ علَى غيْرِهِ. إنْ نَزلتْ بهِ إحْدىٰ الْمُبْهماتِ هيَّأَ حَشْواً رَأْياً مِنْ رَأْيِـهِ. فَهُوَ مِنْ قَطْـعِ الشُّبهاتِ في مِثْلِ غزْلِ الْعَنْكَبُوتِ[٢] لأَنّهُ لاَ يعْلَمُ إذا أَخْطَا أأخْطَا أمْ أصابَ. خبَّاطُ عَشَوَاتٍ. ركّابُ جهالاتٍ. لاَ يعْتَذِرُ مِمَّا لاَ يَعْلَمُ فيَسْلَمَ. ولاَ يَعَضُّ في الْعِلْمِ[٣] بضِرْسٍ قاطعٍ. يَذْرُوا الرِّوايةَ ذَرْوَ الرِّيحِ الْهَشِيمَ. تَبْكي مِنْهُ الدِّماءُ. وتَصْرُخُ مِنْهُ الْمواريثُ. ويُسْتَحلُّ بقضائهِ الْفَرْجُ الْحَرامُ لا مَلِيءٌ وٱللهِ بإصْدارِ ما وَرَدَ عليْهِ. ولاَ أَهْلٌ لِمَا قُرِّظَ بهِ.

(تفسير غريبه)

قَوْلُهُ لاَ يَهيجُ يُريدُ لاَ يَجفُّ. والسِّنْخُ ٱلأَصلُ وأضافَ أحدَهُما إلى ٱلآخرِ لاَخْتِلاَفِ لَفظَيْهِا. وأرادَ أنّهُ مَنْ عَمِلَ للهِ عَملاً لَمْ يَفسُدْ ذلكَ العملُ ولَمْ يَبطُلْ كَما يَفْسُدُ النّبْتُ ولٰكنّهُ لاَ يزالُ ناضِراً[٤]. وأغْباشُ الْفِتْنَةِ ظُلَمُها. والْهُدْنةُ السُّكُونُ أرادَ أنّهُ لاَ يَعْرِفُ ما في الْفِتْنةِ مِنَ

---

(١) في نسخة وٱكتنز.

(٢) في مثل غزل العنكبوت أي في غاية الضعف والوهن قال الله تبارك وتعالى (وإن أوهن البيوت لبيت العنكبوت لو كانوا يعلمون)

(٣) في نسخة على العلم.

(٤) لا يزال ناضراً أي لا يزال شديد الخضرة ويبالغ بناضر في كل لون فيقال أحمر ناضر وأصفر ناضر الى آخر الالوان.

الشّرّ. ولاَ ما في السُّكُونِ مِنَ الْخَيْرِ. ولَمْ يَغْنَ أيْ لَمْ يَلْبَثْ في الْعِلْمِ يَوْماً تامًّا. وآلآجِنُ آلماءُ الْمُتَغَيِّرُ. وإِحْدى الْمُبْهَماتِ الْمَسْئَلَةُ الْمُعْضِلَةُ. وقَوْلُهُ خَبَّاطُ عَشَوَاتٍ هُوَ الّذي يَخْبِطُ في الظّلَمِ. وقَوْلُهُ ولاَ يَعَضُّ في العِلْمِ بِضِرْسٍ قاطِعٍ أيْ لَمْ يُتْقِنْهُ ولَمْ يُحْكِمْهُ وقَوْلُهُ لِمَا قُرِّظَ بِهِ التَّقْرِيظُ المَدْحُ.

﴿وروى ابن عباس قال﴾

رَأيْتُ أميرَ الْمُؤْمِنِينَ عَليًّا علَيْهِ السّلامُ يَوْمَ صِفِّينَ[١] وعلى رَأسِهِ عِمامَةٌ بيْضاءُ وكأنّ عيْنَيْهِ سِرَاجاً سليطٍ وهْوَ يُحَمِّشُ أصْحابَهُ إلى أن آنْتَهى إليَّ وأنا في كِتفٍ[٢] فَقالَ:

مَعْشَرَ الْمُسْلمينَ آسْتَشْعِرُوا الْخَشْيَة. وعَنُّوا آلأصواتَ وتَجَلْبَبُوا السَّكِينَةَ. وأكْمِلوا آللُّؤَمَ. وأخِفّوا الجُنَنَ. وأقْلقوا السُّيوفَ في الغِمْدِ[٣] قَبْلَ السَّلّة. وَالْحَظوا الشّزْرَ. وآطْعَنُوا الشّزْرَ أو النّتْرَ أوِ اليَسْرَ كُلًّا قدْ سَمِعْتُ. ونافِحُوا بالظُّبى وَصِلُوا آلسُّيوفَ بالخُطَى. والرِّماحَ بالنَّبْلِ. وآمْشُوا إلى الموتِ مِشْيَةً سُجُحاً أوْ سَجْحاءَ. وعلَيْكُم الرّوَاقَ الْمُطَنّبَ فَآضْرِبوا ثَبَجَهُ[٤] فإنّ الشَّيْطانَ راكِدٌ في كِسْرِهِ[٥]. نافِجٌ حِضْنَيْهِ[٦]. مفْتَرِشٌ ذِرَاعَيْهِ. قَدْ قَدَّمَ لِلْوَثْبَةِ يَداً. وَأَخَّرَ لِلنُّكُوصِ رِجْلاً.

---

(١) يوم صفين،صفين هو الموضع الذي كانت به الوقعة العظمى بين عليّ ومعاوية رضي الله تعالى عنهما وذلك في غرة صفر سنة ٣٧ هجرية وبسبب ذلك احترس الناس من السفر في صفر.

(٢) وفي نسخة كثف.

(٣) وفي نسخة بضم الغين والميم.

(٤) فاضربوا ثبجه أي وسطه.

(٥) راكد في كسره اي ساكن في جانبه.

(٦) نافج حضنيه أي رافعها.

(تفسير غريبه)

السَّلِيطُ الزَّيْتُ. يُحَمِّشُ أَصْحَابَهُ أي يَذْمُرُهُمْ وَيُغَضِّبُهُمْ وَالكتِفُ الْجَمَاعَةُ. وَقَوْلُهُ وَعَضُّوا الأَصْوَاتَ أي احْبِسُوهَا وَاخْفُوهَا. وَاللُّؤَمُ جَمْعُ لأْمَةٍ وَهِيَ الدِّرْعُ. وَالجُنَنُ التِّرَسَةُ يَقُولُ اجْعَلُوهَا خِفَافاً. وأَقْلِقُوا السُّيُوفَ أيْ سَهِّلُوهَا قَبْلَ أَنْ تَحْتَاجُوا إِلى ذُلِكَ لِئَلَّا تَعْسُرَ. وَالظُّبى جَمْعُ ظُبَةِ السَّيْفِ أيْ حَدُّهُ وَقَوْلُهُ وَصِلُوا السُّيُوفَ بِالخُطى أي إِذَا قَصُرَتْ عَنِ الضَّرَائِبِ تَقَدَّمْتُمْ وَأَسْرَعْتُمْ. وَقَوْلُهُ وَالرِّمَاحُ بِالنَّبْلِ أيْ إِذَا قَصُرَتِ الرِّمَاحُ بِبُعْدِ مَنْ تُرِيدُونَ طَعْنَهُ رَمَيْتُمُوهُ بِالنَّبْلِ. وَقَوْلُهُ مِشْيَةً سُجُحاً أيْ سَهْلَةً. والرِّوَاقُ رِوَاقُ الْبَيْتِ المَشْدُودُ بِالأَطْنَابِ[1] والحِضْنَانِ الجَنْبَانِ. وَقَوْلُهُ والحَظُوا الشَّزْرَ هُوَ النَّظَرُ بِمُؤخِرِ العَيْنِ نَظَرَ الْعَدُوِّ. والطَّعْنُ الْيَسْرُ ما كانَ حِذَاءَ وَجْهِكَ. والشَّزْرُ عَنْ يَمِينِكَ وشِمَالِكَ. والنَّتْرُ الطَّعْنُ الخَلْسُ.

﴿وقال عليه السلامُ﴾

مَنْ أَرادَ الْبَقَاءَ ولا بَقَاءَ فَلْيُبَاكِرِ الْغَدَاءَ. وَلْيُقِلَّ غِشْيَانَ النِّسَاءِ. وَلْيُخَفِّفِ الرِّدَاءَ. قِيلَ يا أمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وما خِفَّةُ الرِّدَاءِ قالَ عَلَيْهِ السَّلامُ قِلَّةُ الدَّيْنِ

كَنى بِالرِّدَاءِ عَنِ الظَّهْرِ لأَنَّهُ يَقَعُ عَلَيْهِ. يَقُولُ فَلْيُخَفِّفْ ظَهْرَهُ ولاَ يُثْقِلْهُ بِالدَّيْنِ

﴿رأى عليه السلام رَجُلًا في الشَّمسِ فقال﴾

قُمْ عَنْهَا فإِنَّها مُبْخِرَةٌ مُجْفِرَةٌ تُنْقِلُ الرِّيحَ. وَتُبْلِي الثَّوْبَ[1]

(١) بالاطناب،الاطناب جمع طنب بضمتين وهو حبل يشد به سرادق البيت.

(٢) وتبلى الثوب أي تصيره رثاً بالياً.

وَتُظْهِرُ ٱلدَّاءَ ٱلدَّفِينَ.

قَوْلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُجْفِرَةٌ أي تَقْطَعُ شَهْوَةَ ٱلنِّسَاءِ. وقَوْلُه تُنْفِلُ ٱلرِّيحَ أي تُنْتِنُها وَٱلإِسْمُ ٱلتَّفَلُ. يُقالُ ٱمْرَأَةٌ تَفِلَةٌ أي أَنْتَنَ رِيحُها. وَقَوْلُهُ ٱلدَّاءُ الدَّفِينُ هُوَ ٱلْمُسْتَتِرُ ٱلَّذِي قَدْ قَهَرَتْهُ الطَّبِيعَةُ. يَقُولُ فَٱلشَّمْسُ تُعِينُهُ على الطَّبِيعَةِ وَتُظْهِرُهُ.

﴿قال عليه السلامُ﴾

(إنّ مِنْ وَرَائِكُمْ أُموراً مُتَمَاحِلَةً رُدُحاً وَبَلاَءً مُكْلِحاً مُبلِّحاً)

ٱلْمُتَماحِلَةُ. ٱلطِّوَالُ يَعْنِي فِتَناً يَطُولُ أَمْرُها. وَالرُّدُحُ جَمْعُ رَدَاحٍ وَهِيَ ٱلعَظِيمَةُ يُقالُ ذَلِكَ لِلْكَتِيبَةِ[1] إذَا عَظُمَتْ وَلِلْمَرْأَةِ إذَا كَبِرَت عَجِيزَتُها. وَقَوْلُهُ مُكْلِحاً أيْ يُكْلِحُ ٱلنَّاسُ لِشِدَّتِهِ[2] يُقالُ كَلَحَ الرَّجُلُ وَأَكْلَحَهُ ٱلهَمُّ. وَٱلْمُبَلِّحُ مِنْ قَوْلِكَ بَلَّحَ الرَّجُلُ إِذَا ٱنْقَطَعَ من ٱلإِعْيَاءِ فَلَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَتَحَرَّكَ.

﴿وقال عليه السلام﴾

ٱلبَيْتُ ٱلمَعْمُورُ نِتَاقُ ٱلكَعْبَةِ مِنْ فَوْقِها.

قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نِتَاقُ ٱلكَعْبَةِ أيْ مُطِلٌّ عَلَيْها مِنْ فَوْقِها مِنْ قَوْلِ ٱللهِ تَعالى (وَإِذْ نَتَقْنا ٱلجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ)[3].

﴿وقال عليه السلام﴾

خُذِ ٱلحِكْمَةَ أَنَّى أَتَتْكَ. فَإِنّ ٱلكَلِمَةَ مِنَ ٱلحِكْمَةِ تَكُونُ في صَدْرِ

---

(١) للكتيبة أي الجيش.

(٢) وفي نسخة لشدتها.

(٣) كأنه ظلة أي كأنه سحابة أظلتهم أي قربت منهم ودنت.

ٱلْمُنافِقِ فَتَلَجْلَجُ حَتَّى تَسكُنَ إلى صاحِبَتِها.

يُقالُ لَجْلَجَ ٱللُّقْمَةَ في فيهِ إذَا أدارَها ولَمْ يُسِغْها وَأرَادَ علَيْهِ السَّلَامُ أنّ الكَلِمةَ قدْ يَعْلَمُها الْمُنافِقُ فلاَ تَزالُ تَتَحَرَّكُ في صَدْرِهِ ولاَ تَسْكُنُ حَتَّى يَسْمَعَها المُؤْمِنُ أوِ العالِمُ فَيَثْقَفَها[1] فتَسْكُنَ في صَدْرِهِ إلى أخَوَاتِها مِنْ كَلِمِ الحِكْمَةِ.

---

(١) وفي نسخة فيثبتها.



باب ششم

در کلام غریب آن حضرت(ع)

آن حضرت (ع) به‌یاران خویش صلوات بر پیامبر (ص) را می‌آموخت و می‌گفت: خدایا! ای آنکه زمینها را بگستردی و آسمانها را بیافریدی و دلها را از سعادت یافته و تیره‌روزش بنا بر فطرتش بساختی. درودهای بزرگ و برکتهای فزاینده و رحمتهای بی‌کران خویش را بر محمد (ص) بنده و پیامبرت ارزانی کن. آنکه گشایندهٔ هر بسته و خاتم پیامبران و نمایانگر حق بواسطهٔ حق و بَرکنندهٔ حرکتهای باطل از بیخ وبن است.

او به‌فرمان تو برای فرمانبرداریت توان گرفت و در راه بدست آوردن خشنودیهایت بشتافت بی‌آنکه گامی واپس گذارد و در اراده‌اش سستی پدید آید او نگهبان وحی و پیمان تو و روان‌شونده در پی فرمان تو بود تا اینکه برای راهنمایی بر سر راه هر رهرویی آتش افروخت و راه هر ره‌گم کرده‌ای را از برای نشانه‌های روشن، با نعمتهای پروردگار، تابناک ساخت تا دهشهای خداوندی شامل حال اوگردیده و رشته‌های جدایی او را به‌اهلش بپیوندد. پس دلها با او هدایت شد پس از آنکه در آشوب و شورشها وگناه فرو رفته بود و از برکت وجود او، شادی و طرب در دلِ نشانه‌های آشکار و شعله‌های احکام و اسلام جای گرفت. پس او امین رسالت وگنجورِ دانش درگنجینه نهادهٔ تو و گواه تو در روز رستاخیز و فرستادهٔ تو از برای نعمت و پیامبر راستین تو از برای رحمت است.

خدایا در جایگاه عدلت و بهشت برینت او را فراخی جایگاه ارزانی کن و از چشمه‌های گوارا و زلال بخشایشت، و از پاداش فرودآمده بر بندگانت و از فزونیهای

احسانت او را بهره‌مند ساز.

پروردگارا سرای او را برفراز سرای خاصان درگاهت قرار ده و پذیرایی و مقدم او را در پیش خود گرامی‌دار و پرتو رسالتش را کامل گردان و پاداش او را از پیامبریش آنچنان کن که شهادت و گفتارش پذیرفته قرارگیرد و ازگفتاری دادگستر وگویا و برهانی محکم و نیرومند بهره‌ور باشد.

آن حضرت (ع) فرموده است:

زنهار برگردن می‌گیرم و تعهد می‌کنم که عبرتها برای کسی که آشکار شده باشد روشنگر این نکته است: با پرهیزگاری کشت جماعتی خشک نگردیده و با پارسایی ریشهٔ گیاهی تشنه نمانده است. آگاه باشید که پروردگار از همهٔ آفریدگان کسی را بیش از همه دشمن می‌دارد که از اینجا و آنجا دانشی گرد آورده و از تیرگیهای فتنه و آشوب بی‌خبر است و به‌آنچه در نهانخانهٔ آرامش خاطر است نرسیده است. همگنانش او را عالم می‌خوانند و حال آنکه روزی را با بهره‌گیری از علم خویش درآرامش بپایان نرسانیده است. هر بامداد چنین پندارد که دانش اندک او بسیارگردیده و حال آنکه اندک دانش او از آنچه که آن را بیشتر پندارد بهتر است. چون از آب آلوده سیراب شود و کار بیهوده بسیارکند آن‌گاه برای داوری میان مردم نشیند تا شبهه‌ای را که برای دیگران پدید آمده برطرف سازد. اگر یکی از پرسشهای دشوار فراروی او قرارگیرد بدون تأمل از پیش خود نظری فراهم کند، پس او در رفع شبهه‌ها مانند تنیدن تار عنکبوت سست است زیرا درجایی که در خطا افتد نمی‌داندکه برخطاست یا برصواب. در تاریکیها همه چیز را لگدکوب می‌کند و بر توسن نادانیها سوار است و از آنچه نمی‌داند پوزش نمی‌خواهد تا درسلامت بماند. درعلم بر پایه و باور استواری نیست. روایت را پاره‌پاره و تباه می‌کند آنچنانکه بادها گیاهان ریزه و خشک شده را برباد می‌دهد. خونهای بناحق ریخته از او شکایت دارند و میراثها از بیداد او فریاد می‌کشند. با داوری او ناموسی که حرام است حلال می‌شود. سوگند به‌پروردگار او از آبی که بتواند با آن پرسشی راکه براو درآمده سیراب کند بهره‌ای ندارد و هرگز شایستهٔ ستایشی که از او می‌کنند نیست.

تفسیر کلمات و اصطلاحات غریب سخنان مذکور

لا یَهیجُ: نمی‌خشکد. السِّنخ: ریشه و اضافه کردن یکی از آن دو به‌دیگری برای

اختلافی است که در لفظ این دو کلمه وجود دارد. آن حضرت (ع) منظورش آن است که هر کس برای خدا کار کند، کردار او در تباهی نیفتد و بیهوده نبود آنچنانکه گیاه و رویدنی تباه می‌شود بلکه آن پیوسته سرسبز و خرم خواهد بود. أغباشُ فتنةٍ: تیرگیهای فتنه. هُدْنَه: آرامش. منظور مبارک آن حضرت (ع) آن است که مدّعی علم نمی‌داند چه شری در فتنه و چه خیری در آرامش نهفته است. لَمْ یَغْنَ: در علم روزی کامل بسر نبرده است. آجِن: آبی که رنگ و مزهٔ آن دگرگون شده. احدیَ ٱلمُبْهَمات: پرسش دشوار. خبّاطُ عَشَواتٍ: او کسی است که در تاریکیها قدم می‌گذارد و همه چیز را لگدکوب می‌کند. لا یَعَضّ فیٱلعِلْمِ بِضِرْسٍ قاطِع: آن را با استواری و خوبی فرا نگرفته است. لما قُرّظَ بِهِ: به‌آنچه که ستایش شده. تقریظ به‌معنی مدح است.

ابن عباس روایت کرده و گفته است:

امیرالمؤمنین علی (ع) را به‌روز صفین دیدم که دستاری سفید بر سر داشت و چشمهایش مانند چراغی می‌درخشید. آن حضرت (ع) یاران خویش را خشمگینانه به‌جنگ فرا می‌خواند تا اینکه به‌من رسید و من هم در میان جماعت بودم. آن‌گاه فرمود:

ای گروه مسلمانان! ترس از خدا را شعار خویش قرار دهید و فریادهایتان را در گلو بپوشانید و آرامش را چون جامه‌ای بپوشید و زره‌های کامل را بر تن کنید و سپرها را سبک گیرید و شمشیرها را پیش از آمیختن در نیامها بجنبانید (بیازمایید) و دشمن را با گوشهٔ چشم و خشمناک بنگرید و از چپ‌وراست (به‌روایت دیگر) یا ضربه‌های کاری و یا از روبرو نیزه بزنید آری همهٔ اینها را شنیده‌ام (این سخن را دو احتمال است یکی آنکه قاضی قضاعی می‌گوید شَزْر-نَتْر-یَسر را همه شنیده است. دیگر آنکه حضرت علی (ع) می‌فرماید که این سخن را از پیامبر شنیده است) و با لبه‌های شمشیر پیکار کنید و شمشیرها را (اگر کوتاه است) بپیش نهادن گامها بپیوندید و سرنیزه‌ها را (اگر دشمن دور است) با تیرها همراه سازید و سوی مرگ به‌آسانی روید. و بر شماست که این خیمه‌ای را که با طناب بسته شده و برپا گردیده، دریابید. پس به‌وسط آن خیمه بزنید زیرا شیطان (مراد معاویه است) درگوشه‌ای از آن لمیده و باد در هردو پهلویش انداخته (یکی به‌جهت پرخوری دیگر آنکه افتخار می‌کند به‌چیزی که در او نیست) و دو آرنجش را پهن نموده و دستی را برای جستن و یورش به‌پیش افکنده و پایی را برای برگشتن و گریز واپس نهاده است.

تفسیر کلمات غریب این خطبه

سَلیط: روغن. یُحَمّشُ: آنها را با ملامت و خشم برمی‌انگیخت و برآشفته می‌ساخت. کتفٌ: گروه. عَنّواالاَصْواتَ: فریادها را حبس کنید و بپوشانید. لُؤَم جمعِ لاَمَة: زره-جُنَن: سپرها. می‌گوید: سپرها را سبک گیرید. اَقْلقوااَلسّیوفَ: آنها را آسان کنید پیش از اینکه به‌آنها نیازمند باشید تا بر شما دشوار نگردد. ظُبی: جمعِ ظُبة: لبهٔ شمشیر. صِلوااَلسّیوفَ بالْخُطی: یعنی شمشیرها هرگاه برای زدن کوتاه باشد جلو بروید و بشتابید. وَالرّماحَ بِالّنّبْلَ: یعنی هرگاه سرنیزه‌ها کوتاه باشند. برای آنکه کسی را که می‌خواهید به‌او سرنیزه بزنید دور است، پس او را با تیر بزنید. مِشْیَة سُجُحاً: رفتن آسان. رِواق: ایوان خانه (خیمه-سراپرده) که با طناب بسته و برپا شده است. حِضْنان دوپهلو. اِلْحَظوا الشّزْرَ: نگاه کردن با گوشهٔ چشم است مانند نگاه کردن دشمن. الطّعْنُ الْیسْرُ: ضربه‌ای که از روبرو باشد. شَزْر: ضربه‌ای که از چپ‌وراست باشد. نَثْر: ضَربهٔ کاری و شدید.

آن حضرت (ع) فرموده است:

کسی که بر جای ماندن بخواهد با آنکه برجای ماندنی نیست پس باید پگاه ناشتایی خورد و از آمیزش با زنان بکاهد و جامه را سبک برگزیند. گفته شد ای امیر-مؤمنان! منظور از سبکی جامه چیست؟ فرمود: وام کم داشتن، از جامه پشت را کنایه فرموده زیرا که جامه بر پشت افتد. می‌فرماید: باید پشت خود را سبک کند و آن را با وام سنگین نگرداند.

آن حضرت (ع) مردی را در آفتاب دید پس فرمود:

برخیز از برابر آن زیرا که خورشید بخار کننده است و میل به‌زنان را از میان می‌برد و هوا را ناخوش و جامه را فرسوده می‌کند و بیماری پنهان را آشکار می‌سازد.

تفسیرِ کلمات غریب آن حضرت (ع)

مُجْفِرَةٌ: میل به‌زنان را ریشه کن می‌کند. تُتْفِلُ الریحُ: آن را بدبو می‌کند. و اسم از این کلمه تَفَل است. گویند: امرأَةٌ تَفِلَةٌ: زنی که بوی ناخوش دهد. الدّاءُ-اَلدّفینُ: بیماری پنهان که طبیعت بر او چیره شده است.

می‌فرماید: پس خورشید او را در برابر طبیعت شکست می‌دهد و آن را آشکار می‌کند.

آن حضرت (ع) فرموده است:

شما را فتنه هایی طولانی و بزرگ و بلایی سخت و توان‌فرسا در پیش است.

تفسیر کلمات غریب

المتماحِلَةُ: طولانی یعنی فتنه هایی که کار آن بدرازا می کشد. رُدُح جمعِ رَداح: بزرگ و عظیم و آن را برای سپاه نیز بکار می‌برند هرگاه که انبوه باشد و برای زنی که سرینی بزرگ داشته باشد استعمال نمایند. مُکْلِح: مردم به‌جهت سختیش ترشرو شدند. گفته می‌شود: کَلَحَ الرَّجُلُ وَ اَکْلَحَهُ الْهَمّ: مرد ترشرو شد و اندوه او را پریشان و ترشرو کرد.

آن حضرت (ع) فرموده است:

خانهٔ آباد آن است که از بالا بر خانهٔ کعبه مشرف باشد.

تفسیر غریب

نتاقُ الکَعْبَةِ: از بالا بر آن مشرف است و این سخن از این قول خداوند متعال گرفته شده است «و اذا نَتَقنا الْجَبَلَ فَوْقَهُم کَاَنَّهُ ظُلَّةٌ.» (سورهٔ الاعراف، آیهٔ ۱۷۰)

آن حضرت (ع) فرموده است:

حکمت را فرا بگیر از هرجا که باشد، زیرا که سخنِ حکمت‌آمیز ممکن است در سینهٔ منافق باشد. پیوسته در دل او به‌حرکت درمی‌آید تا اینکه در پیش دوستدارش قرار گیرد.

تفسیر کلمات غریب

گویند: لَجْلَجَ اللّقْمَةَ فی فیهِ: لقمه را در دهان گردانید و آن را در حلق فرو نبرد. منظور آن حضرت (ع) آن است که: حکمت را گاهی منافق هم می‌داند و حکمت پیوسته در سینهٔ او حرکت می کند و آرام نمی‌گیرد تا اینکه آن را مؤمن یا دانا می‌شنود و بخوبی فرا می‌گیرد و با دیگر کلمه های حکمت‌آمیز در سینهٔ او قرار می‌گیرد.



الباب السابع

﴿في المروى عنه من نوادر كلامه وملح ألفاظه[1] عليه السلام﴾

(صفة المؤمن)

قالَ زَيدُ بْنُ أسْلَمَ وَصَفَ أميرُ ٱلْمُؤْمنينَ عَلِيُّ بْنُ أبي طالِبٍ عليْهِ السَّلاَمُ الْمُؤْمِنَ فَقالَ:

صِفَةُ الْمُؤْمِنِ قُوَّةٌ في دِينِهِ. وَجُرْأَةٌ[2] في لِينِهِ. وَإيمانٌ في يَقينِهِ. وَخَوْضٌ في فِقْهٍ. وبرٌّ في ٱستِقامَةٍ. وَعَمَلٌ في عِلْمٍ. وَنَشاطٌ في هُدًى. وكَيْسٌ في رِفْقٍ[3]. لاَ يَغْلِبُهُ فَرْجُهُ. وَلاَ يَفْضَحُهُ بَطْنُهُ. نَفْسُهُ مِنْهُ في عَناءٍ[4]. وَٱلنَّاسُ مِنْهُ في إعْفاءٍ[5]. لاَ يَغْتابُ وَلاَ يَتَكَبَّرُ

---

(١) وملح ألفاظه الملح جمع ملحة بضم الميم وهي ما يستملح من الكلام.

(٢) وجرأة أي شجاعة.

(٣) وكيس في رفق أي عقل في ترفق.

(٤) أي في تعب ونصب.

(٥) في اعفاء أي في عافية وراحة.

﴿وقال عَلَيْهِ ٱلسَّلامُ﴾

أعْجَبُ ما فِي هٰذَا الإِنسانِ قَلْبُهُ. ولَهُ مَوادُّ مِنَ الْحِكْمَةِ وأضْدَادٌ مِنْ خِلاَفِها. فَإِنْ سَنَحَ لَهُ[1] الرَّجاءُ أَذَلَّهُ الطَّمَعُ. وإِنْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهلَكَهُ الْحِرْصُ. وإِنْ مَلَكَهُ الْيَأْسُ قَتَلَهُ الأَسَفُ وإِنْ عَرَضَ لَهُ الْغَضَبُ ٱشْتَدَّ بِهِ الْغَيْظُ. وَإِنْ أُسْعِدَ بِٱلرِّضى نَسِيَ التَّحَفُّظَ[2]. وَإِنْ نالَهُ الْفَزَعُ شَغَلَهُ الْحَذَرُ. وإِنِ ٱتَّسَعَ لَهُ الأَمْنُ[3] ٱسْتَلَبَتْهُ الغِرَّةُ[4]. وإِنْ أَفادَ مالاً[5] أَطْغاهُ الْغِنى. وَإِنْ أَصابَتْهُ فاقَةٌ[6] مَسَّهُ الْجَزَعُ. وإِنْ نَهِكَهُ الْجُوعُ[7] قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ وإِنْ أَفْرَطَ بِهِ الشِّبَعُ كَظَّتْهُ الْبِطْنَةُ[8]. فَكُلُّ تَقصيرٍ بِهِ مُضِرٌّ. وكُلُّ إِفْرَاطٍ لَهُ مُفْسِدٌ.

﴿كانَ عليه السَّلَامُ اذا نظرَ إِلَى الهِلالِ قال﴾

أيُّها الخَلقُ الْمُطِيعُ للهِ. الدَّائِرُ السَّرِيعُ الْمُتَرَدِّدُ في مَنازِلِ التَّقدِيرِ. الْمُتَصرِّفُ في فَلكِ التَّدْبِيرِ. آمَنْتُ بِمَنْ نَوَّرَ بِكَ الظُّلَمَ. وأَوْضَحَ بِكَ الْبُهَمَ[9]. وجَعَلَكَ آيَةً مِنْ آياتِ مُلْكِهِ. وعَلَامَةً مِنْ عَلَامَاتِ سُلْطانِهِ.

---

(١) فان سنح له أي عرض له.

(٢) نسى التحفظ أي الاحتراز والتيقظ.

(٣) وفي نسخة الأمر.

(٤) الغرة اي الغفلة.

(٥) أفاد مالا أي استفاده.

(٦) أصابته فاقة أي أصابه فقر.

(٧) نهكه الجوع أي أضناه وجهده.

(٨) كظته البطنة أي جهدته وأضنته والبطنة شدة امتلاء المعدة من الطعام فوق الطاقة.

(٩) بك اليهم أي المبهات.

فامْتَهَنَكَ[1] بالزِّيادَةِ والنُّقْصانِ وَالطُّلُوعِ وَالأُفُولِ. وَالإِنارَةِ والكُسُوفِ. في كُلِّ ذلكَ أنتَ لهُ مُطِيعٌ. وإلى إرادَتِهِ سَرِيعٌ. سُبْحانَهُ فما أعْجَبَ ما دَبَّرَ في أمْرِكَ. وألْطَفَ ما صَنَعَ في شأنكَ. جعَلَكَ مفْتاحَ شَهْرٍ لأَمْرٍ حادِثٍ. جَعَلَكَ اللهُ هِلالَ بَرَكَةٍ لا تَمْحَقُهُ الأيامُ[2]. وطَهارَةٍ لا تُدَنِّسُهُ الأعْوامُ. هِلالَ أَمَنَةٍ[3] مِنَ الآفاتِ. وسَلامَةٍ مِنَ السَّيِّئاتِ. هِلالَ سعْدٍ لاَ نَحْسَ فيهِ. ويمْنٍ لاَ نَكَدَ فِيهِ. وَيُسْرٍ لاَ يُمازِجُهُ عُسْرٌ. وخَيْرٍ لاَ يَشُوبُهُ شَرٌّ. هِلاَلَ أمْنٍ وَإيمانٍ ونعْمَةٍ وَإحسانٍ. وسَلامَةٍ وَإسْلاَمٍ. اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ أرْضى مَن طَلَعَ عليهِ. وأزْكى مَنْ نَظَرَ إلَيْهِ. وأسعد مَنْ تَعَبَّدَ لَكَ فِيهِ اللَّهُمَّ وَفِّقْنا للتَّوْبَةِ. وَاعْصِمْنا مِنَ الْحَوْبَةِ[4] وَأوْزِعْنا شُكْرَ النِّعْمَةِ[5] وَألْبِسَنَا خَيْرَ الْعافِيَةِ. وأَتْمِمْ علَيْنا باسْتِكْمالِ طاعَتِكَ فِيهِ المِنَّةَ[6] لكَ إنَّكَ المَنَّانُ الحَمِيدُ

﴿وقال عليه السلامُ في حقّ العالم﴾

مِنْ حَقِّ العالِمِ أنْ لاَ تُكْثِرَ عليهِ السُّؤالَ. ولاَ تُعْنِتَهُ[7] في الجَوابِ. ولاَ تُلحَّ عليهِ إذَا كَسلَ. ولاَ تَأْخُذَ بثَوْبِهِ إذَا نَهَضَ وَلا تُفْشِيَ لهُ سِرًّا[8]. ولاَ تَغْتَبْ[9] عِنْدَهُ أحَدًا. وأنْ تَجْلِسَ أمامَهُ وَإذَا أتَيْتَهُ

(١) فأمتهنك أي استعملك.

(٢) لا تمحقه الايام أي لا تبطله الايام ولا تمحوه.

(٣) هلال أمنة أي هلال أمان وسلامة.

(٤) واعصمنا من الحوبة أي احفظنا من الذنب.

(٥) وأوزعنا شكر النعمة أي ألهمنا شكرك عليها.

(٦) المنة أي النعمة.

(٧) ولا تعنته في الجواب أي لا تكلفه المشقة فيه.

(٨) ولا تفشي له سراً أي لا تظهر أحداً على سره.

(٩) وفي نسخة تغتاب.

قَصدْتَهُ بالتَّحِيَّةِ. وسَلَّمتَ على القَوْمِ عامةً. وأنْ تَحفَظَ سرَّهُ ومَغيبَهُ ما حَفِظَ أمْرَ الله[1] عزَّ وجَلَّ. فإنّما العالِمُ بمَنْزِلَة النَّخْلة تَنْتَظِرُ مَتى يَسْقُطُ علَيكَ مِنْها شيْءٌ. والْعالِمُ أفْضَلُ مِنَ الصَّائِم القائِمِ الغَازِي في سَبيلِ اللهِ. وَإذَا ماتَ العالِمُ انْثَلَمَ بمَوْته في الإسْلاَم ثُلْمةٌ لاَ تُسَدُّ إلى يَوْمِ القِيامةِ. وَاذَا ماتَ العالِمُ شَيَّعهُ سَبْعةٌ وسَبْعُونَ ألْفًا مِنْ مُقَرَّبِي السَّماءِ[2]

﴿وقال علَيْهِ السَّلامُ﴾

أيُّها النَّاسُ إنّ أوَّلَ وُقُوعِ الفِتَنِ أهْوَاءٌ تُتَّبَعُ. وأحكامٌ تُبْتَدَعُ. يُخالَفُ فِيها حُكْمُ اللهِ. وَيُعَظِّمُ عَلَيْها رِجالٌ رِجالاً وَلَوْ أَنَّ الحَقَّ أُخْلِصَ فعُمِلَ بهِ لَمْ يَخْفَ على ذِي حِجاً[3] ولكِنَّهُ يُؤْخَذُ ضِغثٌ مِنْ هذَا[4] وضِغْثٌ مِنْ هذَا فيُخْلَطُ فيُعْمَلُ بِهِ فعِنْدَ ذلكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطانُ على أوْلِيائِهِ. ويَنْجُوا الّذينَ سبقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنى.

﴿خبرُ النَّاقوسِ﴾

مَرَّ عليٌّ علَيْهِ السَّلَامُ وَمعَهُ الحارِثُ الأَعْوَرُ فإذَا دَيْرَانِيٌّ[5] يضْرِبُ

---

(١) ماحفظ أمر الله أي ما دام حافظا أمر الله وأما العالم الذي لم يحفظ أمر الله عز وجل فلا يستحق شيئاً من هذه الوصية.

(٢) من مقربي السماء أي من الملائكة المقربين.

(٣) على ذي حجا أي على صاحب عقل.

(٤) ضغث من هذا وضغث من هذا أي كلام ملفق الطرفين من هذا ومن هذا والضغث قبضة حشيش مختلطة الرطب باليابس والمراد بذلك البدع والشبهات المخالفة للكتاب والسنة والاجماع.

(٥) ديراني أي صاحب دير.

بالنَّاقُوسِ . فَقالَ عليٌّ عليْهِ السَّلاَمُ يَا حَارِثُ أَتَعْلَمُ ما يَقُولُ هذَا النَّاقُوسُ. قالَ ٱللهُ وَرَسُولُهُ وَٱبْن عمٍّ رَسُولِهِ أعْلَم. قالَ إنَّهُ يَصِفُ مِثْلَ خرَابِ ٱلدُّنْيا. يقولُ

مَهْلًا مَهْلًا يا ٱبْنَ ٱلدُّنْيا   مَهْلًا مَهْلًا إنّ ٱلدُّنْيــــا
قَــدْ غرَّتْنَـا وٱسْتَهْوَتْنَا[١]   لَسْنَـا نَـدْرِي ما فَرَّطْنا
فِيهـا إلاّ أنْ قَـدْ مُتنـا   مـا مِنْ يَوْمٍ يَمْضِي عَنَّا
إلّا هَـدَّتْ مِـنَّا رُكْـنَا

زِنْ ما تأْتِي زِنْ ما تأْتِي   زِنْ مـا تأْتِي زِنْ ما تأْتي
وَزْنـاً وَزْنـاً وزْنـاً وزْنَا   تَفْنـى الدُّنْيـا قَرْناً قَرْنَا
يا ٱبْنَ الدُّنْيا جَمْعاً جَمْعَا   يا ٱبْنَ الدُّنْيا سَرْطاً سَرْطاً[٢]
مـا مِنْ يَوْمٍ يَمْضيَ عَنَّا   إلاّ أَثْقَــلْ مِنَّــا ظَهْرَا
إنّ ٱلْمَوْلـى قَـدْ خَبَّرَنـا   أنَّـا نُحْشَرُ غُرْلاً بُهْمَـا[٣]
قَـدْ ضَيَّعْنـا دَارًا تَبْقـى   وَٱسْتوطَنَّـا دَارًا تَفْنـى[٤]

(١) استهوتنا أي ذهبت بعقولنا وزينت لنا هوانا.

(٢) سرطا سرطا، السرط هو ابتلاع الشيء.

(٣) نحشر غُرلاً بهما أي نحشر غير مختونين ليس معنا شيء سالمين من العاهات والغرل جمع أغرل ضد المختون وأهل المحشر عرات لا يرى بعضهم بعضا لاشتغال كل منهم بنفسه.

(٤) روى التبريزي الخطيب في عروضه عن أمير المؤمنين عليّ عليه السلام في خبر الناقوس

حقـا حقـا حقـا حقـا   صدقـا صدقـا صدقـا صدقـا
يـا ابن الـدنيا جمعـا جمعـا   ان الدنيـا قـد غرتنـا
يـا بن الدنيـا مهـلا مهـلا   لسنـا نـدري مـا فرطنـا
مـا من يوم يمضي عنـا   الا أوهـى منـا ركنـا
مـا من يوم يمضي عنـا   الا امضى منـا قرنـا

فَقال ٱلحَارِثُ لِعَلِيٍّ عليهِ ٱلسَّلامُ أَوَ تَعْلَمُ ٱلنَّصارَى ذَلكَ. قالَ: لاَ يَعْلَمُ ذَلكَ إلاَّ نَبِيٌّ أَوْ صِدِّيقٌ أَوْ وَصِيُّ نَبِيٍّ فإِنَّ عِلْمِي مِنْ عِلْمِ النَّبِيِّ ﷺ وعِلْمُ النَّبِيِّ ﷺ من عِلْمِ جبْرِيلَ علَيْهِ السَّلاَمُ. وَعِلْمُ جِبْرِيلَ علَيْهِ ٱلسَّلاَمُ مِنْ عِلْمِ اللهِ تَبارَكَ وتَعالَى.

﴿شرْطٌ لهُ عليه السلامُ في شِرَاءِ دَارٍ﴾

إِشْتَرَى شُرَيْحٌ دارًا. وَأَشْهَدَ شُهُوداً. وكَتَبَ كِتاباً. فَبلَغَ ذَلكَ عليَّ ٱبنَ أبي طالبٍ عليهِ السَّلاَمُ فقالَ لَهُ يا شُرَيْحُ ٱشْتَرَيْتَ دارًا. قالَ نعَمْ وأَشْهَدْتَ شُهُوداً. قالَ نَعَمْ. قالَ احْذَرْ أَنْ تَكُونَ قَدِ اشْتَرَيْتَ مِنْ غيرِ مالِكٍ. ووَزَنْتَ مالاً مِنْ غيْرِ حِلٍ وَسَوفَ يأتِيكَ مَنْ لاَ يَنظُرُ في بَيِّنَتِكَ. ولاَ يَسْئَلُكَ عَنْ كِتابِكَ وَيُزْعِجُكَ عَنْها فتَكُونُ قَدْ خَسِرْتَ ٱلدَّارَيْنِ الدُّنْيا وَالآخِرَةَ[1] وَلَوْ أَنَّكَ حِينَ أَرَدْتَ شِراءَ ٱلدَّارِ أَوْ إِذَا أَرَادَ أَحَدٌ شِرَاءَ دَارٍ جاءَنِي لَكُنْتُ أَكْتُبُ لَهُ كِتاباً أُزْهِّدُ فيهِ ٱلبائعَ ٱلمَغْرورَ وَٱلمُشْتَرِيَ قُلْتُ وما كُنْتَ تَكْتُبُ قالَ كُنْتُ أَكْتُبُ.

(بسْمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِيمِ)

هٰذَا ما ٱشْتَرَى عَبْدٌ ذَلِيلٌ مِنْ مَيِّتٍ[2] قَدْ أُزْعِجَ بالرَّحِيلِ اشْتَرَى مِنْهُ دَارًا مِنْ دُورِ الآفاتِ مِنَ ٱلجَانِبِ ٱلفَانِي مِنْ عَسْكَرِ ٱلهَالكينَ. وَمَجْمَعِ ٱلغَافِلِينَ. يَجْمَعُ هٰذِهِ ٱلدَّارَ حُدُودٌ أَرْبعةٌ. فالْحَدُّ الأَوَّلُ يَنْتَهِي إلَى الآفَاتِ[3]. وَالحَدُّ الثَّاني يَنْتَهِي الى عِظَمِ ٱلمُصِيبَاتِ. وَٱلحَدُّ

---

(١) الدنيا والآخرة أي دار الدنيا ودار الآخرة وذلك هو الخسران المبين.

(٢) من ميت أي ممن يموت ويفنى.

(٣) الى الآفات أي العاهات فالمراد من هذا الكلام بما انطوى عليه من حدود الدار وغيرها ان الانسان لا يجعل همه كله في عمارة الدنيا وتشييد أركانها بل يكفيه منها ما يقوم بمعاشه وانما العقل والكياسة أن يجتهد في عمارة دار القرار وهي =

الثَّالثُ يَنْتَهِي إِلَى ٱلغفَلاَتِ. وَٱلحَدُّ الرَّابعُ ينْتَهي إِلى ٱلشَّيْطانِ المُغْوي. وَٱلهَوَى المرْدي. وَاليْهِ يُشْرَعُ بَابُ هٰذِهِ ٱلدَّارِ ٱلَّتِي اشْتَرَاها هٰذَا المزْعُوجُ بالأَجَل. مِنْ هذَا المَغْرُورِ بالامَلِ. فَما أَدْرَكَ مُشْتَرِي هٰذِهِ ٱلدَّار. فَعلَى مُبَلْبِلِ الأَجْسامِ[1] وَقاصِمِ ٱلجبابِرَةِ مِثْلِ كِسرَى وَقَيْصَرَ وَسابُورَ الأَكْبَرِ وَتُبَّعٍ وَحِمْيَرَ. ما أَوْضَحَ الْحقَّ لِذي عَيْنَيْنِ. إِنَّ الرَّحِيلَ حَقٌّ أَحَدَ ٱليَوْمَيْنِ[2].

★ ★ ★

﴿وقال عليْهِ السَّلامَ في رِسالَةٍ لرفاعةَ﴾

لاَ حِمىً إلاّ مِنْ ظَهْرِ مُؤْمِنٍ[3]. وَظَهْرِ فَرَسٍ مُجاهِدٍ. وحَرِيمِ بِئْرٍ. وحَرِيمِ نَهرٍ. وحَريمِ حِصْنٍ[4]. وٱلحُرْمةُ بَيْنَ ٱلرّجالِ وَالنِّساءِ. وهْيَ الحُجُبُ. وحَرِيمٌ بيْنَ الحَلاَلِ والحَرام. لاَ مَرْتَعَ فِيهِ. وحَرِيمٌ لاَ يُؤْمَنُ في ٱلأَوَّلِينَ وٱلآخِرِينَ. وحَرِيمٌ حُرْمَتُهُ الرَّحِمُ. وحَريمُ ما جاوَزَ الأَرْبَعَ مِنَ الحَرائِرِ. وحَرِيمُ القضاءِ

﴿وقال عليه السلامُ﴾

إِنّي لأَسْتَحْيِي مِنَ ٱللهِ أَنْ يَكُونَ ذَنْبٌ أَعْظَمَ مِنْ عَفْوي أَوْ جَهْلٌ أَعْظَمَ مِنْ حِلْمِي. أَوْ عَوْرَةٌ لاَ يُوارِيها سِتْري. أَوْ خَلَّةٌ[5] لا يَسُدُّهَا جُودِي

= الآخرة بتقديم العمل الصالح في الدنيا.

(١) مبلبل الأجسام أي محركها ومهيجها.

(٢) أحد اليومين أي يوم الرحيل يوم عظيم لان فيه فراقا.

(٣) لا حمى الا من ظهر مؤمن الحمى هو الشيء المحمى الذي لا يستباح لأحد.

(٤) وحريم حصن الحريم ما حرّم فلم يمسّ.

(٥) أو خلة،الخلة الحاجة والفقر.

﴿وقال عليه السلام﴾

إِنَّ النِّعْمَةَ مَوْصُولَةٌ بِالشُّكْرِ. والشُّكْرَ مُتَعَلِّقٌ بالْمَزِيدِ وهُما مَقْرُونانِ في قَرَنٍ[١]. فَلنْ يَنْقَطِعَ المَزيدُ مِنَ اللهِ عزَّ وجلَّ حتَّى يَنْقَطِعَ الشُّكْرُ مِنَ العِبَادِ

* * *

﴿وقال عليه السلام﴾

أَرْبَعٌ يُمِتْنَ القَلْبَ: الذَّنْبُ على الذَّنْبِ. ومُلَاحَاةُ الاحْمَقِ[٢] وكَثْرَةُ مُنَاقَفَةِ النِّساءِ[٣]. والجُلُوسُ مَعَ المَوْتَى، قالَ ومَنِ المَوْتَى يا أَمِيرَ المُؤْمِنِينَ، قالَ كُلُّ عَبْدٍ مُتْرَفٍ[٤]

* * *

﴿وقال عليه السلام﴾

يا أَيُّها[٥] النَّاسُ مَنْ عَلِمَ مِنْ أَخِيهِ مُرُوءَةً جميلةً فَلاَ يَسْمَعَنَّ فيهِ الاقاوِيلَ[٦]. ومَنْ حَسُنَتْ عَلَانِيَتُهُ فَنَحْنُ لِسرِيرَتِهِ أَرْجَى أَلاَ لاَ يَزِيدَنَّ أَحَدُكُمْ نَفْسَهُ شَكا. فإِنّ مَنْ عَلِمَ مِنْ أَخيهِ مُرُوءَةً جَميلةً فَسَمِعَ فيهِ الأَقاوِيلَ فقَدْ شَكَّكَ نَفْسَهُ. أَلاَ وَإِنّ الرَّامِي قَدْ يَرْمِي وقدْ تُخْطِىءُ

---

(١) في قرن،القرن الحبل الذي يقرن فيه البعيران.

(٢) وملاحاة الاحمق أي منازعته.

(٣) مثافنة النساء أي مجالستهن وملازمتهن.

(٤) كل عبد مترف أي كل انسان متنعم.

(٥) وفي نسخة أيها.

(٦) فلا يسمعن فيه الاقاويل اي لا يصغي الى ما يبرقشه النامون من الاقاويل على عادتهم في السعي بين الاخوان بل يلزمه التثبت في مواطن العدل فذلك مذهب المحبين.

السِّهامُ وباطِلُ ذلكَ يَبُورُ، ألاَ وَإِنّ بَيْنَ الحَقِّ وَالباطِلِ أَرْبَعَ أصابعَ (وَأَشارَ بأصابِعهِ ٱلارْبَعِ فوَضَعَها بَيْنَ العَيْنِ وَٱلأُذُنِ) فٱلحَقُّ أَنْ تقُولَ رَأَيْتُهُ بعَيْني. وَالباطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُهُ بأُذُني

* * *

﴿وقالَ عليْه السَّلامُ﴾

مَنْ عَزَفَتْ نَفْسُهُ[1] عَنْ دَنِيِّ المَطامِعِ كَمُلَتْ مَحاسِنُهُ. وَمَنْ كَمُلَتْ مَحاسِنُهُ حُمِدَ، والمَحْمُودُ مَحْبُوبٌ. وَلَنْ يُحِبَّ العِبادُ عَبْداً إِلا بَعْدَ حُبِّ ٱللهِ عزّ وَجلّ[2] إِيَّاهُ. فتَكُون المَحَبَّةُ دَرَجةً إِلى نَيْلِ صَلاحِ مَعاشِهِ. مَعَ وَفُورِ مَعادِهِ. وَمَنِ ٱجْتَمَعَتْ لَهُ ٱلخَصْلَتانِ كَمُلَتْ سَعادَتُهُ. وَالشَّقِي ٱلكامِلُ ٱلشَّقاءِ مَنْ كانَ بخِلاَفِ ذَلكَ.

* * *

﴿وَقالَ عليْهِ السّلاَمُ﴾

لَيْسَ ٱلْخَيْرُ أَنْ يَكْثُرَ مالُكَ وَوَلَدُكَ. وَلٰكِنَّ ٱلخَيْرَ[3] أَنْ يَكْثُرَ عِلْمُكَ. وَأَنْ يَعْظُمَ حِلْمُكَ. وَأَنْ تُباهِيَ ٱلنَّاسَ بِعبادَةِ رَبِّكَ. فإِنْ أَحْسَنْتَ حَمِدْتَ ٱللهَ عَزّ وَجَلَّ. وَإِنْ أَسَأْتَ ٱسْتَغْفَرْتَ اللهَ. وَلاَ خَيْرَ في ٱلدُّنْيا إلاّ لِرَجُلَيْنِ. رَجُلٌ أَذْنبَ ذُنُوبًا فَهُوَ يَتَدارَكُ ذَلكَ بِتَوْبَةٍ. وَرَجُلٌ

---

(١) من عزفت نفسه أي من زهدت نفسه في دنيّ المطامع وانصرفت عنه وفي نسخة دنيء.

(٢) الا بعد حب الله أي محبته إياه وبضدها تتميز الاشياء فاذا بغض الله عبداً أبغضه الناس كما أبغضه الله فسبحان مقلب القلوب والأبصار.

(٣) ولكن الخير الخ أي ولكن الخير كثرة علمك. وحلمك ومباهاتك الناس بعبادة الله عز وجل لأن هذه الأشياء هي النافعة للعبد (يوم لا ينفع مال ولا بنون إلا من أتى الله بقلب سليم)

يُسارِعُ في ٱلخَيْرَاتِ، وَلاَ يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ تَقْوى فَكَيْفَ يَقِلُّ ما يُتَقَبَّلُ[١].

﴿وقالَ عليه السَّلاَمُ﴾

إنّ أبْغضَ ٱلخَلْقِ إلى اللهِ لَرَجُلاَنِ. رَجُلٌ وكَلَهُ اللهُ عزّ وَجلَّ إلى نَفْسِهِ فَهُوَ جائِرٌ عَنْ قَصْدِ ٱلسَّبيلِ مَشْغُوفٌ بِكلاَم بِدْعَةٍ قَدْ لَهِجَ مِنْها بالصَّوْمِ وَالصَّلاَةِ فهُوَ فِتْنَةٌ لِمَنِ ٱفْتَتَنَ بِهِ. ضَالٌّ عَنْ هَدْيِ مَنْ كانَ قَبْلَهُ. مُضِلٌّ لِمَنِ ٱفْتَتَنَ بِهِ حياتَهُ وموْتَهُ. حَمَّالٌ لِخَطايا غَيْرِهِ. رَهِينٌ بِخَطيئَتِهِ. وَرَجُلٌ قَمَشَ جَهْلاً[٢] في جُهَّالِ النَّاسِ بالأَباطِيلِ وَالأَضاليلِ نَصَبَها عُدَّةً مِن حَبائِلِ غُرُورٍ وقَوْلِ زُورٍ. قَدْ حَمَلَ ٱلكِتابَ عَلى رَأْيِهِ. وٱسْتَعْطَفَ ٱلحَقّ على هَواهُ. يُزَيّنُ الْعَظائِمَ. وَيُهَوِّنُ كَبيرَ الجَرائِمِ. لَمْ يُراقِبْ مَنْ خَلَقَهُ فَيَسكُتَ حَيْثُ لاَ يَعْلَمُ. قَدِ ٱغْتَرَّ مَعَ ذَلكَ فُسَّاقاً تُصَدِّقُهُ يَسْتَجْهِلُ بِهِمْ أشْباهَ ٱلناسِ. وَجَافٍ مُتَجافٍ أعمى حَيْرَانُ يَدْعُو إلى ٱلعمى[٣] وَيَرى ٱلبَصَرَ في تَرْكِ النَّظَرِ. يَقولُ أقِفُ عِنْدَ ٱلشُّبهاتِ وَفيها وَقَعَ. وَيَقُولُ أَعْتَزِلُ ٱلبِدَعَ وَفيها ٱضْطَجَعَ. فَهُوَ في ٱلنَّاسِ رَجُلٌ. الصُّورَةُ صُورَةُ إنْسانٍ. وَٱلقَلْبُ قَلْبُ حَيْرَانَ. بَهيمَةٌ بَلِ ٱلبَهيمَةُ خَيْرٌ مِنْهُ. فَهُوَ في ٱلأَحياءِ في ٱلتَّقَلُّبِ وَٱلْمَوْتُ أغْلَبُ عَلَيْهِ في ٱلصِّفَةِ. عَشْوَةٌ[٤] غارٌّ بِأَغْباشٍ[٥] غُمْرٌ بِمَا في رَيْثِ ٱلْهُدْنَةِ[٦] قَدْ سَمّاهُ

---

(١) فكيف يقل ما يتقبل يعني أن العمل المقبول لا يقال له قليل وإن كان قليلاً قال الله تبارك وتعالى (والله يضاعف لمن يشاء).

(٢) قمش جهلا أي جمع من الجهل ما لا يحصى ومن الاباطيل ما لا يستقصى وجعلها حبائل يصيد بها من يشاء من جهال الناس الذين استخفهم فأطاعوه فويل له ثم ويل له.

(٣) يدعو الى العمى أي يدعو الى طريق الضلال.

(٤) عشوة، العشوة الظلمة.

(٥) غار بأغباش، الاغباش جمع غبش وهو ظلمة آخر الليل.

(٦) غمر بما في ريث الهدنة أي جاهل بما في ابطاء الصلح.

أشْبَاهُ النَّاسِ عَالِمًا. وَلَمْ يَغْنَ فيهِ[١] يوماً سالِماً. تَكَثَّرَ فَاسْتَكْثَرَ. وَما قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ. حتَّى إِذَا ٱرْتَوَى مِنْ غَيْرِ آجِنٍ[٢] وَٱكْتَنَزَ[٣] مِنْ غَيْرِ طائِلٍ. جَلَسَ بَيْنَ ٱلنَّاسِ قَاضِياً ضامناً لتَخْليصِ ما ٱلتبسَ على غَيْرِهِ. وَإِنْ خالَفَ قاضياً فَسَّقَهُ. وَلَمْ يأْثَمْ في حُكْمِهِ بِمَنْ خَلفَهُ. وَإِنْ نَزَلَتْ بِهِ إحْدَى ٱلْمُبْهَمَاتِ ٱلْمُعْضِلاَتِ هَيَّأَ لَها حَشْواً رَأْياً مِنْ رَأْيِهِ ثُمَّ قطَعَ. فَهُوَ مِنْ لَبْسِ ٱلشُّبُهاتِ في غَزْلِ العَنْكَبُوتِ[٤] لأَنَّهُ لاَ يَدْرِي. أصابَ أَمْ أخْطَأَ. لاَ يَحْسِبُ ٱلعِلْمَ في شَيْءٍ مِمَّا أَنْكَرَ وَلاَ يَدْرِي أَنَّ وَرَاءَ ما بَلَغَ مَذْهباً إنْ قاسَ شَيْئاً بِشَيْءٍ لَمْ يُكَذِّبْ نَظَرَهُ. وَإِنْ أَظْلَمَ[٥] عَلَيْهِ أَمْرٌ ٱكْتَتَمَ بِهِ. لِمَا يَعْلَمُ مِنْ جَهْلِ نَفْسِهِ. لِكَيْ لاَ يُقالَ لَهُ لاَ يَعْلَمُ ثُمَّ جَسَرَ فَحَكَمَ. فَهُوَ مِفْتَاحُ عَشَوَاتٍ. رَكَّابُ شُبُهاتٍ. خَبَّاطُ جَهالاتٍ. لاَ يَعْتَذِرُ مِمَّا لاَ يَعْلَمُ فَيَسْلَمَ. وَلاَ يَعَضُّ في ٱلعِلْمِ بِضِرْسٍ قاطِعٍ فَيَغْنَمَ. يَذْرُو ٱلرِّوَايَةَ ذَرْوَ ٱلرِّيحِ ٱلْهَشِيمَ. تَبْكِي مِنْهُ ٱلْمَوارِيثُ. وَتَصْرُخُ مِنْهُ ٱلدِّماءُ وَيُسْتَحَلُّ بِقَضائِهِ ٱلفَرْجُ ٱلحَرَامُ. لاَ مَلِيءٌ بِإِصْدَارِ ما أُورِدَ عَلَيْهِ[٦] وَلاَ هُوَ أَهْلٌ لِمَا مِنْهُ فَرَطَ مِنَ ٱدِّعائِهِ في عِلْمِ ٱلْخَلْقِ.

---

(١) ولم يغن فيه أي لم يقم فيه.

(٢) من غير آجن،الآجن الماء المتغير.

(٣) وفي نسخة اكثر.

(٤) في غزل العنكبوت اي في غاية الضعف والوهن.

(٥) وان اظلم الخ يعني اذا أعياه فهم مشكلة كتم أمره خوفاً من أن يصفوه بالجهل ثم تجاسر بعد ذلك فاقتحم عبابها وخاض فيه على غير بيان وحكم بما يراه ليقال له علامة الزمان المشار اليه بالبنان وهو مع ذلك مفتاح الضلالات الغريق في بحر الشبهات الحيران في وادي الجهالات.

(٦) لا مليء باصدار ما أورد عليه الخ يعني ليس عنده حسن قضاء فيشفي الغليل بايضاح ما استقضوه فيه ولا هو اهل لما يدعيه في علم الخلق وانما فتنة وعثة لاتقع الا في صوف الأيتام.

أَلاَ وَإِنّ أحبَّ النَّاسِ إِلَى اللهِ لَعَبْدٌ أعَانَهُ اللهُ جَلَّ ثَناؤُهُ على نَفْسِهِ فَاسْتَشْعَرَ الخَوْفَ. وَتجلْبَبَ الحُزْنَ[1]. وَأَضْمَرَ اليَقِينَ. وَتَجَنَّبَ الشَّكَّ وَالشُّبهاتِ وَتَوهَّمَ الزَّوالَ فَهُوَ مِنْهُ على بَالٍ قَدْ زَهَرتْ مَصابِيحُ الهُدَى في قَلْبِهِ فَقَرَّبَ بِهِ البَعيدُ. وَهَوَّنَ بِهِ الشَّديدُ فكَّرَ فَاسْتَكْثَرَ. وَنَظَرَ فأبْصَرَ. حتّى إِذَا ارْتَوَى مِنْ عَذْبٍ فُرَاتٍ سَهُلَتْ مَوارِدُهُ. فَشَرِبَ نَهلاً[2]. وَسَلَكَ سَبِيلاً سَهْلاً. لَمْ يَدَعْ مَظْلَمَةً إلاَّ أَبْصَرَ جِلاءَها. وَلاَ مُبْهَمَةً إلاّ عَرَفَ مَدَاهَا قَدْ خَلَعَ سَرَابِيلَ الشَّهَوَاتِ[3] وَتَخَلَّى مِنَ الهُمُومِ إِلاّ هَمًّا وَاحِداً انْفَرَدَ بِهِ دُونَ الهُمُومِ الشَّاغِبَةِ[4] الشَّاغِلَةِ لِلْعُقُولِ فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ العَمَى[5]. وَمُشارَكَةِ الهَوَى. فَصارَ مِنْ مَفاتِيحِ أَبْوَابِ الهُدَى. وَمَغالِيقِ أبْوابِ الرَّدَى. وَاسْتَفْتَحَ[6] بِها فَتَحَ بِهِ العَالِمُ أَبْوَابُهُ. فَخَاضَ بِحارَهُ. وَقَطَعَ غِمارَهُ[7]. وَوَضَحَتْ لَهُ سُبُلُهُ وَمنارُهُ قَدِ اسْتَمْسَكَ مِنَ العُرَى بِأَوْثَقِها. وَمِنَ الحِبالِ بِأَمْتَنِها[8] فَهُوَ مِنَ اليَقِينِ عَلَى مِثْلِ ضِياءِ الشَّمْسِ قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ للهِ عَزّ وَجَلَّ في أَرْفَعِ الأُمُورِ مِنْ إِصْدَارِ كُلِّ وَارِدٍ عَلَيْهِ وَرَدِّ كُلِّ فَرْعٍ إِلَى أَصْلِهِ. فَالأَرْضُ الّذي هُوَ فيها مُشْرِقَةٌ بِضياءِ نُورِهِ. ساكِنَةٌ بِقَضائِهِ. فَرَّاجُ عَشَوَاتٍ[9]. كَشَّافُ

---

(١) وتجلبب الحزن أي تلبس به.

(٢) فشرب نهلاً،النهل هو الشرب الاول ضد العلل وهو الشرب الثاني.

(٣) قد خلع سرابيل الشهوات أي ترك شهوات نفسه بمخالفته اياها.

(٤) الشاغبة أي المهيجة للشر والفتن.

(٥) من صفة العمى اي من صفة الجهل والضلال.

(٦) واستفتح الخ أي نهج منهاج العلماء العاملين المخلصين.

(٧) وقطع غماره،الغمار جمع غمر وهو الماء الكثير.

(٨) بأمتنها أي بأقواها وارساها.

(٩) فراج عشوات،العشوات وجمع عشوة وهي الظلمة.

مُهمَّاتٍ. دَفَّاعُ مُعْضِلاَتٍ. مِصْباحُ ظُلُمَاتٍ. دَليلُ فَلَوَاتٍ. لاَ يَدعُ لِلْخَيْرِ مَطْلَباً فَالْعِلْمُ ثَمرَةُ قَلْبِهِ. وَمُنَى نَفْسِهِ الَّتِي إِلَيْها يَقْصِدُ. وإِيَّاها يُحَاوِلُ بَقيَّةً أَبْقَاهُ اللهُ جَلَّ وَعَزَّ لِدينِهِ وَحُجَّتِهِ. خَلِيفَةٌ مِنْ خَلاَئِفِ أَنْبِياءِ اللهِ بِلُزُومِ طَرِيقَتِهِمْ. وَالدُّعَاءِ إِلَى مَا كَانَتْ عَلَيْهِ دَعْوَتُهُمْ. وَالقِيَامِ بِحُجَّتِهِمْ. قَدْ أَمْكَنَ الْكِتَابَ[1] مِنْ زِمَامِهِ فَهُوَ قَائِدُهُ وإِمَامُهُ. يَضَعُ رَحْلَهُ. حَيْثُ حَلّ ثَقَلُهُ[2]. وَالنَّاسُ عَنِ الصِّرَاطِ نَاكِبُونَ[3] فِي غَمْرَةٍ[4] سَاهُونَ. وفي حِيرَةٍ يَعْمَهُونَ[5]

﴿وقال عليٌّ عليهِ السّلامُ﴾

أَلاَ وإِنَّ النَّاسَ سَبْعُ طَبَقاتٍ، (فالطَّبَقَةُ الأُولَى) الفَرَاعِنَةُ يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى عِبادَتِهِمْ أَمَا إِنَّهُمْ لاَ يَأْمُرُونَهُمْ أَنْ يُصَلُّوا لَهُمْ ولاَ يَصُومُوا وَلٰكِنَّمَا يأْمُرُونَهُمْ بِطَاعَتِهِمْ فَيُطِيعُونَهُمْ فَبطاعَتِهِمْ لَهُمْ في مَعْصِيَةِ اللهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ قَدِ اتَّخَذُوهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللهِ جَلّ ثَنَاؤُهُ. (والطَّبقةُ الثَّانيةُ) جَبَابِرَةٌ أَكْلُهُمُ الرِّبَا وَبَيْعُهُمُ السُّحْتُ[6]. (والطَّبَقَةُ الثَّالثَةُ) فُسَّاقٌ قَدْ تَشَرَّدُوا مِنَ الدِّينِ كَمَا يَتَشَرَّدُ الشَّارِدُ مِنَ الإِبِلِ (وَالطَّبقةُ الرَّابعَةُ) أَصْحابُ الرِّياءِ لَيْسَ يَعْبُدُونَ إِلا الدِّينَارَ وَالدِّرْهَمَ (والطَّبقةُ الخامِسَةُ) قُرَّاءٌ مُخادِعُونَ يَطْلُبُونَ الدُّنْيا بِزِيِّ الصَّالِحينَ[7] (والطَّبقةُ السَّادِسَةُ)

(١) قد أمكن الكتاب الخ أي استمسك به وانقاد لأوامره ونواهيه.

(٢) حيث حل ثقله، الثقل متاع المسافر والثقل أيضاً كل شيء نفيس مصون ومنه قوله ﷺ إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي.

(٣) عن الصراط ناكبون أي عادلون عن الصراط المستقيم.

(٤) في غمرة أي في أشد غفلة عن الآخرة.

(٥) يعمهون أي يترددون في حيرتهم.

(٦) السحت أي الحرام.

(٧) بزي الصالحين أي بلباسهم وهيئتهم.

فُقَرَاءُ إِنَّما هَمُّ أَحَدِهِمْ أَنْ يَشْبَعَ شَبْعَةً مِنَ الطَّعامِ لاَ يُبالي أَحَلاَلاً أَخَذَها أَمْ حَرَاماً (والطَّبَقةُ السَّابعةُ) الَّذِينَ أَثْنى اللهُ جَلَّ وعَزَّ علَيْهِمْ فَقال (وَعِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ على الأَرْضِ هَوْناً[1] وَإِذا خاطَبَهُمُ ٱلْجاهِلُونَ قالُوا سَلاَماً)[2] ثُمَّ قالَ وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ. وَبَرَأَ النَّسَمَةَ[3]. إِنَّهُمْ لَلَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فيها خالِدُونَ. ثُمَّ ٱلتَفَتَ الى كُمَيْلِ بْنِ زِيادٍ. فَقالَ يا كُمَيْلُ بْنَ زِيادٍ ٱطلُبْهُمْ. قالَ كُمَيْلٌ وَأَيْنَ أَطلُبُهُمْ يا أَمِيرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ. قالَ في أَطْرافِ الارْضِ تَجِدْهُمْ قَدِ ٱتَّخَذُوا ٱلأَرْضَ فِرَاشاً. وَٱلْماءَ طيباً. وَٱلقُرْآنَ شِعاراً. وَٱلدُّعاءَ دِثاراً[4]. بَاكِينَ العُيُونَ دَنِسِينَ الثِّيابَ يَقْرِضُونَ ٱلعَيْشَ قَرْضاً. إِنْ غَابُوا لَمْ يُفْتَقَدُوا[5]. وَإِنْ شَهِدُوا لَمْ يُعْرَفُوا[6]. وَإِنْ خَطَبُوا لَمْ يُزَوَّجُوا. وَإِنْ قالُوا لَمْ يُنْصَتْ لِقَوْلِهِمْ يَدْفَعُ ٱللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِمِ ٱلعَاهَاتِ وَالآفاتِ وَٱلبَلاَيَا عَنِ ٱلنَّاسِ. وَبِهِمْ يَسْقِي ٱللهُ عَزَّ وَجَل ٱلعِبادَ ٱلغَيْثَ مِنَ السَّماءِ. وَيُنْزِلُ الْقَطْرَ مِنَ السَّحابِ. أُولئكَ عِبادُ ٱللهِ حَقّاً حَقّاً.

★ ★ ★

﴿وَقال علَيْهِ السّلاَمُ﴾

النَّاسُ سَبْعُ طَبَقَاتٍ لاَ يَصلُحُ بَعْضُها الاّ بِبَعْضٍ. وَلاَ غِنى بِبَعْضِها

---

(١) يمشون على الارض هونا أي يمشون عليها بسكينة ووقار.

(٢) قالوا سلاما أي قالوا سدادا من القول يسلمون فيه من شرهم وأذاهم.

(٣) وبرأ النسمة أي خلق النفس.

(٤) والقرآن شعاراً والدعاء دثاراً،الشعار الثوب الذي يلي الجسد والدثار يكون فوق الشعار.

(٥) ان غابوا لم يفتقدوا معناه اذا غابوا لم يطلبهم أحد عند غيبتهم.

(٦) وان شهدوا لم يعرفوا يعني اذا حضروا لا يعرفهم الناس لانهم ليسوا من أرباب المناصب ولا من ذوي الحيثيات عندهم.

عَنْ بَعْضٍ . فَمِنْها جُنُودُ اللهِ. وَمِنْها كُتَّابُ ٱلْعامَّةِ وَٱلخَاصَّةِ. وَمِنْها قضاةُ ٱلعَدْلِ. وَمِنها كُتَّابُ الدَّوَاوِينِ. وَمِنْها أَهْلُ الْجِزْيَةِ وَالْخَرْجِ [1] وَالذِّمَّةِ وَمُسْلِمَةِ النَّاسِ . وَمِنْها ٱلتِّجارُ وَأَهْلُ الصِنّاعَاتِ. وَمِنْها الطَّبَقَةُ ٱلسُّفْلَى مِنْ ذَوي ٱلحَاجَاتِ وَٱلْمَسكَنَةِ فكُلٌّ قد سَمَّى ٱللهُ سَهْمَهُ [2] وَوَقَفَ على حَدّهِ في فَرِيضَتِهِ في كِتَابِهِ أَوْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ عَهْداً للهِ عِنْدَنا مَحْفُوظاً فَٱلجُنُودُ بِإِذْنِ ٱللهِ عزَّ وَجلَّ حُصُونُ ٱلرَّعِيّةِ. وَزَيْنُ ٱلْوُلاَةِ. وَعِزُّ ٱلدّينِ. وَسَبِيلُ ٱلأَمْنِ وَالخَفضِ وَلَيْسَ تَقُومُ ٱلرَّعِيَّةُ إِلاّ بِهِمْ ثُمَّ لاَ قِوامَ لِلْجُنْدِ [3] إلاَّ بما يُخرِجُ ٱللهُ جلَّ وعزّ لَهُمْ مِنَ ٱلْخَراجِ ٱلَّذِي يَقْوَوْنَ بِهِ على جِهادِ عَدُوّهِمْ وَيَعْتَمِدُونَ عليْهِ فِيمَا أَصْلَحَهُم وَيَكُونُ مِنْ وَرَاءِ حاجَاتِهِمْ. ثُمَّ لاَ نَماءَ لِهٰذَيْنِ الصِّنْفَيْنِ إِلاّ بالصِّنْفِ الثَّالثِ مِنَ ٱلْقُضاةِ وٱلعُمَّالِ وَٱلكُتَّابِ بِما يُحْكِمُونَ مِنَ ٱلأُمُورِ ويُظْهِرُونَ مِنَ ٱلإِنْصَافِ. وَيَجْمَعُونَ مِنَ ٱلْمنَافِعِ وَيُؤْتَمَنُونَ عليْهِ مِنْ خَواصِّ الأُمُورِ وَعَوامِّها. ولاَ قِوامَ لَهُمْ جَميعاً إِلاّ بالتِجارِ وَذَوِي الصِّناعَاتِ فيمَا يَجْمَعُونَ مِنْ مَرافِقِهِم [4] وَيُقِيمُونَ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ. وَيكْفُونَهُمْ مِنَ التَّرَفُّقِ بأَيْدِيهِمْ. مِمَّا لا يَبْلُغُهُ رِفْقُ غَيْرِهِمْ. ثُمَّ الطَّبَقَةُ السُّفْلى مِنْ أَهْلِ ٱلحَاجَةِ وَٱلْمَسكَنَةِ الَّذِينَ يَحِقُّ

---

(١) والخرج اي الخراج.

(٢) قد سمى الله سهمه أي نصيبه يعني ان الله عز وجل قد بين في كتابه الشريف وسنة رسوله عليه الصلاة والسلام ما لكل طبقة من الطبقات السبع على ما اقتضته الحكمة الربانية والعدالة الإلهية فسبحانه من مدبر حكيم.

(٣) ثم لاقوام للجند الخ أي لا نظام لهم ولا قوة الا بما يصرف لهم من مال الخراج لان الجند اذا كانوا في سعة وخفض عيش قويت قلوبهم وعلت همتهم فلم يزالوا ظاهرين على عدوهم حامين حوزة مليكهم.

(٤) من مرافقهم أي منافعهم.

رِفدُهُمْ(١) في ٱللهِ عزّ وَجلَّ لِكلِ سَعَةٍ ولِكُلٍّ عَلَى ٱلْوَالِي حَقٌّ بِقَدْرِ مَا يُصْلِحهُ. وَلاَ يَخرجُ ٱلْوَالِي مِنْ حقِيقَةِ مَا أَلْزَمَهُ الله تبَارَكَ وتَعالى ألاَّ تَوْطِينُ نَفْسِهِ(٢) على لُزُومِ الحَقّ والصَّبْرِ علَيْهِ فيمَا خَفَّ أوْ ثَقُلَ.

﴿وقال عليْه السّلاَمُ﴾

إنَّما أنتَ أحدُ رَجُلَيْنِ إمَّا امْرُؤٌ سَخَتْ نَفسُكَ بِالبَذْلِ(٣) في ٱلْحَقِّ فَفِيمَ ٱحْتِجَابُكَ(٤) مِنْ وَاجِبِ حَقٍّ تُعْطِيهِ وَخُلُقٍ كَرِيمٍ تُسْدِيهِ(٥) وَإمَّا مُبْتَلىً بِٱلْمَنْعِ فَما أسْرَعَ كَفَّ ٱلنَّاسِ عَنْ مَسْئَلَتِكَ إذَا يَئِسُوا مِنْ بَذْلِكَ(٦).

﴿وَقالَ عليْهِ السّلاَمُ﴾

حَقُّ ٱلْمُسْلِمِ علَى ٱلْمُسْلِمِ سَبْعُ خِصالٍ: يُسَلِّمُ عَلَيْهِ إذَا لَقِيهُ. وَيُجِيبُهُ اذَا دَعَاهُ. وَيَعُودُهُ إذَا مَرِضَ. وَيَتْبَعُ جَنَازَتَهُ إذا ماتَ. ويحبُّ له ما يحبُّ لنفسِهِ. وَيكْرَهُ لَهُ ما يَكْرَهُ لَها. وَٱلْمُوَاسَاةُ في مالِهِ(٧).

﴿وَقالَ عليْهِ السّلاَمُ﴾

ٱلنَّاسُ ثَلاَثَةُ أصْنافٍ: زَاهِدٌ مُعْتَزِمٌ(٨). وَصابِرٌ عَلَى مُجاهَدَةِ

---

(١) يحق رفدهم اي عطاؤهم.

(٢) وتوطين نفسه أي تمهيدها.

(٣) بالبذل أي العطاء.

(٤) ففيم احتجابك أي فما الذي حجبك ومنعك من اعطائك ما يجب نحوك من الحقوق حيث كانت نفسك سخية.

(٥) وخلق كريم تستديه اي خلق حسن تخالق به الناس.

(٦) من بذلك أي عطائك.

(٧) والمواساة في ماله معناه انه يعطيه من ماله ويجعله أسوته فيه.

(٨) معتزم أي عازم.

هَواهُ. ورَاغِبٌ مُنْقادٌ لِشَهواتِهِ. فَٱلزَّاهِدُ لاَ يُعَظِّمُ ما آتاهُ اللهُ فَرَحاً بِهِ. وَلا يُكْثِرُ علَى ما فاتَهُ أسفاً. وَالصَّابِرُ نازَعَتْهُ إلَى الدُّنْيا نَفْسُهُ فَقَدَعَها[1] وَتطَلّعَتْ إلى لَذّاتِها فمَنَعَهَا. وَٱلرَّاغِبُ دَعَتْهُ إلَى الدُّنْيا نَفْسُهُ فأَجابَهَا. وَأمرَتْهُ بإيثارِها[2] فأَطَاعَها. فدنّسَ بِها عِرْضَهُ. وَوضعَ لَها شرَفَهُ. وَضيّعَ لَها آخِرَتَهُ.

﴿وَقال عليهِ السّلاَم﴾

ٱلْجِهادُ ثَلاَثَةٌ أَوّلُ ما يُغْلَبُ عليْهِ مِنَ ٱلْجِهادِ ٱليَدُ. ثُمَّ ٱللِّسانُ. ثُمَّ الْقَلْبُ. فإذَا كانَ ٱلقَلْبُ لاَ يعْرِفُ مَعْرُوفاً. وَلاَ يُنْكِرُ مُنْكَراً. نُكِسَ فَجُعِلَ أعْلاَهُ أسْفَلَهُ.

* * *

﴿وَقال علَيْهِ السّلاَمُ﴾

ثَلاَثَةٌ وَٱثْنانِ لَيْسَ لَهُمْ سادِسٌ. مَلَكٌ يَطِيرُ بِجنَاحَيْنِ. وَنَبِيٌّ أخَذَ ٱللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِضَبْعَيْهِ[3]. وَساعٍ مُجْتَهِدٌ. وَطالِبٌ يرْجُو. وَمُقَصِّرٌ في النّارِ. ٱليَمِينُ والشِّمالُ مَضِلّةٌ. والطّرِيقُ ٱلْمَنْهجُ علَيْهِ باقِي ٱلكِتَاب. وَآثَارُ النُّبُوَّةِ هَلَكَ بَعْدُ مَنِ ٱدّعَى. وَخَابَ مَنِ ٱفْتَرَى. إنّ اللهَ عَزّ وَجَلّ أدَّبَ هذِهِ الأمَّةَ بٱلسَّيْفِ وَالسَّوْطِ لَيْسَ لأَحَدٍ عِنْدَ ٱلإمامِ فيهما

---

(١) فقدعها أي كفها وخالفها فاصبحت بعدما طمحت عينها الى زهرة الحياة الدنيا كليلة الطرف واقفة عند ما رسم لها لا تبتغي غير الآخرة.

(٢) وأمرته بإيثارها أي اختيارها فيا بئس ما اختار لنفسه من التجارة البائرة والصفقة الخاسرة.

(٣) بضبعيه أي عضديه.

هَوَادَةٌ[1]. فَٱسْتَتِرُوا بِبُيُوتِكُمْ. وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ[2].

★ ★ ★

﴿وَقالَ عليْهِ السَّلَامُ في تَوْحيدِ ٱللهِ عزّ وَجلَّ﴾

إنّ أوّلَ الدِّيَانَةِ مَعْرِفَةُ ٱللهِ[3] وكَمالُ مَعْرِفَتِهِ تَوْحيدُهُ وكَمالُ تَوْحيدِهِ الإخْلاَصُ لَهُ وَالإِخْلاَصُ نَفْيُ الصِفّاتِ عَنْهُ بِشَهادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أنّها غَيْرُ ٱلْمَوْصُوفِ وَشَهادَةِ ٱلمَوْصُوفِ أنّهُ غيْرُ الصِفّةِ وَشهادَتُهُما جَميعاً بالتّنْبيهِ عَلى أنْفُسِهِما بِالْحَدَثِ ٱلْمُمْتَنع مِنَ ٱلأَزَلِ فَمَنْ وَصَفَ ٱلله عَزَّ وَجَلَّ فَقَدْ حَدَّهُ. وَمَنْ حَدَّهُ فَقدْ عَدَّهُ. وَمَنْ عَدَّهُ فَقَدْ أَبْطَلَ أَزَلَهُ. وَمَنْ قالَ كَيْفَ فَقَدِ ٱسْتَوصَفَهُ. وَمَنْ قالَ فِيمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ. وَمَنْ قالَ عَلاَمَ فَقَدْ أخْلَى مِنْهُ. وَمَنْ قالَ أيْنَ فَقَد نَعَتَهُ. وَمَنْ قالَ إلَى فَقَدْ عَدّاه. عَالِمٌ إذْ لاَ مَعْلُومَ. وَقادِر إذْ لاَ مَقدُور وَربٌّ إذْ لاَ مَرْبُوبَ وَمُصَوِّرٌ إذْ لاَ مُصَوَّرٌ فَكَذَلِكَ رَبُّنا تَبارَكَ وَتَعالى وَفَوْقَ مَا يَصِفُهُ ٱلْوَاصِفُونَ.

★ ★ ★

﴿وقال عليه السَّلَام في مِثْلِهِ مِنْ تَوْحيدِ اللهِ عزّ وجلَّ﴾

إنّ ٱللهَ جَلَّ ثَناؤهُ وَاحِدٌ بِغَيْرِ تَشْبِيهٍ وَدَائِمٌ بِغَيْرِ تَكْوِين خَالِقٌ بِغَيْرِ

---

(١) هوادة الهوادة اللين.

(٢) وأصلحوا ذات بينكم اي اصلحوا ما بينكم من الاحوال حتى تكون أحوالكم أحوال محبة وائتلاف لا أحوال تباغض واختلاف.

(٣) معرفة الله أي معرفته بأنه لا إله الا هو الواحد الأحد الفرد الصمد المنزه عن الوالد والولد وعن الشريك والمماثل القاهر فوق عباده الفعال لما يريد المقصود عند الحوائج الغنيّ عن عبادة فهذا بعض ما يجب معرفته فسبحان من لا يعلم قدره غيره ولا يدرك الواصفون صفته.

كُلْفَةٍ[١] قائِمٌ بِغَيْرِ مَنْصَبَةٍ[٢] مَوْصُوفٌ بِغَيْرِ غايةٍ مَعْرُوفٌ بِغَيْرِ مَحْدُودِيَّةٍ باقٍ بِغَيْرِ تَسْوِيَةٍ عَزِيزٌ. لَمْ يَزَلْ قَدِيمٌ في القِدَمِ زَاغَتِ الْقُلُوبُ لِمهابَتِه. وَذَهلَتِ ٱلأَلْبابُ لِعِزَّتِه. وَخَضَعَتِ ٱلرِّقابُ لِقُدْرَتِه. لاَ يَخْطُرُ عَلى القُلُوبِ لَهُ مَبْلَغُ كُنْهِ[٣] وَلاَ يَعْتَقِدُ ضَمِيرُ التَّسْكِينِ مِنَ التَّوَهُّمِ في إِمْضاءِ مَشِيئَتِهِ. لاَ تَبْلُغُهُ ٱلعُلَماءُ بِأَلْبابِها[٤] وَلاَ أَهْلُ التَّفَكُّرِ بِتَدْبِيرِ أُمُورِها بِأَكْثَرَ مِمَّا وَصَفَ جَلَّ وَعَزَّ بِهِ نَفْسَهُ.

* * *

﴿وقال عَلَيْه السَّلَامُ﴾

إِنّ لِلْمَكْرُوهِ غَايَاتٍ لاَ بُدَّ أَنْ يَنْتَهِي إِلَيْها. فَيَنْبَغِي لِلعَاقِلِ أَنْ يَنامَ لها. إِلَى حِينِ ٱنْقِضائِها. فَإِنّ إِعْمالَ ٱلحِيلَةِ فِيها. قَبْلَ تَصَرُّمِها[٥]. زِيَادَةٌ في مَكْرُوهِهَا.

* * *

﴿وقال عليْه السَّلَامُ﴾

دَارِىءْ عَنِ ٱلمؤمِنِ[٦] ما ٱسْتَطَعْتَ فإِنّ ظَهْرَهُ حِمَى اللهِ[٧] عَزّ وَجَلَّ

---

(١) بغير كلفة أي تكلف قال الله تبارك وتعالى (إنما أمره إذا أراد شيئاً أن يقول له كن فيكون).

(٢) بغير منصبة، المنصبة التعب.

(٣) مبلغ كنه الشيء حقيقته وقدره.

(٤) بألبابها أي عقولها.

(٥) قبل تصرمها أي انقطاعها وانقضائها.

(٦) داريء عن المؤمن أي دافع عنه.

(٧) فان ظهره حمى الله يعني ان الله عز وجل حمى ظهر المؤمن ومنعه من أن يضام فلا تظلمه ولا تهضم جانبه فتصير بذلك خصم الله ومن كان خصماً لله حل عليه غضبه ومن يحلل عليه غضبه فقد هوى.

وَنَفْسَهُ كَرِيمَةٌ عَلَى ٱللهِ تَعالى وَلَهُ يَكُونُ ثَوابُ ٱللهِ سُبْحَانَهُ فَظَالِمُهُ خَصْمُ ٱللهِ فَلاَ يَكُنْ خَصْمَكَ.

★ ★ ★

﴿وقالَ عليه السَّلاَمُ﴾

وَٱللهِ لَيَسْبِقَنَّ إلى جَنَّاتِ عَدْنٍ يَوْمَ ٱلقِيَامَةِ أَقْوَامٌ ما كانُوا بأَكْثَرِ النَّاسِ صَلاَةً وَلاَ صِياماً. وَلاَ حَجّاً. وَلاَ عُمْرَةً. وَلٰكِنْ على قَدْرِ عُقُولِهِم[1] أخْبَرَنا أَبُو القَاسِمِ عَبْدُ المَلِكِ بْنُ الحَسْنِ[2] بْنِ إبراهيمَ قِراءَةً عَلَيْهِ. قَالَ أَخبرنا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ القَاسِمِ بْنِ فَهْدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عيسى بْنِ صالحٍ البَزّازُ. قالَ أَخْبَرَنا أَبُو ٱلحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مطَرِّفِ بْن سَوَّارٍ البُسْتِيُّ. قالَ حَدَّثَنا ٱلعبَّاسُ بْنُ ٱلْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ. قالَ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ حُمَيْدٍ وَحَجَّاجُ بْنُ حَمْزَةَ بْنِ سُوَيْدٍ ٱلعِجْلِيُّ. قالَ حَدَّثَنا زَيْدُ بْنُ ٱلحُبَابِ. قالَ حَدَّثَنا عيسى بْنُ ٱلأَشْعَثِ عَنْ جُوَيْبِرٍ عَنِ الضَّحَّاكِ عَنِ ٱلنَّزّالِ بْنِ سَبْرَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالبٍ عَلَيْهِ السَّلاَمُ. قالَ مَنِ ٱبْتَدَأَ غَدَاءَهُ[3] بِٱلْمِلْحِ أَذْهَبَ ٱللهُ عَنْهُ سَبْعِينَ باباً مِنَ الشَّرِّ. وَمَنْ أَكَلَ سَبْعَ تَمَرَاتٍ عَجْوَةً قَتَلَتْ كُلَّ دَابَّةٍ في بَطْنِهِ. وَمَنْ أَكَلَ إِحْدَى وَعِشرِينَ زَبِيبَةً حَمْراءَ لَمْ يَرَ في جَسَدِهِ شَيئاً يَكْرَهُهُ وَٱللَّحْمُ يُنْبِتُ ٱللَّحْمَ. وَالثَّرِيدُ طَعَامُ الْعَرَبِ. وَالشُّفَارِجَاتُ تُعظِّمُ البَطْنَ[4] وَتُرْخِي

(١) على قدر عقولهم أي على قدر ما علم الله في قلوبهم من الخير وجميل الطوايا مع حسن التوكل على الله والاخلاص في العمل لوجهه الأعلى فلا يرون لنفسهم عملا وما عولوا في أمرهم الا على طلب العفو من الله مع حسن الظن به عز وجل فأسعد بهم يوم يقال لهم (كلوا واشربوا هنيئا بما أسلفتم في الأيام الخالية).

(٢) في نسخة الآلوسي - رد الحسين.

(٣) وفي رواية غداءه.

(٤) والشفارجات تعظم البطن الشفارجات الاطباق يكون عليها الصحاف والقصاع والمراد ما فيها.

ٱلأَلْيَتَيْنِ. وَلَحْمُ الْبَقر دَاءٌ وَشَحْمُها دَوَاءٌ. وَلَبَنُها شِفاءٌ. وَالشَّحْمُ يُخْرِجُ مِنَ الدَّاءِ مِثْلَهُ. وَالسَّمَكُ يُذِيبُ ٱلْجَسَدَ وَلَنْ تَسْتَشْفِيَ النُّفَسَاءُ[1] بِشَيْءٍ أفضَلَ منَ الرُّطَبِ. وَٱلْمَرْءُ يَسعَى بِجَدِّهِ[2]. وَالسَّيْفُ يَقْطعُ بِحدِّهِ. وَمَنْ أَرَادَ البَقاءَ وَلاَ بقاءَ فَلْيُباكِرِ الغَدَاءَ. وَلْيقِلَّ غُشْيانَ النِّساءِ[3] وليخفِّفِ الرِّداء. قيلَ يا أميرَ المؤمنينَ وَما خِفَّةُ ٱلرِّدَاءِ قالَ قِلَّةُ ٱلدَّيْنِ.

---

(١) تستشفى النفساء اي تطلب الشفاء والنفساء هي المرأة اذا وضعت ووضعها يقال له نفاس ولولا مزية الرطب على غيره من الثمار والفواكه ما كان مختاراً للنفساء ولا سيما كونه من شجرة طيبة.

(٢) يسعى بجده أي بحظه وبخته.

(٣) وليقل غِشيان النساء أي لا يكثر من جماعهن فان الكثير من ذلك يدعو الى السقام وضعف النظر بخلاف القليل منه.

باب هفتم

در سخنان نادر آن حضرت (ع)

زیدبن أسلم گفت: امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب (ع) مؤمن را چنین وصف کرده است: صفت مؤمن عبارت است از: نیرومندی در دین. دلیری با نرمخویی. ایمان با یقین. ژرفایی در شناخت. نیکی در پایداری. علم با عمل. رغبت به رستگاری. هوشمندی با مهربانی. شهوت بر مؤمن چیره نگردد و شکمبارگی او را رسوا نمی‌سازد، رنج خود و راحت دیگران می‌خواهد و از غیبت و تکبر [illegible]ی می‌جوید.

شگفت‌ترین چیز در انسان دل اوست، برای دل مایه‌هایی از حکمت و معرفت و ناهمتاهایی برخلاف آن توان یافت. اگر دل امیدوارگردد آزمندی او را در خواری افکند و اگر آزمندی او را برانگیزد زیادت‌طلبی او را هلاک سازد و اگر ناامیدی براو چیره‌گردد اندوه او را خواهد کشت. و اگر خشم در او پدید آید کینه در او قوّت گیرد و اگر با تسلیم و رضا خوشبخت شود خویشتن‌داری فراموش کند و اگر ترس بر او راه یابد، بیم داشتن از هر چیز او را به‌خود مشغول کند و اگر ایمنی بر او روی آورد بی‌خبری او را درربابد. و اگر مالی بدست آورد، توانگری او را به‌سرکشی برانگیزد و اگر به‌تهیدستی افتد، ناشکیبایی آزارش دهد و اگرگرسنگی او را دریابد، ناتوانی او را زمین‌گیر سازد. و اگر در سیری زیاده‌روی کند پرخوری او را در رنج افکند. پس هر تفریطی برای او زیان‌آور و هر افراطی برای او نابود کننده است.

آن حضرت (ع) هرگاه به‌هلال می‌نگریست می‌فرمود:

ای آفریده‌ای که فرمانبردار خدایی و در خانه‌های تقدیرگردنده و شتابنده و روان‌شونده‌ای و ای آنکه در فلک تدبیر دگرگون‌شونده‌ای. ایمان آوردم به کسی که با تو

تاریکیها را روشن گردانید و تیرگیها را روشنی بخشید و ترا نشانه‌ای از نشانه‌های قدرت و سیطرهٔ خویش نمود. پس ترا برای افزونی و کاستی و برآمدن و پنهان شدن و روشنایی دادن و در کسوف شدن بکار برد و تو در همهٔ آنها از خدای خود فرمان برنده‌و سوی ارادهٔ او شتابنده‌ای. چه شگفت‌انگیز است آن تدبیری را که در تو بکار بست و چه لطیف و باریک است آن صنعتی را که درکار تو بکرد. پروردگار ترا کلید وگشایش ماهی برای رویداد آینده و هلال برکتی قرار دهد که روزگار آن را در محاق نیفکند و ماه طهارتی بگرداند که گذشت سالها آن را آلوده نسازد. خداوند تو را هلال ایمنی از آسیبها و سلامتی از بدیها و هلال خوشبختی که در آن تیره‌روزی نباشد و هلال برکت که در آن بی‌بهرگی‌نباشد و هلال فراخی که در آن تنگدستی نباشد و هلال نیکی که با بدی درنیامیزد قرار دهد.

پروردگارا! ما را از خرسندترین کسانی که ماه برآنان بتابد و از پاکترین کسانی که او را تماشا کنند و از خوشبخت‌ترین کسانی که در هر ماه به‌عبادت تو پردازند قرار ده.

خدایا ما را توفیق توبه عنایت فرما و ما را ازگناه نگاهمان‌دار، سپاس نعمت را برما ارزانی کن و جامهٔ تندرستی را برما بپوشان و نعمت را برای ما با تکمیل طاعت خود در این ماه تمام گردان. زیرا که تو نعمت دهنده وستوده‌ای.

آن حضرت (ع) در مقام عالِم فرموده است:

از حقوق عالم یکی آن است که بسیار از او مپرسی و او را در پاسخ گویی به رنج نیفکنی و در آن هنگام که خسته بنظر می‌رسد در سؤال براو پافشاری نکنی و وقتی قصد عزیمت دارد جامهٔ او را برنگیری و راز او را بر هیچ کس آشکار نسازی و ازکسی پیش او غیبت نکنی. دیگر اینکه در برابر او نشینی و چون نزد او آیی سلام کنی و پس از او به‌حاضران در مجلس سلام گویی و تا هنگامی که طاعت خدا را بجا می‌آورد راز او را فاش نکنی. عالم مانند درخت خرماست و تو در انتظاری که چه هنگام چیزی از آن برتو فرو افتد و عالم از روزه‌گیرنده و شب‌زنده‌داری که در راه خدا جهاد می کند برتر است و هرگاه عالم از دنیا رود با مرگ او در اسلام رخنه و شکافی پدید آید که جبران آن تا روز قیامت ممکن نگردد و هرگاه عالم از دنیا برود، هفتادوهفت‌هزار از فرشتگان آسمان او را بدرقه کنند.

آن حضرت (ع) فرموده است:

ای مردم! آغاز پیدایش فتنه‌ها و آشوبها آن است که از خواهشهای پلید پیروی کنند و در احکام الهی بدعت آورند آنچنانکه در آنها با حکم خدا مخالفت ورزند و بر (پایهٔ این احکام باطل) مردانی مردان دیگر را بزرگ بشمارند. اگر حق خالص می‌ماند و بدان عمل می‌شد بر خردمندی پوشیده نمی‌ماند ولی قسمی از حق و قسمی از باطل برگیرند و آن دو را با یکدیگر درآمیزند و بکار برند در این هنگام است که شیطان بر پیروانش چیره گردد و تنها کسانی که احسان و لطف ما شامل حالشان گردیده است رستگار می‌شوند.

خبر ناقوس

علی (ع) می‌گذشت و حارث اعور هم با او بود. ناگهان صاحب دیر (سرپرست دیر) ناقوس را بصدا درآورد. پس علی (ع) فرمود: ای حارث آیا می‌دانی که این ناقوس چه می‌گوید؟ حارث گفت: خدا و پیامبر(ص) و پسرعموی پیامبر داناترند. علی (ع) فرمود: این ناقوس ویرانی دنیا را وصف می‌کند و می‌گوید: ای فرزند دنیا آهسته‌رو، آهسته‌رو. زیرا که دنیا ما را در فریب افکنده و خواهشهای پلید را در پیش چشم ما زیور بخشیده است. ما به‌قصوری که در دنیا کرده‌ایم پی نمی‌بریم تا اینکه از آن رخت بربندیم. روزی از عمر سپری نمی‌شود مگر اینکه دنیا پایه‌ای از عمر و زندگی ما را واژگون می‌کند و از بیخ وبن برمی‌کند. آنچه را که می‌کنی ارزیابی کن.

ای فرزند دنیا! دنیا فانی می‌شود و قرنها در پی هم از میان می‌رود.

دنیا همه را در کام خود فرو می‌برد. روزی از عمر ما سپری نمی‌شود مگر اینکه آن روز پشت ما را ازگناه سنگین کرده است. خداوند به‌ما خبر داده است که ما بی‌عیب و سالم در محشر گرد نخواهیم آمد و ما خانه‌ای را که برجای می‌ماند تباه ساخته‌ایم و در سرایی که نابود می‌شود مسکن گزیده‌ایم.

حارث به‌علی (ع) گفت: آیا نصارا هم این را می‌دانند؟ فرمود: آن را جز پیامبری یا صدّیقی یا وصی پیامبری نمی‌داند پس علم من از علم پیامبر (ص) و علم او از جبرییل و علم جبرییل از علم خداوند تبارک و تعالی سرچشمه گرفته است.

عهدنامه‌ای است از آن حضرت (ع) برای خرید خانه

شریح خانه‌ای خرید و گواهانی برگرفت و قباله‌ای نیز نوشت. این خبر به‌علی‌بن‌ابیطالب (ع) رسید. پس علی (ع) فرمود: ای شریح! آیا خانه‌ای خریده‌ای؟ گفت: آری گواهانی هم برگرفته‌ام. علی (ع) فرمود: بسیار خوب، برحذر باش که خانه‌ای از غیر مالکش خریده‌باشی و مالی هم از غیر حلال برای آن پرداخته‌باشی. زیرا بزودی کسی سوی تو خواهد آمد (عزراییل) که به‌دلیل تو نگاه نمی‌کند و از قباله‌ات هم نمی‌پرسد و ترا از آن به‌زور خارج می‌کند. پس تو در سرای دنیا و آخرت زیانکار خواهی بود و اگر تو یا دیگری بخواهید خانه‌ای خریداری کنید پیش من آیید تا برایتان قباله‌ای بنویسم که در آن فروشندهٔ فریب‌خورده و خریدار را به‌زهد و پرهیزگاری فراخوانم. گفتم: شما پیش از این نمی‌نوشتید. فرمود: چرا می‌نوشتم.

به‌نام خداوند بخشایندهٔ مهربان

این چیزی است که آن را بنده‌ای خوار از مرده‌ای که بزودی کوچ داده خواهد شد خریده است. او سرایی را که از پیشامدهای ناگوار و از مرده ریگ گروهی از میان رفته، برجای مانده و در جایگاه بی‌خبران قرار دارد خریده است. این سرای دارای چهار گوشه است. گوشهٔ نخستین راهی به‌سوی پیشامدهای ناگوار دارد و گوشهٔ دوم به مصیبتهای بزرگ منتهی می‌گردد و گوشهٔ سوم ره سوی غفلتها دارد و گوشهٔ چهارم به شیطان گمراه کننده و خواهشهای پلید و ویرانگر پایان می‌یابد و در این سرایی که این بیرون شده به‌مرگ، از این فریب‌خورده به‌آرزو، خریده بدین گوشه چهارم باز می‌شود و این خریدار زود باشد که پس از مرگ برای بازخواست به‌درگاه پروردگار به‌داوری کشیده شود آن خدایی که بدنها را از این سرای بیرون اندازد و ستمگران و زورمندانی چون خسرو و قیصر و شاپور کبیر و فرمانروایان یمن و حمیر را درهم شکند. چقدر حق روشن است برای آنکه دارای دو دیده است و روز کوچ یکی ازسخت‌ترین دو روز است.

آن حضرت (ع) در نامه‌ای به رفاعه نوشته‌اند:

حریمی جز پشت مؤمن و مرکب راهواری که جهادگر برآن سوار شود و حریم چاه و رودخانه و حصاری محکم نتوان یافت و حریم میان مردان و زنان حجاب است و حریم میان حلال و حرام باید رعایت شود که در این سرزمین چراگاهی نتوان یافت و آن حریمی است که پیشینیان و واپسینان از آن ایمن نبوده‌اند و حریم دیگر حرمت و پیوند

خویشاوندی است و حریمی که از دیگر حریمها بیرون است و کسی را در آن دخالتی نتوان بود حریم داوری است.

آن حضرت (ع) فرموده است:

من از پروردگارم شرم دارم که گناهی از گذشتم و یا خشمی از بردباریم بیشتر و افزون‌تر باشد یا اینکه پوشش من برهنگی‌یی را نپوشاند و یا بخشایشم درِ فقر و نیازی را نبندد.

آن حضرت (ع) فرموده است:

نعمت با سپاسگزاری وابسته و سپاس به‌بخشایش بیشتر آویخته است، هردو اینها با یک رشته به‌هم پیوسته‌اند. پس هرگز فزونی نعمت از سوی خداوند متعال منقطع نشود مگر آنکه بندگان جانب شکر و سپاس را مهمل گذارند.

آن حضرت (ع) فرموده است:

چهار چیز دل را بمیراند: گناه در پی گناه، ستیزه‌جویی با سبک‌مغز، آمیزش بسیار با زنان و نشستن با مرده‌دلان. گفته شد ای امیرمؤمنان! مرده‌دلان چه کسانی هستند؟ فرمود: هر بنده‌ای که غرق در ناز و نعمت باشد.

آن حضرت (ع) فرموده است:

ای مردم! کسی که از برادر مؤمن خود جوانمردی و رفتاری نیکو بداند پس باید سخنان دیگران را دربارهٔ او نشنود. و کسی که ظاهرش پسندیده باشد ما به‌درون او امیدوارتریم. آگاه باشید هیچ یک از شما در خویشتن گمان بد نپرورد زیرا آنکه از برادر مؤمن خود جوانمردی و نیک‌رفتاری بداند و با این همه گفته ها را در حق او گوش کند، خویشتن را به‌گمان بد افکنده است. و بدانید که تیرانداز گاهی تیر بر نشانه زند و گاهی هم تیرش به‌خطا رود و همانا به‌خطا رفتن این تیرها او را در تباهی و هلاکت افکند.

بدانید که میان حق و باطل چهار انگشت است (به‌چهار انگشت خود اشاره نمود و آنها را بر چشم‌وگوش خود نهاد) پس حق آن است که بگویی به‌چشم خود دیدم و باطل آن است که بگویی: تنها با گوش شنیدم.

آن حضرت (ع) فرموده است:

کسی که نفس خود را از آزمندیهای پست دور نگه‌دارد، نیکیهایش افزون گردد و هر که نیکیهایش افزون باشد ستوده شود و ستوده‌خصال هم دوست‌داشتنی باشد. هرگز بندگان، بنده‌ای را دوست ندارند مگر پس از آنکه خداوند عزّوجلّ او را

دوست بدارد. پس این دوستی، پایه و نردبانی است که بدان زندگانی خود را سامان دهد و به‌معاد خویش نیز بیندیشد و هر که این دو خصلت در او گرد آید خوشبختی‌اش در کمال باشد و تیره‌بخت کامل کسی است که برخلاف این رفتار کند.

آن حضرت (ع) فرموده است:

نیکی آن نیست که مال و فرزندت فراوان باشد بلکه نیکی آن است که علم و بردباریت بسیار باشد و مباهات تو نسبت به‌مردم باید در پرستش پروردگارت باشد زیرا اگر به‌نیکی رفتار کنی شکر نعمت او را بجای آورده‌ای و اگر به‌بدی رفتار کنی از او آمرزش خواسته‌ای. نیکی در دنیا جز برای دو شخص میسّر نباشد یا مردی که گناه می‌کند و آن را با توبه جبران می‌نماید و یا مردی که سوی نیکیها می‌شتابد. کردار با پرهیزگاری اندک جلوه نکند پس چگونه عملی که در پیشگاه خود مقبول افتد ناچیز جلوه کند؟

آن حضرت (ع) فرموده است:

دشمن‌ترین مردم به‌خدا دومردند. مردی که خداوند عزّوجلّ او را به‌خویشتن واگذار نماید و او از راه راست منحرف شود و به‌سخن بدعت‌آور شادمان باشد و آن را در نماز و روزه نیز بر زبان آورد. پس او فتنه است برای کسی که بدو در فتنه می‌افتد و خود از هدایت آنکه پیش از او بوده گمراه گردیده است و او گمراه کننده است برای کسی که بدو چه در زنده بودن و چه پس از مرگش در فتنه افتاده است. او لغزشهای دیگران را بر دوش می‌کشد و زنهاردار لغزشهای خود نیز می‌باشد. دیگر مردی است که میان مردمِ نادان، علمی را با باطلها و گمراهیها فراهم نموده و آنها را چون دانه برای دامهای فریب و سخن دروغین بگسترده است. او کتاب خدا را مطابق رأی خود تفسیر می‌کند و عنان حق را به‌دست خواهشهای نفسانی خویش می‌سپارد و گناهان بزرگ را می‌آراید و لغزشهای سنگین را آسان می‌شمارد و نگهبانی و مراقبت آفریدگارش را در پس خود نمی‌بیند تا در مواردی که نمی‌داند خاموشی گزیند. او با همین کارها تبه‌کارانی را که به‌راستی او گواهی می‌دهند فریب می‌دهد و با آنها، کسانی را که ظاهراً به‌انسان می‌مانند در نادانی می‌افکند. او ستمکار و از راه بدور مانده و کوردل و سرگردانی است که (مردمان را) به‌نابینایی دل فرامی‌خواند و بینایی را در رها کردن ژرف‌بینی و اندیشیدن در مسائل می‌پندارد. پیوسته می‌گوید: من در شبهات درنگ می‌کنم و آنها را مردود می‌شمارم و حال آنکه در آنها فرورفته است. او ادّعا دارد که از بدعتها بر کنار

است و حال آنکه در بستر بدعتها آرمیده است. پس او میان مردم موجودی است که چهرهٔ انسان دارد ولی دلی حیران و سرگردان دارد و چهارپایی بیش نیست بلکه چهارپا هم از او بهتر است. میان زندگان رفت‌وآمد دارد ولی صفت مردگان براو برازنده‌تر و چیره‌شونده‌تر است. در تاریکیها همه چیز را لگدکوب می کند و از تیرگیهای فتنه غفلت دارد و ازسودی که در ایام آرامش و صلح وجود دارد بی‌خبر است. آنانکه خود به‌ظاهر شباهتی به‌انسان دارند او را عالم می‌نامند چه علمی که او یک‌روز از روی آگاهی در آرامش بسر نبرده است. پیوسته دانش خود را بسیار می‌شمارد با آنکه اندک علم او از چیزی که آن را فراوان می‌انگارد بهتر است و چون ازآبی که رنگ و بویش دگرگون شد سیراب گردید و از بیهودگیها بسیار اندوخت برای داوری میان مردم می‌نشیند تا حقیقت ناب را ازشبهه‌ای که بر دیگری پوشیده مانده، بیرون آورد. اگربا رأی او یکی از قاضیان اختلاف داشته باشد، او.را تکفیر می کند و حکم کسی را که زیردست اوست نمی‌پذیرد واگر یکی از پرسشهای دشوار براو روی آورد، ازپیش خود اندیشه‌ای فراهم می کند و مسأله را بپایان می‌رساند. پس او در رفع شبهه‌ها بمانند تنیدن تارعنکبوت است زیرا نمی‌داند که نظری مطابق صواب ابراز داشته یا برخطا رفته است. و چون چیزی نداند گمان می کند که دانایی دیگری درگشایش آن چیز نتوان یافت و غافل از آن است که علاوه بر چیزی که او بدست آورده، راه دیگری نیز وجود دارد. اگر چیزی را با چیز دیگری بسنجد، نظر خود را عین حقیقت می‌پندارد و اگر نکته‌ای دشوار براو تاریک و تیره بماند آن را می‌پوشاند زیرا به‌نادانی خویش معترف است و با این پوشاندن می‌خواهد که مردم نگویند: او نمی‌داند. با این‌همه با بی‌پروایی در همهٔ مسائل به داوری می‌پردازد. پس اوکلید تیرگیها و سوار بر توسن شبهه‌ها وگام‌گذارنده در وادی نادانیهاست. او از آنچه که نمی‌داند پوزش نمی‌خواهد تا در سلامت بماند و در علم بر باور و یقینی متکی نیست تا نتیجه‌ای سودمند بدست آورد. روایت را بر باد می‌دهد آنچنانکه باد، گیاه خشک را بر باد می‌دهد. میراثها از او شیون بر لب دارند و خونهای بناحق ریخته شده از دست او فریاد می کشند. با داوری او ناموس حرام حلال می‌شود، و او ازآبی (دانشی) که بتواند با آن پرسشی را که براو درآمده، سیراب کند بهره‌ای ندارد و شایستهٔ کاری که بدو واگذارگردیده، نیست و با آنهمه ادعایی که درعالم‌بودن دارد از استیفای حقوق مردم ناتوان است.

بدانید که محبوب‌ترین مردم نزد خدا، بنده‌ای است که خدایش در چیرگی بر

نفس خود یاری داده است. او ترس را شعار خویش نموده و جامهٔ اندوه را بر تن کرده و ایمان به‌خدا را در دل داشته و از گمان و شبهه دوری گزیده است و پیوسته در اندیشهٔ مرگ است. چراغهای هدایت در دلش روشن شده و به‌همین خاطر روز (مرگ) را نزدیک گردانیده و سختی (مرگ) را بر خویشتن آسان شمرده است. و در اندیشهٔ مرگ فرو رفته و توشهٔ (آخرت) بسیار اندوخته، و با تفکر بینایی بدست آورده است تا اینکه از آب گوارایی که راههای ورودش بر او آسان شده، بنوشیده و در نخستین‌بار از آن سیراب گردیده است و در راهی آسان گام نهاده و در هر راه تاریکی که قدم برداشته به‌روشنایی آن پی برده است و پرسش پیچیده و دشواری را رها ننموده مگر اینکه پایان آن را شناخته است و جامه‌های خواهشهای پلید را از تن بیرون آورده است.

او فقط به‌یک هدف می‌اندیشد و از اهدافی که او را در فتنه افکند و خردها را به‌خود مشغول سازد تهی مانده است. از صفت کوردلی و هم‌انبازی با هوس و شهوترانی بیرون آمده و از کلیدهای درهای هدایت و قفلهای درهای هلاکت گردیده است. بر شیوهٔ دانشمندان مخلص درهای هدایت را بازکرده بدانگونه که عالم ربانی آنها را بگشاید. در اعماق دریاهای هدایت فرورفته وگردابهای آن را درنوردیده است. پس راههای هدایت و نشانه‌های آن براو روشن گردیده است و او به‌استوارترین رشته‌ها و محکمترین پیوندها چنگ زده است. او در رسیدن به‌یقین چون روشنی خورشید پرتوافشان است که خود را برای خداوند ارجمند و باشکوه در والاترین کارها برگماشته تا هر تشنه‌ای را که براو وارد می‌شود سیراب کند و هر فرعی را به‌اصلش بازگرداند. پس سرزمینی که او در آن زندگی می کند با روشنایی او تابناک و در سایهٔ داوری او در آرامش است. او تیرگیها را از پیش راه برداشته و پرده از رخسار دشواریها کشیده است. او حلّال مشکلات و چراغ ظلمات و راهنمای بیابانهاست. جستجو از نیکی را رها نمی‌سازد و علم، میوهٔ دل و آرزوی جان و هدف والای اوست که بدان راه می‌یابد و آن را برای ذخیره می‌پوید تا پروردگار باشکوه و ارجمند او را برای دین و حجّت خود باقی بگذارد. او جانشینی از جانشینان پیامبر خداست. زیرا شیوه و راه آنها را برگزیده و به آنچه که آنها دعوت می کردند فرامی‌خواند. و حجت آنها را برپا می‌دارد. او زمام خود را به‌دست کتاب خدا سپرده و آن را رهبر و پیشوای خود قرار داده است. باروبنهٔ خویش را بر زمین می‌گذارد هرجا که کالای گرانبها و سنگین کتاب خدا فرود می‌آید درحالی که مردم از راه راست منحرف گشته و درگرداب غفلت از آخرت فرورفته‌اند و در

سرگردانی بسر می‌برند.

آن حضرت (ع) فرموده است:

هان. آگاه باشید. مردم بر هفت رده و دسته‌اند. ردهٔ نخستین فرعونیانند که مردم را به‌پرستش خود می‌خوانند. اینان به‌مردم فرمان نمی‌دهند که برای فرعون نمازگزارند و روزه بگیرند. بلکه آنها را به‌فرمانبرداری خود می‌خوانند و آنها هم فرمان می‌برند. پس آنها با فرمانبرداری از این فرعونیان در سرکشی از پروردگار متعال افتاده‌اند و خدایانی جز خدای یگانه برای خویش برگزیده‌اند. ردهٔ دوم زورمندان و ستمگرانند که ربا خوراک آنها و کالای حرام معاملات آنهاست. ردهٔ سوم تبه‌کارانند که از دین گریزانند آنچنانکه شتران می‌گریزند. ردهٔ چهارم ریاکارانند که جز درهم و دینار را پرستش نکنند. ردهٔ پنجم قاریان نیرنگ‌بازند که در جامهٔ پارسایان، دنیا را بجویند. ردهٔ ششم تهیدستان و مستمندانند که همت برآن مقصور دارند تا لقمه نانی بدست آورند و شکم خود را سیر کنند و باکی ندارند که آن را از راه حلال بدست آورده‌اند یا حرام. رَدهٔ هفتم کسانی می‌باشند که خداوند باشکوه و ارجمند آنها را ستایش نموده و در حق ایشان فرموده است: «بندگان خدای مهربان آن کسانند که بر روی زمین به‌آرامش گام برمی‌دارند و چون نادانان با آنها سخن گویند، سخن جز به‌آشتی نگویند.» و عبادُالرّحمنِ الّذین یَمْشون علی‌الأرْضِ هَوناً و اذا خاطَبَهُم الْجاهِلونَ قالوا سلاما. (سورهٔ الفرقان، آیهٔ ۶۳) آن‌گاه علی (ع) فرمود: سوگند به‌خدایی که دانه را شکافت و جان را بیافرید: آنان بهشت را به‌ارث می‌برند و جاودانه در آن خواهند بود. سپس روی به کمیل‌بن زیاد کرد و فرمود: ای کمیل‌بن زیاد ایشان را جستجو کن. کمیل گفت: کجا آنها را بجویم؟ فرمود: آنها را درگوشه و کنار زمین پیدا می کنی. آنها کسانی هستند که زمین را بستر و آب را بوی خوش (گلاب) و قرآن را شعار و دعا را دثار خود قرار داده‌اند. چشمشان گریان و جامه‌هایشان چرکین است و از دنیا ببریده‌اند. اگر پنهان شوند، کسی در جستجوی آنها نباشد و اگر حاضر باشند شناخته نشوند، و اگر خواستگاری کنند به‌ایشان (به‌سبب فقر و گمنامی) همسر ندهند و اگر سخن گویند به‌گفتارشان، گوش نکنند. پروردگار ارجمند و باشکوه به‌وسیله آنها، بلاها و آفتها را از دیگر مردم برطرف می‌سازد و از فیض برکت آنها آسمان را از باران سیراب می کند و قطره‌های باران را از ابرها فرومی‌ریزد. اینان براستی بندگان خدایند.

آن حضرت (ع) فرموده است:

مردم هفت دسته‌اند که برخی از آنها جز به‌برخی دیگر سامان نپذیرد، وگروهی ازگروه دیگر به‌نیاز نیستند. این رده‌ها عبارتند از: لشکریان خدا، دبیران عمومی و خصوصی (حکومت)، قضات دادگستری، نویسندگان دیوان (متصدیان وصول) جزیه‌دهندگانِ اهل ذمه، و خراج‌دهندگانِ مسلمان، بازرگانان و صنعتگران، ردهٔ پایین نیازمندانِ بیچارگان. پروردگار بهرهٔ هریک را نام برده و اندازهٔ واجب هرکدام را در کتاب خویش یا سنت پیامبرش (ص) که چون امانتی از خدا نزد ما محفوظ است، معین کرده است. پس سپاهیان به‌فرمان خدا، دژهای رعیّت و زیورِ حکمرانان و ارجمندی و نیرومندی دین و راههای امنیّت و آسایش هستند و رعیت جز به‌آنها سامان نگیرد و سپاهیان را نظم و استواری نباشد مگر با خراجی که خداوند با شکوه و ارجمند آن را برای ایشان فراهم می‌کند تا بدان برای جنگ با دشمنان آماده و نیرومند باشند و بر سامان دادن کار خود تکیه کنند و خراج نیازمندیهای آنها را برطرف می‌سازد و نظم و استحکامی برای این دو دسته جز با ردهٔ سوم که قاضیان و کارگزاران و نویسندگان باشند بدست نخواهد آمد. زیرا قاضیها درکارها (از قبیل دادوستد و عقد) حکم و عدالت را اجرا می‌کنند و کارگزاران هم (با وصول خراج) منفعتها پدید می‌آورند و دبیران عمومی و خصوصی مورد اعتماد حکومت قرار می‌گیرند و برای همهٔ اینها، پایداری و نظمی جز به‌بازرگانان و صنعتگران نخواهد بود، برای اینکه آنها منافع عمومی را فراهم می‌نمایند و بازارها برپا می‌دارند و مردم را با کارمایهٔ خویش بی‌نیاز می‌کنند آنچنانکه سود هیچ کس به‌پایهٔ بازرگانان و صنعتگران نمی‌رسد. ردهٔ پایین نیازمندان و بیچارگان هستند که کمک به‌آنان واجب است و برای هریک از این رده‌ها نزد خداوند گشایشی است و هریک را برگردن حکمران حقی است به‌اندازه‌ای که کار او را سامان دهد و حکمران از عهدهٔ وظیفه‌ای که خداوند تبارک و تعالی براو واجب گردانیده برنخواهد آمد مگر اینکه خویشتن را برای بکار بستن حق و شکیبایی در انجام مسؤولیتهای دشوار و آسان، آماده نماید.

آن حضرت (ع) فرموده است:

تو یکی از دومرد هستی یا مردی هستی که ایثار در راه حق را وجههٔ همت خود قرار داده‌ای پس سبب رو نشان ندادنت از برای اعطای حق واجب و خوشرفتاری با مردم چیست؟ و یا اینکه مردی هستی که به‌محروم کردن دیگران گرفتار شده‌ای پس

زود باشد که مردم، دیگر از تو چیزی نخواهند و از تو روی بگردانند زیرا که از بخشش تو ناامید می‌شوند.

آن حضرت (ع) فرموده است:

حق مسلمان بر برادر مسلمان هفت خصلت است و آنها عبارتند از: بر او سلام دهد هرگاه که با او ملاقات کند. او را اجابت نماید هرگاه که او را دعوت کند. از وی عیادت کند هرگاه که بیمار شود و بر جنازه‌اش حاضر گردد هرگاه که از دنیا برود و برای او دوست بدارد آنچه را که برای خود دوست دارد و ناپسند بدارد آنچه را که برای خود ناپسند می‌دارد و از مال خود به‌او کمک نماید.

آن حضرت (ع) فرموده است:

مردم برسه گروهند: پارسای با اراده، پابرجا در جهاد با نفس، فرمانبردار و خواهان شهوتهای خویش، اما پارسا برای چیزی که خدا آن را به‌او ارزانی داشته بسیار شادمان نمی‌گردد و برچیزی که از دست داده بسیار اندوه نمی‌خورد. پابرجا در جهاد با نفس کسی است که نفسش بر دنیا روی آورده و او با آن به‌مخالفت برخاسته و به‌خوشیهای دنیا چشم دوخته و او آن را بازداشته است. خواهان دنیا کسی است که نفسش او را سوی دنیا دعوت کرده و او بدان پاسخ گفته و به‌خاطر دنیا آبرویش را آلوده کرده و شرفش را خوار و زبون ساخته و آخرتش را تباه کرده است.

آن حضرت (ع) فرموده است:

جهاد سه‌چیز است: نخستین چیزی که چیره‌شدن برآن جهاد بشمار می‌رود دست (آدمی) است و بعد زبان و سرانجام دل. زیرا هرگاه دل با نیکی آشنا نباشد و با بدی بیگانگی نکند واژگون گردد و بالای آن سوی پایین شود. (از برتری به‌پستی گراید).

آن حضرت (ع) فرموده است:

پنج‌چیز را ششمی نباشد. فرشته‌ای که با دو بال پرواز کند. پیامبری که خداوند ارجمند و باشکوه دو بازوی او را برگیرد. شتابنده‌ای کوشا. خواهنده‌ای که امیدوار است. سهل‌انگاری که در آتش دوزخ بسوزد. چپ و راست گمراهی است و راه راست و روشن آن است که کتاب خدا و نشانه‌های پیامبری برآن باشد. کسی که دعوی بیهوده کند در نابودی افتد و کسی که به‌دیگری افترا بندد نومید شود. خداوند ارجمند و باشکوه این امت را با شمشیر و تازیانه ادب کرده و آنکه گناهکار است نزد امام از این دو مجازات برکنار نیست. در خانه‌های خود پنهان شوید (آنگاه که فتنه برخیزد) و

روابط خویش را سروسامان دهید.

آن حضرت (ع) در یگانگی خداوند ارجمند و باشکوه فرموده است:

آغاز دیانت، شناختن خدا و کمال شناختن او، یگانه دانستنش و کمال یگانگی او اخلاص نسبت به‌اوست و اخلاص نفی صفات زائد برذات اوست. زیرا هرصفتی گواهی می‌دهد که او غیر موصوف است و هرموصوفی گواه آن است که او غیرصفت است و هردو اینها برخود گواهی می‌دهند که موجود حادث ازلی و ابدی نتواند بود، پس کسی که خداوند ارجمند و باشکوه را وصف کند او را محدود کرده و هر که او را محدود کند او را برشمرده و هر که او را برشمارد، ازلیّت او را باطل نموده و هر که بدو کیفیتی نسبت دهد او را وصف کرده و هرکسی بگوید که او در چه چیزی قرار دارد پس او را درآن چیز قرار داده و هر که گوید: برچه چیزی است پس آن چیز را از وجود او تهی دانسته، و هر که گوید او درکجاست پس او را وصف نموده و هر که گوید: سوی چه چیزی است؟ پس او را رونده به‌سوی چیزی دانسته و حال آنکه خدا دانا و توانا و پروردگار است آن‌گاه که معلوم و مقدور و پرورده‌ای نبود و نقش برآرنده است آن‌گاه که مصوّری نبود. آری خداوند یگانهٔ ما این چنین است و او برتر از هرصفتی است که وصف کنندگان بدو نسبت دهند.

آن حضرت (ع) مانند سخن مذکور را در توحید خداوند سبحان فرموده است:

همانا خداوند، یگانه است بی‌آنکه به‌چیزی مانند باشد. ذات ازلی و ابدی است بی‌آنکه او را بوجود آورده باشند. آفریننده‌ای است بی‌تکلف و زحمت و قائم و پابرجاست به‌هیچ رنجی به‌بی‌نهایتی وصف شده و بدون هرگونه حدی شناخته گردیده است. بی‌آنکه چیزی با او برابری کند باقی و نیرومند است. پیوسته در قدمت خود قدیم است دلها از احساس عظمت او و خردها در برابر عزّتش ناتوان مانده‌اند و گردنها از قدرت او فرمانبرداری کنند. به کنه ذات او دلها پی نبرند و درونها به‌چگونگی مشیّت او راهی ندارند. عالمان با خردهای خویش عظمت او را درنیابند و اندیشمندان در تدبیر امور خویش بیش از اندازه‌ای که او مقرر داشته و خود را شناسانده، توانایی ندارند.

آن حضرت (ع) فرموده است:

ناپسندی را سرانجامهایی است که ناگزیر بدان منتهی می‌شود پس برخردمند شایسته است که تا سرآمدن آن پایانها در خواب باشد و مبادرت نکند زیرا چاره‌جویی از آنها پیش از اینکه فرا رسند افزودن برناپسندی و حوادث ناخوشایند است.

آن حضرت (ع) فرموده است:

تا توانی از مؤمن دفاع کن زیرا پشت او، حریم خداوند و نفس او برای پروردگار گرامی و ثواب خدای سبحان برای اوست. پس ستم کننده بدو دشمن خداست و نباید مؤمن با تو دشمن باشد.

آن حضرت (ع) فرموده است:

سوگند به‌خدا. روز رستاخیز گروهی که بیشتر از همهٔ مردم نمازگزارده و روزه گرفته و حج و عمره بجای آورده‌اند به‌بهشت جاویدان سبقت نخواهند گرفت. بلکه مؤمنان به اندازهٔ خردها و اخلاص درکردارهایشان به‌بهشت خواهند رفت.

ما را خبر داد ابوالقاسم‌عبدالملک‌بن‌حسن از ابوبکرمحمدبن قاسم‌بن فهدبن احمدبن عیسی‌بن صالح بزّار و او از ابوالحسن احمدبن مُطَرّف‌بن سوّار بُستی و او از عباس بن فَضْل بن شاذان و او از محمدبن حُمَید و او ازحجّاج بن حمزة بن سُوَیدعِجلی و او از زیدبن‌حُباب و او از عیسی‌بن اشعث و او از جُوَیبر و او از ضحّاک و او از نزّال‌بن سَبْرَه که گفت شنیدم که علی‌بن ابیطالب(ع) فرمود: هرکه غذای خود را با نمک آغاز کند پروردگار هفتاد در از بدیها را براو ببندد وکسی که هفت خرمای مرغوب بخورد جانور در معده‌اش نابود شود و هرکه بیست ویک مویز سرخ تناول کند در بدنش چیزی که او را ناپسند آید نبیند، گوشت سبب فربهی گردد. ترید غذای سنتی عرب است. سینیهای بزرگ که در آن پشقابهای پر از غذا چیده باشند سبب بزرگی شکم و برآمدگی سرین گردد، گوشت گاو بیماری‌زا و پیه آن درمان و شیرش شفابخش است و پیه گاو مانند خود بیماری را از ریشه برکند. وماهی بدن را لاغر کند و هرگز برای زنی که تازه زاییده باشد دارویی بهتر از خرمای تازه نیست. انسان با بخت خویش، کوشش می کند و شمشیرش با لبهٔ تیز خود می‌برد. هرکه بقای زندگی خواهد با آنکه براستی بقایی نیست، پگاه ناشتا خورد و با زنان کمتر آمیزد و جامه سبک گرداند. گفته شد: ای امیرمؤمنان سبکی جامه چیست؟ فرمود: کمی وام.



الباب الثامن

﴿في أدْعِيَتِهِ وَمُناجاتِهِ﴾

أخْبَرَني أبُو عَبْدِ اللهِ مُحمَّدُ بْنُ مَنْصُورِ بْنِ شِيكَانَ التُّسْتَرِيُّ مُجيزاً. قالَ أخْبَرنا مُحمَّدُ بْنُ الحَسَنِ بْنِ غُرابٍ. قال حَدَّثنا القاضِي أحْمَدُ بْنُ مُحمَّدٍ. قالَ حَدَّثَنا القَاضِي مُوسى بْنُ إسْحَاقٍ. قالَ حَدَّثنا عَبْدُ ٱللهِ بنُ أبي شَيْبَةَ. قال حَدَّثنا مُحمَّدُ بنُ فُضَيْلٍ عنْ عَبْدِ اللهِ ٱلأَسَدِيِّ. قال كانَ أميرُ ٱلْمُؤْمنِينَ يَقُولُ في مُناجاتِهِ إلَهِي لَولاَ ما جَهِلْتُ مِنْ أمْري ما شَكَوْتُ عثَرَاتي ولَوْ لاَ ما ذَكَرْتُ مِنَ الإِفْرَاطِ ما سَفَحتْ عَبَرَاتي[1]. إلَهي فَٱمحُ مُثْبِتاتِ العَثَرَاتِ بمُرْسَلاَتِ العَبَرَاتِ. وهَبْ كَثيرَ السَّيِّئَاتِ. لِقَليلِ ٱلحَسَناتِ. إلَهي إنْ كُنْتَ لاَ تَرْحَمُ إلاّ ٱلْمُجدّين في طاعَتِكَ فإِلَى مَنْ يَفْزَعُ ٱلْمُقَصِّرُونَ. وَإنَ كُنْتَ لاَ تَقْبلُ إلاّ من ٱلْمُجْتَهِدينَ فإِلَى مَنْ يَلْتَجِىءُ ٱلْمُخْطِئُونَ[2] وإنْ كُنْتَ لاَ تُكرِمُ إلاّ أهْلَ

---

(١) ما سفحت عبراتي أي ما صببت دموعي وأرسلتها.

(٢) فالى من يلتجيء المخطئون أي الى من يستند المذنبون.

ٱلإِحْسان فكيفَ يَصْنعُ ٱلْمُسيئُونَ[1] وَإِنْ كانَ لاَ يَفُوزُ يَوْمَ الْحَشْرِ إلاّ ٱلْمُتَّقون فَبِمَنْ يَسْتَغيثُ ٱلْمُذْنِبُونَ. إِلٰهي إِنْ كانَ لاَ يَجُوزُ علَى الصِّرَاطِ إلاّ مَنْ أَجازَتْهُ بَرَاءَةُ عَمَلِهِ فَأَنّى بالجَوازِ[2] لِمَنْ لَمْ يَتُبْ إِلَيْكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِهِ. إِلٰهي إِنْ حُجِبَ عَنْ مُوَحِّدِيكَ نَظَرُ تَعمدِ لِجناياتِهِمْ أَوْقَعَهُمْ غَضَبُكَ بَيْنَ ٱلْمُشْرِكِينَ في كُرُباتِهِمْ. إِلٰهي فأَوْجِبْ لنا بِٱلإِسْلاَمِ مَذْخُورَ هِبَاتِكَ[3] وَٱسْتَصْفِ لَنا ما كَدَّرَتْهُ الْجَرَائِمُ بِصَفْحِ صِلاَتِكَ[4]. إِلٰهي ٱرْحَمْ غُرْبَتَنَا إذا تَضَمَّنَتْنَا بُطُونُ لُحُودِنا وَعُمِّيَتْ عَلَيْنا بِٱللَّبِنِ[5] سُقُوفُ بُيُوتِنا. وَأُضْجِعْنَا علَى ٱلإِيمانِ في قُبُورنا. وَخُلِفْنا فُرادَى في أَضْيَقِ ٱلمضاجعِ. وَصَرَعَتْنا المَنَايَا في أَنْكَرِ المَصَارِعِ. وصِرْنا في دِيَارِ قَومٍ كَأَنّها مَأْهُولةٌ وَهْيَ مِنهُمْ بَلاَقِعُ[6]. إِلٰهي فإِذَا جِئْنَاكَ عُرَاةً مُغْبَرَّةً مِنْ ثَرَىٰ ٱلاجْدَاثِ[7] رُؤُوسُنا وَشَاحِبَةً مِنْ تُرَابِ ٱلْمَلاَحِدِ[8] وُجُوهُنا. وَخاشِعَةً مِنْ أَهْوَالِ الْقِيامَةِ أَبْصَارُنا. وَجائعةً مِنْ طُولِ الْقِيَامِ بُطُونُنا. وَبَادِيَةً هُنَاكَ[9] لِلْعُيُونِ سَوْآتُنا وَمُثْقَلَةً مِنْ أَعْبَاءِ ٱلأَوْزَارِ[10] ظُهُورُنا. وَمَشْغُولِينَ بِمَا قَدْ دَهَانَا عَنْ أَهْلِينَا وَأَوْلاَدِنا. فلاَ تُضَاعِفْ[11] عَلَيْنا

---

(١) فكيف يصنع المسيئون أي كيف يكون حال الذين يعملون السيئآت.

(٢) فأنى بالجواز أي فكيف به.

(٣) مذخور هباتك أي ذخيرة عطاياك.

(٤) بصفح صلاتك أي بعفو عطاياك.

(٥) وعميت علينا باللبن أي التسبت علينا به واللبن جمع لبنة وهو ما يبنى به.

(٦) كأنها مأهولة وهي منهم بلاقع أي كأنهم فيها وهي منهم خلاء.

(٧) من ثرى الأجداث أي من تراب القبور.

(٨) وشاحبة من تراب الملاحد أي متغيرة من تراب القبور.

(٩) وبادية هناك أي ظاهرة.

(١٠) من أعباء الأوزار أي أحمالها.

(١١) وفي نسخة تضعف.

ٱلمصائبَ بإعْرَاض وَجْهكَ الكريم عنَّا. وَسَلْب عائدَةِ ما مَثَّلهُ الرَّجَاءُ منَّا[١]. إلٰهي ما حَنَّتْ هذهِ العُيُونُ إلى بُكائها. ولاَ جادَتْ مُتسَرّبَةً بمائها[٢]. ولاَ ولاَ شَهرَتْ[٣] بنَحيب ٱلمُثْكِلاَت فقْدَ عزائها. إلاّ لمَا سَلَفَ مِنْ نُفُورِهَا وَإبائها. وَمَا دَعَاهَا إلَيْهِ عَواقبُ بَلائها. وَأنت الْقَادِرُ يَا كَريمُ عَلَى كَشْفِ غمَائها[٤]. إلٰهي ثَبِّتْ حَلاَوَةَ مَا يَسْتَعْذِبُهُ لِسانِي مِنَ النُّطْقِ في بَلاَغَتِهِ. بزَهَادَةِ ما يرْفَعُهُ قَلْبِيَ مِنَ النُّصْحِ في دَلاَلَتِهِ. إلٰهي أمَرْتَ بالْمَعْرُوفِ وَأنْتَ أوْلَى بهِ مِنَ ٱلمأْمُورينَ. وَأمَرْتَ بِصِلَةِ السُّؤَّالِ وأنْتَ خَيْرُ المَسْؤُولِينَ. إلٰهي كَيْفَ يُقْبِلُ بنَا ٱليَأْسُ عَنِ ٱلإمْسَاكِ كَمَا لَهِجْنَا بِطِلاَبِهِ وَقَدِ ٱدَّرَعْنَا مِنْ تأميلِنَا إياكَ أسْبَغَ أثْوَابِهِ[٥] إلٰهي إذَا تَلَوْنَا مِنْ صِفاتِكَ شَدِيدَ العِقاب أشْفَقْنَا[٦] وَإذَا تَلَوْنَا مِنْهَا الغَفُورَ الرَّحِيمَ فَرِحْنَا فنَحْنُ بَيْنَ أمْرَيْنِ لاَ يُؤْمِنَّا سَخَطُكَ[٧]. وَلاَ تُؤْيِسُنَا رَحْمَتُكَ إلٰهي إنْ قَصَّرَتْ بنَا مَسَاعِينَا عَنِ اسْتِحْقاقِ نَظَرِكَ فَمَا قَصَّرَتْ رَحْمَتُكَ بنَا عَنْ دِفاعِ نِقْمَتِكَ. إلٰهي كَيْفَ تَفْرَحُ بصُحْبَةِ الدُّنْيا صُدُورُنا. وكَيْفَ تَلْتَئِمُ في عُمْرَانها أُمُورُنا. وكَيْفَ يَخْلُصُ فيهَا سُرُورُنا. وكَيْفَ يَمْلِكُنا بٱللَّهْوِ وَاللَّعِبِ غُرُورُنا. وَقَدْ دَعَتْنا باقْتِرَابِ آجالِنا قُبُورُنا. إلٰهي كَيْفَ

---

(١) وسلب عائدة ما مثله الرجاء اي سلب منفعة ما صوره وحققه الرجاء.

(٢) متسربة بمائها أي سائلة بمائها أسفا لما سلف منها من نفورها وامتناعها.

(٣) ولا شهرت الخ أي أظهرت وأوضحت والنحيب رفع الصوت بالبكاء والمثكلات جمع مثكل وهي المقلات أي التي لا يعيش لها ولد.

(٤) على كشف غمائها اي على تفريج كربها.

(٥) اسبع أثوابه أي أكملها.

(٦) اشفقنا أي حذرنا.

(٧) لا يؤمنا سخطك ولا تؤيسنا رحمتك معناه نحن وان كنا على خوف من سخطك فنحن على رجاء لرحمتك التي وسعت كل شيء.

نَبْتَهِجُ بِدَارٍ حُفِرَتْ لَنَا فيها حفَائِرُ صَرْعَتِهَا. وَقَلَّبْتَنَا بِأَيْدِي ٱلْمَنَايَا حبَائِلُ غَدْرَتِهَا[1] وَجرّعَتْنا مكْرَهين جُرَعَ مَرَارَتِهَا. وَدَلَّتْنَا العِبَرُ على ٱنْقِطاعِ عِيشَتِهَا. إِلٰهِي فَإِلَيْكَ نَلْتَجِيءُ مِنْ مَكَايِدِ خَدْعَتِهَا. وَبِكَ نَسْتَعِينُ على عُبُورِ قَنْطَرَتِهَا[2]. وَبِكَ تَسْتَعْصِمُ ٱلْجَوَارِحُ على خِلَافِ شَهْوَتِهَا وَبِكَ نَسْتَكْشِفُ[3] جَلَابِيبَ حَيْرَتِهَا. وَبِكَ يُقَوَّمُ مِنَ ٱلْقُلُوبِ ٱسْتِصْعَابُ جَهَالَتِهَا. إِلٰهِي كَيْفَ لِلدُّورِ أَنْ تَمْنَعَ مَنْ فيها مِنْ طَوَارِقِ الرَّزَايَا[4]. وَقَدْ أُصِيبَ فِي كُلِّ دَارٍ سَهْمٌ مِنْ أَسْهُمِ الْمَنَايَا. إِلٰهِي مَا نَفْجَعُ بِأَنْفُسِنا عَنِ الدِّيَارِ إِنْ لَمْ تُوحِشْنَا هُنَاكَ مِنْ مُرَافَقَةِ ٱلْأَبْرَارِ. إِلٰهِي مَا تَضُرُّنَا فُرْقَةُ الإِخْوَانِ وَالقَرَابَاتِ إِذَا قَرَّبْتَنا مِنْكَ يَاذَا ٱلْعَطِيَّاتِ. إِلٰهِي ٱرْحَمْنِي إِذَا ٱنْقَطَعَ مِنَ الدُّنْيا أَثَرِي وَٱمَّحَى[5] مِنَ ٱلْمَخْلُوقِينَ ذِكْرِي وَصِرْتُ فِي ٱلْمَنْسِيِّينَ كَمَنْ قَدْ نُسِيَ. إِلٰهِي كَبِرَتْ سِنِّي. وَدَقَّ عَظْمِي. وَرَقَّ جِلْدِي. وَنَالَ الدَّهْرُ مِنِّي. وَٱقْتَرَبَ أَجَلِي. وَنَفِدَتْ أَيَّامِي. وَذَهَبَتْ شَهْوَتِي وَبَقِيَتْ تَبِعَتِي[6]. وَٱمْتَحَتْ[7] مَحَاسِنِي. وَبَلِيَ جِسْمِي. وَتَقَطَّعَتْ أَوْصَالِي. وَتَفَرَّقَتْ أَعْضَائِي. إِلٰهِي فَٱرْحَمْنِي. إِلٰهِي أَفْحَمَتْنِي ذُنُوبِي[8]. وَٱنْقَطَعَتْ مَقَالَتِي. فَلَا حُجَّةَ لِي وَلَا عُذْرَ فَأَنَا ٱلْمُقِرُّ

---

(١) حبائل غدرتها أي حبائل غدرها والحبائل جمع حبالة وهي ما يصاد به.

(٢) على عبور قنطرتها أي على جوازها.

(٣) وبك نستكشف الخ أي نطلب منك أن تكشف عنا ما نزل بنا من الحيرة والجلابيب جمع جلباب وهي الملحفة أي ما يتغطى به من فوق الثياب.

(٤) من طوارق الرزايا أي حوادث الزمان

(٥) وامحى أي انمحى.

(٦) وبقيت تبعتي أي بقي ما يتبعني ويتعلق بي من حقوق العباد.

(٧) وامتحت أي انمحت وهي لغة قليلة.

(٨) افحمتني ذنوبي أي أسكتتني.

بُجُرْمي. وَالْمُعْتَرِفُ بإساءَتي. وَالأَسيرُ بِذَنْبي. وَالْمُرْتَهَنُ بِعَمَلِي الْمُتَهَوِّرُ في خَطيئَتِي. الْمُتَحَيِّرُ عَنْ قَصْدِي. الْمُنْقَطِعُ بي[1] إلٰهي فَصَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْني بِرَحْمَتِكَ وَتَجاوَزْ عَنّي. إلٰهي إنْ كانَ صَغُرَ في جَنْبِ طاعَتِكَ عَمَلِي. فَقَدْ كَبُرَ في جَنْبِ رَجائِكَ أَمَلِي. إلٰهي كَيْفَ أَنْقَلِبُ بِالْخَيْبَةِ مِنْ عِنْدِكَ مَحْرُوماً. وَكانَ ظَنّي بِجُودِكَ أَنْ تَقْلِبَني مَرْحُوماً. كَلّا إنّي لَمْ أُسَلِّطْ[2] عَلى حُسْنِ ظَنّي بِكَ قُنُوطَ ظَنِّ الآيِسِينَ. فَلا تُبْطِلْ صِدْقَ رَجائي لَكَ بَيْنَ الآمِلينَ إلٰهي إنْ كُنّا مَرْحُومينَ فَإنّا نَبْكِي عَلى ما ضَيَّعْناهُ في طاعَتِكَ ما تَسْتَوْجِبُهُ وَإنْ كُنّا مَحْرُومينَ فَإنّا نَبْكِي إذا فاتَنا مِنْ جِوارِكَ ما نَطْلُبُهُ. إلٰهي عَظُمَ جُرْمي إذْ كُنْتَ الْمُبارَزَ بِهِ وَكَبُرَ ذَنْبي إذْ كُنْتَ الْمُطالِبَ بِهِ أَلا إنّي إذا ذَكَرْتُ كَثْرَةَ ذُنُوبي وَعَظيمَ غُفْرانِكَ وَجَدْتُ الْحاصِلَ لي بَيْنَهُما عَفْوَ رِضْوانِكَ. إلٰهي إنْ أَوْحَشَتْني الْخَطايا[3] مِنْ مَحاسِنِ لُطْفِكَ فَقَدْ آنَسَني الْيَقينُ بِمَكارِمِ عَطْفِكَ. إلٰهي إنْ أَنامَتْني الْغَفْلَةُ عَنِ الإسْتِعْدادِ لِلِقائِكَ. فَقَدْ أَنْبَهَتْني الْمَعْرِفَةُ بِكَريمِ آلائِكَ[4]. إلٰهي إنْ عَزَبَ لُبّي[5] عَنْ تَقْويمِ ما يُصْلِحُني فَما عَزَبَ إيقاني[6] بِنَظَرِكَ لي فيما يَنْفَعُني.

---

(١) المنقطع بي أي ليس لي سند غيرك ولا مولى سواك.

(٢) لم اسلط الخ أي لم أجعل للقنوط على حسن ظني بك سبيلا كعادة الضالين الذين لا يقين لهم ولا بصيرة عندهم.

(٣) ان أوحشتني الخطايا الخ يعني ان صيرتني الذنوب في وحشة من محاسن لطفك لي فقد آنسني ما عندي من اليقين بمكارم عطفك عليَّ.

(٤) بكريم آلائك أي بشريف نعمك.

(٥) ان عزب لبي اي غاب عقلي.

(٦) فما عزب إيقاني اي فما غاب يقيني

إِلٰهي جِئْتُكَ مَلْهُوفاً قَدْ أُلْبِسْتُ عَدمِي وَفاقَتِي[١] وَأقامَنِي مَقامَ ٱلأَذَلِّينَ بَيْنَ يَدَيْكَ ذُلُّ حاجَتِي. إِلٰهي كَرُمتَ فَأكْرِمْني إِنْ كُنْتُ مِنْ سُؤَالِكَ. وُجد بِمَعْرُوفِكَ فَٱخْلِطْنِي بِأَهْلِ نَوالِكَ. إِلٰهي أَصْبَحْتُ عَلى بابٍ مِنْ أَبْوابِ مِنحِكَ[٢] سائِلاً. وَعنِ التَّعَرُّضِ لِغَيْرِكَ بِٱلمَسْئَلَةِ عادِلاً وَلَيْسَ مِنْ جَميلِ ٱمْتِنانِكَ أَنْ تَرُدَّ سَائِلاً مَلْهُوفاً وَمُضْطَرّاً لانْتِظارِ أَمْرِكَ مأْلُوفاً. إِلٰهي أَقَمْتُ عَلى قَنْطَرَةِ الأَخْطَارِ[٣]. مَبْلُواً بِٱلأَعْمالِ[٤] وَبالاِعتِبارِ. فَأَنَا ٱلهَالِكُ إِنْ لَمْ تُعِنْ عَلَيْها بِتَخْفِيفِ الآصارِ[٥]. إِلٰهي أَمِنْ أَهْلِ الشَّقاءِ خَلَقْتَني فَأُطيلَ بُكائِي. أَمْ مِنْ أَهْلِ السَّعادَةِ فَأُبَشِّرَ رَجائِي. إِلٰهي لَوْ لَم تَهْدِني إِلَى الإِسْلاَمِ ما ٱهْتَدَيْتُ وَلَوْ لَمْ تُطْلِقْ لِساني بِدُعائِكَ مَا دَعَوْتُ. وَلَوْ لَمْ تَرْزُقْني الإِيمانَ بِكَ ما آمَنْتُ وَلَوْ لَمْ تُعَرِّفْني حَلاَوَةَ نِعْمَتِكَ مَا عَرَفْتُ. وَلَوْ لَمْ تُبَيِّنْ شَدِيدَ عِقابِكَ مَا ٱسْتَجَرْتُ. إِلٰهي إِن أَقْعَدَني التَّخَلُّفُ عَنِ السَّبْقِ مَعَ الأَبْرَارِ[٦]. فَقَدْ أَقامَتْني الثِّقَةُ بِكَ عَلَى مَدَارِجِ الأَخْيَارِ[٧]. إِلٰهي نَفْساً أَعْزَزْتَها بِتأْييدِ إِيمانِكَ. كَيْفَ تُذِلُّها بَيْنَ أَطْباقِ نِيرَانِكَ. إِلٰهي لِسَاناً كَسَوْتَهُ مِنْ وَحْدا نِيتِّكَ أَنْقَى أَثْوابِهَا. كَيْفَ تَهْوِي إِلَيْهِ مِنَ ٱلنَّارِ شُعُلاَتُ ٱلتِهَابِها. إِلٰهي كُلُّ مَكْرُوبٍ فَإِلَيْكَ يَلْتَجِي وَكُلُّ مَحْزُونٍ فَإِيَّاكَ يَرتَجِي. إِلٰهي

---

(١) وفاقتي أي فقري واحتياجي.

(٢) من أبواب منحك أي من أبواب عطاياك.

(٣) الاخطار هي جمع خطر وهو الاشراف على الهلاك.

(٤) مبلوا بالاعمال أي ممتحنا بها ومختبرا.

(٥) بتخفيف الآصار أي بتهوينها والآصار جمع إصر وهو الثقل فالآصار الاثقال والمراد بتخفيفها وضعها عنه.

(٦) مع الأبرار أي أهل البر والخير.

(٧) على مدارج الاخيار أي مسالكهم ومذاهبهم.

سَمِعَ ٱلعَابِدُونَ بِجَزِيلِ ثَوابِكَ فَخَشَعُوا. وَسَمِعَ ٱلْمُذنِبُونَ بِسَعَةِ رَحْمَتِكَ فَقَنِعُوا. وَسَمِعَ ٱلْمُوَلُّونَ عَنِ القَصْدِ[١] بِجُودِكَ فَرَجَعُوا. وَسَمِعَ ٱلْمُجْرِمُونَ بِسَعَةِ غُفْرَانِكَ فَطَمِعُوا. حتَّى ٱزْدَحَمَتْ عَصَائِبُ ٱلعُصَاةِ[٢] مِنْ عِبَادِكَ بِبَابِكَ. وَعَجَّ مِنْهُمْ إِلَيْكَ[٣] عَجِيجُ الضَّجِيجِ بِٱلدُّعَاءِ فِي بِلادِكَ. وَلِكُلٍّ أَمَلٌ سَاقَ صَاحِبَهُ إِلَيكَ مُحْتَاجاً. وَلِكُلٍّ قَلْبٌ تَرَكَهُ يَا رَبِّ وَجِيفُ الْخَوْفِ[٤] مِنْكَ مُهْتَاجاً[٥]. فَأَنْتَ ٱلْمَسْئُولُ ٱلَّذِي لاَ تَسْوَدُّ لَدَيْهِ وُجُوهُ ٱلْمَطَالِبِ. وَلاَ يَرُدُّ نَائِلَهُ قَاطِعَاتُ ٱلمَعَاطِبِ. إلهي إِذَا أَخْطَأْتُ طَرِيقَ ٱلنَّظَرِ لِنَفْسِي بِمَا فِيهِ كَرَامَتُهَا. فَقَدْ أَصَبْتُ طَرِيقَ ٱلفَزَعِ إِلَيكَ بِمَا فِيهِ سَلاَمَتُهَا. إلهي إِنْ كَانَتْ نَفسِي ٱسْتَسْعَدَتْنِي[٦]. مُتَمَرِّدَةً عَلَى مَا يُرْدِيهَا. فَقَدْ ٱسْتَسْعَدْتُهَا ٱلآنَ بِدُعَائِكَ عَلَى مَا يُنْجِيهَا. إلهي إِنْ قَسَطْتُ فِي ٱلْحُكْمِ[٧] عَلَى نَفْسِي بِمَا فِيهِ حَسْرَتُهَا. فَقَدْ أَقْسَطْتُ[٨] فِي تَعْرِيفِي إِيَّاهَا مِنْ رَحْمَتِكَ أَسْبَابَ رَأْفَتِهَا. إلهي إِنْ قَطَعَنِي قِلَّةُ الزَّادِ[٩] فِي ٱلمَسِيرِ إِلَيْكَ. فَقَدْ وَصَلْتُهُ بِذَخَائِرِ مَا ٱعْدَدْتُهُ مِنْ فَضْلِ لِعَوِيلِي عَلَيكَ[١٠] إلهي إِذَا ذَكَرْتُ رَحْمَتَكَ ضَحِكَتْ لَهَا عُيُونُ

---

(١) المولون عن القصد أي المعرضون عن طريق الاستقامة.

(٢) عصائب العصاة أي جماعاتهم.

(٣) وعج منهم اليك أي رفع صوته اليك.

(٤) وجيف الخوف أي اضطرابه.

(٥) مهتاجا أي هائجا هائما.

(٦) استسعدتني أي رأتني سعيدا.

(٧) ان قسطت في الحكم أي جرت فيه.

(٨) فقد اقسطت أي فقد عدلت لأن قسط بمعنى جار وأقسط بمعنى عدل.

(٩) قلة الزاد الخ المراد بالزاد هنا التقوى.

(١٠) تعويلي عليك أي اعتمادي وتوكلي عليك.

وَسَائِلي. وَإِذَا ذَكَرْتُ سَخَطكَ بَكَتْ لَهُ عُيُونُ مَسَائِلي. إِلٰهي أَدْعُوكَ دُعاءَ مَنْ لَمْ يرجُ غَيْرَكَ في دُعائِهِ. وَأَرْجُوكَ رَجاءَ مَنْ لَمْ يَقصِدْ غَيْرَكَ في رَجائِهِ. إِلٰهي كَيْفَ أُسْكِتَ بِٱلإِفْحَام[١] لِسَانُ ضَرَاعَتي. وَقَدْ أَقْلَقَني ما أَبْهَمَ عَلَيَّ[٢] مِنْ مَصيرِ عَاقِبَتي. إِلٰهي قَدْ عَلِمْتَ حاجَةَ جِسْمِي إِلى ما تَكَفَّلْتَ لَهُ مِنَ الرِّزْق في حَياتِي. وَعَرَفْتَ قِلَّةَ ٱسْتِغْنائِي عَنْهُ في ٱلْجَنَّةِ بَعْدَ وَفاتِي. فَيا مَنْ سَمَحَ لِي بِهِ مُتَفَضِّلاً في ٱلعَاجِلِ. لاَ تَمْنَعْنيهِ يَوْمَ فَاقَتِي اِلَيْهِ[٣] في ٱلآجِلِ. إِلٰهي اِنْ عَذَّبْتَني فَعَبْدٌ خَلَقْتَهُ لِمَا أَرَدْتَ فَعَذَّبْتَهُ. وَانْ رَحِمْتَني فَعَبْدٌ أَلْفَيْتَهُ مُسِيئاً فَأَنجَيْتَهُ. إِلٰهي لاَ اِحْتِرَاسَ مِنَ الذَّنْب[٤] اِلاّ بِعِصْمَتِكَ. ولاَ وُصُولَ اِلى عَمَلِ ٱلخَيْرَاتِ اِلاّ بِمَشيئَتِكَ. كَيْفَ لِي[٥] بِإِفادَةِ ما سَلَبْتَني فيهِ مَشيئَتُكَ وكَيْفَ لِي بِٱحتِرَاسٍ مِنَ الذَّنْبِ ما لَمْ تُدْرِكْني فيهِ عِصْمَتُكَ. اِلٰهي أَنْتَ دَلَلْتَني على سُؤَالِ الجَنَّةِ قَبْلَ مَعْرِفَتِها فَأَقْبَلَتِ النَّفْسُ بَعْدَ العِرْفانِ على مَسْئَلتِها أفتَدُلُّ عَلى خَيْرِكَ السُّؤَالَ ثُمَّ تَمْنَعُهُ وأنتَ الكريمُ ٱلمَحْمُودُ في كُلِّ ما تَصْنَعُهُ يَا ذَا الجَلاَلِ وَٱلاكْرَامِ. إِلٰهي إِنْ كُنْتُ غَيْرَ مُسْتأْهِلٍ لِمَا أَرْجُو مِنْ رَحْمَتِكَ فَأَنْتَ أَهْلٌ أن تَجُودَ عَلَى الْمُذْنِبينَ بفَضْلِ سَعَتِكَ. إِلٰهي نَفْسي قائمةٌ بَيْنَ يَدَيْكَ وَقدْ أظَلَّها[٦] حُسْنُ تَوَكُّلِها عَلَيْكَ فَٱصْنَعْ بِي ما أَنْتَ أَهْلُهُ وَتَغَمَّدْني بِرَحْمَتِكَ[٧] إِلٰهي إِنْ كانَ دَنَا أَجَلي وَلَمْ يُقرِّبْني

(١) بالافحام أي الاسكات من افحمه اذا اسكته في خصومة او غيرها.

(٢) ما أبهم عليّ أي ما اشتبه عليّ.

(٣) يوم فاقتي اليه أي يوم فقري واحتياجي اليه.

(٤) لا احتراس من الذنب أي لا تحفظ منه.

(٥) كيف لي الخ أي كيف استفيد وأنال شيئاً لم يكن في مشيئتك أني استفيده.

(٦) وقد أظلها أي لابسها وقام بها.

(٧) وتغمدني برحمتك أي اغمرني بها واستر ما كان مني.

مِنْكَ عَمَلي فقَدْ جعَلْتُ ٱلاعتِرَافَ بِٱلذَّنْبِ وَسائلَ عِلَلي فإنْ عفَوْتَ فَمَنْ أوْلَى مِنْكَ بذلكَ وَإنْ عذَّبْتَ فَمَنْ أعْدَلُ مِنْكَ[1] في الحُكْمِ هُنَالكَ. إلٰهي إنَّكَ لَمْ تزَلْ بارّاً بي أيّامَ حياتِي فلاَ تقْطَعْ برَّكَ بي بَعْدَ وَفاتِي إلٰهي كَيْفَ آيسُ مِنْ حُسْنِ نظَرِكَ بعْدَ ممَاتِي وَأنْتَ لَمْ تُولني إلاّ الجميلَ في حَياتِي. إلٰهي إنّ ذُنُوبي قدْ أخافَتْني وَمَحبَّتي لكَ قدْ أجارَتْني فتولَّ في أمْري ما أنتَ أهْلُهُ وَعُدْ بفَضْلِكَ[2] على مَنْ غمرَهُ جَهْلُهُ يا مَنْ لاَ تَخفَى علَيْهِ خافيَةٌ صَلِّ عَلى مُحمَّدٍ وعلى آلِ مُحمَّدٍ وَٱغْفِرْ لي ما خَفِيَ عنِ النَّاسِ مِنْ أمْري. إلٰهي ليْسَ ٱعْتِذَارِي إليكَ ٱعْتِذارَ مَنْ يَسْتَغْنِي عنْ قَبُولِ عُذْرِهِ فَٱقْبَلْ عُذْرِي يا خَيْرَ مَنِ ٱعْتَذَرَ إليْهِ المُسيئُونَ. إلٰهِي إنَّكَ لَوْ أرَدْتَ إهانَتِي لَمْ تَهْدِنِي وَلَوْ أرَدْتَ فَضِيحَتِي لَمْ تُعافِنِي فمَتِّعْني بما لَهُ هَدَيتَني وَأَدِمْ لي ما بِهِ سَتَرْتَني. إلٰهي لَوْ لاَ ما ٱقترَفْتُ[3] مِنَ الذنُوبِ ما خِفْتُ عِقابَكَ وَلَوْ لاَ ما عرَفْتُ مِنْ كَرَمِكَ ما رَجَوْتُ ثَوابَكَ وَأنتَ أكْرَمُ ٱلأكْرمِينَ بتَحْقِيقِ آمالِ ٱلآمِلينَ وَأرْحَمُ مَنِ ٱسْتُرْحِمَ[4] في تَجاوُزِهِ عنِ ٱلمُذْنِبينَ. إلٰهي نَفْسِي تُمَنّيني بأنَّكَ تَغْفِرُ لي فأكْرِمْ بها أُمْنيَتّي فقَدْ بَشَّرَتْ بِعفْوِكَ وَصِدْقِ كرَمِكَ مُبَشِّراتُ تمَنّيها.

---

(١) فمن اعدل منك الخ أي لا أحد اعدل منك في الحكم يا أحكم الحاكمين وخير الفاتحين.

(٢) وعد بفضلك الخ أي انعم بفضلك على من غلب عليه جهله وقصر به في مضمار السابقين عمله.

(٣) لولا ما اقترفت أي لولا ما اكتسبت.

(٤) وارحم من استرحم أي أنت ارحم من كل راحم لان رحمتك فوق كل رحمة فمن رحمته استغنى برحمتك عن رحمة غيرك ومن رحمة غيرك فهو محتاج الى رحمتك التي وسعت كل شيء يا أرحم الراحمين وخير الغافرين.

وَهَبْ لي بجُودِكَ مُقصِّرَاتِ تَجَنِّيها[١]. إلهي ألْقَتْني الحَسَناتُ بينَ جُودِكَ وَكَرَمِكَ وَألقَتْني السَّيئاتُ بَيْنَ عَفْوِكَ ومَغْفِرَتِكَ وَقدْ رَجوْتُ أنْ لاَ يَضيعَ بَيْنَ ذَيْنِ[٢] وَذَينِ[٣] مُسيءٌ وَمُحْسِنٌ إلهي إذَا شَهِدَ ليَ الإيمانُ بتَوْحيدِكَ وَٱنطَلَقَ لِساني بتَمْجيدِكَ وَدَلَّني القُرْآنُ على فَضائِلِ جُودِكَ فَكَيْفَ لاَ يَبْتَهِجُ رَجائي بحُسْنِ مَوْعِدِكَ. إلٰهي تَتابُعُ إحْسانِكَ يَدُلُّني على حُسْنِ نَظَرِكَ فكَيْفَ يَشقى ٱمْرُؤٌ أوْلَيْتَهُ مِنْكَ حُسْنَ النَّظَرِ. إلٰهي إنْ نَظَرَتْ إليَّ بٱلهَلَكةِ[٤] عُيُونُ سُخْطِكَ فما نامَتْ عنِ ٱستِنْقاذِي مِنْها عُيُونُ رَحْمَتِكَ. إلٰهي اِنْ عَرَّضَني ذَنْبي لِعِقابِكَ فقَدْ أدْناني رَجائي مِن ثَوابِكَ. اِلٰهي اِنْ غَفرْتَ فبِفَضْلِكَ وَإنْ عَذَّبْتَ فَبِعَدْلِكَ. فيا مَنْ لاَ يُرْجى إلاّ فَضْلُهُ وَلاَ يُخافُ إلاّ عَدْلُهُ صلِّ على محمَّدٍ وَآلِ محمدٍ وَٱمْنُنْ عليَّ بفَضْلِكَ وَلاَ تَستَقْصِ[٥] عليَّ عَدْلَكَ. إلٰهي خَلَقْتَ لي جِسْماً وَجَعلْتَ لي فيهِ آلاَتٍ أُطيعُكَ بها وَأعْصيكَ وَأُغْضِبُكَ بها وَأُرْضيكَ وَجعَلْتَ لي مِنْ نَفْسي دَاعِياً اِلى الشهَوَاتِ وَأسكَنْتني دَاراً مُلِئَتْ مِنَ ٱلآفاتِ وَقُلْتَ لي ٱزْدَجِرْ[٦]. فَبِكَ أعتَصِمُ. وَبكَ أحترِزُ. وَأستَوْفِقُكَ[٧] لمَا يُرْضِيكَ. وَأسألُكَ فإنّ سُؤَالي لاَ يُحْفِيكَ[٨]. اِلٰهي لَوْ عَرَفْتُ ٱعتِذاراً

---

(١) تجنيها التجني هو ان يدعي الانسان على غيره ذنبا لم يفعله.

(٢) بين ذين أي بين جودك وكرمك.

(٣) وذين أي عفوك ومغفرتك.

(٤) بالهلكة الخ يعني أن رحمتك تنجيني من عذابك.

(٥) ولا تستقص الخ اي لا تبلغ بي الغاية في عدلك.

(٦) وقلت لي ازدجر أي أمرتني بان انزجر.

(٧) واستوفقك أي أسألك التوفيق.

(٨) لا يحفيك يعني أن سؤالي هيّن عندك وسهل لديك.

وَتَنصُّلاً[١] هُوَ أبلَغُ مِنَ ٱلاعتِرَافِ بِهِ لأَتيْتُهُ فهَبْ لِي ذَنْبي[٢] بٱلاعتِرافِ وَلاَ تَرُدّني في طَلَبي بٱلخَيْبةِ عِنْدَ ٱلانْصِرَافِ اِلٰهي كأَنّي بَنفْسي قدِ ٱضطَجعتْ في حُفْرَتِها وٱنصرَفَ عنْها ٱلْمُشَيِّعُونَ مِنْ عَشِيرَتِها ونادَاها مِنْ شَفِيرِ القَبْرِ[٣] ذَوُو موَدّتِها ورَحِمِهَا ٱلْمُعادِي لها في الحيَاةِ عِنْدَ صَرْعَتِها ولَمْ يَخفَ على النَّاظِرِينَ اِليْها ذُلُّ فاقَتِها[٤] ولاَ علَى مَنْ قدْ رَآها توَسَّدَتِ الثّرٰى[٥] عَجزُ حِيلَتِها فقُلْتَ مَلاَئكَتي[٦] قرِيبٌ نَأَى عنهُ ٱلأَقْرَبُونَ وبعَيدٌ جفاهُ ٱلأَهْلُونَ وخذَلهُ ٱلْمُؤَمّلُونَ نزَلَ بي قرِيباً. وأصْبحَ في ٱللَّحْدِ غرِيباً. وقدْ كانَ لي في دَارِ الدُّنْيا رَاعياً. وَلِنَظَرِي اليْهِ في هٰذَا ٱلْيَومِ رَاجِياً. فَتُحْسِنُ عِنْدَ ذَلكَ ضِيافَتي. وَتَكُونُ أشْفَقَ علَيَّ مِنْ أهْلِي وَقَرَابَتي. إلٰهي سَتَرْتَ علَيَّ في الدُّنْيا ذُنُوباً وَلَمْ تُظْهِرْها. فَلاَ تَفْضَحْني يَوْم ألقاكَ علَى رُؤُوسِ ٱلعالَمينَ. وَٱسْتُرْها عليَّ هُناكَ يا أرْحَمَ ٱلرَّحِمِينَ إلٰهي لَوْ طَبّقَتْ ذُنُوبِي[٧] بيْنَ السَّماءِ وَٱلارْضِ وَخرقَتِ النُّجُومَ وَبَلَغَتْ أسفلَ الثَّرَى ما رَدّنِي ٱليَأْسُ عَنْ تَوَقُّعِ غُفْرَانِكَ وَلاَ

---

(١) وتنصلا التنصل الخروج من الذنب والتبرؤ منه.

(٢) فهب لي ذنبي أي لا تؤاخذني به.

(٣) من شفير القبر أي ناحيته.

(٤) ذل فاقتها أي ذل فقرها واحتياجها.

(٥) توسدت الثرى أن جعلته تحت رأسها كالوسادة وهي المخدة والثرى التراب.

(٦) فقلت ملائكتي أي قلت من باب الرأفة بي يا ملائكتي هذا قريب نأى عنه الاقربون الخ.

(٧) لو طبقت ذنوبي الخ يعني لو ملأت ذنوبي ما بين السماء والأرض وبلغت في كثرتها ما بلغت حتى خرقت الكواكب وبلغت التخوم ما منعني اليأس عن انتظاري غفرانك ولا حال القنوط بيني وبين تطلعي الى رضوانك فسبحانك لا تضيع أجر من أحسن عملا.

صرَفَنِي ٱلقُنُوطُ عَنِ ٱنْتِظارِ رِضْوَانِكَ. الٰهي سَعَتْ نَفْسِي الَيْكَ لِنَفْسِي تَسْتَوْهِبُها. وَفَتَحتْ أفْواهَ أمَلِها تَسْتَوْجِبُها. فَهبْ لها ما سألَتْ. وَجُدْ لها بِما طَلَبتْ. فانَّكَ أكْرَمُ ٱلأكْرَمِينَ. بِتَحْقِيقِ أمَلِ الآمِلِينَ. اِلٰهي قَدْ أصَبْتُ مِنَ الذُّنُوبِ ما عَرَفْتَ وَأسْرَفْتُ على نَفْسي بِما قَدْ عَلِمتَ. فَٱجْعلْني عَبْداً لَكَ اِمَّا طائعاً أكْرَمْتَني. وَاِمَّا عاصِياً فَرحِمْتَنِي. اِلٰهي دَعوْتُكَ بِٱلدُّعاءِ الَّذِي عَلَّمْتَني. فَلاَ تَحْرِمْني مِنْ حِبائِكَ[1] الَّذي عَرَّفْتَني فَمِنَ النِّعْمة أنْ هَدَيْتَني لِحُسْنِ دُعائِكَ. وَمِنْ تمامِها أنْ تُوجِبَ لِي مَحْمُودَ جَزائِكَ. اِلٰهي ٱنْتَظَرْتُ عَفْوَكَ كما يَنْتَظِرُ ٱلْمُسِيؤُون. وَلَسْتُ أيْئَسُ مِنْ رَحْمَتِكَ الَّتِي يَتَوَقَّعُها ٱلْمُحْسِنُون[2]. اِلٰهي جُودُكَ بَسَطَ أمَلي. وَشُكْرُكَ قَبلَ عَمَلِي. فَصَلِّ عَلَى مُحمَّدٍ وَعلى آلِ محمَّدٍ وَبَشِّرْني بِلقائِكَ. وَأعْظِمْ رَجائِي لِجَزائِكَ. اِلٰهي أنْتَ الْكَرِيمُ الَّذي لاَ يَخِيبُ لَدَيْكَ أمَلُ الآمِلِينَ. وَلاَ يَبْطُلُ عِنْدَكَ سَبْقُ السَّابِقِينَ[3]. اِلٰهي اِنْ كُنْتُ لَمْ أسْتَحِقَّ مَعْرُوفَكَ وَلَمْ أسْتَوْجِبْهُ فَكُنْ أنْتَ أهْلَ التَّفَضُّلِ بِهِ عَلَيَّ فَٱلكَرِيمُ لَمْ يَضَعْ مَعْرُوفَهُ عِنْدَ كلِّ مَنْ يَسْتَوْجِبُهُ. اِلٰهي مَسْكَنَتي لاَ يَجْبُرُها إلاّ عَطاؤُكَ. وَأُمْنِيَّتِي لاَ يُغْنِيها إلاّ نَعْماؤُكَ. إلٰهي أسْتَوْفِقُكَ[4] لِما يُدْنِيني مِنْكَ. وَأعُوذُ بِكَ مِمَّا يَصْرِفُنِي عَنْكَ. الٰهي أحَبُّ ٱلأُمُورِ الى نَفْسي وَأوَدُها عَلَيَّ مَنْفَعةً[5] ما أرْشَدْتَها بِهِدايَتِكَ الَيْهِ. وَدَلَلْتَها

---

(١) من حبائك أي من عطائك.

(٢) يتوقعها المحسنون أي ينتظرونها.

(٣) سبق السابقين أي السابقين الى مغفرتك وجنتك بتقديم العمل الصالح لوجهك الأعلى.

(٤) أستوفقك أي أسألك التوفيق.

(٥) وأعودها على منفعة أي اكثرها نفعا.

بِرَحْمَتِكَ عليْهِ فَٱسْتَعْمِلْها بذٰلِكَ عني. إِذْ أَنْتَ أَرْحَمُ بها منّي. إِلٰهي أَرْجُوكَ رَجاءَ مَنْ يَخافُكَ. وأَخافُكَ خَوْفَ مَنْ يرْجُو ثَوابَكَ فَقِني بِٱلخَوْفِ شَرَّ ما أَحْذَرُ. وٱعْطِني بِٱلرَّجاءِ خيرَ ما أُحاذِرُ. إِلٰهي ٱنْتظَرْتُ عَفْوَكَ كما ينْتظِرُ ٱلمُذْنِبونَ. ولَسْتُ آيساً مِنْ رَحْمتِكَ ٱلَّتي يَتوَقَّعُها ٱلمُحْسِنُونَ. إِلٰهي مددْتُ إِليْكَ يداً بِٱلذُّنوبِ مأْسُورَةً[1] وعيْناً بِٱلرَّجاءِ مَذْرُورَةً[2]. وحقيقٌ لِمَنْ دَعاكَ بِٱلنَّدَمِ تذَلُّلاً أَنْ تُجيبَ لهُ[3] بِٱلكرَمِ تفضُّلاً. إِلٰهي إِنْ عَرَّضَتْني ذُنُوبِي لِعقابِكَ فقدْ أَدْناني رَجائِي مِنْ ثَوابِكَ. إِلٰهي لمْ أُسلِّطْ[4] على حُسْنِ ظَني بكَ قُنُوطَ ٱلآيِسِينَ فلا تُبْطِلْ صِدْقَ رَجائي بِكَ بيْنَ ٱلآملينَ. إِلٰهي إِنِ ٱنْقرَضَتْ بغيْرِ ما أَحْبَبْتُ مِنَ السَّعْيِ أَيَّامِي. فبِٱلايمانِ أَمْضتْها ٱلماضياتُ مِنْ أَعْوَامي. إِلٰهي إِنْ أَخْطأْتُ طرِيقَ النَّظرِ لِنفْسي بِما فيهِ كرَامتُها فقدْ أَصَبْتُ طرِيقَ الْفزَعِ إِلْيكَ بِما فِيهِ سَلامتُها. إِلٰهي ما أَضْيقَ[5] ٱلطَّرِيقَ على منْ لمْ تكُنْ أَنْتَ دَليلَهُ. وَما أَوْحشَ ٱلمَسْلَكَ على مَنْ لَمْ تَكُنْ أَنْتَ أَنِيسَهُ. الٰهي ٱنْهملَتْ عَبَرَاتِي[6] حِينَ ذَكَرْتُ خَطيآتِي. ومَا لَها لاَ تَنْهَملُ ولاَ أَدْرِي ما يَكُونُ

---

(١) بالذنوب مأسورة أي أسيرة.

(٢) مذرورة،المذرورة ما يطرح فيها الذرور وهو ما يذر في العين.

(٣) أن تجيب له أي تستجيب له دعاءه.

(٤) لم أسلط الخ أي لم أجعل للقنوط على حسن ظني بك سبيلا كعادة الضالين الذين لا يقين لهم ولا بصيرة عندهم.

(٥) ما اضيق الطريق الخ أي ما أصعب الطريق واضيقه على من لم يكن له من طوالع نورك هاد يهديه وما أصعب المسلك وأوحشه على من لم يكن له من باهي محياك أنيس يجيبه قال الله تبارك وتعالى (ومن يضلل الله فما له من هاد).

(٦) انهملت عبراتي اي فاضت دموعي.

إِليهِ مصيرِي. أوْ ماذَا يَهْجِمُ عليهِ[1] عِنْدَ ٱلبَلاَغِ مَسِيري. وأرَى نَفْسِي تُخاتِلُني[2] وَأيَّامِي تُخادِعُنِي وَقَدْ خفقتْ فَوْق رَأسِي أجْنحةُ ٱلْموتِ وَرَمَتْنِي مِنْ قَرِيبٍ أعيُنُ ٱلفوْتِ. فَمَا عُذْرِي وَقَدْ أَوْجَسَ[3] في مَسَامِعِي رَافِعُ الصَّوْتِ. لَقَدْ رَجَوْتُ مِمَّنْ أَلْبَسني بَيْنَ ٱلأَحْياءِ ثَوْبَ عَافِيَتِهِ. أنْ لاَ يُعْرِيَنِي مِنْهُ بَيْنَ ٱلأَمْواتِ بِجُودِ رَأْفَتِهِ. وَلَقَدْ رَجَوْتُ حِينَ تَوَلاّني بَاقِي حَياتِي بِإحْسَانِهِ. أنْ يُسْعِفَنِي عِنْدَ وَفاتِي بِغُفْرَانِهِ. يا أنيسُ كُلِّ غَرِيبٍ آنِسْ في ٱلقَبرِ وَحْشَتِي. وَيَا ثَانِيَ كُلِّ وَحيدٍ آرْحَمْ في القَبْرِ وَحْدَتِي. يَا عَالِمَ السِّرِّ وَأخْفَى. ويَا كَاشِفَ ٱلضُّرِّ وَالبَلْوَى. كَيْفَ نَظَرُكَ لِي[4] مِنْ بَيْنِ سَاكِنِي الثَّرَى. وَكَيْفَ صُنْعُكَ بِي في دَارِ الوَحْشَةِ وَالبِلى. قدْ كُنْتَ بِي لَطِيفاً أيَّامَ حَياةِ الدُّنْيا يَا أفْضَلَ ٱلْمُنْعِمِينَ في آلاَئِهِ[5] وَأنْعَمَ ٱلْمُفْضِلِينَ في نَعْمَائِهِ. كَثُرَتْ عِنْدِي[6] أيادِيكَ فَعَجزْتُ عَنْ إحْصائِهَا. وَضِقْتُ ذَرْعاً في شُكْرِي لَكَ بِجزَائِها. فَلَكَ ٱلْحَمْدُ على ما أوْلَيْتَ. وَلَكَ الشُّكْرُ على مَا أبْلَيْتَ. يا خَيْرَ مَنْ دَعاهُ دَاعٍ. وَأفْضَلَ مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ. بِذِمَّةِ الإِسْلاَمِ أَقْبلْتُ إِلَيْكَ. وَبِحُرْمَةِ القُرْآنِ

---

(١) ماذا يهجم عليه أي ماذا ينتهي اليه.

(٢) تخاتلني اي تخادعني.

(٣) وقد أوجس الخ أي أخطر في مسامعي من عالي صوته وما انحط به حولي وجاشت له نفسي.

(٤) كيف نظرك لي الخ أي انظر لي بعين الرحمة من بين ساكني الثرى يا خير الناظرين وآنسني في دار الوحشة والبلى يا أنيس المنقطعين وأمان الخائفين.

(٥) في آلائه أي في نعمه.

(٦) كثرت عندي الخ معناه اني لم أحط علما بما تفضلت به عليَّ من جزيل نعمك لكثرتها وليس في وسعي أن أقوم بواجب شكرك عليها فكيف يستطيع العبد تمام الشكر لسيده قال الله تبارك وتعالى (وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها)

أعْتَمِدُ عَلَيْكَ. وَبِمُحَمَّدٍ ﷺ أتقرَّبُ إِلَيْكَ. فَصَلِّ على مُحمَّدٍ وَعلى آلِ محمَّدٍ وَٱعْرِفْ لِي ذِمَّتِي. الَّتِي بِها رَجَوْتُ قَضاءَ حَاجَتِي وَٱسْتَعْمِلْنِي بِطاعَتِكَ وَٱخْتِمِ لِي بِخَيْرٍ وَأَعْتِقْنِي مِنَ النَّارِ وأسْكِنِّي ٱلجَنَّةَ وَلاَ تَفْضَحْنِي بِسَرِيرَتِي حيّاً وَلاَ ميِّتاً وَهَبْ لِيَ الذنوبَ[1] الَّتي فيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ وَأَرْضِ عِبادَكَ[2] عَنِّي في مَظالِمِهِمْ قِبَلِي. وَٱجْعَلْنِي مِمَّنْ رَضِيتَ عَنْهُ فَحَرَّمْتَهُ عَلى النَّارِ وَالعَذَابِ. وَأَصْلِحْ لِي كُلَّ أُمُورِي الَّتِي دَعَوْتُكَ فيهَا في الآخِرَةِ وَالدُّنيا يا حَنَّانُ يا مَنَّانُ ياذَا ٱلجَلاَلِ وَالإِكْرَامِ يا حَي يا قَيُّومُ يا مَنْ لَهُ الخَلْقُ وَالأَمْرُ تَبارَكْتَ يا أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ يَا رَحِيمُ يا كَرِيمُ يا قَدِيرُ صَلِّ عَلى محمَّدٍ وَعَلى آلِهِ الطَّيِّبِينَ وَعَلَيْهِ وَعَلَيهِمُ ٱلسَّلاَمُ وَرَحْمَةُ ٱللهِ وَبَرَكاتُهُ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.

أَخْبَرَنا حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ ٱللهِ. قالَ أَخْبَرَنا ٱلحُسَيْنُ بْنُ خَالَوَيْهِ. قالَ حَدَّثَنا ابْنُ دُرَيْدٍ. قالَ حَدَّثَنا السَّكَنُ بْنُ سَعِيدٍ عنْ محمَّدِ بْنِ عَبَّادٍ الْكَلْبِيِّ عنْ أبيهِ. قالَ حَدَّثَنا حَوْثَرَةُ بْنُ ٱلْهِرْماسِ. وَكانَ شَيْخاً هِمّاً[3] وَذَكَرَ وُفُودَ بَنِي دَارِمٍ[4] إِلَى أَميرِ ٱلْمُؤْمِنينَ عَلِيٍّ صَلوَاتُ ٱللهِ عَلَيْهِ وَذَكَرَ حَدِيثَ ٱلاسْتِسْقاءِ بِطُولِهِ وقالَ فيهِ فَقامَ إِلَيْهِ مِنَّا رَجُلٌ مِنْ

---

(١) وهب لي الذنوب أي لا تواخذني بها.

(٢) وأرض عبادك الخ أي اجعل عبادك راضين عني فيا يتعلق بي من حقوقهم الواجبة لهم عليَّ واجعلني ممن ادخلتهم ساحة رضوانك فأنجيتهم من العذاب بفضلك واحسانك.

(٣) شيخا هِمّاً أي شيخا كبير السن جدا.

(٤) وفود بني دارم، الوفود هم القادمون من سفر.

حِسْلٍ[١] فَقالَ يا أَميرَ ٱلْمُؤْمنين جادَتْكَ ٱلأَنْواءُ[٢]. وضَفَا لَدَيْكَ[٣] البلاءُ. وتُمِّمَتْ بكَ ٱلآلاءُ[٤]. وكُشِفَتْ بِيُمنكَ ٱللَّأْواءُ[٥]. أَتَتْكَ عمَاعِمُ مِنْ أَفْنَــاءِ دَارمٍ[٦] تَطْوِي الَيْــكَ سهُوبَ الأَمْــلاءِ[٧]. بٱلجرَاجيج[٨] ٱلأَبْلاَءِ[٩]. تَبُثُّكَ أَزبَاتِ ٱللَّأْواءِ[١٠]. ولَزْبَاتِ الشَّهْباءِ[١١]. تَزْدَلفُ بكَ[١٢]. وتَسْتَمطِرُ بغُرَّتِكَ. وتَسْتَدْفِعُ البَلْوَى بِسُنَّتِكَ. وقَامَ إِلَيْهِ أَبُو سُرَادقٍ فَتَكَلَّمَ بِكَلاَمٍ قالَ في آخرِهِ أَنْت رَبيعُ الأَيَّامِ. وعُصْرَةُ ٱلأَنَامِ[١٣]. ومِصْباحُ الظَّلاَمِ. وغايَةُ المِعْدام[١٤]. والسَّيِّدُ ٱلهُمَامُ. وَٱلإِمَامُ القَمْقَامُ[١٥]. لاَ مُعْتَصَرَ عنْكَ[١٦]. ولاَ مُعْتَصَمَ دُونَكَ. فَقالَ

---

(١) بهامش الأصل جعل بن حسل.

(٢) جادتك الأنواء اي أمطرتك الانواء وهي النجوم التي كانت العرب تضيف الامطار اليها.

(٣) وضفا لديك أي عم وكثر لديك.

(٤) وتمت بك الآلاء أي كملت بك النعم.

(٥) وكشفت بيمنك اللأوآء أي زالت ببركتك الشدة.

(٦) اتتك عماعم من افناء دارم أي جاءتك جماعات متفرقون من أوباش دارم وأخلاطهم.

(٧) تطوي اليك سهوب الاملاء أي تطوي اليك نواحي المفاوز.

(٨) بالجراجيج أي بالنياق الطويلة.

(٩) الابلاء أي القوية على الاسفار.

(١٠) تبثك أزبات اللأواء أي تظهر لك ما نزل بها وتشكو اليك منه والازبات الشدائد واللأواء الشدة.

(١١) ولزبات الشهباء اي شدائد الشهباء والشهباء السنة التي لا مطر فيها ولا خضرة وهذه السجعة والتي قبلها عبارة عن عوزهم واحتياجهم الى ما يسد مفاقرهم.

(١٢) تزدلف بك أي تتقرب.

(١٣) وعصرة الانام أي منجاة المخلوقين.

(١٤) وغاية المعدام أي غاية المحتاج ومقصده.

(١٥) والامام القمقام أي الامام السيد السند.

(١٦) لا معتصر عنك أي لا ملتجأ عنك.

أميرُ ٱلمؤْمنينَ صلوَاتُ ٱللهِ عليْهِ:

أَلْحَمْدُ للهِ وَالصَّلاَةُ على خيْرِ خَلْقِ اللهِ وَسَلاَمٌ على ٱلمُصْطَفَيْنَ مِنْ عِبادِ ٱللهِ. يا قنبرُ نادِ الصَّلاَةُ جامِعَةٌ ثُمَّ نَهَضَ مُضْجراً بنَصِيفٍ مُزَبْرَقٍ[1] كأنّما غُرَّتُهُ البَدْرُ لِتمِّهِ يكادُ يُعْشِي النَّاظِرينَ[2] يَؤُمُّ ٱلمَسْجِدَ فَصلَّى ثُمَّ دنا مِنَ القبْرِ فهينَمَ بكلماتٍ[3] لَمْ أُوجِسْهُنَّ[4] ثُمَّ قامَ قانِتاً فقالَ أميرُ ٱلمُؤْمنينَ صلوَاتُ ٱللهِ عَلَيْهِ وَسَلاَمُهُ: أَللّهُمَّ رَبَّ السَّبْعِ الطِّباقِ. وَالرُّقَعِ ٱلْوِثاقِ[5]. خالقَ ٱلخَلْقِ. وَباسِطَ الرِّزْقِ. عَالِمَ الخفيَّاتِ. وَكاشِفَ الكُرُباتِ. وَمُجيبَ الدَّعَواتِ وَقابِلَ الحَسَناتِ. وَغافِرَ السَّيِّئاتِ. وَمُقيلَ الْعَثَراتِ. وَمُنْزِلَ ٱلبركاتِ. مِنْ فَوْقِ سَبْعِ سَمٰواتٍ بِعِلْمِكَ. من خزائنِ رَحْمَتِك وأكنافِ كَرامَتِكَ. علَى شاكِرِي آلائِكَ[6]. وكافِرِي نَعْمائِكَ مِنْ عِبادِكَ. وَقُطَّانِ بِلاَدِكَ رَأْفَةً مِنْكَ لَهُمْ وَنِعْمَةً عليْهِمْ. أَنْتَ غايَةُ ٱلطَّالِبينَ. وملاَذُ ٱلْهاربينَ أتاكَ مَلأٌ مِنْ عَبِيدكَ بِإِزَاءِ قَبْرِ نَبِيّكَ تَزْدلفُ إِلَيْكَ[7] بِعَبْدِكَ وَتَشْكُوا ما أَنْتَ أَعْلَمُ

---

(١) بنصيف مزبرق أي بثوب ملون.

(٢) يعشى الناظرين أي يرد أبصار الناظرين اليه كليلة لصباحته وشدة الحياء منه وفي نسخة يغشى.

(٣) فهينم بكلمات اي جعل يقرؤها بصوت خفّي.

(٤) لم أوجسهن أي لم اسمعهن.

(٥) والرقع الوثاق أي السموات المحكمات وسميت بالرقع لان كل سماء ترقع بالتي فوقها كما يرقع الثوب بالرقعة وبهامش الاصل ما نصه الرقع الوثاق يعني طباق السماء كل سماء منها رقعت التي تليها كما يرقع الثوب بالرقعة ويقال الرقيع اسم الدنيا لأنها رقعت بالانوار التي فيها.

(٦) على شاكري آلائك أي على الشاكرين لأنعمك.

(٧) تزدلف اليك أى تتقرب.

بِهِ. أَللَّهُمَّ فإِنَّا نسأَلُكَ بِكَ فلاَ شَيْءَ أَعْظَمُ مِنْكَ وبمَا ٱسْتَقَلَّ بهِ عَرْشُكَ[1] مِنْ عَظَمَتِكَ ٱلَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ السَّماءَ وٱلأَرْضَ وَمَلأَتْ البرَّ وَالبَحْرَ أَنْ تُصَلِّيَ على مُحمَّدٍ خاتِمِ النَّبِيِّينَ وسيِّدِ ٱلأَوَّلِين وٱلآخِرِينَ. أَللَّهُمَّ كاشِفَ الضُرِّ ومُزِيلَ ٱلأَزْلِ[2] أَزِلْ عَنْ عِبادِكَ ما قَدْ غَشِيَهُمْ مِنْ آياتِكَ وبَرَّحَ بِهِمْ[3] مِنْ عِقابِكَ. إِنَّهُ لاَ يَكْشِفُ السُّوءَ إلاّ أَنْتَ إِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ.

★ ★ ★

---

(١) استقل به عرشك أي ارتفع.

(٢) ومزيل ٱلأزل أي كاشف الضيق والشدة.

(٣) وبرح بهم أي بلغ بهم الغاية في الجهد والمشقة.

باب هشتم

در دعاها و مناجات آن حضرت(ع)

ابوعبدالله محمدبن منصوربن شیکان تُستُری با اجازهٔ روایت از محمدبن حسن بن غُراب و او از قاضی احمدبن محمد و او از قاضی موسی‌بن اسحاق و او از عبدالله‌بن ابی‌شَیبه و او از محمدبن فُضَیل و او از عبدالله اسدی مرا روایت کرد و گفت: امیرالمؤمنین (ع) در مناجات خود می‌گفت: خدایا اگر از کار خویش بی‌خبر نبودم، از لغزشهایم شکایتی نداشتم و اگر قصوری را که کرده‌ام بیاد نمی‌آوردم، اشکهایم فرو نمی‌ریخت. خدایا لغزشهای برجای مانده را با اشکهای روان شده‌ام بزدای و بر منی که گناهم بسیار و نیکیهایم اندک است ببخشای.

خدایا اگر تنها بر کوشندگان در فرمانبرداریت رحمت نیاوری پس آنانکه کوتاهی کرده‌اند به که پناه برند و اگر تنها اعمال نیک پرهیزکاران را نپذیری پس خطاکاران به کجا می‌روند؟ و اگر جز نیکوکاران را گرامی نداری پس بدکرداران چه کنند؟ و اگر در روز قیامت جز پارسایان رستگار نشوند پس گنه کاران چگونه فریادخواهی کنند؟ خدایا اگر کسی را از پل صراط جز بیگناهیش نگذراند، پس آنکه پیش از رسیدن مرگش در پیشگاه تو توبه نکرده چگونه خواهد گذشت. خدایا اگر از آنانکه یگانگیت را باور دارند بدکاریشان پوشیده بماند خشم تو ایشان را در آنجا که مشرکان عذاب می‌بینند می‌افکند.

خدایا به‌برکت اسلام بخششهای اندوخته‌ات را بر ما واجب گردان و با گذشت و کرامتت آنچه را که گناهان تیره کرده است زدوده کن. پروردگارا! به‌تنهایی ما رحم کن، آن‌گاه که گورها ما را در دل خود جای دهند و سقفهای گورمان از خشت و آجر

پوشیده شوند و ما را بر پایهٔ ایمانمان در آنجا بخوابانند و خود به دنبال کار خود روند و ما را در تنگ‌ترین خوابگاهها، تنهایمان گذارند. آری مرگها ما را در زشت‌ترین میدانها بر زمین افکند و سوی خانه‌های قومی رویم که گویی در آنجا آبادی است و حال‌آنکه از ساکنانش خالی است. خدایا آن‌گاه که برهنه سوی تو آییم و سرهایمان از خاک گور، غبارآلود و چهره‌هامان از خاک لحدها رنگ‌پریده و دیده‌هایمان از بیم قیامت، فروافکنده و شکمهایمان از بسیاری برپا ایستادن، گرسنه و زشتیهایمان در برابر دیدگان، نمایان و پشتهایمان از بار گناهان سنگین باشد و یاد خانواده و فرزندانمان را برای مصیبتی که به‌ما رسیده است از یاد برده باشیم پس با روی گرداندن چهرهٔ بزرگوارت از ما، بدبختیها را بر ما دوچندان مکن و سود و بهره‌ای را که آرزو بدان دل بسته است از ما مگیر. پروردگارا! این دیده‌ها اشتیاق به‌گریستن ندارند و اشکهاشان را چون باران سرازیر نمی‌کنند و همانند زنان فرزندمرده و تسلی نیافته شیون سر ندهند مگر اینکه بر سرکشی و رمندگی خود از درگاهت آگاهی دارند و تو ای خداوند کریم بر زدودن غمهایشان توانایی. پروردگارا شیرینی گفتاری که زبانم شیوایی آن را گوارا می‌شمارد با آن پارسایی که دلم در جستجوی آن عشق می‌ورزد استوار گردان. خدایا به‌نیکی فرمان دادی با آنکه خود در نیکویی از فرمان یافتگان بسی شایسته‌تری. و فرمان دادی که پیوسته از درگاه تو بخواهیم با آنکه تو خود بهترین پرسیده‌شدگانی. خدای چگونه ناامیدی از نبخشیدنت سوی ما روی آورد با آنکه رحمت تو را بر زبان آورده و از امیدواری خود سوی تو رساترین جامه‌های بخششت را چون زره بر تن پوشیده‌ایم. خدایا آن‌گاه که از صفات تو برخواندیم که عقوبتت سخت است در هراس شدیم و آن‌گاه که از صفات تو برخواندیم که آمرزنده و مهربانی شادمان گردیدیم. پس میان هردو حال، نه از خشمت ایمن شدیم و نه از رحمتت مأیوس گردیدیم چشم امید به رحمت تو دوخته‌ایم: اگرچه سستی و کوتاهی در کردارهایمان انگیزهٔ آن است که شایستهٔ عنایتت نباشیم همچنین از رحمت تو دور است که انتقام خود را از ما برنداری. پروردگارا دلهایمان چگونه به‌دوستی دنیا شادمان گردد؟ و چگونه فریب خوردنهای ما، عنان ما را به‌دست سرگرمی و بازی سپارد با آنکه گورهایمان، ما را به‌نزدیک شدن مرگهایمان فرامی‌خوانند؟ خدایا چگونه شاد شویم به‌سرایی که گودالهای فروافکندنش در آن کنده شده، و دامهای نیرنگش با دست مرگها، ما را زیرورو کرده، و جرعه‌های تلخش را بی‌آنکه بخواهیم درکام ما فرو ریخته و عبرتها ما را برپایان یافتن زندگانی این

سرای ناپایدار رهنمون ساخته است؟ پروردگارا! از دامهای نیرنگ این سرا به‌تو پناه می‌بریم و برگذشتن از پلهایش از تو یاری می‌جوییم و اعضای ما برای آنکه با خواهشهای پلیدش مخالفت کند به‌دامن تو پناه می‌برد و از تو می‌خواهیم که حجابهای حیرتش را بگشایی و تو برای آنکه سرکشی و نادانی دلها به‌اعتدال گراید توانایی.

خدایا! خانه‌ها چگونه می‌تواند باشندگانش را نگاه دارد با آنکه تیری از تیرهای مرگ هرخانه‌ای را نشانه رفته است؟ بارالها! خویشتن را از رفتن از این سراها داغدار نمی‌دیدیم اگر ما را در آنجا از همراهی با نیکوکاران تنها نمی‌گذاشتی. خدایا! دوری دوستان و خویشاوندان برما زیانی نمی‌رساند اگر ای صاحب بخششها ما را به‌خود نزدیک می‌نمودی. خدایا برمن مهربانی کن آن‌گاه که نشانه‌ام از دنیا رخت بربندد و نامم از میان آفریدگان نابود شود و در جمع فراموش شدگان چون کسی باشم که از یادها فراموش شده است. پروردگارا! سالم فزون گردیده و استخوان و پوستم نازک و باریک شده و روزگار، کارم را بپایان رسانده و مرگم نزدیک شده و روزهای عمرم بسر آمده و خواهشهای پلیدم رخت بربسته و عواقب آن برجای مانده و زیباییهایم از میان رفته و تنم فرسوده گشته، و بندهایم از یکدیگر گسسته و اعضایم از یکدیگر بپراکنده است. خدایا برمن رحمت آور. گناهانم مهر خاموشی برلبانم نهاده و گفتارم بپایان رسیده و حجت و عذری برای من نمانده است. پس من به‌گناهکاریم، اعتراف نموده و در بند گناه خویش اسیر گشته‌ام و در گرو کردار خود گرفتارم و در لغزشهایم بی‌پروا بوده و از راه راست تو دور افتاده و سرگردان گردیده‌ام و پناهگاهی جز تو ندارم. پروردگارا بر محمد(ص) و خاندان محمد(ع) درود فرست و به‌پاس رحمتت برمن مهربانی کن و از سر تقصیر من بگذر. پروردگارا اگر در برابر فرمانبرداری از تو، کردار من ناچیز است پس امید من در قبال بخشایش تو بسیار است. پروردگارا چگونه با ناامیدی از درگاهت بازگردم با آنکه خوش‌گمانی من به‌بخشایشت شامل رحمتت قرار خواهد داد. آری من برای خوش‌گمانی که به‌تو دارم ناامیدی ناامیدان را برخود چیره نکنم. پس تو هم راستی امیدم را میان امیدواران بیهوده مگردان. پروردگارا اگر در خور رحمت تو باشیم پس برآنچه که شایستهٔ فرمانبرداری تو است و ما آن را از دست داده‌ایم اشک می‌ریزیم، و اگر محروم باشیم پس برآنچه که از دست ما رفته و ما آن را می‌جوییم شیون می‌کنیم. خدایا گناهم سنگین است اگر تو در مقام مبارزه با آن برآیی، گناهم بسیار است اگر بازخواست کننده تو باشی. آن‌گاه که فراوانی گناه و بسیاری آمرزش تو را بیاد

می‌آورم، حاصل میان آن دو را گذشت و رضایت تو می‌بینم. پروردگارا اگر لغزشهایم مرا از محاسن مهربانیت در وحشت افکنده، ایمان به‌بزرگیهای بخشایشت مرا سوی انس فراخوانده. خدایا اگر غفلت، مرا در خواب فرو برده تا برای دیدار تو آمادگی بدست آورم پس آشنایی با کرامت و نعمتهای بی‌پایانت مرا بیدار گردانیده است. خدایا اگر خردم برمن پوشیده شده تا آنچه را که کارم را سامان دهد استوار دارم پس باورم به عنایتت در آنچه که ما را سود رساند پنهان نمانده است. پروردگارا اندوهگین به‌درگاه تو آمده‌ام و جامهٔ تنگدستی و نیازمندی را برتن کرده‌ام و خواری نیازمندی، مرا در پیش تو برجایگاه زبونان نشانده است. خدایا تو بخشنده‌ای پس برمن کرامت کن اگر دست حاجت سوی تو می‌برم، نیکیت را برمن ببخشای و مرا با بخشندگان درآمیز. خدایا بر دری از درهای بخششهایت ایستاده و از خواستن غیر تو روی گردانده‌ام پس سزاوار نعمت تو نیست که مرا خواهنده‌ای اندوهگین و درمانده و الفت‌گرفته در انتظار فرمان خویش گذاری. خدایا برروی پل خطرها ایستاده و با کردارها و عبرتها آزموده شده‌ام پس در هلاکت خواهم افتاد، اگر تو مرا با سبک‌کردن بارگناهانم برگذشتن از آنها یاری ننمایی. خدایا مرا از شمار بدبختان آفریده‌ای تا گریه بسیار کنم یا مرا از سعادت‌یافتگان آفریده‌ای تا به‌امیدواری خویش مژده دهم؟ خدایا اگر مرا به‌اسلام رهنمون نمی‌کردی هدایت نمی‌شدم و اگر زبانم را برای دعای خود نمی‌گشودی، دعا نمی‌کردم و اگر مرا از ایمانت روزی نمی‌دادی ایمان نمی‌آوردم و اگر مرا با شیرینی نعمتت آشنا نمی‌ساختی آن را نمی‌شناختم و اگر سختی عقوبتت را روشن نمی‌کردی پناهگاهی نمی‌جستم. خدایا اگر واپس ماندن، مرا از پیشی گرفتن با نیکوکاران برجای نشانده، پس استواری باورم به‌تو، مرا برنردبان اهل خیر برپا داشته. خدایا! نفسی را که با استواری ایمانت گرامی و ارجمند داشته‌ای، چگونه آن را میان طبقه‌های آتش دوزخ به مذلّت کشانی؟ خدایا زبانی را که پاکیزه‌ترین جامه‌ها را از یگانگی خویش پوشانده‌ای چگونه شعله‌های فروزان آتش سوی آن راه می‌یابد؟ خدایا هراندوهگین سوی تو پناه می‌برد و هر غم‌زده‌ای امید به‌تو دارد.

خدایا! پرستش‌کنندگان، پاداش بسیارت را شنیدند و فروتنی کردند و گناهکاران، گستردگی رحمتت را نیوشیدند و در قناعت شدند و آنها که از راه راستت روی‌گردان بودند بخششت را شنیدند و سوی تو بازگشتند و بزهکاران فراخی آمرزش ترا شنیدند و آن را چشیدند تا جایی که بندگان سرکشت بردرگاهت گرد آمدند و فریاد و

بانگ دعایشان در سرزمینهایت سوی تو برخاست و برای هریک از آنها آرزویی است که صاحبش را نیازمندانه سوی تو کشاند و هریک را دلی است که آن را بیم و ترس از تو در هیجان افکنده است. پس تو پرسیده شده‌ای هستی که چهرهٔ خواسته‌ها در پیش او سیاه نگردد و بخششِ او را نابودیها برنگرداند.

پروردگارا! اگر در دیدن راهی که کرامت نفس در آن است به‌خطا رفتم پس در بدست آوردن راه پناهندگی به‌سوی تو که سلامتی نفس در آن است توفیق یافته‌ام. پروردگارا اگر نفسم مرا در سرکشی و در آنچه که او را در نابودی افکند سعادتمند یافت اکنون خوشبختی خویش را با دعا به‌سوی تو در آنچه که او را رستگار نماید می‌بینم. خدایا اگر با داوری برنفسم با آنچه که افسوس بهرهٔ او کند ستم روا داشتم پس از اینکه او را با رشته‌های مهربانیش آشنا ساختم در حق او دادگری کردم. خدایا اگر اندکی توشه و زاد، راه مرا به‌سوی تو ببرید آن را با تکیه به‌رحمتت، با اندوخته‌های بخششی که فراهم آوردم به‌تو پیوستم. خدایا آن‌گاه که رحمتت را بیاد می‌آورم دیدگان وسیله‌هایی که برانگیخته‌ام لب به‌خنده می‌گشایند و آن زمان که از خشمت یاد می‌کنم اشک از دیدگان تمنّایم سرازیر می‌شود. خدایا ترا می‌خوانم مانند کسی که در دعایش جز از تو امیدی نداشته باشد و از تو امیدوارم مانند کسی که در امیدش جز ترا منظور ندارد. پروردگارا چگونه برزبان زاری و لابه‌ام مهر خاموشی زده باشم با آنکه پوشیدگی فرجام من، مرا آشفته خاطر نموده است؟ خدایا نیاز تنم را به‌روزی‌یی که در زندگانیم عهده‌دار آن شدی دانسته‌ای و نیز آشنا هستی که پس از مرگم در بهشت نیز از آن نیازمندیها فراغت ندارم پس ای کسی که در دنیای زودگذر، سخاوتمندانه مرا همه‌چیز بخشیدی در سرای آخرت نیز مرا از آن‌چه که بدان نیازمندم محروم مگردان. پروردگارا اگر مرا عقوبت نمایی پس بنده‌ای هستم که او را برای آنچه که خواسته‌ای آفریده‌ای و عذابش نموده‌ای و اگر برمن مهربانی بورزی، بنده‌ای هستم که او را بد-کردار دیده‌ای و نجاتش بخشیده‌ای. خدایا دوری از گناه جز با مشیت و نگاهداری تو و راه یافتن به‌کارهای نیکو جز با ارادهٔ تو مقدور نیست. چگونه بدست آورم چیزی را که ارادهٔ تو آن را از من گرفته است و چگونه می‌توانم از گناه بازایستم تا زمانی که نگاهداری تو مرا درنیافته است؟ خدایا مرا برخواستن بهشت پیش از شناختنش رهنمون شدی و نفس هم پس از آشنایی، به‌تمنّای بهشت به‌تو روی آورد پس آیا مرا به‌خواستن نیکی و احسانت، رهنمون می‌شوی و آن‌گاه آن را از من بازمی‌داری با آنکه تو

بخشنده‌ای و ای بزرگوار و باشکوه تو در هر کاری که می کنی ستوده‌ای.

پروردگارا اگر شایستهٔ آن نیستم که به‌رحمتت امیدوار باشم پس تو سزاوار آنی که با بی‌پایانی احسانت برگناهکاران ببخشایی. خدایا این نفس من است که در پیشگاه تو، ایستاده و استواری تو کلّش برتو، بروجود او سایه افکنده است. پس با من آن کن که شایستهٔ آنی و مرا در دریای رحمتت فرو بر. خدایا اگر مرگ من فرا رسیده و کردارم مرا به‌تو نزدیک نگردانیده پس اعتراف به‌گناهانم را وسیلهٔ دلخوشی به رحمتت قرار می‌دهم اگر گذشت کنی پس چه کسی بدان از تو شایسته‌تر است؟ و اگر عذابم دهی پس چه کسی در آنجا از تو در داوری دادگرتر است؟ خدایا تو همیشه در زندگانیم نسبت به‌من نیکوکار بوده‌ای، پس احسان خود را پس از مرگ نیز از من دریغ مدار. خدایا چگونه از حسن عنایتت پس از مرگ ناامید شوم باوجودی که در زندگانیم جز نیکی به‌من ارزانی نداشتی، خدایا گناهانم مرا در ترس و بیم افکنده و محبت تو، مرا در پناه (رحمتت) قرار داده است. پس سامان کارم را برعهده گیر آنچنانکه شایستهٔ آنی و با احسانت بر کسی ببخشای که نادانیش او را در خود فرو برده است.

ای کسی که هیچ پنهانی براو پوشیده نیست، برمحمد(ص) و خاندان او(ع) درود فرست، و مرا در گناهانی که از دیدهٔ مردم پنهان مانده است بیامرز. خدایا پوزش‌خواهی من سوی تو مانند پوزش‌خواهی کسی نیست که از پذیرفتن عذرش بی‌نیاز باشد. پس پوزش مرا بپذیر ای بهترین کسی که بد کرداران سوی او پوزش‌خواهی کنند.

خدایا اگر تو خواری مرا می‌خواستی، مرا راهنمایی نمی کردی و اگر رسوایی مرا می‌خواستی تندرستی به‌من نمی‌دادی، پس مرا به‌آنچه که انگیزه هدایتم گردانیدی بهره‌مند کن و آنچه را که بدان گناهانم را بپوشاندی بردوام دار. خدایا اگر گناهانی را نکرده بودم از عقوبتت بیمی نداشتم و اگر با بخششت آشنا نمی‌شدم به‌پاداشت امیدوار نبودم و تو بخشنده‌ترین بخشندگان برای برآوردن آرزوی آرزومندانی و مهربان‌ترین کسی هستی که برای گذشت، گناهکاران از پیشگاه او رحمت و مهربانی بخواهند خدایا، نفسم مرا آرزومند می کند که تو مرا بیامرزی پس با برآوردن آرزویم بدان کرامت کن زیرا که مژده‌دهندگان آرزویش، او را به‌گذشتت و راستی بخشندگیت، مژده داده‌اند و با احسانت برمن کسانی را که مرا به‌گناه نا کرده متهم کرده‌اند ببخشای. خدایا نیکیهایم مرا میان بخشش و کرامت تو قرار داده و بدیهایم مرا میان گذشت و آمرزشت افکنده است. امیدوارم که پاداش و جزای گناهکار و نیکوکار میان این و آن

ضایع نشود. پروردگارا هنگامی که ایمانم به‌یگانگی تو گواهی می‌دهد و زبانم برای ستایش تو گشوده می‌شود و قرآن مرا برفضیلتهای بخششت رهنمون می‌گردد پس چگونه از امیدواری به‌وعده‌های نیک تو خوشحال نباشم؟ خدایا پی‌درپی بودن احسانت مرا به‌حسن عنایتت رهنمون می‌شود پس چگونه انسانی که او را حسن عنایت ارزانی داشته‌ای بدبخت می‌شود؟ خدایا اگر دیدگان خشمت برای هلاکت سوی من نگاه نمود درعوض چشمان رحمتت برای آنکه مرا از نابودی رهایی بخشد در خواب نبود. خدایا اگر گناهم مرا درمعرض عذابت قرار داده، امیدواریم به‌پاداش تو نزدیک نموده است. بارالها اگر بیامرزی به‌احسانت رفتارکرده‌ای و اگر عذابم دهی با عدالت خود مجازاتم نموده‌ای. پس ای کسی که از تو جز بخشایش امید نتوان داشت و جز از عدالتت بیمی به‌دل راه نتوان داد. برمحمد(ص) و خاندان او(ع) درود فرست و برمن با احسانت منت گذار و همگی عدلت را دربارهٔ من بکار مبند.

خدایا برای من جسمی آفریدی و برایش اندامهایی قرار دادی که هرکدام آنها وسیلهٔ فرمانبرداری یا سرکشی و خشم و خشنودی تو گردیدند و در نفس من انگیزه خواهشهای پلید قرار دادی و مرا درسرایی جای دادی که از زیانها و آسیبها آکنده بود. آن‌گاه گفتی: از گناه کردن خودداری کن.

پس به‌تو پناه می‌آورم و با یاری تو از گناه پرهیز می کنم و از تو در انجام آنچه که خرسندی ترا فراهم کند توفیق می‌جویم و از تو می‌خواهم که خواهش من برتو گران و دشوار نباشد. پروردگارا اگر پوزش‌خواهی و بی‌گناهی رساتر از اعتراف به‌گناه بود، آن را انجام می‌دادم پس گناهم را با اینکه اعتراف نمودم ببخش. و امیدوارم که مرا به‌هنگام بازگشت از درگاهت مأیوس برنگردانی. خدایا گویی پیکر خود را می‌بینم که درگودال گورش سر برزمین نهاده و بدرقه کنندگان از خاندانش، از او برگشته، و دوستدارانش او را ازکنار قبر ندا درداده‌اند و آنکه با او در زندگانی دشمن بوده به هنگام فروافتادنش در دلِ گور براو رحمت آورده و زبونی نیازمندیش برآنانکه به‌او می‌نگرند پوشیده نمانده است و ناتوانی و بیچارگیش برکسانی که می‌بینند خاک را نازبالش خود ساخته پنهان نمانده است. پس تو می‌گویی ای فرشتگان! این خویشاوندی است که کسانش از او دوری گزیده‌اند و بیگانه‌ای است که خانواده‌اش براوستم روا داشته‌اند و آنانکه بدو امید بسته بودند از یاری او دست شسته‌اند.

اکنون چون مهمانی برمن فرود آمده و درگور خود تنها مانده است. او درسرای

دنیا چشم به‌من دوخته بود و امروز هم به‌رحمت من امیدوار است. پس در این هنگام است که از من پذیرایی خواهی کرد و نسبت به‌من از خویشاوندان و خانواده‌ام مهربانتر خواهی بود.

خدایا گناهانم را در دنیا پرده‌پوشی کردی و آنها را آشکار ننمودی پس در روزی که ترا خواهم دید مرا در برابر جهانیان بی‌آبرو و رسوا مساز و آنها را ای مهربانترین مهربانان درآنجا نیز بپوشان.

خدایا اگر گناهانم آسمان و زمین را پر کند و از شمار ستارگان بگذرد و به‌دل زمین برسد، هرگز احساس ناامیدی مرا از توقع آمرزشت بازنمی‌دارد و پیوسته در انتظار عفو تو خواهم بود.

خدایا این نفس من است که به‌پای خود سوی تو آمده و از تو می‌خواهد که او را ببخشی و شایستهٔ رحمت خود قرار دهی. پس آنچه را که او خواسته، براو ببخش زیرا که تو برای برآوردن آرزوی آرزومندان، بخشنده‌ترین بخشندگانی.

خدایا از گناهان مرتکب شده‌ام آنچه را که می‌دانی و برخویشتن در انجام گناه زیاده‌روی کرده‌ام چنانکه آگاهی داری پس مرا بندهٔ فرمانبرداری قرار ده که او را عزیز داری یا بندهٔ سرکشی که براو رحمت آوری. خدایا ترا دعا کردم با دعایی که خود آن را به‌ما آموخته‌ای. پس مرا از بخششی که خود با آن آشنا کردی محروم مکن و این خود نعمت بزرگی است که مرا به‌حسن دعایت رهنمون شده‌ای. و اتمام این نعمت آن است که پاداش پسندیده‌ات را شایستهٔ من گردانی. خدایا گذشتت را انتظار دارم آنچنانکه گناهکاران در انتظار آنند و از رحمتت هم که نیکوکاران چشم دارند ناامید نیستم. خدایا بخششت دامنهٔ امیدم را گسترده‌تر ساخته و سپاس تو اعمالم را تشریف قبول پوشانده است. پس برمحمد(ص) و خاندان او(ع) درود فرست و مرا به‌دیدار خود بشارت ده و امیدم را برای پاداشت بیشتر کن.

خدایا تو بخشنده‌ای هستی که در پیشگاهت آرزوی آرزومندان به‌ناامیدی بدل نشود و سبقتِ پیشی‌گرفتگان ضایع نگردد. پروردگارا اگر برای احسانت شایستگی ندارم پس تو خود برمن بزرگواری کن چرا که بزرگوار احسانش را تنها به کسانی که مستوجب آنند اختصاص نمی‌دهد.

پروردگارا بیچارگی مرا جز بخشایش تو چاره‌جویی نکند و آرزویم را جز نعمتهایت بی‌نیاز نسازد. خدایا درآنچه که مرا به‌تو نزدیک کند از تو توفیق می‌خواهم و از آنچه

که مرا از تو دور سازد به‌تو پناه می‌برم. دوست‌داشتنی‌ترین کارها و سودمندترین چیزها برای من هدایت تو بود که بدان مرا به‌راه راست آوردی و رحمتت را برمن رهنمون شدی. پس نفس مرا در این کار بگمار و بکاردار زیرا که تو به‌او از من مهربانتری.

خدایا به‌تو مانند کسی که از تو بیم دارد امیدوارم و نیز مانند کسی که به پاداش تو امید دارد از تو می‌ترسم. پس مرا با ترس از تو از بدی که از آن می‌ترسم نگاه‌دار و با امیدواریم بهترین چیزی را که با آن بربدی چیره شوم ببخشای. خدایا گذشتت را انتظار دارم آنچنانکه گناهکاران منتظر آنند و از رحمتت نیز که نیکوکاران چشم‌براه آنند ناامید نیستم. خدایا دستی را که اسیر گناهان بوده، سوی تو دراز کردم و با چشمی که تخم امید در آن پاشیده، سوی تو نگریستم و شایسته است در حق کسی که ترا از پشیمانی با زبونی و فروتنی می‌خواند با جمیل احسانت رفتار و دعایش را اجابت کنی. خدایا! اگر گناهانم مرا درعرصهٔ عقوبتت قرار داده، امیدواریم به‌پاداشت مرا به‌تو نزدیک نموده است. خدایا به‌خاطر خوش‌گمانیم به‌تو، ناامیدی ناامیدان را برخویشتن چیره نکنم، و تو هم راستی امیدم را میانِ امیدواران بیهوده مگردان.

خدایا اگر روزگارم درکرداری که آن را دوست نمی‌داشتم بپایان رسیده ولی سالهای گذشته‌ام آن را در ایمان گذرانده است.

خدایا اگر در پیداکردن راهی که کرامت نفسم در آن باشد به‌خطا رفته‌ام، پس در یافتن راهِ پناه‌آوردن به‌سوی تو که سلامت نفسم در آن است به‌راه صواب رفته‌ام. خدایا چقدر پیمودن راه دشوار است برای کسی که تو راهنمای او نباشی و راه چقدر بیگانه و وحشت‌انگیز است برای کسی که تو همعنان او نباشی. پروردگارا اشکهایم سرازیر می‌شود آن‌گاه که لغزشهایم را بیاد می‌آورم و چگونه اشک از دیدگان روان نشود با اینکه سرنوشت خویش را نمی‌دانم و به‌راهی که پس از پایان عمرم باید پیمود آشنایی ندارم. نفس خویش را می‌بینم که مرا فریب می‌دهد و روزگارم با من نیرنگ بکار می‌بندد و بالهای مرگ بربالای سرم به‌پرواز درآمده و بزودی دیدگان مرگ به‌سویم از نزدیک خواهد نگریست. پس بهانه‌ای برایم نمانده با آنکه آهنگ مرگ گوشم را پرکرده است. امید آن دارم کسی که مرا میان زندگان جامهٔ سلامتی بپوشانید میان مردگان نیز با بخششها و مهربانیهای خود برهنه نسازد. و امیدوارم ازکسی که مرا درسراسر زندگی با احسان خود سرپرستی نمود، مرا به‌هنگام مرگ با آمرزش خود

یاری کند. ای همدم هر بیگانه‌ای. تنهایی مرا در گور به‌انس مبدّل کن. ای یاور تنهایان. در گور برتنهایی من رحمت آور و ای دانندهٔ نهان و آشکار و ای نابودسازندهٔ ضرر و بدبختی. به‌من میان خفتگان خاک چگونه نگاه خواهی کرد و در سرای تنهایی و وحشت و فرسودگی با من چه خواهی کرد؟ در روزهای زندگی در دنیا با من مهربان بودی ای بهترین نعمت‌دهندگان و بخشنده‌ترین احسان‌کنندگان. نعمتهایت نزد من بسیار است تا جایی که از شمارش آنها ناتوانم و بازویم از عهدهٔ سپاس تو برای پاداش بخشندگیهایت برنیاید. پس ستایش تراست برای نعمتهایی که ارزانی داشتی و سپاس تراست برای آنچه که از عهده‌اش بخوبی برآمدی. ای بهترین کسی که دعای سوخته‌دلان به‌سوی اوست و ای بهترین کسی که امیدواران دل بدو بسته‌اند. به‌پاس اسلام رو سوی تو آوردم و به‌پاس قرآن برتو اعتماد کردم. با محمد(ص) به‌درگاهت نزدیکی می‌جویم پس برمحمد(ص) و خاندان او(ع) درود فرست و زنهارم را که بدان برآورده شدن حاجتم را امید دارم بشناس و مرا در فرمانبرداریت بکارگمار و عاقبت‌بخیر کن و از آتش دوزخ آزادم ساز و در بهشتت جای ده و درونم را چه در زندگی و چه در مرگ بر دیگران رسوا و آشکار مساز و گناهانی را که میان من و تو است ببخشای و بندگانت را از من درستمهایی که از سوی من برآنها رفته است راضی گردان و مرا از شمار کسانی قرار ده که از آنها خشنود شده‌ای و آتش دوزخ و عذاب آن را برآنان حرام کرده‌ای و همهٔ کارهایم را که برای بهبود آنها در آخرت و دنیا، ترا دعا نموده‌ام اصلاح کن. ای مهربان و ای نعمت‌دهنده و ای خداوند بزرگوار و ای گرامی کنندهٔ بندگان و ای هستی جاویدان و ای پایندهٔ بی‌همتا و ای کسی که آفرینش و فرمان از آن تو است. برکت باد برتو ای بهترین آفرینندگان. ای مهربان و ای بخشنده و ای توانا. برمحمد(ص) و خاندان پاک او(ع) درود فرست و براو و برایشان، سلام و رحمت و برکات خدا باد که ستوده و بزرگوار و نیکوکار اوست.

حمزة‌بن‌عبدالله از حسین‌بن‌خالَویه و او از ابن‌دُرَید و او ازسکن‌بن‌سعید و او از محمدبن عَبّاد کلبی و او از پدرش به‌ما گفت: حَوثَرَة‌بن هِرماس که پیری بسیار سال بود آمدن جماعتی از بنی‌دارِم را به‌نزد امیرالمؤمنین علی(ع) (درودهای خدا براو باد) وحدیث استسقاء (خواستن ریزش باران از خدا برای خشکسالی) را به‌تمامی ذکر نموده و دربارهٔ آن گفته است:

مردی از حِسْل از میان ما سوی آن حضرت(ع) برخاست و گفت ای امیرمؤمنان،

بارانها برتو ریزش نموده و رنج و بلا در نزد تو بسیار شده است. به‌تو نعمتها تمامی یافته و از برکاتت پرده از رخسار بدبختی برداشته شده است. جماعتی از قبیلهٔ دارِم سوی تو آمده و با شترهای بلندقامت و نیرومند، دلهای بیابانها را درنوردیده‌اند، و برتو از سختیهای مصیبت و دشواریهای خشکسالی شکایت دارند و به‌تو تقرّب می‌جویند و به‌لطف گشاده‌روئیت از تو می‌خواهند که از خدا ریزش باران خواهی و با تدبیر و سنت تو می‌خواهند که بلا را از آن قبیله بزدایی. ابوسُرادِق سوی او برخاست و سخنانی گفت که پایانش چنین بود: تو بهار روزگارِی و چکیدهٔ مردمی و چراغ تاریکی و منظور نیازمند و سرور بزرگوار و پیشوایی عالیمقامی. پرده‌داری در درگاه تو نیست و پناهگاهی جز تو نتوان یافت. امیرمؤمنان که (درود خدا براو باد) فرمود:

ستایش خدای را و درود بربهترین آفریدگان خدا و سلام بربرگزیدگان از بندگان او، ای قنبر بانگ درده که هنگام نماز جماعت است. سپس با دلتنگی در جامه‌ای رنگین از جایش بلند شده گویی چهرهٔ (مبارکش) ماه شب چهارده است و درخشش نزدیک بود بینایی را از ناظران برباید. به‌سوی مسجد رفت و نماز گزارد. آن‌گاه به آرامگاه پیغمبر(ص) نزدیک شد و سخنانی را زیر لب آهسته زمزمه کرد. من آن سخنان را نتوانستم بشنوم. سپس در حال قنوت بایستاد و چنین فرمود: بارخدایا. ای خداوند هفت‌آسمان، و آسمانهای استوار. ای آفرینندهٔ آفریدگان و ای گسترانندهٔ روزی، و ای دانای نهانها، و ای برندهٔ اندوه‌ها، و ای اجابت‌کنندهٔ دعاها، و ای پذیرندهٔ نیکیها، و ای آمرزندهٔ بدیها، و ای چشم‌پوشنده از لغزشها! ای آنکه برکتها را از گنجینهٔ رحمت با علم بی‌پایان خویش ازفراز هفت‌آسمان و از مرزهای بخشایشت برشکرگزاران نعمتهایت و منکران آن از بندگانت، و ساکنان شهرهایت، از روی مهربانی و ارزانی‌داشتن نعمت، فروفرستاده‌ای. تومنظور خواهندگان و پناهگاه گریزندگانی. گروهی از بندگانت درکنار آرامگاه پیامبرت(ص) به‌تو پناه آورده و بنده‌ات را وسیلهٔ تقرّب درگاهت قرار داده‌اند و از آنچه که تو خود بدان آگاه‌تری برتو شکایت دارند. بارالها به‌پاس عظمتت که از آن بزرگتر چیزی نیست و به‌آسمانت که بربلندی برآمده است و به‌پاس بزرگواریت که بر هرچیزی در آسمان و زمین گسترده و خشکی و دریا را فراگرفته است، از تو می‌خواهیم که برمحمد(ص) خاتم پیامبران و سرور نخستین و آخرین درود فرستی.

ای خدایی که از میان بردارندهٔ زیانها و زدایندهٔ سختیهایی. از بندگان خویش بلایی راکه نشانه‌هایش آنها را در خود فرو برده و مجازاتت راکه برآنها دشوار آمده

است بزدایی زیرا بدی را جز تو از میان نبرد و تو خدای دلسوز و مهربانی.

﴿تفسيرُ غَريب الخَبَرِ﴾[1]

بياض بالاصل

الباب التاسع

﴿في المَحْفُوظِ منْ شِعْرِهِ﴾

رَوَى أبُو عَبْدِ ٱللهِ ٱبْرَاهِيمُ بْنُ مُحمَّدِ بْنِ عَرَفَةَ ٱلأَزْدِيُّ ٱلنَّحْوِيُّ نَفْطَوَيْهِ مِنْ شِعْرِ أَميرِ ٱلْمُؤْمِنينَ عليٍّ صلوَاتُ اللهِ عليْه

ٱلْحَمْـدُ للهِ ربِّي الْخَالِقُ الصَّمَدُ فَلَيْسَ يَشْرَكُـهُ في مُلْكِـهِ أَحَدُ

هُوَ الَّـذي عَرَّفَ الكُفَّارَ[2] كُفْرَهُمُ وَٱلْمُؤْمِنُونَ سَيَجْزِيهِمْ بمَا وُعِـدُوا[3]

---

(١) وفي نسخة الحديث.

(٢) عرف الكفار الخ أي عرفهم وبين لهم عاقبة كفرهم وما يترتب عليه من الجزاء.

(٣) بما وعدوا أي بما وعدهم به من حسن الثواب والنعيم المقيم الى ما لا يحيط به التصور قال الله تبارك وتعالى (فلا تعلم نفس ما أخفي لهم من قرة أعين جزاء بما كانوا يعملون) فسبحان المنعم على عباده.

فَإنْ تَكُنْ دَوْلَةٌ كانَتْ لَنا عِظَةً وَهَلْ عَسَى أنْ يُرَى في غَيِّها رَشَدُ
وَيَنْصُرُ ٱللهُ مَنْ وَالاهُ إنّ لَهُ
نَصْراً وَيَمْثُلُ بِٱلْكُفَّارِ[1] إذْ عَنَدُوا[2]
فَإنْ نَطَقْتُمْ بِفخْرٍ لاَ أبَا لَكُمُ فِيمَنْ تَضَمَّنَ مِنْ إخْوانِنَا أُحُدُ
فَانَّ طَلْحَةَ غادَرْناهُ مُنْجَدِلاً[3] وَلِلْصَفائِحِ[4] نارٌ بَيْنَنا تَقِدُ
يَعْنى طَلْحة بْنَ أبي طَلْحَةَ العَبْدَرِيّ وَكانَ مَعَهُ لِواءُ الْمُشْرِكِينَ يَوْمَ أُحُدٍ.

وَٱلْمَرْءَ عُثْمانَ أرْدَتْهُ اسِنَّتُنا فَجَيْبُ زَوْجَتِهِ[5] إذْ خُبِّرَتْ قِدَدُ
هُوَ عُثْمانَ بْنُ أبي طَلْحَةَ قَتَلَهُ حمزة بْنُ عَبْد ٱلْمُطَّلِبِ يَوْمَ أُحُدٍ
في تِسْعَةٍ وَلِواءٌ بَيْنَ أظْهُرِهِمْ[6]
لَمْ يَنْكِلُوا[7] عَنْ حِياضِ ٱلْمَوْتِ إذْ وَرَدُوا
كانُوا ٱلذُّؤَابَةَ مِنْ فِهْرٍ[8] وَأكْرَمِهَا
حَيْثُ ٱلأُنوفُ[9] وَحَيْثُ الفَرْعُ وَٱلعَدَدُ

---

(١) ويمثل بالكفار أي ينكل بهم ويجعلهم مثله بين الأنام.
(٢) إذ عندوا أي سلكوا سبيل العناد والمخالفة.
(٣) غادرناه منجدلا أي تركناه طريحا على الجدالة وهي الارض.
(٤) وللصفائح أي السيوف.
(٥) فجيب زوجته الخ معناه أن قميص زوجته صار قددا أي قطعا حين بلغها قتله.
(٦) بين أظهرهم أي بينهم.
(٧) لم ينكلوا أي لم يجبنوا ولم يتأخروا عن القتال.
(٨) كانوا الذؤابة من فهر أي كانوا من أشرف فهر وأفضلها.
(٩) حيث الأنوف أي حيث السادات الطيبو الأصل والرفع.

وَأَحْمَدُ الخَيْرُ[1] قَدْ أَرْدَى عَلَى عَجَلٍ
تَحْتَ ٱلعَجَاجِ أُبِيّاً وَهُوَ مُجْتَهِدُ
يَعْنِي أُبِيَّ بْنَ خَلَفٍ قَتَلَهُ النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِهِ وَطَعَنَهُ طَعْنَةً يَوْمَ أُحُدٍ
فَظَلَّتِ الطَّيْرُ وَالضِّبْعَانُ تَرْكَبُهُ فَحَامِـلٌ قِطْعَـةً مِنْـهُ وَمُقْتَعِـدُ
وَمَنْ قَتَلْتُمْ عَلَى مَا كَانَ مِنْ عَجَبٍ مِنَّا فَقَدْ صَادَفُوا خَيْراً وَقَدْ سَعِدُوا
لَهُمْ جِنَـانٌ مِنَ الفِرْدَوْسِ طَيِّبَةٌ لاَ يَعْتَرِيهِمْ بِهَا حَرٌّ وَلاَ صَرَدُ[2]
صَلَّى ٱلإِلَهُ عَلَيْهِمْ كُلَّمَا ذُكِرُوا فَرُبَّ مَشْهَدِ صِدْقٍ قَبْلَهُ شَهِدُوا
وَمُصْعَبٌ كَانَ لَيْثاً دُونَهُ حَرِداً[3] حَتَّى تَرَمَّلَ مِنْهُ[4] ثَعْلَبٌ جَسِدُ
مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ صَاحِبُ لِوَاءِ رَسُولِ ٱللهِ عَلَيْهِ السَّلاَمُ قُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ -:

لَيْسُوا كَقَتْلَى مِنَ الْكُفَّارِ أَدْخَلَهُمْ نَارَ ٱلْجَحِيمِ عَلَى أَبْوَابِهَا الأُصُدُ
ٱلأُصُدُ مِنَ ٱلْوَصِيدِ يُقَالُ أَوْصَدْتُ الْبَابَ وَآصَدْتُهُ أَيْ أَغْلَقْتُهُ وَٱلْوَصِيدُ أَيْضاً ٱلفِنَاءُ مِنْ قَوْلِهِ جَلَّ وَعَزَّ (وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِٱلْوَصِيدِ).

﴿وقالَ علَيْه السَّلامُ﴾

فِي قَتْلِهِ عَمْرَو بْنَ وُدٍّ وَكَانَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ حِينَ قَتَلَهُ سَقَطَ عَمْرٌو فَٱنْكَشَفَ فَتَنَحَّى عَنْهُ وَقَالَ:

---

(١) واحمد الخير يعني النبي ﷺ.
(٢) ولا صرد أي ولا برد.
(٣) دونه حردا أي غضبان دونه.
(٤) حتى ترمل منه الخ أي حتى تلطخ بدمه والثعلب طرف الرمح والجسد الدم اللاصق بالرمح وصف به الرمح لأنهما بالتلاصق صارا كالشيء الواحد.

أعلَيَّ يقتحِمُ الفوارِسُ[1] هكــذا عنّي وعَنْهُمْ أخِّروا أصْحَابِي

اليَوْمَ يمْنَعُني الْفِرَارَ حفيظَتِي[2] ومُصمِّمٌ في الرَّأسِ لَيْسَ بِناب[3]

وَغَـدَوْتُ ألْتَمِسُ القِرَاعَ وَصَـارِمٌ عَضْبٌ[4] كلَوْنِ ٱلمِلْحِ في أقْرَاب[5]

آلى ابْنُ عَبْدٍ[6] حينَ شَدَّ ألِيَّةً وَحلَفْتُ فَٱسْتَمِعُوا مَن الكَذّابُ

ألاّ يفِرَّ ولاَ يُهَلِّـلَ[7] فَٱلتقى رَجُلاَنِ يَضْطَرِبَانِ كُلَّ ضِرَابِ

وَصدَدْتُ حِينَ رَأيْتُهُ مُتَقَطِّراً[8] بالدِّرْعِ بَيْنَ دكَادِكٍ[9] ورَوَابِي

وَعفَفْتُ عَنْ أثْوَابِهِ ولَوْ أنَّنِي كُنْـتُ ٱلمُقطَّرَ بزّني أثْوابِي[10]

نَصرَ الْحِجَارَةَ مِنْ سَفَاهَةِ رَأْيِهِ وَنَصرْتُ رَبَّ مُحَمَّـدٍ بِصوَابِ

لاَ تَحْسَبُنَّ ٱللهَ خَـاذِلَ دِينِـهِ وَنَبِيِّـهِ يـا مَعْشَرَ ٱلأَحْزَابِ

وَجاءَتْ أُختُ عَمْرٍو فوجدَتْهُ قَتِيلاً فَقالتْ مَنْ قتلَهُ قالُوا عليٌّ بْنُ أبي طالبٍ صلوَاتُ اللهِ علَيْهِ قالَتْ كُفْؤٌ كرِيمٌ ثُمَّ قالَتْ :

لوْ كَانَ قاتِلُ عمْرٍو غيْرَ قاتِلِهِ لَقَدْ بَكَيْتُ علَيْهِ آخِرَ الأَبَدِ

---

(١) يقتحم الفوارس أي يتجاسرون على لقائي ويتعرضون لقتالي ويرمون بأنفسهم فيه بدون نظر منهم في العواقب.

(٢) حفيظتي أي حميتي وغضبي.

(٣) ليس بناب أي ليس بمخطيء للضريبة.

(٤) وصارم عضب أي سيف قاطع.

(٥) في اقراب أي في خواصر.

(٦) آلى ابن عبد أي أقسم وحلف.

(٧) ولا يهلل أي لا يفر من القتال ولا يجبن عنه.

(٨) متقطرا أي ساقطا على قطريه وهما جانباه.

(٩) بين دكادك الخ الدكادك الرمال المتلبدة بالارض ولم ترتفع والروابي جمع رابية وهي ما ارتفع من الارض.

(١٠) بزني أثواني أي سلبني إياها وجردني منها.

لَكِنَّ قاتِلَهُ مَنْ لاَ يُعابُ بِهِ

مَنْ كانَ يُدْعَى قَدِيماً بَيْضةَ البَلَدِ[1]

★ ★ ★

﴿وَقال عليْهِ السَّلامُ﴾

في قَتْله عَمْرو بْنَ عَبْدِ وُدٍّ

كانُوا علَى ٱلإسْلاَمِ[2] ألباً ثَلاَثَةً

فَقَدْ بُزَّ[3] مِنْ تِلْكَ الثَّلاَثة وَاحِدُ

ألباً أي مُجتَمِعِينَ يُقالُ تألَّبوا على الشَّيْءِ أي ٱجْتَمَعُوا عَلَيْهِ.

وَفَرَّ أبُو عَمْرٍو هُبَيْرَةُ لَمْ يَعُدْ لَنا وَأخُو ٱلحَرْبِ ٱلْمُجَرَّبُ عائِدُ

نَهَتْهُمْ سُيُوفُ ٱلهِنْدِ[4] أنْ يَقِفُوا لَنا

غَداةَ التَقَيْنا وَالرِّماحُ ٱلْمَصايِدُ[5]

﴿وَقال عليهِ السَّلاَم﴾

ضَرَبْنا غُواةَ النَّاسِ عَنْهُ تَكَرُّماً

ولَمَّا يَرَوْا قَصْدَ السَّبِيلِ وَلاَ الْهُدَى

---

(١) بيضة البلد أي واحد البلد المقبول قوله والذي يرجعون اليه في المهات فلا يقطعون أمراً دونه ولا يعولون الا على رأيه وبيضة البلد من الاضداد فيقال للذليل بيضة البلد كما يقال للعزيز بيضة البلد.

(٢) كانوا على الاسلام الخ أي كانوا مجتمعين على الاسلام يمكرون به والألب هم المجتمعون على غيرهم بالظلم والعداوة.

(٣) فقد بز الخ أي فقد قتل وسلب واحد من تلك الثلاثة.

(٤) نهتهم سيوف الهند يعني أن السيوف الهندوانية المصنوعة في بلاد الهند المطبوعة فيها قد منعتهم من لقائنا ونهتهم عن اقتحامهم حرمة ميداننا لكيلا يذوقوا بأسنا. السيوف لا تنهي ولا تأمر وانما هذا الكلام كناية عن كونهم لا يستطيعون أن يقاوموا أمير المؤمنين عليه السلام.

(٥) والرماح المصايد أي الرماح التي يصاد بها.

فلمَّا تَبيَّنا ٱلْهُدى كانَ كلُّنا على طاعةِ الرَّحمنِ والحقِّ والتُّقى

نَصرْنا رَسُولَ ٱللهِ لَمَّا تَدابَرُوا[١] وَثابَ إِليهِ ٱلْمُسْلمونَ[٢] ذَوو ٱلحِجَا[٣]

﴿وقال عليه السَّلامُ في يوم أُحُدٍ﴾

رَأيتُ ٱلْمُشركينَ بَغَوْا علَيْنا وَلَجُّوا في الغَوايةِ والضَّلالِ

وَقالُوا نَحْنُ أكْثَرُ إِذْ نَفرنا غَداةَ الرَّوعِ[٤] بالأَسَلِ النِّهالِ[٥]

فإِنْ تَبْغُوا وتَفْتَخِرُوا علَيْنا بِحَمْزَةَ وَهْوَ في الغُرَفِ العَوالِي[٦]

فَقَدْ أَوْدَى بعُتْبَةَ[٧] يَوْمَ بَدْرٍ وَقَدْ أَبْلَى وَجاهَدَ غَيْرَ آلِ[٨]

وَقَدْ غادَرْتُ كَبْشَهُمُ[٩] جِهاراً بِحَمْدِ اللهِ طَلْحَةَ في الضَّلالِ[١٠]

﴿وقال عليْه السَّلام﴾

عَرَفْتُ وَمَنْ يَعْتَدِلْ يَعْرِفِ وَأيْقَنْتُ حقاً فَلَمْ أَصْدِفِ[١١]

عَنْ ٱلحِكَمِ ٱلحُكْمُ آياتُها[١٢] مِنَ ٱللهِ ذِي الرَّأْفَةِ الأَرْأَفِ

---

(١) لما تدابروا أي تقاطعوا.
(٢) وثاب اليه المسلمون أي رجعوا اليه.
(٣) ذوو الحجا أي أصحاب العقل.
(٤) غداة الروع أي وقت الفزع والخوف.
(٥) بالاسهل النهال أي بالرماح النواهل من دم القتلى.
(٦) في الغرف العوالي أي في أعالي الجنة.
(٧) فقد أودي بعتبة أي فقد أهلك عتبة وقتله يوم بدر.
(٨) غير آل أي غير مقصر.
(٩) غادرت كبشهم أي تركت سيدهم وكبيرهم.
(١٠) في الضلال أي في الضياع والهلاك.
(١١) فلم أصدف أي لم أعرض ولم أمل.
(١٢) الحكم آياتها أي المحكمات آياتها.

رَسائِلُ تُدرَسُ في ٱلْمُؤْمنينَ بِهِنَّ ٱصطَفى أحْمَدَ ٱلْمُصطَفِي
فأَصْبَحَ أحْمَدُ فِينا عَزيزاً عَزيزَ ٱلْمُقامَةِ[1] وٱلمَوقِفِ
فَيأَيُّها ٱلْمُوعِدُوهُ[2] سَفاهاً ولَمْ يأْتِ جَوْراً ولَمْ يَعْنُفِ[3]
أَلَسْتُمْ تَخافُونَ أمْرَ العَذابِ ومَا آمِنُ ٱللهِ كَٱلأَخْوَفِ
ولَمْ يُصرَعُوا تَحْتَ أسْيافِهِ كَمَصْرَعِ كَعْبٍ أبي الأَشْرَفِ

كَعْبُ بْنُ الأَشْرَفِ رَئِيسُ اليهُودِ دَسَّ إلَيْهِ النَّبي ﷺ مَنْ قَتَلَهُ

غَداةَ تَراءَى[4] لِطُغْيانِهِ وأَعْرَضَ كالْجَمَلِ الأَخْنَفِ
فَأَنْزَلَ جِبْرِيلَ في قَتْلِهِ بِوَحْيٍ إلَى عَبْدِهِ مُلطِفِ
فَباتَتْ عُيُونٌ لَهُ مُعْوِلاتٌ[5] مَتَى يُنْعَ كَعْبٌ[6] لَها تَذْرِفِ
فقالُوا لأَحْمَدَ ذَرْنا قَليلاً فإنَّا مِنَ النَّوْحِ لَمْ نَشْتَفِ
فَأَجْلاهُمُ[7] ثُمَّ قالَ أظْعَنُوا قُتُوحاً عَلى رَغْمِ الآنُفِ
وَأَجْلَى النَّضِيرَ[8] إلَى غَرْبَةٍ وكانُوا بِدارِ ذَوِي زُخْرُفِ
الى أذْرِعاتٍ[9] رِدَايَاهُمُ عَلى كُلِّ ذِي دَبَرٍ أعْجَفِ[10]

---

(١) عزيز المقامة أي عزيز الاقامة.
(٢) الموعدوه سفاها اي المتوعدوه جهلا.
(٣) ولم يعنف أي لم يكن صاحب عنف.
(٤) غداة تراءى الخ أي غداة تصدى وتعرض لان نراه والاخنف الذي يقلب خف يده في السير الى جانبه الأيمن.
(٥) له معولات أي رافعات صوتها بالبكاء.
(٦) متى ينع كعب الخ أي متى يخبرها الناعون بموته تسيل دموعها.
(٧) فأجلاهم اي اخرجهم من ديارهم.
(٨) واجلى النضير الخ اي نفاهم من ديارهم وغربة ناحية بقرب المدينة المنورة على ساكنها افضل الصلاة والسلام.
(٩) الى أذرعات الخ اذرعات موضع بالشام.
(١٠) على كل ذي دبر اعجف اي على كل جريح مهزول والدبر قرحة تصيب البعير والاعجف المهزول.

﴿وقال علَيْه السلاَمُ﴾

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللهَ أَبْلَى رَسُولَهُ ... بَلاَءَ عزيزٍ ذِي ٱقْتِدَارٍ وَذِي فضلِ

بمـا أَنْزَلَ الكُفَّارَ دَارَ مَذَلَّةٍ ... فَذَاقُوا هَوَاناً مِنْ إِسارٍ وَمِنْ قَتْلِ

وَأَمْسَى رَسُولُ اللهِ قَدْ عَزَّ نَصْرُهُ ... وكَانَ رَسُولُ ٱللهِ أُرْسِلَ بالْعَدْلِ

فجاءَ بِفُرْقانٍ مِنَ ٱللهِ مُنْزَلٍ ... مُبَيَّنَـةٍ آيَاتُـهُ لِـذَوي ٱلعقْـلِ

فآمَنَ أَقْوَامٌ بِـذَاكَ وَأَيْقَنُوا ... وَأَمْسَوْا بِحَمْدِ اللهِ مُجْتَمِعِي الشَّمْلِ

وَأَنْكَرَ أَقْوَامٌ فَزَاغَـتْ قُلوبُهُمْ ... فَزَادَهُمُ ذُو العَرْشِ خَبْلاً على خَبْلِ

وَأَمْكَنَ مِنْهُمْ(١) يَوْمَ بَدْرٍ رَسُولَهُ ... وَقوماً غِضَاباً(٢) فعْلُهُمْ أَحْسَنُ ٱلفعْل

بأَيْدِيهِم بِيضٌ خِفَافٌ(٣) عَصَوْا بِهَا(٤) ... وَقَدْ حَادَثُوها(٥) بٱلجِلاَءِ وَبالصَّقْلِ

فَكَمْ تركُوا مِنْ نَاشِئٍ ذِي حَمِيَّةٍ ... صَرِيعاً وَمِنْ ذِي نَجْدَةٍ مِنْهُمْ كَهْلِ

---

(١) وامكن منهم الخ معناه ان الله تعالى امكن رسوله من الكفار يوم بدر وسلطه عليهم فتمكن منهم حتى سلبهم القرار واخلى منهم الديار واعلى منار الدين بالنصر العزيز والفتح المبين.

(٢) وقوما غضابا المراد بالقوم هنا اهل بدر الذين يغضبون لدين الله عز وجل سلطهم الله أيضا على الكفار يوم بدر فنصروا دينه وبذلوا ارواحهم في حفظ نبيه عليه الصلاة والسلام بأن لهم الجنة رضي الله تعالى عنهم اجمعين ودولة الشرك أضحى قطع دابرها مما بزيد أولي الإيمان إيمانا.

(٣) بيض خفاف أي سيوف خفاف.

(٤) عصوا بها أي ضربوا بها.

(٥) وقد حادثوها اي تعهدوها وغزوة بدر أكبر الغزوات

تَبِيتُ عُيُونُ النَّائِحَاتِ عَلَيْهِمِ
تَجُودُ بِإِسْبَالِ الرَّشَاشِ وَبِالْوَبْلِ[١]
نَوائِحُ تَنْعَى عُتْبَةَ الغَيِّ وَٱبْنَهُ
وَشَيْبَةَ تَنْعَاه وَتَنْعَى أَبَا جَهْلِ[٢]
وَذَا الرِّجْلِ تَنْعَى وَٱبْنَ جُدْعَانَ مِنْهُمُ
مُسَلَّبَةٌ حَرَّى[٣] مُبَيَّنَةُ الثُّكْلِ[٤]
ثَوَى مِنْهُمُ[٥] فِي بِئْرِ بَدْرٍ عِصَابَةٌ
ذَوُو نَجَدَاتٍ فِي الْحُرُوبِ وَفِي ٱلْمَحْلِ[٦]
دَعَا الغَيُّ مِنْهُمْ مَنْ دَعَا فَأَجَابَهُ وَلِلْغَيِّ أَسْبَابٌ مُرَمَّثَةُ الْوَصْلِ[٧]
فَأَضْحَوْا[٨] لَدَى دَارِ الْجَحِيمِ بِمَعْزِلٍ
عَنِ الشَّغْبِ وَالعُدْوَانِ فِي أَشْغَلِ الشُّغْلِ

---

(١) تجود باسبال الرشاش الخ اي تفيض بارسال الدموع والرشاش الامطار القليلة كناية عن الدموع الخفيفة والوبل المطر الغزير كناية عن كثرة الدموع

(٢) وتنعي أبا جهل أي تخبر بموته وهو فرعون هذه الامة.

(٣) مسلبة حرى المسلبة التي مات ولدها والحرى العطشى.

(٤) مبينة الثكل أي ظاهرته والثكل فقدان المرأة ولدها.

(٥) ثوى منهم أي أقام.

(٦) وفي المحل أي الجدب والقحط.

(٧) أسباب مرمثة الوصل أي حبال بالية متقطعة لايمكن وصل بعضها ببعض.

(٨) فاضحوا الخ أي فاصبحوا من أصحاب النار لا يقضى عليهم فيها فيموتوا ويستريحوا ولا يخفف عنهم ما هم فيه من عذابها بل يأتيهم عذاب فوق العذاب ولو لم يكن في جهنم الا شرابهم من الحميم وطعامهم من الشجرة الملعونة في القرآن لكفاهم من طعام الزقوم مما يغلي في بطونهم ومن شراب الحميم ما يقطع أمعاءهم فأولى لهم ثم أولى لهم والشغب تهييج الشر.

﴿وَقال علَيْه السلاَمُ يَرْثي النبيَّ صلَّى ٱللهُ علَيْهِ وَسلَّمَ﴾

أَلاَ طَرَقَ النَّاعِي بِلَيْلٍ فَراعَني وَأَرَّقَـني لَمَّـا ٱسْتَهَـلَّ مُنَادِيَا

فَقُلْتُ لهُ لَمَّا رَأَيْتُ الَّذِي أَتَى أَغَيْرَ رَسُولِ ٱللهِ إِنْ كُنْـتَ نَاعِيَا

فَحقَّقَ ما أَشْفقْتُ مِنْهُ[١] وَلَمْ يُبَلْ[٢] وكَـانَ خَلِيلِي عُزَّتِي وَجمَالِيَـا

فَوَٱللهِ لاَ أَنْسَاكَ أَحْمَدُ ما مَشَتْ بِيَ الْعِيسُ[٣] في أَرْضٍ وَجاوَزْتُ وَادِيَا

وكُنْتُ مَتى أَهْبِطْ مِنَ ٱلارْضِ تَلْعَةً[٤] أَجِدْ أَثَراً مِنْهُ جَدِيداً وَعافِيَا[٥]

جَوَادٌ تَشَظَّى ٱلخَيْلُ عَنْهُ[٦] كأَنّما يَرَيْنَ بِهِ لَيْثاً علَيْهِنَّ ضارِيَا[٧]

مِنَ الأُسْدِ قد احْمَى ٱلعَرِينَ[٨] مَهابَةً تَعَادَى سِباعُ ٱلأُسْدِ[٩] مِنْهُ تَعادِيَا

شَدِيدٌ جَرِيءُ النَّفْسِ نَهْدٌ[١٠] مُصَدَّرٌ هُوَ ٱلمَوْتُ مُغْدُوًّا علَيْـهِ وَغَادِيَا

---

(١) ما أشفقت منه اي حذرت منه.

(٢) ولم يبل أي لم يبال ولم يكترث.

(٣) ما مشت بي العيس أي ما سارت بي النياق والعيس الابل البيض التي يخالط بياضها شيء من الشقرة.

(٤) تلعة التلعة ما ارتفع من الأرض وما انهبط منها فهي من الاضداد.

(٥) وعافيا أي قديما دارسا.

(٦) تشظى الخيل عنه اي تتطاير عنه وتتفرق.

(٧) ضاريا من الضراوة وهي التعود على الشيء.

(٨) قد احمى العرين اي جعل غابه محميا.

(٩) تعادى سباع الأسد اي تجري منه وتفر.

(١٠) نهد مصدر اي كريم قوي الصدر.

لَتَبْكِ رَسُولَ اللهِ خَيلٌ مُغِيرَةٌ[١] تُثِيرُ غُباراً[٢] كالضَّبابَةِ كابِيَا[٣]

وَيَبْكِي رَسُولَ ٱللهِ صَفٌّ مُقَدَّمٌ

إِذَا كانَ[٤] ضَرْبُ ٱلْهَامِ نَقْفاً تَفانِيَا

﴿وَقالَ عليه السلاَمُ في قومٍ من الزّنادِقَةِ قَتَلَهُمْ وَأحْرَقَهُمْ﴾

لَمَّا رَأيْتُ ٱلأَمْرَ أمْراً مُنْكَرا أَجَّجْتُ نارِي[٥] وَدَعَوْتُ قَنْبَرا[٦]

﴿وَقال عليه السَّلاَم﴾

لِمَنْ رَايَةٌ سَوْدَاءُ يَخْفِقُ ظِلُّها[٧]

إِذَا قِيلَ قَدِّمْهَا حُضَيْنُ تَقَدَّمَا

فَيُورِدُها في الصَّفِّ حَتَّى يَرُدَّها

حِيَاضَ ٱلمَنَايَا تَقْطُرُ ٱلْمَوْتَ وَالدَّما

جَزَى ٱللهُ قَوْماً قاتَلُوا في لِقَائِهِمْ

لَدَى ٱلْمَوْتِ يَوْماً ما أعَزَّ وَأَكْرَمَا[٨]

---

(١) خيل مغيرة اي خيل لها اغارة على العدو.

(٢) تثير غبارا اي تهيجه.

(٣) كابياً اي مرتفعا.

(٤) اذا كان الخ اي اذا كان ضرب الرأس فيه موت صاحبه والهام جمع هامة وهي الرأس والنقف كسر الرأس عن الدماغ والتفاني افناء القوم بعضهم بعضا.

(٥) اجحت ناري أي اشعلتها وقويتها.

(٦) ودعوت قنبرا أي ناديته وقنبر مولى لعلي رضي الله تعالى عنه.

(٧) يخفق ظلها أي يضطرب.

(٨) ما أعز وأكرما أي ما اعزهم واكرمهم

وَأطيَــبَ أخْبَاراً وَأكْرَمَ شِيمَــةً[1]

إِذَا كانَ أصْوَاتُ الرِّجَالِ تَغَمْغُمَا[2]

رَبِيعَــةَ أعْنِي أنَّهُمْ أهْــلُ نَجْــدَةٍ

وَبَأْسٍ إِذَا لاَقَوْا خَمِيساً عَرَمْرَمَا[3]

حُضَيْنٌ مُعْجَمَةُ الضَّادِ وَهُوَ حُضَيْنُ بْنُ ٱلْمُنذِرِ أَبُو سَاسَان وكانَ مَعَهُ رَايَةُ قَوْمِهِ يَوْمَ صِفِّينِ وَعاشَ بَعْدَ ذَلكَ دَهْراً طَوِيلاً

﴿وقال عليْه السَّلَام﴾

أرَى عِلَـل الدُّنْيا عليَّ كَثيرَةً وَصاحِبُها حتَّى ٱلْمَاتِ[4] عَلِيلُ

لِكُـلِّ ٱجْتِمَاعٍ مِنَ خَلِيلَيْنِ فُرْقَةٌ وكُلُّ الَّذي[5] دُونَ ٱلْماتِ قَلِيلُ

وَإِنَّ ٱفْتِقَادِي[6] وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ

دَلِيـلٌ علَى أنْ لاَ يَـدُومَ خَلِيـلُ

أخْبَرَنِي أبُو عَبْد ٱللهِ مُحَمَّدُ بْنُ مَنْصُورٍ التُسْتَرِيُّ مُجيزاً. قالَ أخْبَرَنا أحْمَدُ بْنُ محَمَّدِ بْنُ محَمَّدِ بْنِ خَلِيلٍ. قالَ حَدَّثَنا ٱلْحُسَيْنُ[7] بْنُ إبْرَاهِيم. قالَ حَدَّثنا مُحَمَّدُ بْنُ احْمَدَ بْنِ رَجاءٍ. قالَ حَدَّثنا هَرُونُ بْنُ مُحَمَّدٍ. قالَ حَدَّثَنا قَعْنَبُ بْنُ ٱلْمُحْرِز. قالَ حَدَّثَنا ٱلاصْمَعِيُّ. قالَ حَدَّثَنا أبُو عَمْرِو

---

(١) واكرم شيمة اي اكرم طباعا واخلاقا.

(٢) تغمغما، التغمغم الكلام الذي لا يبين ولا يفهم وهو كلام الأبطال في القتال.

(٣) خميسا عرمرما اي جيشا كثيرا جرّارا.

(٤) حتى الممات اي الى مماته فالعاقل لا يغتر بالحياة الدنيا.

(٥) وكل الذي الخ معناه ان كل ما يعتري الانسان من العلل قليل بالنسبة لموته فربما صح منه واما موته فهو الطامة الكبرى على حياته.

(٦) وان افتقادي الخ يعني ان تطلبي واحدا بعد واحد عند غيبته مما يدل على ان لا دوام لصديق.

(٧) وفي نسخة الحسن.

ابْنُ الْعلاءِ ٱلْمُقرِيءُ. قالَ حدَّثَني ٱلذيَّالُ بْنُ حرْمَلَةَ. قال كانَ عليٌّ بْنُ أبي طالبٍ عليْهِ السَّلاَمُ يغْدُو ويرُوحُ إلى قبْرِ رسولِ اللهِ ﷺ بعْدَ وفاتِهِ ويبْكِي تفْجيعاً ثمَّ يقولُ يا رسُولَ اللهِ ما أحْسَنَ الصَّبْرَ إلاَّ عنكَ. وأقبحَ ٱلبُكاءَ إلاَّ عليْكَ. ثمَّ يقُولُ:

مَا غاضَ دمْعِي[1] عِنْدَ نازلَةٍ　　إلاَّ جعلْتُكَ لِلبُكَا سببَا
وإذَا ذكرْتُكَ ميّتاً سفَحتْ　　منّي ٱلجُفُونُ ففاضَ وانْسكَبَا

ثمَّ يُمرِّغُ وجْهَهُ في التُّرابِ ويبْكِي ويَنْدُبُ ويذْكُرُ ما حلَّ بهِ بعْدَهُ ويقُولُ في ذلكَ:

ماذَا علَى مَنْ شَمَّ[2] تُرْبَةَ أحْمَدٍ　　ألاّ يَشمَّ مَدى الزّمانِ غَوالِيَا
صُبَّتْ عليَّ مَصائِبٌ لَوْ أنّها　　صُبَّتْ على الأيَّامِ عُدْنَ لياليَا

وأخْبَرَني أبُو عبْدِ اللهِ أيْضاً. قالَ أخبرَنا ٱلحسَنُ بْنُ عبْدِ ٱللهِ بْنِ سَعِيدٍ. قال حدَّثَنا أحْمَدُ بْنُ عبْدِ العَزيزِ ٱلجوْهرِيُّ. قال أخبرَنَا زكريَّا بْنُ يَحْيى عَنِ ٱلأَصْمَعِيِّ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ بِلاَلٍ عَن مُجاهدٍ عَنِ الشَّعْبيّ. قالَ قالَ عَلِيُّ بنُ أبي طالبٍ عليْهِ السَّلاَمُ لرَجُلٍ كَرِهَ صُحْبَةَ رَجُلٍ وهُوَ

لاَ تَصْحَبْ أخَا الجَهْلِ[3]　　وَإيَّاكَ وإيَّاهُ
فَكَمْ مِنْ جاهِلٍ أرْدَى　　حَلِيماً حِينَ آخَاهُ

---

(١) ما غاض دمعي الخ معناه اني اذا لم اجد سببا ابكي له واصب دمعي من أجله جعلت ذكراك سببا لبكائي وانصباب دموعي.

(٢) ماذا على من شم الخ يعني انه لا شيء على من انتشق تربة احمد ﷺ فاكتفى بطيبها عن اشتمامه كل رائحة زكية من روائح الدنيا والغوالي جمع غالية وهي طيب معروف.

(٣) لا تصحب اخا الجهل الخ يعني لا تحتفل بالجاهل ولا تتخذه خليلا فتسرق طباعك من طباعه ويضيع حلمك في جهله فتصير جاهلا بعدما كنت حليما.

يُقــاسُ ٱلمَرْءُ بِٱلمَرْءِ إذَا مــا هُوَ مَــا شَاهُ
وَلِلقَلْــبِ عَـلى القَلْــبِ دَليــلٌ حِـينَ يَلْقَـاهُ
فَلِلشَيْءِ مِنَ الشَّيْءِ مَقَايِيسٌ وَأَشْبَــاهُ
وَفي ٱلعَيْنِ غِنًــى لِلْعَيْـنِ إنْ تَنْطِــقَ أَفْوَاهُ

وَأَخْبَرَني أَيْضاً مُجيزاً. قالَ أخبرَنا أَبُو الفَضْلِ يَحْيَى بْنُ ابْرَاهِيمَ بْنِ زِيَادٍ القَرْقُوبيُّ[1]. قالَ أخبرَنا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ ٱلْجَارُودِ الرَّقِّيّ. قال أَخْبَرَنا سُلَيْمانُ بْنُ سَيْفٍ. قال أخْبرنا ٱلأَصْمعِيُّ عَنِ العَلاَءِ ٱبْنِ جَرِيْرٍ عَنْ أبيهِ عَنْ ٱلأَحْنَفِ بْنِ قَيْسٍ. قالَ دَخلْتُ عَلى أميرِ ٱلْمُؤْمِنينَ عَلِيِّ بْنِ أبي طالبٍ صلوَاتُ ٱللهِ عليْهِ وَهُوَ يُصلّي الضُّحى فَقُلْتُ لَهُ يا أميرَ ٱلمؤْمِنينِ إلى متَى[2] هٰذَا الدُّؤُبُ دُؤُبٌ بِٱللَّيلِ وَدُؤُبٌ بالنَّهارِ فأَشارَ إليَّ ٱجْلِسْ فلمَّا سَلَّمَ قالَ ٱسْمَعْ وَٱفْهَمْ فأَنْشَدَهُ:

إِصْبِرْ عَلَـى مَضَـضِ ٱلإِدْلاَجِ[3] بِالسَّحَرِ
وَفي الرَّوَاحِ عَلى ٱلحَاجَاتِ وَٱلبُكَرِ
لا تَيْئَسَنَّ وَلاَ تَحْزُنْكَ مَطْلَبَــةٌ
فالنُّجْحُ[4] يَتْلَفُ بَيْنَ العَجْزِ وَالضَّجَرِ
إِنِي رَأَيْتُ وَفي ٱلأَيَّامِ تَجْرِبَةٌ لِلصَّبْرِ عاقِبَــةً مَحْمُودَةَ ٱلأَثرِ

---

(١) نسخة الآلوسي - القرقوبي.

(٢) الى متى الخ يعني الى متى هذا الجد والاجتهاد والهمة العالية. في الطاعة والصلاح وحب النوافل وما اشبه ذلك من أمور الدين التي لا يقوم بها الا أهل اليقين الموفون بما عاهدوا الله عليه.

(٣) على مضض الادلاج أي على ألمه والادلاج السير من أول الليل.

(٤) فالنجح الخ يعني أن الفوز بالمقصود يضيع بين العجز والقلق وقلة الهمة والثبات.

وَقَلَّ مَنْ جَدَّ في أمْرٍ يُطَالِبُهُ وَٱسْتَصْحَبَ الصَّبْرَ إلاّ فازَ بالظَّفَرِ

وَأَخبَرني أيْضاً قالَ وَأنْشَدَنا لأَمِيرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ عَليِّ بْنِ أبِي طالبٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ

أصَمُّ عَنِ الْكَلِمِ ٱلْمُحْفِظَاتِ وَأحْلُمُ وَالْحِلْمُ بِي أشْبَهُ

وَإنّي لأتْرُكُ حُلْوَ الكَلَامِ لِئَلاّ أُجَابَ بِمَا أكْرَهُ

إذَا ما ٱجْتَرَرْتُ سَفَاهَ السَّفِيهِ[1] عَليَّ فإنّي أَنَا ٱلأَسْفَهُ

فَلاَ تَغْتَرِرْ بِرُوَاءِ الرِّجَالِ[2] وَإنْ زَخْرَفُوا لَكَ أوْ مَوَّهُوا

فَكَمْ مِنْ فَتًى يُعْجِبُ النَّاظِرِينَ لَهُ ألْسُنٌ وَلَهُ أوْجُهُ

تَرَاهُ يَنَامُ عَنِ ٱلمَكْرُمَاتِ وَعِنْدَ الدَّنَاءَةِ يَسْتَنْبِهُ

أخبرَنا ٱلحَسَنُ[3] بْنُ محمَّدِ بْنِ عيسى القَمَّاحُ. قالَ أخبرَنا ٱلحَسَنُ بْنُ إسْمَاعِيلَ الضَّرَّابُ. قالَ حَدَّثَنا عَليُّ بْنُ عُمَرَ. قالَ حَدَّثَنِي أحْمَدُ بْنُ محَمَّدِ الأَنْبارِيُّ. قالَ حَدَّثَنا محمَّدُ بْنُ سَهْلٍ. قالَ حَدَّثَنا عَبْدُ اللهِ بْنُ محمدٍ البَلَوِيُّ قالَ حَدَّثَنا عُمَارَةُ بنُ زَيْدٍ. قالَ حَدَّثَني مَالكٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ جابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ قالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يُنْشِدُ وَرَسولُ اللهِ ﷺ يَسْمَعُ:

---

(١) اجتررت سفاه السفيه اي جررت سفاهة السفهاء.

(٢) برواء الرجال أي حسن منظرهم يعني لا تغرنك اجسامهم في حسن تركيبها وتعديلها ولا تسمعن لأقوالهم في حسن سبكها وما احتوت عليه من الزخرفة والتمويه فانما المرء بأصغريه قلبه ولسانه ولو لم يكن فيهم الا مخالفة ظاهرهم لباطنهم لكفى به ناهيا عن الاحتفال بهم والقرب منهم قال الله تبارك وتعالى (وإذا رأيتهم تعجبك أجسامهم وإن يقولوا تسمع لقولهم كأنهم خشب مسندة يحسبون كل صيحة عليهم هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله أنى يؤفكون).

(٣) وفي نسخة الحسين.

أنا أخُو ٱلْمصطَفى لاَ شَكّ في نَسَبِي
مَعْهُ رَبيتُ وَسبْطَاهُ[1] هُمَا وَلَدِي

جَـدِّي وَجَـدُّ رَسُولِ ٱللهِ مُنْفَرِدٌ
وَفاطِمٌ زَوْجَتي[2] لاَ قَوْلَ ذِي فَندِ[3]

صَدَّقْتُهُ وَجَميعُ النَّاسِ في بُهَمٍ[4]
مِنَ الضَّلاَلَـةِ وَالإِشْرَاكِ وَٱلنَّكَـدِ

الحمدُ للهِ شُكْراً لاَ شَرِيكَ لَهُ   البَرُّ بالعبْدِ وَالبَاقِي بِلاَ أمَدِ[5]

فقالَ لَهُ ﷺ صَدَقْتَ[6] يا علَيُّ.

---

(١) وسبطاه يعني الحسن والحسين رضي الله تعالى عنهما.

(٢) وفاطم زوجتي يعني فاطمة الزهراء رضي الله تعالى عنها بنت النبي ﷺ.

(٣) ذي فند أي صاحب خطأ.

(٤) في بهم أي في خطط من الضلال والبهتان والشرك والكفران والنكد والخسران والعدول عن الطريق القويم والصراط المستقيم.

(٥) بلا أمد أي انتهاء.

(٦) في نسخة الآلوسي - نعم نعم صدقت..

باب نهم

در شعر برجای مانده از آن حضرت(ع)

ابوعبدالله‌ابراهیم‌بن‌محمدبن‌عرفةأَزْدیّ نَفْطَوَیهِ نحوی از شعر امیرمؤمنین(ع) روایت کرده است:

ستایش خدای را که پروردگار من است آنکه آفریننده و مهتر و پناه نیازمندان است و در فرمانروایی عالم کسی شریک او نیست.

او عاقبت کفر را بر کافران شناسانده و مؤمنان را بدانگونه که وعده داده، پاداش می‌بخشد.

اگر روزگاری بر دست ما باشد، ما را انگیزهٔ پندآموزی است و آیا در گمراهی زمانه، رشد و هدایت را می‌توان دید؟

پروردگار یاری می‌کند آن را که او را دوست بدارد و خدا را برای دوست‌دارنده‌اش یاوری و پیروزی است و کافران را آن‌گاه که دشمنی بورزند عقوبت می‌کند.

اگر زبان به‌خودستایی بگشایید برای احدی از شما به‌خاطر برادرانی که از ما در روز احد به‌خاک سپرده شدند افتخاری نخواهد بود.

پس طلحه را در خاک و خون غلتیده بر روی زمین رها کردیم و شمشیرهای ما را آتشی است که میان ما برافروخته می‌شود.

«منظور آن حضرت(ع) طلحة‌بن‌أبی‌طلحة عَبْدَری است که پرچم مشرکان در روز أُحُد به‌دست او بود.»

آن مرد را که عثمان باشد سرنیزه‌های ما در نابودی افکند و گریبان همسرش هنگامی که از این خبر آگاه شد پاره‌پاره گردید.

«او عثمان‌بن‌أبی‌طَلْحَه است که او را حمزة‌بن‌عبدالمطّلب در روز أُحُد از پای درآورد.»

در میان نه‌تنی که پرچم میان آنها بود، هنگامی که آنها به‌آبشخور مرگ درآمدند گامی واپس ننهادند.

آنان بزرگان قبیلهٔ فِهر و گرامی‌ترین مردم آن قبیله بودند در هرجا که سروران پاک‌سرشت و تیره‌ها و افراد یک قبیله گرد هم آیند.

و احمد (ص) که بهترین مردم است با شتاب أُبیّ را که در رهایی خویش می‌کوشید به‌زیر غبار نابودی کشید.

«او أُبَـیّ‌بن‌خَلَف است که پیامبراکرم(ص) او را به‌دست خویش و با یک ضربه از پای درآورد.»

در تمام روز مرغان و کفتارها بر لاشهٔ او سوار بودند، برخی از آنها پاره‌گوشتی را از او با خود می‌بردند و برخی روی لاشهٔ او همچنان نشسته بودند.

و آن کسانی را که با همهٔ شگفتی از ما کشتید هم نیکی را فراچنگ آوردند و هم خوشبختی را در آغوش کشیدند.

برای آنها باغهای پاکیزهٔ بهشت فراهم آمده است باغهایی که در آن به‌گرما و سرما راه ندارند.

پروردگار برایشان درود می‌فرستد هرگاه که نامهاشان بر زبان آید و چه‌بسا پیش از این هم به‌حضور در جایگاه راستین بهشت نایل آمده‌اند. مُصْعَب در پیشاپیش سپاه پیامبر(ص) چون شیر خشمگین می‌غرّید تا اینکه سرنیزه‌ای خون‌آلود به‌خون او رنگین شد (و هردو بیکدیگر پیوستند و یکی شدند.)

«مُصْعَب‌بن‌عُمَیر پرچمدار رسول خدا(ص) در روز احد بود که به‌شهادت رسید.»

آنها چون کشتگان کفار نیستند که خدایشان به‌آتش دوزخی درآورد که درهایش به‌رویشان بسته شده است.

أُصُد ازوَصید است. گویند أوْصَدْتُ ألْبابَ و أصَدْتُهُ: آن را بستم. وَصید: به‌معنای پیشخانِ خانه است که از این سخن خداوند بزرگوار و ارجمند گرفته شده است «و سگشان دوبازوی خود را در پیشخان باز کرده است.» وَکَلْبُهُم باسِطٌ ذِراعَیهِ بالْوَصید. (سورهٔ الکهف، آیهٔ ۱۷)

آن حضرت (ع) این ابیات را دربارهٔ کشتن عمروبن وُدّ گفته است:

آن حضرت(ع) هنگامی که او را از پا درآورد عمرو به‌روی زمین افتاد و عورتش نمایان شد. پس آن حضرت(ع) از او دور شد و فرمود: آیا این سواران برمن این‌چنین گستاخی می‌کنند؟ ای یاران من از من و از آنها دور شوید. امروز حمیّت و جوانمردی و شمشیرم که از استخوان فرق سر روی‌گردان نیست مرا از فرار بازمی‌دارد.

در بامداد شدم و پیکار با شمشیر را جستجو می‌کردم (دیدم) که شمشیر برنده وسپید و درخشان (چون رنگ نمک) در پهلوها فرورفته است. عمروبن‌عبدودّ هنگامی که به‌سختی سوگند خورد من هم قسم خوردم، پس شما گوش کنید تا بدانید دروغگو چه کسی است؟

او سوگند خورد که از میدان نگریزد و لااله‌الاّالله هم برزبان نیاورد. پس دومرد جنگی برای شمشیر زدن بیکدیگر پیوستند.

از جنگ برگشتم هنگامی که دیدم عمروبن عبدوُدّ در زره‌هایش برروی ریگزارها و تپه های بلند به‌پهلو افتاده است.

من از جامه‌های او چشم پوشیدم و اگر من به‌جای او به‌پهلو افتاده بودم او جامه های مرا می‌ربود.

او از نادانی و بی‌خردی به‌یاری بتی از سنگ برخاسته بود و من بااطمینانی که به‌درستی ایمان خود داشتم خدای محمد(ص) را یاری کردم. ای گروه مردم گمان مبرید که خداوند دین و پیامبرش(ص) را یاری نخواهد کرد.

«در این هنگام خواهر عمرو سررسید و برادر خود را کشته دید و گفت: چه کسی او را کشت؟ گفتند: علی‌بن‌ابیطالب(ع) پس گفت:

او به‌دست حریف باکرامتی کشته شد. سپس این ابیات را سرود:

اگر کشندهٔ عمرو جز او می‌بود براو تا ابد شیون می‌کردم.

ولی کشندهٔ او کسی است که عیبی در او نتوان یافت و او کسی است که از دیرباز به‌یگانه شهر، شهرت دارد.

آن حضرت (ع) پس از کشتن عمروبن عبدوُدّ فرموده است:

سه طایفه براسلام گرد آمده وبشوریدند. یکی از این سه گروه ازپا درآمد و کشته شد.

«اَلْبا: گردشوندگان. گویند تَألّبوا عَلیهِ: براو گرد آمدند.»

ابوعمرو بگریخت و هُبیره هم سوی ما بازنگردید زیرا سوار جنگ‌دیده و آزموده از

میدان بازمی‌گردد.

شمشیرهای هندی آنها را از اینکه با ما روبرو شوند بازداشت در بامداد همان روزی که با یکدیگر دیدار نمودیم و سرنیزه‌ها برای شکارشان در کمین نشسته بود.

آن حضرت (ع) فرموده است:

از روی بزرگی، گمراهان مردم را که راه راست و هدایت را ندیده بودند زدیم و نابود کردیم.

پس هنگامی که راهنمایی را بروشنی دیدیم همه برفرمانبرداری خدای مهربان و پیروی از حق و پرهیزگاری شدیم.

پیامبر(ص) خدا را یاری کردیم هنگامی که آنها از او روی برتافتند. و مسلمانان خردمند سوی او روی آوردند.

آن حضرت (ع) در روز اُحُد فرموده است:

مشرکین را دیدم که برما ستم روا داشتند و در نادانی و گمراهی لجاجت ورزیدند.

گفتند که ما بیشتریم آن‌گاه که بامدادِ روز جنگ (روز ترس) با شمشیرها و سرنیزه‌های خون‌آشام پراکنده شویم.

اگر برما ستم روا می‌دارید و به کشتن حضرت‌حمزه(ع) افتخار می‌کنید با آنکه او در غرفه‌های عالی بهشت جای گرفته است...

پس حمزه هم پیش از این عُتبه را در روز بدر از پای درآورد و از عهدهٔ امتحان بخوبی بیرون آمد و بی‌سستی و کوتاهی جهاد کرد. بزرگ و سرور آنها طلحه را بحمدالله، آشکارا در نابودی رها کردیم.

آن حضرت (ع) فرموده است:

بشناختم و هر که بر راستی و اعتدال بود معرفت بدست می‌آورد. و من حق را باور نمودم. و از حکمتهایی که نشانه‌های آنها استوار و از سوی خدای مهربان آمده بود روی برنتافتم.

پیامهایی که میان مؤمنان خوانده می‌شود پروردگار با آن پیامها احمد مصطفی(ص) را برگزیده است.

پس حضرت‌احمد(ص) میان ما عزیز و نیرومند شد و اقامت و جایگاهش میان ما ارجمند گردید.

ای کسانی که او را از روی نادانی تهدید می کنید با آنکه او ستمی روا نداشته و بدرشتی رفتار ننموده است.

آیا از عذاب پروردگار نمی‌ترسید با آنکه کسی که از خدا ایمن است مانند کسی نیست که در بیم و هراس بسرمی‌برد.

آنها در زیر شمشیرهای آن حضرت(ص) برزمین نیفتاده‌اند آنچنانکه کعب‌بن اشرف به‌روی زمین فرو افتاد.

بامداد، کعب براثر سرکشی خود خواست که خودنمایی کند پس مانند شتر گمراه (شتری که به‌هنگام رفتار، کف پای خود را سوی طرف راست گذارد) از راه راست روی‌گردان شد.

پس پروردگار در قتل او جبرییل(ع) را برای وحی سوی بنده‌اش که با او لطف داشت فروفرستاد.

پس چشمها در سوگ او، فریاد شیون برآوردند و هرگاه مرگ کعب خبر داده شد اشک‌ریزان شدند.

پس آنها به‌احمد(ص) گفتند: اندکی ما را به‌حال خود رها کن زیرا که ما از شیون کردن هنوز تشّفی نیافته‌ایم.

پیغمبر(ص) آنها را از دیارشان نفی بلد کرد و سپس گفت: کوچ کنید و برخلاف میل شما، پیروزی از آن ماست.

قبیلهٔ نَضیر را از دیارشان به‌سوی عَرْبه فرستاد با آنکه پیش از این در سرایی پر زیور می‌زیستند.

و ناتوانهای آنها را سوار برشتران بیمار و خسته و لاغر سوی أذْرُعات شام گسیل داشت.

آن حضرت (ع) فرموده است:

آیا ندیدی که پروردگار پیامبرش (ص) را مانند آزمودن نیرومند و با احسانی بیازمود؟ برای آنکه کافران را در سرای زبونی جای داد و آنها از خواری اسارت و کشته شدن بهرمند گردیدند.

پیامبر خدا (ص) پیروزیش نیرومند و استوار گردید و پیامبر خدا (ص) برای اجرای عدالت فرستاده شده بود.

او قرآن را که آیاتش روشن شده و از سوی خدا فرود آمده است برای خردمندان

بیاورد.

پس گروههایی بدان ایمان آوردند و یقین نمودند و شکر خدا را که تفرقهٔ آنها به یگانگی مبدل شد.

و گروههایی انکار کردند و دلهای آنها از راه راست منحرف شد و خداوند هم تباهی بر تباهی آنها بیفزود.

و در روز بدر پیامبرش (ص) و جماعت خشمگینی را که کارشان بهترین کار بود بر آنها چیره کرد:

گروهی که در دستهایشان شمشیرهای تیز بود و با آنها ضربه می‌زدند و شمشیرهای خود را با تیز کردن و صیقلی دادن سروسامان داده بودند.

پس چقدر جوان غیرتمند و چقدر پهلوان میانسال را بر زمین افتاده، رها کردند.

دیدگانِ زنان شیون کننده بر آنها می‌گرید و با سرشکهای بسیار و اندک خود از ریزش اشک بر آنها دریغ نمی‌ورزند.

زنانِ نوحه‌گر بر عُتبهٔ گمراه و پسرش شیون می‌کردند و خبر مرگ شَیْبه و ابوجهل را به‌یکدیگر می‌دادند.

و زنانی که جامهٔ سوگواری بر تن کرده و جگرهایشان سوزان است و فرزندان خود را ازدست داده‌اند، خبر مرگ صاحب کینه (ابوجهل) و ابن جُدعان را بیکدیگر می‌دهند.

گروهی از آنها در چاه بدر جای گرفتند با اینکه آنها در جنگها و خشکسالی، دلاوریها از خود نشان داده بودند.

گمراهی، از میان آنها، هرکه را خواست سوی خود فرا خواند. پس او هم آن را اجابت نمود و برای ضلالت رشته‌های فرسوده و کهنه‌ای است که پیوند آنها با یکدیگر امکان پذیر نیست.

پس در سرای دوزخ جای گرفتند و درکار خویش سرگرم شدند و از برپا داشتن هرفتنه و شری و روا داشتن ستم بدور افتادند.

آن حضرت (ع) این ابیات را در رثای پیامبر (ص) فرموده است:

هان. خبردهندهٔ مرگ، شبی درآمد و مرا بیمناک ساخت و هنگامی که ندا درداد بناگهان خواب از چشمانم ربود.

پس چون از خبری که آورده بود آگاه شدم به‌او گفتم: اگر خبر مرگ کسی آورده

باشی آیا آن کس جز پیامبر خدا است؟

پس آنچه را که از آن بیم داشتم خبر داد و باکی از آن نداشت که دوست من، پیامبر خدا (ص) برای من فرخندگی و عظمت و زیبایی بود.

سوگند به پروردگار ای احمد ترا فراموش نخواهم کرد تا زمانی که شتران مرا به‌سرزمینی برند و من از رودخانه‌ای گذر کنم.

هرگاه به‌روی تپه‌ای از زمین فرود می‌آیم نشانه‌ای نو یا کهنه از او را احساس می‌کنم و می‌بینم.

جوانمردی بود که سواران از او می‌گریختند، گویی که برابر خود با شیری حمله‌ور روبرو شده‌اند.

از شیرانی بود که بیشه را از هیبت خویش همیداشت و شیران دیگر از برابر او می‌گریختند.

شیری سخت دلاور و نیرومند و ستبر سینه بود و آن لحظه که مرگ بر او حمله‌ور می‌شد او مرگ را از پای درمی‌آورد.

باید سواران یورش برنده‌ای که غبار را برمی‌انگیزند و غبار جنگ آنها، فضا را چون ابر تیره و تار می‌کند بر رسول خدا (ص) بگریند.

و باید کسانی که هنگام شمشیر زدن موجب شکستگی سر و بیرون ریختن مغز و نابودی دشمن می‌شوند و همیشه در پیشاپیش رزم‌آوران قرار دارند بر پیامبر خدا (ص) اشک بریزند.

آن حضرت (ع) دربارهٔ جماعتی از زندیقها که آنها را از پای درآورد و بسوزانید فرموده است:

هنگامی که کار مشرکان را، کردار ناپسندی دیدم آتش را برافروختم و قنبر را فرا خواندم.

آن حضرت (ع) فرموده است:

پرچم سیاهی که سایه‌اش به‌اهتزاز درآمده از آن کیست؟ هرگاه به حُضَین بگویند که آن را پیش آر، او آن را بجلو آورد.

پس او آن را میان صف لشکر وارد می‌کند تا آن را از آبشخورهای مرگ درحالی که از آن قطره‌های مرگ و خون می‌ریزد بازگرداند.

پروردگار پاداش دهد گروهی را که روزی به هنگام رویارویی با مرگ، با آنها

پیکار نمودند. پس آنها چقدر ارجمند و گرامیند.

و اخبار ایشان چقدر شیرین و پاک و خلق و خویشان چقدر با کرامت است آنگاه که صداهای دلاوران فهمیده نشود.

قبیلهٔ ربیعه را منظور دارم زیرا آنها اهل دلاوری هستند هنگامی که با سپاه انبوهی روبرو شوند.

حُضَین با ضاد است و او حُضَین بن مُنذِر ابوساسان است که پرچم قوم خود در روز صفّین به دست او بود و او پس از آن روزسالها زنده بود.

آن حضرت (ع) فرموده است:

بیماریهای دنیا را بر خود بسیار می‌بینم و دنیادار تا هنگام مرگ بیمار است. برای هر اجتماعی از دو دوست جدایی است و هر بیماری به‌جز مرگ ناچیز است.

و اینکه من دوستان را یک‌به‌یک به‌هنگام غیبتشان جستجو می‌کنم خود گواه آن است که دوامی برای دوستی وجود دارد.

ابوعبدالله محمدبن تُستُری (شوشتری) در اجازهٔ روایتی گفته است: احمدبن محمدبن محمدبن خلیل و او از حسین بن ابراهیم و او از محمدبن احمدبن رجاء و او از هارون‌بن محمد و او از قَعْنَب بن مُحْرِز و او از أصمعی و او از أبوعمروبن عَلاء مُقرِیء و او از ذیّال‌بن حَرمَله روایت کرده و گفته است: علی‌بن ابیطالب (ع) بامداد و شامگاه سوی آرامگاه رسول خدا (ص) می‌رفت و با سوز دل می‌گریست و می‌فرمود: ای رسول خدا! شکیبایی جز برای مرگ تو چقدر زیباست وگریستن جز برای تو چقدر زشت است. آن‌گاه می‌فرمود:

اشک من در هیچ مصیبتی خشک و اندک نگردید و از ریزش بازنایستاد مگر اینکه مصیبت ترا انگیزهٔ گریه قرار دادم.

هنگامی که بیاد می‌آورم که تو از دنیا رفته‌ای دیدگانم اشک می‌ریزند و از گریه لبریز می‌شوند و سرشک از چشمانم سرازیر می‌گردد.

آنگاه علی (ع) چهرهٔ مبارکش را بر خاک می‌سایید و گریه و زاری می‌کرد و مصیبتی را که برسر او پس از فوت پیغمبر (ص) آمده بود بیاد می‌آورد و می‌گفت:

بر کسی که بوی خاک احمد (ص) را استشمام کند باکی نیست که در سراسر روزگار، دیگر بویهای خوش را نبوید.

شرنگ مصیبتهایی در کام من ریخته شده است که اگر آنها در کام روزها ریخته

می‌شد همگی به‌شبهای تیره بدل می‌شدند.

همچنین ابوعبدالله گفته است: حسن بن عبدالله‌بن سعید و او از عبدالله‌بن عزیز جوهری و او از زکریابن یحیی و او از اصمعی و او از سَلَمَة بن بلال و او از مُجاهِد و او از شعبی روایت کرد و گفت: علی‌بن ابیطالب (ع) به‌مردی که مصاحبت مردی را ناپسند می‌داشت فرمود:

نادان را دوست خود مگیر و از او دوری کن. چه بسا نادان، خردمند را در نابودی افکند هنگامی که دانا او را دوست خود برگزینند.

انسان با انسان، هنگامی که با او همگامی کند سنجیده می‌شود.

و دل به دل رهنمون می‌شود هنگامی که او را می‌بیند.

و برای هر چیزی از چیز دیگر، اندازه‌گیریها و همانندهاست.

چشم از چشم بی‌نیاز می‌شود هنگامی که دهانها لب به‌سخن گشایند.

همچنین ابوعبدالله در اجازهٔ روایتی که به‌من داده گفته است: ابوالفضل یحیی‌بن ابراهیم‌بن زیاد قَرقوبیّ و او از احمدبن عبدالرحمن بن جارودرَقیّ و او ازسلیمان‌بن سیف و او از اصمعی و او از علاء‌بن جریر و او از پدرش اخنف‌بن قیس روایت کرد و گفت: بر امیر مؤمنان علی‌بن ابیطالب (ع) وارد شدم و او به‌خواندن نماز بامداد مشغول بود، پس به‌او گفتم: ای امیر مؤمنان تا کی بر این عادت خواهی بود و تا کی به‌انجام نوافل در شب و روز خواهی پرداخت؟ به‌من اشاره کرد که بنشینم. آن‌گاه سلام کرد و فرمود: گوش کن و بفهم:

بر رنجِ آغاز شب رفتن و در بامداد و شامگاه شدن و بر بیخوابیها برای رسیدن به‌حاجتها شکیبایی کن.

ناامید مشو و نباید خواسته‌ای ترا در اندوه افکند زیرا که شوق رسیدن به‌آرزو و دسترسی به‌نیاز، میان ناتوانی و دلتنگی نابود می‌شود.

من دریافتم و در روزگار هم به‌تجربه رسیده که برای شکیبایی فرجامی پسندیده و سرانجامی نیکو است.

کمتر کسی است که در کاری که آن را می‌جوید بکوشد و با شکیبایی هم صحبتی کند مگر اینکه با شکیبایی به‌پیروزی دست یافته باشد.

ابوعبدالله به‌من خبر داد و گفت: امیر مؤمنان علی‌بن ابیطالب (ع) فرموده است:

من گوش خود را از شنیدن سخنان خشم‌آور فرومی‌بندم و بردباری می‌کنم و

بردباری به‌من مانندەتر است.

من سخن شیرین را رها می‌کنم تا با سخنی که آن را ناپسند می‌دارم پاسخ داده نشوم.

هنگامی که موجب شدم گستاخیِ نادان بر من کشانده شود پس من از او نادان‌ترم.

تو فریب چهرهٔ مردان را مخور خواه آنها خود را بر تو زیور دهند و خواه به‌تو نیرنگ زنند.

چه‌بسا جوانمردی که بینندگان را در شگفتی می‌افکند با آنکه او را زبانها و چهره‌های گوناگون است.

می‌بینی که او در بدست آوردن بزرگیها در خواب فرو رفته ولی در برابر فرومایگی بیدار است.

حسن بن محمدبن عیسی قَمّاح و او از حسن بن اسماعیل ضَرّاب و او از علی‌بن عمر و او از احمدبن محمد أنباری و او از محمدبن سَهْل و او از عبدالله‌بن محمد بَلَوی و او از عمارَة‌بن زید و او از مالك و او از زُهری و او از عبدالرحمن‌بن سعد و او از جابربن عبدالله روایت کرد که جابر گفت: شنیدم که علی (ع) شعر می‌گفت و پیامبر خدا هم گوش می‌داد:

من برادر مصطفی (ص) هستم و شکی در نسب من نیست، من با او پرورش یافته‌ام و دو نوهٔ او فرزندان من می‌باشند.

جدّم و جدّ پیامبر خدا (ص) با هم یکی است و فاطمه همسر من است و این سخن هم دروغ نیست.

او را تصدیق نمودم با آنکه همهٔ مردم در تیرگیهای گمراهی و شرك و بی‌خیرو برکتی غوطه‌ور بودند.

ستایش از برای سپاسگزاری خدا راست که شریکی ندارد و اوست که به‌بنده خویش نیکوکار است و بدون مدت باقی است.